

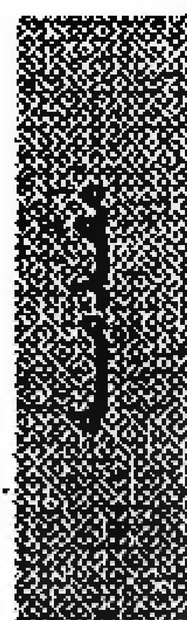
سفر رضاشاه پهلوی به خوزستان

به کوشش: دکتر هارون و هومن

انتشارات کمال اندیشه
ناشرهمکار: کوله پشتی
زمستان ۱۳۸۷

بخش اول

سفرنامهٔ خوزستان



ایران از لحاظ تاریخ، مملکتی است که حوادث آن با سایر ممالک عالم تقریباً قابل مشابهت نیست. انقلابات بزرگ و حوادث عظیمه که در این سرزمین به وقوع پیوسته، نظیرش را در کمتر از ممالک می‌توان استقصا[1] کرد.

با ذکر این مقدمهٔ مختصر، فراموش نباید کرد که از حیث مدارج اخلاق و روحیات، اوضاعی که در دوران ۱۵۰ سالهٔ سلطهٔ **آل قاجار** برای مملکت تمهید[2] گشته، فساد اخلاقی و تبدیلات روحی آن هیچ کم از نائره‌های[3] اسکندر و مغول نبوده و اگر اخلاقیات کنونی ایران را با احوال دورهٔ استیلای اسکندر و مغول مطابقه[4] نماییم، شاید قابل تطبیق و مقایسه باشد.

چنان‌که تمام ایرانیان عقیده دارند فقط باید متذکر شد که مزاج ایرانی ۱۵۰ سال است که با تمام معنی و مفهوم مسموم گشته و باید فکر کرد که چه تزریقات

---

۱. استقصاء، پی‌جویی کردن، رسیدن، به نهایت رسیدن، کوشش تمام کردن.
۲. تمهید، گستراندن، هموارکردن، آماده ساختن، آراستن، زمینه‌سازی، مقدمه‌چینی.
۳. نائره، آتش، شعلهٔ آتش.
۴. مطابقه، مطابقت. اتفاق کردن، متحد شدن، مقابله.

سریع‌الاثری باید پیدا کرد که این مریض مسموم ۱۵۰ ساله را بهبودی بدهد.

یکی از آن سموم مهلک، رخصتی است که لاابالیانه،[1] از دربار قاجار در مداخله مستقیم اجانب به امور داخلی این مملکت داده شده و تقریباً ظهور این خانواده مصادف می‌شود با مداخلات اجانب در کار این مملکت که شرح این قضیه مبسوط و تفسیر آن به عهده مورخین آتیه موکول خواهد بود.

من فقط به ذکر این جمله مبادرت می‌کنم که در تمام ایام زمامداری خود به هر موضوعی که خواسته‌ام وارد شوم و به اصلاحی دست بزنم، فوراً مداخله اجنبیان و اعتراضات آنان موجب تعویق امر و وقفه کار شده است.

به این لحاظ، فقط من می‌دانم که از موفقیت‌های خود در ضمن اصلاحات قشونی و سرکوبی متمردین و خاتمه دادن به ملوک‌الطوایفی[2] و راه انداختن چرخ‌های مقدماتی این مملکت چه خون دلی خورده و چه مصائب و متاعب[3] فوق انتظاری را تحمل کرده‌ام.

سالیان دراز قوای مرکزی دولت قادر بر عبور از خط لرستان و ورود در آن سامان نبود. جنگ‌هایی که بین نظامیان من و رؤسای عشایر متمرد لر در آن صفحه به وقوع پیوست، تاریخی جداگانه دارد که حقیقتاً قابل تدوین است.

من سرکوبی اشرار لرستان و تخته قاپو کردن[4] آنها را از آن جهت وجههٔ همت خویش قرار دادم که بتوانم خط فاصل بین خوزستان و عراق را مفتوح نمایم، و خوزستان را که در تمام ادوار سلطنت قاجار لانهٔ ناامنی و قتل و غارت و یاغیگری و عدم اطاعت بوده است، امن و آرام سازم و به خودسری‌های یک

---

۱. لاابالی، جملهٔ فعلی: متکلم وحده از فعل مضارع از مصدر «مبالاة» به معنی باک ندارم، نمی‌ترسم، بی‌باک، بی‌بندوبار، بی‌پروا، سهل‌انگار.
۲. ملوک‌الطوایف، حکومت خان‌خانی، در اصطلاح سیاسی نوعی حکومت کنفدراسیونی یا فدرالیسم است، مانند حکومت ایران عصر اشکانی (پارتی).
۳. متاعب، جمع متعب. به معنای رنج‌ها، دردها.
۴. تخته قاپو کردن، خانه نشین و ساکن «ده» و «شهر» شدن عشایر و ایل‌ها؛ اسکان عشایر و ایلات.

خائن وطن‌فروش که خود را مستقل این خطه خوانده است، خاتمه دهم. به مجرد این‌که حقیقت این نیت بر دشمنان سعادت ایران روشن شد، فوراً افق سیاست خارجی رنگ‌های تیره‌تری به خود گرفت.

همهٔ منافقان گرد هم آمدند و شالودهٔ اجتماع مشؤوم[1] و منحوسی را به نام کمیته قیام سعادت در خوزستان طرح کردند.

اعضای کمیته مزبور که در رأس آنها شیخ خزعل واقع است، قسم نامه‌ای تهیه و با مأمور مخصوص پیش شاه به پاریس فرستادند و او نیز بدون آنکه متفرس[2] به دنبالهٔ اعمال آنها شود، حکم انعقاد کمیته مزبور را تجویز کرد.

قبل از عزیمت شاه به فرنگ با وجود اصراری که من در توقف او داشتم و ضمانت بقای سلطنت او را می‌کردم، او به ایادی خارجی توسل می‌جست و بالاخره برای اعمال نظر شخصی و آزاد بودن در توسلات خارجی عزیمت پاریس کرد.

هنگام عزیمت به کرمانشاه در حواله خرابه‌های سیاه دهن[3] قزوین بعضی از ملتزمین رکاب او را از مسافرت‌های متواتر به فرنگ تقبیح کرده بودند، اما شاه به رئیس کابینه من و چند نفر دیگر صریحاً گفته بود که او برای تماشای خرابه‌های سیاه دهن و غیره خلق نشده، هر روزی که در ایران باشد، یک روز از تماشای مناظر دلگشای نیس[4] و پاریس عقب خواهد ماند.

با این حال من قبول نمی‌کردم که کسی به سلطنت یک مملکتی تا این درجه مجنونانه نگاه کند و چنان‌که گفتم تصوّر من آن بود که چون در نتیجه ملاحظات دقیقه در شهرهای فرنگ، تهران را نظیر پاریس نمی‌بیند و وسایل پاریس کردن

---

۱. مشئوم، میشوم. بد یمن، نامبارک، نامیمون (مأخوذ از شوم).
۲. متفرس، دانندهٔ چیزی به وسیلهٔ علامت و نشانه.
۳. شهرستان تاکستان امروزی.
۴. نیس، (Nic یا Nice)، که در ایتالیایی Nizza گفته می‌شود. شهری زیبا در جنوب شرقی فرانسه، در ساحل دریای مدیترانه که از بنادر مهم تاریخی و توریستی اروپا محسوب می‌گردد.

تهران هم برای او فراهم نیست، عصبانی شده و مبادرت به ذکر این جملات کرده است.

نظیر این فکرها برای من که چهار سال تمام عملاً سلطنت ایران را حراست کرده‌ام، حقیقتاً امیدبخش بود و به خود تسلّی می‌دادم که در پرتو این احساسات رقیقه[1] شاید بتوانم کشتی شکستهٔ این مملکت را از چهار موجهٔ اقیانوس توفانی سیاست رهایی بخشم.

اما در موقعی که تصمیم شاه را در انعقاد کمیته قیام و برانگیختن چهار نفر خائن و هزاران دزد بر ضد مرکزیت مملکت فهمیدم، به علم‌الیقین[2] دانستم که تصوراتم دربارهٔ این شخص تخیلات بی موضوعی بوده و عقاید قلبی و قطعی او همان است که در سیاه دهن قزوین صریحاً به رئیس کابینه و سایر همراهان گفته است.

فهمیدم که حقیقتاً نه تنها به سلطنت خود و حیثیت ایران لاابالی و بی‌اعتناست، بلکه عداوت و دشمنی نسبت به این مردم بیچاره را هم در فکر خود خطور داده و از روی عناد[3] و لجاج[4] و خصومت با نوع است که دهها هزار نفر دزد غیرمطیع را بر ضد مرکز مملکت برانگیخته است.

آیا او نمی‌فهمد که امیر مجاهد لر و خزعل بادیه گرد و والی صحرانشین نمی‌توانند در راه سعادت یک مملکتی کمیته بسازند؟

آیا او نمی‌داند که ورود متمرّدین و جمعیتی که در هر ۱۰۰,۰۰۰ آن، دو نفر، سواد خواندن و نوشتن ندارند، تا کجا و تا چه مرحله‌ای اعراض[5] و نوامیس و

---

۱. رقیقه، مؤنث رقیق. نازک، باریک، لطیفه‌ای است روحانی.
۲. علم الیقین، علم یقین. ظهور نور حقیقت در حال کشف استتار بشریت به شهادت «وجد» و «ذوق» است نه به دلالت «عقل» و «نقل»؛ و مادام که از ورای «حجاب» نماید، آن را «نور ایمان» خوانند و چون از «حجاب» مکشوف گردد، آن را «نور یقین» گویند.
۳. عناد، ستیزه کردن، گردن کشی، لجاج ورزیدن، تمرد.
۴. لجاج، خیره سری، خیرگی، عناد ورزیدن، پیکار کردن.
۵. اعراض، جمع عرض (erz)، آبروها، خواسته‌ها.

حقوق مردم بیچاره را تهدید می‌نماید؟

آیا حقیقتاً ایران در قرن بیستم سعادت خود را از قیام امثال یوسف خان بختیاری و غلامرضاخان پشتکوهی انتظار باید بکشد؟

علی‌ایّ‌حال[1] طمع شاه و پول خزعل و سیاست ماهرانه خارجی بر افق این مملکت سیاست تازه‌ای را نقش کرده و زوال آن را با بهترین نقشه که ممکن بود، ترسیم نموده است.

حقیقتاً هم نقشه را ماهرانه کشیده‌اند، زیرا به خیال خود راه ورود مرا به خوزستان از هر طرف مسدود کرده‌اند و غیرممکن به نظر می‌آید که قوای نظامی قادر باشد با وجود رؤسای متمرد عشایر لر و بختیاری و پشتکوهی با آن همه طغیان و گردن‌کشی و ضمناً با وجود تمایل صریح شاه، خود را به مرکز ایالت خوزستان برساند.

مقصود از این نقشه چیست؟

خیلی مختصر و مفید: استقلال معادن نفت جنوب و کوتاه کردن دست ایرانی از منافع آتیه آن.

خلاصه، بعد از آن‌که کار لرستان را پرداختم و ساخلو[2] آن حدود را مرتب کردم و تشویقی که لازم بود از عملیات قشون به عمل آوردم، بلافاصله عازم تهران شدم.

پس از ورود معلوم گردید، نقشه محاصره خوزستان یا نقشه حفظ استقلال آن از مدتی قبل پیش بینی شده و همچنان که استنباط کرده‌ام، قرار راجع به این امر، از مدتی قبل طرح‌ریزی گشته است.

همه با هم متحد و هم قسم و همه متحدالکلام[3] و همه در تحت عنوان شاه‌پرستی و اعاده شاه، مبادرت به زشت‌ترین اعمال می‌کنند.

---

۱. علی ای حال، به هر حال، به هر تقدیر، در هر صورت.
۲. ساخلو، واژه‌ای تُرکی، به معنای پادگان.
۳. متحدالکلام، هم زبان، یک زبان.

اطرافیان شاه در مرکز، شروع به جوش و خروش کرده‌اند و فراکسیون[۱] اقلیت مجلس شورای ملی به اعتبار خزعل شروع کرده‌اند به تطمیع اهالی و خرج پول، و جراید منتسب به اقلیت نیز هتاکی‌هایی را آغاز نموده‌اند که به کلی بی‌سابقه است.

در اولین دقیقه ورود به تهران و دخول در عمارت شخصی که برای صرف چای و احوالپرسی از نزدیکان خود در حیاط روی نیمکت چوبی نشسته بودم و می‌خواستم برای رفع خستگی راه و شستن گرد و غبار به حمام بروم، وزیر پست و تلگراف، تلگراف ذیل راکه از طرف خزعل بـه مجلس شورای ملی مـخابره شده به دست من داد:

از اهواز به تهران

«توسط سفارت معظم دولت علیه اسلامیه ترکیه مقیم تهران دامت شوکته[۲] ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدّالله ارکانه[۳]

«بالاخره مظالم و تعدیات اسلام‌کش آقای رضاخان سردار سپه و تجاوزات آزادی‌شکنانه ۴۰ ماههٔ مسبب حقیقی کودتا، ما را وادار نمود که پس از آن همه مسالمت و خونسردی و تحمل و بردباری و مقاومت در مقابل تخطیّات[۴]، نظر به اختلالاتی که در نتیجه غرض‌ورزی‌های بی‌موقع مشارالیه[۵] و آز و طمع نامحدود و جاه‌طلبی و حس سلطنت‌جویی و اقدامات و جسارت‌های مملکت خراب کن او به عالم اسلامیت و قانون مقدس اساسی روی داده است، به نوبه خود قیام کرده و قدم به عرصهٔ نهضت گذارده، تکلیف حتمیهٔ اسلامی و احساسات

۱. فراکسیون، (Fraction)، شکستن، شکستگی، شکاف، بخش، قسمت، کسری، کوچک. به گروههای پارلمانی احزاب و سازمان‌های سیاسی اطلاق می‌گردد.
۲. دامت شوکته، جمله فعلیه دعایی، به معنی بر دوام و پیوسته باد شوکت او.
۳. شیدالله ارکانه، پروردگارا (خداوند) ارکان او را مرتفع و بلند گرداند. شید از شاد (Šade) یا شید (Šayd) اخذ شده است.
۴. تخطیّات، جمع تخطی، به معنای تجاوز ار حد، تجاوز کردن.
۵. مشارالیه، اشاره شده، نشان داده شده، اشارت کرده شده به سوی او.

بی‌آلایش اسلامی خود را نسبت به جامع ایرانیان آزادی طلب انجام نمایيم و مخصوصاً برای رفع هرگونه سوء تفاهمی که مبادا این قیام که به نام قیام سعادت خوانده می‌شود و این نهضت و جنبش اسلام‌پرستانه ما را که صرفاً برای حفظ استقلال و مذهب مقدس اسلام و تأمین آزادی ملت و مملکت و استقرار قانون محترم اساسی و مشروطیّت است، تمرّد از اطاعت دولت جلوه دهند، این تذکرنامه را به وسیله آن سفارت دولت علیه اسلامی، به ساحت مقدس مجلس شورای ملی تقدیم می‌نماییم، که هیچ گاه سوابق خدمتگزاری و امتحاناتی را که در هر موقع نسبت به انقیاد[۱] و اطاعت دولت داده‌ایم، فراموش نشدنی نخواهد بود.

و بهترین دلیل صدق دعوی و اثبات بی‌غرضی اطاعت و تمکین دوسالهٔ اولیه کودتاست، که چون در بدو امر پردهٔ غفلت روی کار افتاده و مقالات و تردستی مبنای اقدامات اولیه مشارالیه، حسب‌الظاهر ملت ایران را به اصلاحات اساسی و آتیه درخشانی تطمیع و امیدوار کرده بود، لذا ما هم به نوبه خود برای پیشرفت سعادت ایرانیان و ترقّی و تعالی مملکت در مقابل احساسات مصنوعی مشارالیه تسلیم شده، و از قبول هر تحمیل استنکاف[۲] نکرده، و نسبت به اوامر مرکزی از بذل مال و جان و هرگونه فداکاری و جدیتی، مضایقه و خودداری نمی‌نمودیم.

ولی اینک که خوشبختانه یا بدبختانه از یک سال به این طرف، مبنای عقیده مشارالیه صرفاً روی اصول ثروت‌پرستی و سلطنت‌طلبی و دیکتاتوری و بالاخره اضمحلال لوای مقدس اسلام و پایمال کردن قانون محترم اساسی و مشروطیت است، و ما هم در مقابل این منظره‌های وحشتناک و مخاطرات قطعی که مذهب و مملکت و ملت را تهدید می‌نمود، به حکم حفظ حدود اسلامیت و بقای حقوق ملت و مملکت مقدم به این نهضت شده و شخص سردار سپه را

۱. انقیاد، گردن نهادن، تن دادن، رام شدن.
۲. استنکاف، امتناع کردن، نه گفتن، عار داشتن.

یک نفر دشمن اسلام و غاصب زمامداری ایران و متجاوز به حقوق ملت شناخته و حاضر شدیم تا آخرین نقطه توانایی و امکان به دفع این سم مهلک کوشیده، موجبات حفظ قانون اساسی مملکت و عظمت اسلام و آزادی هموطنان را فراهم سازیم، و در راه حصول نتیجه و پیشرفت مرام خود هم، پس از فضل خداوندی و توجه ائمهٔ اطهار علیه‌السلام و معاودت دادن ذات اقدس اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنافداه[1]، که استقرار قانون اساسی و استحکام مبانی مجلس شورای ملی مربوط به سایه شاهانه او است، از بذل جان و مال مضایقه و خودداری نخواهیم داشت.»

خزعل

تلگراف را خواندم.

مضامین آن هر چند به کلی غیرمترقبه بود، تغییر چهره در من نداد. من از قتل عام نظامیان در بختیاری و قرائنی که از لرستان در دست داشتم، و همین‌طور از طرف حرف زدن و طرز تلقینات ایادی خارجی که کاملاً به بطون[2] آن آگاهم، استنباط وقوع قیام و وصول این قبیل تلگرافات را نموده بودم.

چنان‌که همان روز ورود به تهران، قبل از دخول به عمارت شخصی، دوسه مرتبه بی‌صبرانه از سفارت انگلیس با تلفن سؤال کرده بودند که آیا من وارد شده‌ام یا خیر؟ بدیهی است این سؤال مکرر، آن هم با عجله، طبیعتاً یک مقصود مهمی را خاطرنشان می‌کرد.

اشخاصی را که با استقبال من آمده بودند، مرخص کردم و با وزراء مشاوره نمودم. هیچ کدام نتوانستند فکر تازه‌ای به من بدهند.

بلافاصله نمایندهٔ انگلیس به دیدن من آمد و بدون مذاکرات مقدماتی، فوق‌العاده اظهار تأسف از وصول تلگراف خزعل نمود و ضمناً اظهار داشت که

۱. ارواحنافداه، جملهٔ فعلی دعایی؛ روان‌های (جان‌های) مافدای او بادا جمله غلوآمیز درباره اشخاص مهم کشوری یا مذهبی، از روی تملق یا علاقهٔ بسیار.
۲. بطون، درون‌ها، باطن‌ها، پوشیدن و پوشیدگی هم معنامی‌دهد.

حقایق امر را بر خلاف آنچه که مکنون است، مستور[1] نگاهداشته و اظهار عقیده می‌کرد که با یک طرز خوشی این کار باید ترمیم شود که منجر به جنگ و جدال نگردد.

می‌گفت:

«اینها داری جمعیت خیلی زیاد هستند و مقاومت با آنها مشکل است و چون وحشت داریم که نسبت به لوله‌های نفت نیز خساراتی وارد آید، به این لحاظ مصلحت نخواهد بود که با قیامیون آغاز ستیزه بشود، بلکه از روی مسالمت باید رفع حوائج آنها را نمود.»

من که هم بطون سیاست‌های خارجی را عملاً سنجیده‌ام، و هم از مدلول[2] این تأسفات معکوس، حقایق اولیه امر را درک کرده‌ام، و هم معتاد به قبول اینگونه تأسفات نیستم، باکمال قدرت به مخاطب متأسف خود خاطرنشان کردم که چاره‌ای نیست جز آنکه **خزعل** رسماً تلگراف خود را تکذیب نماید، و از شرارت خود معذرت بجوید، و الا شخصاً به **خوزستان** عزیمت کرده وگردن او و همراهانش را خواهم کوبید.

او تمام را در جواب، از پیشرفت من اظهار یأس کرد و باز عدم صلاح دولت ایران و کمپانی نفت جنوب را در مبادرت به جنگ خاطرنشان می‌نمود و ضمناً گوشزد می‌کرد که وقوع جنگ در محل نفت طبعاً مستلزم خسارت کمپانی است و خسارت کمپانی و لوله‌ها نیز مستلزم وساطت و مداخله مستقیم آنها خواهد بود و فوق‌العاده اصرار کرد که از تجهیز اردو و اعزام قشون به آن صفحه خودداری شود.

مخصوصاً چون استنباط کرده بود که علت غایی عزیمت من به **لرستان**، باز کردن خط **خرم‌آباد** و سوق قشون[3] به **دزفول** و **خوزستان** بوده، بی‌اندازه اظهار

۱. مستور، نَعت مفعولی از سَتر، به معنای پوشیده شده، نهان، مخفی، پوشیده.
۲. مدلول، معنی، مضمون، منظور، برهان، دلیل، دلیل آورده شده.
۳. سوق قشون، سوق به معنای بازار است؛ اما سوق قشون به معنای اعزام قشون (سپاه/ ارتش/

وحشت و اضطراب کرده و قطعاً درصدد اعمال نظر برآمده، که مبادا قشون و اسلحه و غیره به ساحت خوزستان اعزام شود.

نظایر همین اظهار وحشت و تهدیدات را هنگامی که در لرستان اقامت داشتم از طرف آنها مشاهد کرده بودم. البته من توجهی به این مطالب نکرده، نمی‌توانستم از تصمیم خود صرف‌نظر نمایم.

برای من غیرمقدور بود که مانند دیگران بنشینم و تماشاچی قضایا باشم و به امثال خزعل اجازه بدهم به این صراحت در مقام خودسری و شرارت برآیند.

من نمی‌توانستم در مرکز مملکت بنشینم و ببینم که جراید بین‌النهرین و شامات[1]، خزعل را امیر بالاستقلال خوزستان معرفی نمایند.

قشون من نمی‌توانست اجازه دهد که امیر مصنوعی جدیدالولاده[2]، با تقدیم مختصر پولی به شاه و اعطای مبلغی به خائنین مجلس و مرکز، و اخذ دستور صریح از مقامات خارجی، اعلان تحت‌الحمایگی خارجی را رسماً بدهد، و یکسره ایران و ایرانیت را از مدّ نظر دور و فراموش نماید.

در این صورت بدون آنکه توجه عمیقی به کلمات مخاطب خود نمایم، برخاستم و عین عقایدی را که او خیال کرده بود، در وجود من مؤثر سازد، به مزاج او تحمیل کردم.

از ذکر این حقیقت نیز صرف نظر نمی‌کنم که با وجود این خودسردی و شرارت خزعل و با وجود تلگرافی که به مخالفت من به مجلس شورای ملی مخابره کرده بود، و با وجود آنکه در ضمن کلمات و نگارشات، عقاید وطن‌پرستانه مرا مجروح ساخته بود، معهذا بی میل نبودم که این موضوع طوری خاتمه پذیرد که منجر به اردوکشی و خونریزی نشود. به دو دلیل:

لشکر) می‌باشد، چراکه یکی از معانی «سوق»، راندن و راندن چارپا است.

۱. شامات، به معنای خال‌های زیبایی. به بلاد شام (سوریه، فلسطین، اردن و لبنان امروزی) گفته می‌شد.

۲. جدید الولاده، نوزاد، نورسیده.

اول آنکه خزانهٔ دولت تهی است و توانایی آن را ندارد که از عهده مخارج اردوی کاملی که من مجبور به تجهیز آن هستم برآید و چون در بودجهٔ وزارت جنگ هم این وجوه پیش بینی نشده، تدارک آن مورث[1] اشکال عمده خواهد بود.

دویم با وجود آنکه قسمت عمدهٔ عمر خود را در جنگ گذرانده‌ام، معهذا در این موقع راضی نبودم که نطع[2] خونریزی در صفحهٔ خوزستان گسترده شود، زیرا بالاخره غالب و مغلوب ایرانی هستند و هر نفری که کشته شود، عاقبت از نفوس این مملکت کسر شده است و قلباً مایل نبودم، در ایران دو صف ایرانی تشکیل و جنگ داخلی شروع شود و خارجیان دامن زن آتش این معرکه باشند و تماشا کنند.

پس متظاهر به این عقیده گشتم که اگر خزعل مدلول تلگراف و شرارت خود را تکذیب کند و معذرت جوید، از تقصیر او صرف‌نظر خواهم کرد.

این جلسه همین جا خاتمه یافت و قرار شد، با اندرز و نصیحت وسائل تقدیم معذرت خزعل را فراهم آورند.

بر من چیزی پوشیده نبود و می‌دانستم که تمام این مذاکرات، در ضمن یک سیاست معینی، مشغول جریان است. می‌دانستم که تمام این صحبت‌ها برای اغفال دولت من است.

معهذا[3] مجبور به قدری تأمل بودم، زیرا اگرچه می‌دانستم این وقت گذرانی ممکن است فرصتی به دشمن بدهد، که نواقص خود را در خوزستان ترمیم و تصحیح نماید، با این حال خود من هم ناچار بودم با متانت فکر، موجبات حمله به خوزستان را تهیه نمایم و این کار طبعاً مدت می‌گرفت.

چون یقین داشتم که مذاکرات فوق برای اغفال من و تجهیزات دشمن انجام

---

۱. مورث، موجب، باعث، سبب، علت، انگیزه.

۲. نطع، بساط و فرش چرمی، بساط. به پهلوانان هم «نطع پوش» گفته می‌شد.

۳. معهذا، مع هذا، حرف ربط مرکب، به معنی با این، با وجود این معنی، با این، با این همه.

شده، من هم وقت را از دست نداده و بلافاصله، ولی غیرمستقیم و بی‌صدا، عملی کردن نقشهٔ خود را امر دادم و درصدد تشکیل قوای لازم برآمدم.

نقشهٔ من آن بود، طوری تجهیزات خود را از اطراف تکمیل کنم و قسمی اردوهای خود را در حدود **خوزستان** متمرکز سازم، که **خوزستان** به حالت محاصره بیفتد، و در یک روز و با یک نقشهٔ ثابت کار آنجا ختم شود.

اول کمک‌های لازم برای تقویت **لشکر جنوب** فرستادم و متعاقب آن، راجع به تکمیل قوای **لشکر غرب**، نیز تجهیزاتی گسیل داشتم.

ضمناً مهم‌ترین مطلبی که توجه مرا جلب می‌کرد، موضوع **والی پشتکوه** بود، که تقریباً در سر راه یا پشت سر **خزعل** با قوای مجهز نشسته و بدون تهدید و سرکوبی او ممکن نمی‌شد که محاصره **خوزستان** صورت عملی به خود بگیرد.

من مقدم بر هر امری مجبور بودم که از پشت سر او را تهدید نمایم و مجال ندهم که قوای خود را به کمک **خزعل** بفرستد، به این لحاظ با وجود زحمت فوق‌العاده به فکر افتادم، که طویل‌ترین راه را اختیار کرده، از **شمال غربی ایران** (**آذربایجان**) اردویی تجهیز کرده و به جنوب غربی از **کردستان** و **کرمانشاهان** گذشته، و از نواحی **قصرشیرین** بروند به ابتدای خاک **پشتکوه**، و در همان جا مجهز و مجتمع و منتظر امر و دستور من باشند.

این قسمت، مهم‌ترین اردوکشی و این راه، طویل‌ترین راهی است که در تجهیزات قشونیهٔ قرون اخیرهٔ **ایران** نظیر آن را می‌توان نشان داد.

اعزام دو اردوی دیگر نیز در خاطره من مسجل بود:

یکی عده‌ای که اقصر[1] طرق را عبور کرده، موانع طبیعی و غیره را شکافته، از خط **خرم‌آباد** بروند به **دزفول**، و دیگر، سپاهی که علاوه بر **قشون فارس**، در **اصفهان**، مجهز شده و صعب‌ترین راه را از وسط **بختیاری** پیموده و به استقامت

۱. اقصر، کوتاه‌تر، مقابل اطول (درازتر).

بهبهان و **رامهرمز** حرکت نمایند. و خود من هم بالمآل[1] به صوب[2] **بوشهر** حرکت کرده، از طرف دریا به میدان کارزار بروم، و فرماندهی قشون را در میدان جنگ شخصاً در دست بگیرم.

این بود نقشهٔ من برای محاصرهٔ **خوزستان** و حمله به آن‌جا.

اما انجام این اراده آیا یک کار ساده و سهلی بود؟

این همان **بختیاری** نیست که پارسال نظامیان مرا قطعه‌قطعه کرده و راه عبور قشون را مسدود ساخت؟

این همان **لرستان** نیست که تسخیر **خرم‌آباد** آن با هزاران فدیه و قربانی و تلفات میسر گشت؟

آیا ممکن نیست که عبور از قلب ده‌ها هزار متمرد، و آن موانع کذائی طبیعی اصلاً برای این عده غیرمقدور گردد و همانطور که **شاه** و **خزعلیان** هم پیش‌بینی کرده‌اند، وصول ین اردوها از هر دو راه به **خوزستان** ممتنع[3] باشد؟

چرا! همهٔ اینها پیش‌بینی می‌شد، اما من مجبور بودم که بالاخره یا جان خود را در سر این کار بگذارم و یا مملکت را از شر این شالوده‌های ملوک‌الطوایفی خلاص نمایم.

با وجود وقوف به همهٔ این عقاید، معهذا ساکت بودم و انتظار داشتم مواعیدی که به من در تقدیم معذرت **خزعل** داده شده است، شاید عملی گردد.

نمایندگان **انگلیس** در این ضمن کمافی‌السابق[4] به دیدن من می‌آمدند و از **خوزستان** هم غالباً مذاکره در میان بود و همان عقاید اولیه تجدید و تکرار می‌گردید و تمام به وعد و وعید امروز و فردا می‌گذشت، ولی عملی شدن امر

۱. بالمآل، سرانجام، عاقبت، در نتیجه.
۲. صوب، باران باریدن، قصد کردن، آهنگ کردن، باران. در این جا به معنی طرف، جانب، سمت، ناحیه می‌باشد.
۳. ممتنع، شیر نیرومند چیره، قوی گشته، باز داشته، امتناع کننده، سرکش، دشوار، محال، ناممکن، نایاب.
۴. کمافی‌السابق، مانند پیش، مانند گذشته، چنان که بود.

همان بود که من روز اول فکر کرده بودم و اشتباه هم نمی‌رفتم.

قریب چهار ماه بر این مقدمه گذشته و من ظاهراً ساکت بودم. پیداست که سکوت من در این موقع، با وجود آن تلگراف خزعل، چه تأثیرات عمیقی در محیط تهران و تمام مملکت بخشیده، چه رل‌های متواتری درباریان و اقلیت مجلس در صحنهٔ تهران بازی می‌کردند!

چه پول‌های سرشاری از طرف اقلیت مجلس به عناصر شرور داده می‌شد، و چه کلماتی در جراید منسوب به اقلیت نگاشته می‌گشت!

در این ضمن، تلگرافی از یک نفر عرب مجهول‌الهویّه که بالاخره نتوانستم هویّت او را کشف نمایم به مجلس شورای ملی رسید و در ضمن آن، معاودت شاه را از اروپا تقاضا نموده و ضمناً از سعایت از من هم خودداری نکرده بود.

میرزاحسین خان پیرنیا (مؤتمن‌الملک)، رئیس مجلس که اصلاً معتاد به طرح اظهارات مردم در مجلس نیست، این تلگراف مجهول را قاب کرده، به دیوار مجلس آویخته بود، که تمام وکلاء از قرائت آن بی‌نصیب نمانند.

او نیز به نوبهٔ خود خواسته بود، که با این ترتیب اظهار لحیه[1] کرده باشد و به این اکتفا نکرده، جلسهٔ خصوصی نیز در مجلس تشکیل داد و وکلا را دعوت به قرائت تلگراف کرد که در اطراف آن مذاکرات بنمایند.

مؤتمن‌الملک پیرنیا چون مرد تحصیل کرده‌ای‌است و طبعاً باید شرافت‌دوست باشد، من امیدوارم که این تظاهرات را در مجلس بر حسب تلقین خارجیان نکرده باشد.

خلاصه نمایش این تلگراف مجهول، اکثریت مجلس را متزلزل کرد و من دیدم دیگر نمی‌توانم بنشینم و تماشاچی معرکه‌ها و تلقینات خارجی و داخلی باشم.

رفتم به مجلس، تقاضای جلسهٔ خصوصی کردم و با حضور تمام نمایندگان تا درجه‌ای که سیاست اجازه می‌داد، مختصر اشاراتی به موضوع کرده، به همه

۱. لحیه، ریش، محاسن. اظهار لحیه، یعنی نمودن که او نیز می‌داند، عرض لحیه.

تذکر دادم که بعد از این عملاً به رفع شر خزعل و خزعلیان اقدام خواهم نمود. مذاکرات من اکثریت مجلس و طرفداران مرا متأثر ساخت، ولی از سیمای نمایندگان اقلیت و بعضی از مذبذبین[1] پیدا بود که کار را گذشته پنداشته و با اطمینانی که از منابع معلومه گرفته‌اند، مذاکرات مرا فرع رسوم جاریه می‌شمارند.

در این مدت اخبار بی‌شمار از بین‌النهرین[2] و خوزستان می‌رسید. جراید بغداد و سوریه و مصر التهابی داشتند و بعد از گرفتن وجوه گزاف از عمّال شیخ «افق سیادت خزعلیان را از طلوع آفتاب شیخ خزعل خان روشن دیده بر امارت مستقل او سلام می‌دادند و از تجزیهٔ خوزستان از ایران و الحاق آن به امارات عربی اظهار شادمانی می‌کردند.»

از جمله ترجمه چند فقره اخبار را عیناً در این مقدمه درج می‌کنم:

ترجمه از روزنامهٔ العراق بغداد

شمارهٔ ۱۳۲۴ مورخ ۱۴ صفر ۱۳۴۳هـ.ق.

شاه و شیخ خزعل خان

«شنیدیم که در این اواخر شیخ خزعل با شاه طرف مذاکره شده، به قصد این‌که او را مراجعت بدهد و بالاخره مبلغ گزافی برای او فرستاده که بتواند از برای پیشرفت مقاصد خود دسایس لازمه را به عمل آورد.

ضمیمه ۴۸۶ (مخبر شما)

۱. مذبذب، متردد بین‌امرین، دودله، متردد، کسی که در میان انجام و عدم انجام کاری دردل باشد، متحیر؛ دورو، منافق، دو به هم زن، سخن چین.

۲. بین‌النهرین، میان رودان. در یونانی مسوپوتامیا (مزوپوتامایا)، یعنی بین رود، که در تورات «فدان آرام» خوانده شده است و مراد سرزمین‌های بین رودهای «دجله» و «فرات» (جمهوری فدرال عراق امروزی) می‌باشد که کهن‌ترین تمدن‌های بشری را در خود جای داده است، از جمله: آشور، اکد، بابل، سومر، کلده. در این سرزمین پایتخت‌های مهم تمدن و فرهنگ انسانی مانند نینوا (آشور)، اور (سومر)، بابل (کلدانی)، بغداد (عباسیان)، سلوکیه (سلوکی اشکانی)، تیسفون (ساسانی)، سامرا (عباسیان در زمان معتصم)، انبار (عباسیان در عصر سفاح) و موصل (ایوبیان) قرار داشته است و به مرکز دنیا نیز شهرت یافته و اعراب به آن عین الدنیا (چشم جهان) می‌گویند.

وساطت قونسول انگلیس

«به موجب اخبار واصله «پریدکس» قونسول انگلیس در بوشهر که گویا مأمور وساطت بین شیخ خزعل و دولت ایران می‌باشد به مقر شیخ خزعل وارد شد، معهذا در محافل سیاسی اعزام قوای نظامی حکومت مرکزی بـه خوزستان را مسلم و ضروری می‌دانند. می‌گویند که از سرحد جنوب برای شیخ خزعل متصل بارهای اسلحه وارد می‌شود.»

ترجمه از بی‌سیم مسکو

۲۸ سپتامبر

تقاضای فتوی

«از اهواز خبر می‌دهند که شیخ خزعل، ملا عبداللطیف را نزد علمای کربلا اعزام، و فتوای قیام بر علیه حکـومت سردار سپه را تـقاضا نـموده، ضـمناً خان بهادر را با تحف گرانبها نزد شاه، به اروپا گسیل داشته است.»

ترجمه از جریده بغداد

مورخه ۳ عقرب نمرهٔ ۱۲۳۹۲

سیاست عمومی آتیهٔ محمره

«شیخ منتهای سعی و کوشش خود را در تهیه قشون معتنابهی[1] صرف و آنها را به اسلوب جدید، مسلح نـموده، هـمان‌طوری کـه در نـظام دول مـتمدنه امـروز معمول و متداول است، و بنابراین اشخاص عارف تصور نمی‌کنند که اگر خدای نخواسته بین او و حکومت ایران یک خصومت جدی پیدا شود، مقام امارت او متزلزل شود، زیرا ما معتقدیم که معظم‌له[2] از چندی به این طرف پایهٔ امارت خود را بلند گرفته و به امور راجعه به آن، رونقی داده وسایل امنیت و آسـایش را در مداخله منطقهٔ خود کاملاً برقرار نموده است و به این جهت کارهای آن‌جا همه

---

۱. معتنابهی، قابل اعتنا، قابل توجه.
۲. معظم له، بزرگ داشته شده.

مرتب و حالت اقتصادیه آن‌جا رو به ترقی گذارده است.»

گزارشاتی از مأموران ایرانی

راپـرت[1] ذیـل نـیز یکـی از صـدها اخـباری است کـه از مأمـورین ایران در بین‌النهرین واصل می‌گردید:

۱. اسلحه و مهمات از فیلیه و محمّره[2] به اهواز پی در پی حمل می‌شود.

۲. تـمام اتـومبیل‌های محمّره و اهواز را بـرای حـمل و نـقل قشـون مـتوقف نموده‌اند.

۳. قریب سیصد نفر سوار در اهواز به حکم شیخ خزعل حاضر شده و تقریباً شهر به حالت نظامی است.

۴. یک نفر از مأمورین مالیه و یک نفر از اجزای گمرک اهواز را شیخ خزعل تبعید کرده.

۵. اداره پست و تلگراف را از اول سنبله[3] تحت سانسور قرار داده.

۶. اهالی دهات بصره را هم تجهیز کرده و می‌برند.

۷. تجار و اشخاص وطن‌خواه را آزار و شکنجه می‌دهند. دهدشتی را کـه از تجار اهواز است و برای مخابره به تلگراف‌خانه آمده، چنان زده‌اند که مجروح و خون‌آلود شده است.

۸. حسین آقای سلطان و مأمورین نظمیه و نظامیان مقیم خوزستان را توقیف و در قصر فیلیه حبس کرده است.

۹. ویلسن[4] که سابقاً کمیسر عالی انگلیس در بین‌النهرین بـوده و مـنفصل[5]

---

۱. راپرت، واژه‌ای فرانسوی به معنای گزارش، روایت، حکایت، داستان، قصه، بیان، خبر، بیان. در فارسی معمولاً به مفهوم مطلق «گزارش» است.
۲. شهرستان خرمشهر امروزی.
۳. سنبله، نام بُرج ششم از بروج دوازده‌گانه، که نام دیگر آن «عذرا» می‌باشد. اول آن مطابق است با ۶ شهریور ماه جلالی و ۲۳ ماه اوت فرنگی.
۴. ویلسن. منظور سر آرنولد تـالبوت ویـلسون (۱۸۸۴ - ۱۹۴۰م.) ایـران شـناس و نـویسنده انگلیسی است که در جنگ جهانی دوم در «دنکرک» کشته شد. وی از مقامات عالی رتبه سیاسی و

شده، مدتی است که از طرف کمپانی نفت ریاست نفت ایران را دارا شده و به جای تجارت، سیاست‌بازی می‌کند.

خزعل را او دل می‌دهد و برایش نقشه می‌کشد، اخیراً به لندن رفته که از مجرای ادارات مربوطه، تجزیه خوزستان و امارات شیخ را تأمین کند.

۱۰. شیخ خزعل، ویلسن مشارالیه را وکیل و وصی املاک و دارایی خود قرار داده و بی امر او، قدمی برنمی دارد.

نقل از جریده تایمس[۶] بصره

نمره ۲۳۵ مورخ ۶ اکتبر ۱۹۲۴م.

«شاهزاده سالارالدوله[۷]، عموی شاه ایران روز سوم اکتبر وارد بصره، و از آن‌جا به اهواز رفت که جناب شیخ محمّره را ملاقات نماید.»

راجع به قوای بختیاری و خزعل نیز راپرت‌های مختلف می‌رسید. از جمله این تلگراف که خلاصه حرکات آنهاست ذکر می‌شود:

«همان‌طوری که پیش بینی شده بود بختیاری‌ها پس از مطیع کردن جانکی[۸]‌ها از طرف شمال و شمال غربی، و هواداران خزعل از طرف جنوب و

نظامی بریتانیای کبیر بوده و مشاغلی چون معاون دومی کنسول‌گری بوشهر، نماینده پارلمان، افسر خلبان هواپیماهای جنگی داشته و به زبان‌های عربی، فارسی فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی و سه زبان هندی به طور کامل تسلط داشت و ۱۳ کتاب نگاشت، از جمله: خلیج فارس، ایران، بین‌النهرین، صنایع ایران، شط‌العرب، خاورمیانه، بندرعباس در فارس، کانال سوئز، دو سال در کردستان.

۵. منفصل، جدا شده، بریده شده، جدا شونده، گسسته، قطع شده، ناپیوسته.

۶. تایمس، تایمز، تیمز (Taymz یا Thames) در فرانسوی Tamis. نام رود مهم لندن (پایتخت انگلستان) نیز می‌باشد.

۷. سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه قاجار، مردی حادثه جو و ناراحت بود. در سال ۱۳۲۵هـ.ش. برای به دست آوردن تاج و تخت تلاش کرد، ولی مغلوب شد. بار دیگر با نیرویی مجهز به سوی تهران حرکت کرد، اما یپرم خان ارمنی وی را شکست داد. در سال ۱۳۳۰هـ.ق. کردستان را به تصرف در آورد، ولی مدتی بعد شیوهٔ راهزنی را پیش گرفت. مدتی فرماندار گیلان گردید و سرانجام در خرداد ۱۳۳۸هـ.ش. / ۱۳۷۸هـ.ق. درگذشت.

۸. جانکی، (Jankey) مخفف جوانکی. امروز به سرزمینی اطلاق می‌گردد که در قدیم مسکن ایلی به همین نام بوده و بخشی کوهستانی و گرمسیر به شمار می‌رفته است. در حال حاضر بخشی

جنوب غربی پیش می‌آیند.

قوای بنده در مقابل دو قوه واقع شده لازم است اردوی چهارمحال به بختیاری‌ها حمله کند که نتوانند به بهبهان آمده و به خزعلیان ملحق شوند.»

از زیدون - فرمانده قوای بهبهان - سرتیپ فضل‌الله خان

۱۶ عقرب - نمره ۶۰

این اخبار که چند فقره از آنها را محض نمونه قید کردم، در این وقت که تحریکات خارجی و فریادهای مجنونانه اقلیت مجلس مردم را دچار اشتباهات کرده و تهران را به هیجان می‌آورد، بی‌اندازه مضر بود.

جراید مخالف من، مبسوطاً[۱] این اخبار را نقل کرده و تفسیرات عجیب بر آنها می‌نمودند و پیش‌بینی‌های خیلی خوشی می‌کردند.

لازم بود فوراً از این امر استقلال کنم و چنان مشتی به دهان امیر مستقل خوزستان بکوبم که دندان طمع وکلای خائن و درباریان بی‌عرضه هوچی و جراید خارجه و داخل منقلع[۲] گردد.

هر چه بیشتر صبر و تحمل می‌کردم، مردم جری‌تر می‌شدند و تصور ضعف می‌کردند، به علاوه دوری از مقدمهٔ قشون خیلی اسباب نگرانی بود. با نواقصی که از حیث نقشه و سایر وسایل نظامی هست، از تهران ممکن نبود حرکات قشون بهبهان را کاملاً مراقبت کرد و پیشرفت آنها را تأمین نمود. به تلگرافات ناقص هم اعتماد و اکتفا نمی‌توانستم بکنم. پس چاره منحصر، حرکت به سمت جنوب و نزدیک شدن به عرصهٔ جنگ بود.

متعاقب این امر، اخبار موحشی رسید که مقدار زیادی اسلحه با کشتی به

از شهرستان باغ ملک در استان خوزستان است. طایفه جانکی از اکرادی هستند که در دورهٔ اتابکان لر بزرگ به این حدود آمده‌اند و ۸ طایفه‌اند، از جمله: ممبی، میداوی، گرگیری، شیخ سید صالح، بلباس، کوهوایی، آل خورشیدی.

۱. مبسوطاً، از مبسوط به معنای گسترده، پهن شده، گشاده اخذ شده است و به همان مفهوم می‌باشد.

۲. منقلع، برکنده، برکنده شونده، از ریشه بر انداخته شده.

خوزستان فرستاده شده، اردوهای مجهزی در آن‌جا تشکیل یافته، عنقریب[1] است که خزعلیان و همراهان آنها از حوالی خوزستان به سایر نقاط تجاوز نمایند.

در مجلس شورای ملی و محافل تهران نیز خبری انعکاس یافت که بختیاری‌ها و قسمتی از خزعلیان به بهبهان وارد و به اردوی نظامی آن‌جا حمله برده و آنها را متفرق ساخته‌اند.

با این‌که این خبر عاری از حقیقت بود، محیط تهران انتظار وصول چنین اخباری را داشت، و من مصمم شدم که از تهران به طرف اصفهان عزیمت کرده، وارد در اجرای نقشه خود شوم و به نظایر این انتشارات و توهمات خاتمه دهم.

همان روزی که تصمیم به عزیمت گرفته بودم، شارژدافر[2] انگلیس به ملاقات من آمد و تلگرافی از قونسول محمّره ارائه داد که او دیگر مأیوس است که بتواند هواداران خزعل را متفرق کرده و یا از معذرت و غیره صحبتی به میان آورد.

بر من ثابت و یقین شد که موافق میل خود امور را ترتیب داده و دیگر مطلقاً نگرانی ندارند. همین اظهار یأس صریح آنها، خود دلیل اطمینان به پیشرفت مقصود است.

من با خونسردی جواب دادم و عذر او را خواستم. به مجرد خروج شارژدافر مزبور، فوراً رئیس ارکان حرب را احضار کرده، قصد عزیمت خود را به او تذکر داده و در سعی به تکمیل قوای خوزستان، امر صریح به وزارت جنگ صادر نمود.

دنبالهٔ مقررات من تا حوالی نصف شب طول کشید و مقارن نیمهٔ شب بود، که به اجزای شخصی خود متذکر گشتم که فردا ساعت ۱۰ مصمم حرکت از تهران

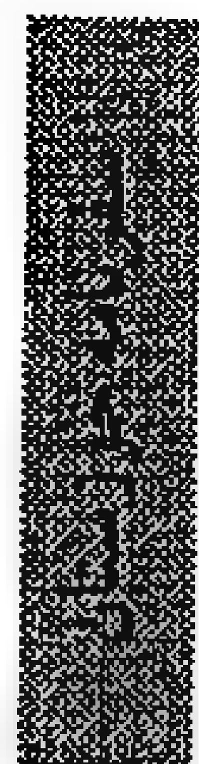
---

۱. عنقریب، عن‌قریب. مرکب از عن + قریب. به زودی، به همین زودی، زود، زود باشد که، در این نزدیکی.

۲. شارژدافر، در اصل: شارژه دافر. واژهٔ فرانسوی (Chargé daffaires)، که در تداول فارسی زبانان شارژدافر نوشته و خوانده می‌شود و به معنای «کاردار» است.

باشند.

البته منظور خود را به همراهان سفر نگفتم، فقط متذکر شدم که ۹ روزه، سفری برای تغییر آب و هوا به اصفهان خواهم کرد و آنها هم با همین قصد و نیت مصمم به مسافرت شدند.



ملتزمین عبارت بودند از:

فرج‌الله خان بهرامی، رئیس کابینه وزارت جنگ.

خدایارخان، امیرلشکر.

علی آقا خان نقدی، رئیس اداره امنیه.

سرتیپ عبدالرضاخان.

جان محمدخان رئیس تیپ عراق.

و یکی دو نفر صاحب منصب ارکان حرب، به ضمیمهٔ اسکورت شخصی و اسکورت عشایری.

چهارشنبه ۱۳ عقرب[1] ۱۳۰۳ه.ش.

ساعت ۱۰ صبح از عموم اشخاصی که به منزل شخصی برای دیدن من آمده بودند، خداحافظی کرده و از منزل با اتومبیل عزیمت کردم. هیأت وزراء و جمعی

---

۱. عقرب، به پارسی کژدم و به هندوی پنچهو. در اصطلاح نجومی، برجی از بروج آسمان (دوازده‌گانه) می‌باشد. برج هشتم است میان «میزان» و «قوس»، ماه دوم خزان (پاییز)، مطابق آبان ماه فارسی و تشرین اول سریانی و اکتبر فرنگی که ۳۰ روز است.

از وکلا و حکومت نظامی تهران و عده‌ای از صاحب‌منصبان نیز برای مشایعت من آمده بودند. نزدیک خط زنجیر حضرت عبدالعظیم آنها را مرخص نمودم و به یاری خدا بر عزم و ارادهٔ آهنین خود تکیه کرده، راه جنوب را پیش گرفتم.

[حسن آباد]

در حسن آباد،[1] شش فرسخی تهران به خاطرم رسید که همراهان من به خصوص آنها که صفحات جنوب را ندیده و از درازی راه و سختی مشکلات طی طریق بی‌اطلاع‌اند، اگر بدانند که باید چه راه ناهموار صعبی را طی کنند، و چه اندازه مسافت بپیمایند، از عظمت این تصمیم تعجب خواهند کرد.

مخصوصاً چون بعضی از ایشان سالخورده و به تصور خود دنیا دیده‌اند، وقتی این اقدام مرا با اعمال سایر رئیس‌الوزرا[2]ها و رجال عهد قاجاریه و سلاطین بی‌کفایت آن سلسله مقایسه کنند، امر تازه‌ای پیش چشم خود جلوه‌گر خواهند یافت.

حقیقتاً اگر من هم دچار ضعف نفس بودم و از مشکلات کار و سنگینی بار مسؤلیّت بیم و هراسی داشتم، باید همان‌طور که پادشاهان عیّاش قاجاریه، سرمشق داده و مردم نیز عادت کرده‌اند، در این اوان[3] زمستان و موقع سخت از جای خود حرکتی نکنم و استراحت و فراغت حضر[4] را بر زحمت و مشقت سفر ترجیح دهم.

امری که بیش از هر چیز در این موقع باریک عزم مرا در حرکت قوت می‌دهد

---

۱. حسن آباد، از شهرهای کوچک استان تهران با ارتفاع حدود ۹۵۰ متر از سطح دریا، سر راه تهران به قم یا در ۵۰ کیلومتری جنوب تهران که چندان فاصله‌ای با اتوبان ندارد. بیشتر جمعیت آن کارگر و مهاجر هستند.

۲. رئیس الوزرا، نخست وزیر، صدر اعظم؛ رئیس هیئت وزیران.

۳. اوان، گاه، وقت، هنگام.

۴. حضر، حضور، مقابل سفر راه. این واژه دهها معنی دارد، از جمله: تطفل، مرد صاحب بیان، فقیه، مرد ناخوانده آینده بر سفرهٔ مردم، مرد شهری، تک اسب، دویدن اسب، نزدیک، درگاه، آرام، مقابل، خانه باشی. نام شهری باستانی در عراق، نزدیک تکریت (الحضر).

و قدم به قدم بر سرعت من می‌افزاید، همانا عشق سرشار خدمت به مملکت و هموطنان عزیز است که همه وقت خاطر مرا اسیر خود می‌دارد.

مثل این است که در طبیعت من دشمنی غریبی بر ضد ناامنی ایجاد گردیده و من برای قلع و قمع اختلال‌کنندگان و سرکشان خلق شده‌ام، زیرا که بر من مسلم شده که اساس هر اصلاح و اقدامی در این مملکت علی‌العجاله[1] بسط دامنه امنیت و آرامش است.

مادام که مردم فراغت نداشته و از نعمت امن و راحت برخوردار نباشند، مجال آن‌که به خود آیند و احتیاجات زندگانی خویش را درک کنند و در صدد چاره‌جویی برآیند نخواهند داشت.

در حال حاضر خادم‌ترین مردم نسبت به ایران و قوم ایرانی کسی است که به عمر ناامنی شومی که در این یک قرن و نیم استیلای قاجاریه همه چیز ایران را ضعیف و سست و بی‌اعتبار کرده، خاتمه دهد و اگر با حرام کردن خواب و خوراک و تنعّم[2] و راحت هم باشد، بکوشد تا سر این مملکت ستمدیده را بر بالین استراحت نهد.

کسی که با نظر دقّت تاریخ سلطنت سلسلهٔ قاجاریه را مطالعه کند و اوضاع ایران را در آن عصر و زمان با غور[3] و تعمق از پیش چشم بگذراند، می‌بیند که مردم بدبخت این مملکت در آن دورهٔ تیره چه کشیده و چگونه اعراض و نوامیس ایشان هر روز دستخوش دستبرد فلان ایل یا فلان یاغی سرکش بوده است.

خدا را شکر می‌کنم که هم‌اکنون که برای سرکوبی یک نفر از همان یاغیان یادگار عهد قاجار حرکت می‌کنم، نمایندگانی از آن ایلات سرکش را که از ایام صفویه تا این تاریخ هیچ‌وقت دولت مرکزی بر آنها تسلط نداشته، همراه خود دارم و همان‌ها امروز از حامیان و جان‌نثاران مخصوص من‌اند.

---

۱. علی العجاله، فعلاً، به طور موقت.

۲. تنعّم، به ناز و نعمت زیستن.

۳. غور، دقت کردن در کار، تفکر، تأمل، تدبیر، دقت، ملاحظه، تدقیق.

اگر سلاطین قاجاریه به جای عیّاشی و تن‌پروری و غلتیدن در بستر ناز و تنعّم برای توسعه امنیت و راحت رعیت، شخصاً قدمی برمی‌داشتند و اندک مدتی را تحمل رنج و مشقت راه می‌کردند، با علاقهٔ ذاتی و سابقهٔ تاریخی که در طبع مردم ایران نسبت به اسامی سلطنت و شاه‌پرستی هست، یک قدم حرکت ایشان هزار قدم یاغیان و سرکشان را عقب می‌نشاند و مردم را متوجه بیداری و هوشیاری پادشاه می‌کرد.

در این صورت دیگر نه کسی مملکت را بی‌صاحب می‌شمرد و نه احدی در خود یارای سرکشی و عصیان می‌دید. البته آن وقت مملکت از جهت امنیت سر و صورتی به خود می‌گرفت و خارجی نیز مجال مداخله و اعمال نفوذ و دست درازی نمی‌یافت.

در موقع جنگ‌های روس و ایران فتحعلی شاه (خاقان مغفور) جرأت و کفایت به خرج داده، از تهران به سلطانیهٔ[1] زنجان عزیمت کرد، اما در چه صورت؟

در حالی که زنان حرمسرا و سوگلی‌های اندرون را با خود همراه داشت و در چمن سلطانیه با آنها به عیش و عشرت روزگار می‌گذراند. همین که می‌شنید روس‌ها در قفقازیه و آذربایجان یک مرحله پیش می‌آیند، او مرحله‌ها با محترمات همراه، به طرف عمارت نگارستان و کوه سرسرهٔ تهران عقب‌نشینی اختیار می‌کرد!

ناصرالدین شاه نیز هر سال از تهران قدم بیرون می‌گذاشت، ولی به طرف

۱- **سلطانیه**، شهر تاریخی و کوچکی از توابع شهرستان ابهر استان زنجان، که گنبد مشهور سلطانیه از بناهای شاه خدابنده (ایلخانان مغول) که به شماره ۱۱۸۸ در ۱۵ جولای (ژوئیه) ۲۰۰۵م. به ثبت جهانی رسیده و در ایران نیز به شماره ۱۶۶ در ۱۵ دی ۱۳۱۰ هش. ثبت شده است. این اثر مهم تاریخی که **سومین بنای بزرگ دنیا** پس از کلیسای مریم مقدس فلورانس ایتالیا و مسجد اباصوفیه استانبول ترکیه بوده و ۴۸/۵۱ متر ارتفاع داشته و قطر دهانه گنبد ۲۶ متر است و دارای ۸ مناره می‌باشد و در سال‌های ۷۰۴ تا ۷۱۳ هش ایجاد شده است.

جاجرود و شهرستانک و ارنگه. برای چه؟ برای شکار جرگه و انتخاب دختران رعایا جهت همخوابگی!

اگر از مظفرالدین شاه سخنی گفته نشود، کلام ناقص خواهد بود:

این مرد ضعیف‌النفس، که دوره سلطنت یا ایام رذالت بازی او، ننگ تاریخ پرافتخار نژاد ایرانی است، وقتی که به سمت ولیعهدی در تبریز اقامت داشت، روزی با یکی از درباریان محرم و جمعی از خواص خلوت به عزم گردش بیرون شهر رفت.

اتفاقاً هوا ابر شد و رعد و برق فضای آسمان را به میدان جنگ مبدل ساخت. والاحضرت ولیعهد، یعنی شاهنشاه آینده ایران را وحشت عجیبی دست داد، به طوری کار اضطراب و تزلزل او بالا گرفت که ملتزمین رکاب و درباری محرم چاره را به آن متحصر دیدند که او را به پناه آسیابی که در آن حوالی بود ببرند، و ولیعهد به درباری مزبور که خود را سید اوجاق صحیح‌النسب[1] نیز معرفی می‌کرد، متوسل شود.

والا حضرت دست به دامان سید درباری شده، با عجز و الحاحی[2] تمام از او می‌خواست که جریان کارخانهٔ قضا و قدر را تغییر داده، رعد و برق را موقوف و آسمان را صاف و ساده کند.

سید شیاد که موقعی مناسب به دست آورده بود و دست سفیه[3] قابل استفاده‌ای را به دامان خود آویخته می‌دید، به التماس او وقعی[4] نمی‌گذاشت و پیوسته دست به سوی آسمان برمی‌داشت و از خدا هولناکی و شدت رعد و برق

۱. صحیح النسب، پاکزاد، پاک گهر.
۲. الحاح، درخواست کردن، مبالغه کردن در کاری، اصرار، التماس، تقاضا، درخواست از روی عجز و فروتنی.
۳. سفیه، نادان، کم عقل، بی خرد.
۴. وقع، پا برهنه رفتن، شتاب رفتن، افتادن، وقوع، سقوط کردن، مبالغه کردن در قتال دشمن، جای بلند از کوه، ابر باران زا، ریگ ریزه، اعتبار، عزت، قدر، منزلت. وقع گذاشتن، یعنی اعتنا کردن، اهمیت دادن.

را درخواست می‌کرد، از او عجز و التماس و از درباری خلاف‌کاری و نافرمانی. عاقبت رو به درباری کرده، علت مخالفت را پرسید. درباری گفت:

«آخر فرزندی[1] می‌خواهد عروسی کند و برای مخارج زناشویی معطل است.»

والا حضرت کاغذ سفید را صحه کرده[2]، به درباری داد تا در شهر هر مبلغ که می‌خواهد، در آن سفید مهر بنویسد و وی را فی‌الحال[3] از وحشت نجات بخشد. سید نیز دست انابت به درگاه باری‌تعالی برداشت و از آن‌جا که گفته‌اند همیشه بعد از توفان هوا صاف است، آسمان تیره نیز روشن گشت و سید بیچاره را روسیاهی حاصل نگردید.

محمدعلی میرزا بهترین جانشین شاه‌سلطان حسین، در موقع هجوم مجاهدین به تهران برای هلاکت ایشان، زنان حرم را به خواندن اوراد و اذکار به گلوله‌های خمیر و دادن به مرغها وامی‌داشت، و بهتر از این، تاکتیکی در مغز تهی خود فراهم نمی‌دید.

مسافرت‌های متوالیهٔ شاه حالیه و وضع رفتار او در خارجه، از شدت وضوح، احتیاجی به یادآوری ندارد و اصلاً مقصود من هم توجه به این‌گونه امور نیست. ولی سیر کلام هر جاکه مقصود، تجسس علت خرابی ایران کنونی باشد، شخص را به این سرمنزل می‌کشاند و مسبب و مسؤولی برای آن جز قاجاریه نشان نمی‌دهد.

ناهار در حسن آباد صرف [شد] و یک ساعت بعد از ظهر به عزم قم حرکت کردیم.

در این‌جا اتفاقاً حالت یکی از نمایندگان مجلس شورا به خاطرم گذشت که سه سال پیش، قبل از زمامداری من، با عیال و بستگان خود از اصفهان به طرف

۱. فرزندم.

۲. صحه کردن، علامت صح بالای کلمه یا جمله گذاشتن، تأیید کردن با امضاء یا مهر مخصوص برای دریافت چیزی یا پولی.

۳. فی‌الحال، به زودی، در دم.

تهران می‌آمد و در پشت دروازهٔ پایتخت، جان و ناموس او مورد دستبرد دزدان و غارتگران قرار گرفت.

بعد از اطلاع به فوریت در استرداد مال و کسان او سعی نمودم و دزدها را مصلوب کردم و اموال آنها را گرفته مسترد داشتم. در مقابل از او چه دیدم؟ در مجلس بعد، وقتی که جمعی قلیل از نمایندگان با من از در مخالفت درآمدند، او هم در صف ایشان قرار گرفت و خدمات مرا در حفظ جان و ناموس خود به کلی فراموش کرد.

[منظریه]

از کوشک نصرت تا منظریه، جاده، که بی‌شباهت به خیابان مستقیمی نیست از کنار دریاچه حالیه عبور می‌کند و این راهی است که در ۱۳۰۱ه.ق. ساخته شده و قهوه‌خانه باقرآباد درکنار آن قرار دارد.

چهار ساعت بعد از ظهر به منظریه رسیدم. علت اینکه این‌جا را به منظریه موسوم کرده‌اند، این است که از آن‌جا می‌توان گنبد طلای حضرت معصومه (ع) را دید.

چون منظریه نقطه مرتفع مصفایی است، چای را در آن‌جا صرف کردم. بعد بلافاصله عازم قم شدم.

[قم]

مقارن غروب به قم وارد شدم. لدی‌الورود به زیارت آستانه مطهره شتافتم. بعد به سردار رفعت امر دادم برود از طرف من از آقای شیخ عبدالکریم یزدی[1] احوالپرسی نماید.

۱. آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم بن محمد جعفر مهرجردی یزدی، مرجع تقلید شیعیان (تولد: مهرجرد یزد، ۱۲۷۶ه.ق./ وفات: قم، ۱۳۵۵ه.ق. / ۱۳۱۵ه.ش.). وی شاگرد آیات عظام میرزای شیرازی، شیخ فضل الله نوری، آخوند محمد کاظم خراسانی و سید کاظم یزدی و سید محمد فشارکی بوده و در بازگشت به ایران حوزه علمیه قم را تأسیس کرد. صاحب آثاری چون تقریرات فشارکی، کتاب‌الرضاء، المواریث و الصلوة است.

حرکت از قم

پنج‌شنبه ۱۴ عقرب [۱۳۰۳هـ.ش.]

پس از تجدید زیارت، از راه نیزار به طرف اصفهان حرکت کردم. قسمتی از این راه جدیدالاحداث که قابل سیر اتومبیل است و برخلاف راه قدیم، از شهر کاشان نمی‌گذرد، از کنار رودخانه قم یعنی از قسمتی عبور می‌کند که به همین اسم کنار رودخانه موسوم است و چون در پنج فرسخی جنوب قم از کنار دهکده نیزار می‌گذرد، آن را راه نیزار هم می‌گویند.

[میمه]

اول شب به **میمه**[1] رسیدم. در این‌جا **سردار اسعد**[2]، وزیر پست و تلگراف و **امیر اقتدار**، وزیر داخله[3] که از چندی قبل آنها را برای تصفیه امر **بختیاری** به **اصفهان** فرستاده بودم، به اتفاق **غلامرضاخان** حاکم **اصفهان** و **صارم‌الدوله** و **محمودخان آیرم** امیرلشگر جنوب و چند نفر از صاحب‌منصبان که به استقبال آمده بودند، به ما رسیدند. شب را به واسطهٔ سردرد شدید و نخوابیدن شب قبل در قم، تصمیم گرفتم همین‌جا بمانم.

---

۱. میمه، از شهرستان‌های استان اصفهان، که در سال ۱۳۷۵هـ.ش. حدود ۲۲۱،۰۱۷ نفر جمعیت داشته و پیش بینی می‌گردد که در آبان ۱۳۸۵هـ.ش. افزون بر ۳۲۰ هزار نفر را در خود جای داده باشد. مرکز این شهرستان **شاهین شهر** است. میمه (meyma) دارای آثار تاریخی ثبت شدهٔ متعددی است، مانند: ۱. مسجد جامع میمه (زندیه) ۲. مسجد جامع دستگرد (صفویه) ۳. حمام کله رود (قاجاریه) ۴. کاروانسرای حاجی آباد (قاجاریه).

۲. حاج علی قلی خان سردار اسعد، از رؤسای معروف بختیاری (ولادت: ۱۲۷۴هـ.ق.، وفات: تهران، ۱۳۳۶هـ.ق.) که یکی از دو فاتح مشهور تهران در عهد محمدعلی شاه قاجار بود و از سران مشروطیت به شمار رفته و کتاب **تاریخ بختیاری** از آثار اوست. پس از مرگ وی، پسرش جعفر قلی‌خان لقب امیر بهادری و سردار اسعدی را دریافت نمود. **جعفر قلی خان** در سال ۱۲۹۷هـ.ق. به دنیا آمد و مناصبی چون حکومت کرمان، والی گری خراسان، وکالت مجلس شورای و وزارت پست و تلگراف و تلفن را از شهریور ۱۳۰۳ تا خرداد ۱۳۰۵هـ.ش. بر عهده داشت و با رضا شاه در سفر خوزستان همسفر بود و در ۱۰ فروردین ۱۳۱۳هـ.ش. در زندان درگذشت. وی مدتی نیز وزیر جنگ بوده است.

۳. وزیر کشور.

جمعه ۱۵ عقرب ۱۳۰۳هـ.ش.

[ونداده]

ساعت هشت از **میمه** حرکت کردم و کمی بعد به آبادی **وندادە**[1]، که چشمه آب درخشانی پر از ماهی دارد و در کنار جاده اتفاق افتاده، رسیدم. از این جا به بعد تا اول خاک **اصفهان** آبادی معتبری نیست.

بعد از عبور از گردنهٔ کوچکی، جلگهٔ تاریخی هموار **مورچه‌خوار**[2] که ابتدای خاک **اصفهان** است، پیش می‌آید. از این جلگه به بعد، دیگر باید با وضع لباس و معیشت و لهجه اصفهانی آشنا شد و در هر قدم با زارعین و مردمان زحمتکش این ولایت که از جمله کارکن‌ترین مردم ایران‌اند، تصادف کرد.

[مورچه‌خورت]

ورود به جلگهٔ **مورچه‌خوار** بی‌اختیار نظرم را به وقایع ۲۰۱ سال قبل (وقایع سال ۱۱۴۲ هـ.ق.) معطوف ساخت. مثل آنکه این موقع **افاغنه** و همراهان **اشرف**[3] را می‌بینم که در قسمت جنوبی جلگه با عجله و تزلزل در حال فرار، خیال دفاع دارند و قشون ایرانی **قزلباش**[4] به سرکردگی سردار رشید خود **نادر** از

---

۱. وندادە (Vandadeh)، مرکز دهستانی به همین نام در شهرستان برخوارومیمه، در ارتفاع حدود ۱۹۵۰ متر، کنار راه میمه به مورچه خورت.

۲. مورچه‌خوار، همان مورچه‌خورت (Murceh xoruyt) معروف است. امروزه از شهرهای تاریخی شهرستان میمه است که سر راه اصفهان به میمه و اصفهان به نطنز و کاشان واقع شده و جنگ معروف نادر شاه با اشرف افغان در دشت شمالی این شهر در سال ۱۱۴۲هـ.ق./ ۱۱۰۷هـ.ش. که به شکست اشرف افغان منجر شد، به وقوع پیوست.

۳. **اشرف افغان غلجایی**، از سلسلهٔ افاغنه، که در سال ۱۱۳۷هـ.ق. پسر عموی خود «محمود» را به قتل رسانید و برای جلب قلوب ایرانیان راه و رسم محبت پیش گرفت و سراسر ناحیهٔ غرب ایران را به دولت عثمانی بخشید و در برابر روسیه سر تسلیم فرود آورد. در سه جنگ با نادرشاه (روستای مهمان دوست سمنان، درهٔ خوار تهران و مورچه‌خورت اصفهان) مغلوب شد و سرانجام در سال ۱۱۴۲هـ.ق./ ۱۷۲۹م. به دست یک بلوچ به قتل رسید.

۴. قزلباش (qezelbaš)، واژه‌ای ترکی به معنای **سرخ سر** است و به طوایف مختلف تُرک که با سلطان حیدر صفوی و شاه اسماعیل اول در ترویج مذهب شیعه و تحصیل سلطنت یاری کردند، اطلاق می‌شود. این طوایف تُرک تبار به سبب کلاه سرخی که بر سر می‌گذاشتند، به این نام معروف شدند. در عهد صفویه نام قزلباش به همهٔ مردم ایران نیز گفته می‌شد و شامل هفت ایل

جانب شمال شرقی جلگه از راه نطنز با شتاب بسیار رسیده، سیل وار از بالای گردنه به اراضی هموار سرازیر می‌شوند و هلاکت و هزیمت را بر سرمشتی افغان که بر مرکب فرار سوارند می‌ریزند.

تصمیم گرفتم ناهار را در همین آبادی صرف کنم و صفحه‌ای از صفحات تاریخ پر از افتخار وطن عزیز خود را از جلو نظر بگذرانم و اندکی با یاد گذشته، خاطر را گشایشی فراهم کنم.

راستی که تاریخ درس عبرت عجیبی است. غالب وقایع آن تکرار می‌شود. به همین جهت از مطالعه و دقّت وقایع گذشته می‌توان پاره‌ای از اتفاقات آینده را پیشگویی کرد.

سرنوشت ایران بی‌شباهت به سرگذشت سمندر[1]، آن مرغ افسانه‌ای قدما نیست که می‌گفتند هر روز مقارن غروب بالهای خود را برهم می‌زند و از آن تولید شعلهٔ آتشی کرده خود را می‌سوزد و به خاکستر تبدیل می‌شود، سپس صبح باز از میان آن توده خاکستر تازه و شاداب و جوان و بانشاط برمی‌خیزد و به ادامه حیات مشغول می‌شود.

تاریخ ایران این داستان را چندین بار تکرار کرده و به وضع غریبی نظر و توجه مطلعین را به خود معطوف ساخته است.

مردم ایران چنان‌که تاریخ عریض و طویل ایشان می‌فهماند، به وضع حکومت مقتدرانهٔ عادلانه، از هر نوع حکومت دیگر بیشتر علاقه دارند و یقین است که تا این مردم در سایه بسط تعلیمات و معارف و تعمیم ورزش و تربیت استقلالی، صاحب حس اعتماد به نفس نشوند، هیچ طرز حکومتی غیر از این طرز هم نمی‌تواند آنها را به سر منزل سعادت برساند و به مصلحت آنها ختم شود.

بودند: استاجلو، افشار، بهارلو، تکلو، ذوالقدر، شاملو، قاجار.

۱. سمندر (Samandar)، سالامند را، سمندور، سمندول، جانوری است از تیرهٔ دوزیستان، که در در اماکن نمناک تاریک و غارها زندگی می‌کند، و ماده‌ای لزج از پوست وی ترشح می‌شود که سوزاننده است. گفته‌اند که در آتش نمی‌سوزد، ولی اغراق‌آمیز می‌باشد.

به همین علت اگر در جریان تاریخ گذشتهٔ ایشان دقّت کنید، می‌بینید ایرانی هر وقت رأس و رئیسی قادر و توانا یا سرداری مصلحت شناس و صاحب عزم داشته، در تحت اراده و اوامر و در سایه تشویقات او به اعمال عظیمی مبادرت جسته، و یادگاری‌های بزرگ و آثار سترگ از خود به جاگذاشته و در خلاف این صورت به گودال پستی و انحطاط فرو شده است.

واقعه ظهور نادر بهترین شاهد این مدّعا است.

۱۰ سال قبل از ظهور او مردم ایران که محکوم سبکسری تهی مغزی، مثل شاه سلطان حسین و درباریان سفیه او بودند، به قدری دچار ضعف و ناتوانی شده و به حدی فاقد شرایط حیات و قدرت بوده، که ده نفر ده نفر آنها را یک نفر افغانی به طنابی می‌بست و سر می‌برید و از کسی جنبشی بروز نمی‌کرد.

ظهور نادر، همین مردم مرده دل ناتوان را، یک مرتبه چنان توانا و قادر کرد که در زیر پرچم اقتدار او مملکت تاریخی هند را به یک یورش مردانه گرفتند و آن همه جواهر و افتخارات را به ایران آورند.

مثل این است که ایران هر وقت در سایهٔ بی کفایتی سلاطین عیاش و نالایق خود به حضیض مذلت می‌افتد و به سرحد ناتوانی و لب پرتگاه زوال می‌رسد، دست قدرت از آستین غیب، فرزندی از تواناترین فرزندان او را به عرصهٔ ظهور می‌رساند و وظیفهٔ سنگین نجات مملکت و ملت را بر دوش هوش و کفایت او می‌گذارد تا ننگ این مذلت را از رخسارهٔ مادر محبوب وطن بزداید و با دیگر او را به جامهٔ افتخار و زیور جلال ملبّس و مجلّل سازد.

قریب ۱۵۰ سال است که مملکت ما دچار ضعف و ناتوانی و ناامنی شده و می‌توان گفت بعد از فوت کریم خان زند و استیلای قاجاریه، روز راحت و آرامی به خود ندیده است.

قاجاریه به جای بسط دامنهٔ عدالت و آبادی مملکت، اوقات خود را فقط صرف خوشگذرانی یا کشتار مردم کرده، و ایامی را هم به غافل کردن رعایا

گذرانده‌اند.

از میان ایشان، فقط «آغا محمدخان» توانسته است قلیل مدتی ایران را آرام نگاه‌دارد و مردم را ساکت کند، اما به چه وضع؟

یک نفر مسافر اروپایی خوب این قضیه را تشریح می‌کند و می‌گوید:

«آرامشی که آغا محمدخان بر ایران تحمیل کرد، از نوع همان آرامش‌هایی است که در قبرستان وجود دارد. یعنی او به قدری مردم این مملکت را کشت، که دیگر کسی باقی نماند تا سر و صدایی داشته باشد و به عرض وجود بپردازد.»

در مدت این صد و پنجاه سال ناامنی و خرابی و ذلت، گاهی به خصوص این اواخر، مردمان مصلح و متفکری پیدا شده‌اند که به فکر اصلاح حال ملک و ملت افتاده و راههایی هم پیش خود اندیشیده‌اند، و از آن جمله یکی سید جمال‌الدین اسد آبادی همدانی است که بزرگترین دانشمند دورهٔ اخیر ایران است. او که پیوسته از ظلم و آزار قاجاریه دربه‌در و در اذیت و عذاب بوده و ناصرالدین شاه زشت‌ترین رفتارها را نسبت به او مرتکب شده، می‌گوید:

«اصلاح حال مردم مشرق زمین فقط به دست یک نفر مقتدر عادل میسر خواهد شد».

تاریخ نیز همین نظر را تأیید می‌کند. و من نیز با این عقیده که هزار شاهد و دلیل عقلی و تاریخی با خود همراه دارد، موافقم. تا بتوان در سایهٔ اقتدار، به توسعهٔ معارف و تعلیمات، که یگانه نجات دهنده جامعه‌ها و رشد دهندهٔ اقوام است پرداخت و به این طریق مردم را به حدود وظایف و سعادت حقیقی خود آشنا نمود.

این‌جا دیگر این سوال قطعاً به خاطر خطور می‌کند که آیا موقع آن نرسیده است که دست قدرت، روز عمر بدبختی ۱۵۰ سالهٔ ایران را به آخر برساند، و برای ختم این دورهٔ بی تکلیفی و سرشکستگی و کشیدن انتقام قدم‌های بلندی بردارد؟

حرکت از مورچه خوار

بعد از عبور از مورچه خوار به کاروانسرای مستحکم مادر شاه[۱] رسیدم که به قول مشهور از بناهای مادر شاه عباس کبیر است.

مقارن غروب به جلگه برخوار[۲] و حومهٔ شهر تاریخی اصفهان یعنی پایتخت باشکوه صفویه و مشهورترین بلاد ایران رسیدم.

ورود به اصفهان

کم کم سواد شهر اصفهان که در میان گرد و غبار نمایان بود، ظاهر شد و اول نشانه‌ای که از آن شهر به نظر رسید، گنبد و منارهای مسجد شاه[۳] بود.

---

۱. کاروانسرای مادر شاه، در استان اصفهان دهها کاروانسرای تاریخی وجود دارد، از جمله مهیار (صفویه، شهرضا، شماره ثبت ۳۵۴)، گز (سلجوقی، گز، شماره ثبت ۳۷۹)، عین الرشید (مغول، کاشان، شماره ثبت ۴۰۴)، امین آباد (صفویه، ۴۱ کیلومتری جاده شهرضا به شیراز، شماره ثبت ۸۸۴)، شاه عباسی (صفویه، نطنز، شماره ثبت ۹۴۴)، گبر آباد (صفویه، قمصر، شماره ثبت ۱۰۹۵)، نطنز (صفویه، نطنز، شماره ثبت ۱۴۸۹)، سن سن (صفویه، کاشان، شماره ثبت ۱۶۷۷)، چاله سیاه (صفویه، اصفهان، شماره ثبت ۱۷۱۶)، شاه عباسی (صفویه، آران و بیدگل، شماره ثبت ۲۳۷۱)، میرپنج (صفویه، اصفهان، شماره ثبت ۲۴۳۵)، برسیان (صفویه، اصفهان، شماره ثبت ۲۶۹۷)، کوهپایه (صفویه، اصفهان، شماره ثبت ۲۶۹۸)، قلعه شور (صفویه، اصفهان، شماره ثبت ۲۶۹۹)، سگزی (صفویه، سگزی، شماره ثبت ۲۷۰۰)، حسنیچه (صفویه، نجف آباد، شماره ثبت ۲۷۰۳)، گمرک (صفویه، کاشان، شماره ثبت ۳۶۲۶)، ملک (صفویه، اصفهان، شماره ثبت ۵۸۸۴)، سه (قاجاریه، کاشان به مورچه‌خورت، شماره ثبت ۷۶۴۱)، شاه (صفویه، اصفهان، شماره ثبت ۷۶۴۲)، بقم (صفویه، اردستان، شماره ثبت ۷۶۷۳)، شاه منصوری (قاجاریه، شهرضا، شماره ثبت ۱۰۲۴۲)، حسین آباد (قاجاریه، آران و بیدگل، شماره ثبت ۱۰۲۴۷)، انوشیروان (صفویه، اصفهان، شماره ثبت ۱۲۱۰۱)، بلاآباد (صفویه، نائین، شماره ثبت ۱۲۱۱۸)، نوگنبد (صفویه، نائین، شماره ثبت ۱۲۱۲۰)، آجری (صفویه، گلپایگان، شماره ثبت ۱۲۲۳۶)، ظفرقند (صفویه، اردستان، شماره ثبت ۱۲۹۶۱). کاروانسرای مادرشاه متعلق به دوره صفوی است و یک مجموعه ساختمانی متشکل از کاروانسرا، حمام و آب انبار می‌باشد و در کنار جاده قدیمی واقع گردیده و یک سد متروک مانده نیز در مجاورت آن به چشم می‌خورد.

۲. برخوار (borxar)، که با میمه شهرستان برخوار و میمه (به مرکزیت شاهین شهر) را تشکیل داده و از مناطق تاریخی اصفهان به شمار آمده و مشاهیر بسیاری به آن منسوب هستند.

۳. مسجد شاه اصفهان، در ضلع جنوبی میدان تاریخی نقش جهان، که در سال ۱۰۲۱هـ.ق.۱۶۱۲/م. به فرمان شاه عباس صفوی، در بیست و پنجمین سال سلطنت وی، شروع به ساختمان شده است. مساحت مسجد از شرق به غرب ۱۴۶ متر و از شمال به جنوب ۸۴ متر و مساحت صحن ۵۴/۵×۷۱/۵ متر می‌باشد و در سال ۱۲۶۱هـ.ش. در زمان آغامحمدخان قاجار و

از یک فرسخی شهر به بعد، چادرهایی که عامّهٔ طبقات اهالی اصفهان برای استقبال و پذیرایی من بر پا داشته بودند، نمودار گردید. همه جا مردم با وجد و مسرت فوق‌العاده، رسیدن مرا تلقی می‌کردند.

برای اظهار قدردانی از احساسات آنها پیاده شدم. از طرف وجوه[1] و رؤسای ایشان، نطق‌ها و خطابه‌های متعدد راجع به خدمات من در اعادهٔ امنیت و دفع سرکشان و توسعه و تکمیل قشون ایراد شد. به هرکدام جواب مناسبی داده، در میان هلهله و شادی اهالی که حالت سرور و شادمانی طبیعی از چهره آنها نمایان و از زیر طاق‌های نصرت که تهیه شده بود، وارد شهر گردیدم و یکسره به عمارت چهل ستون رفتم.

اخبار تهران

روز ورود به اصفهان، به تلگراف‌خانه برای مخابرات حضوری به تهران رفتم. این مخابرهٔ حضوری بر حسب تقاضای خود هیأت وزرا بود که می‌خواستند در رئوس مطالب با من مذاکره نمایند.

تلگراف ذیل بدواً از وزیر خارجه رسید و جواب داده شد:

«امروز سه ساعت بعد از حرکت حضرت اشرف، شارژدافر انگلیس به وزارت خارجه آمده، اظهار تاسف از مسافرت ناگهانی نموده، می‌گفت: در مذاکراتی که دیروز شده تقاضا نموده بودیم که مقرر شده، قشون دولتی از زیدون[2] به سمت محمّره پیش نرفته، تا سه روز دیگر سرپرسی‌لرن[3] وارد بغداد

در سالهای ۱۲۶۱ و ۱۳۱۶ و ۱۳۲۸ و ۱۳۳۲ه.ش. نیز بارها مرمت گردیده است. بلندی گنبد از سطح زمین ۵۴ متر است.

۱. وجوه، اشرافِ شهر.

۲. زیدون (Zeydun) که به آن سردشت هم می‌گویند، مرکز یکی از بخش‌های تاریخی شهرستان بهبهان در استان خوزستان می‌باشد، که در سال ۱۳۷۵ه.ش. تنها ۴۱۸۲ نفر جمعیت داشته است. در برخی منابع «زیدان» هم نامیده می‌شود. شهر «زیدان» در دوره اسلامی آباد بوده و از توابع «ارجان» محسوب می‌شده و یاقوت حموی آن را «زیتان» می‌نامد که از «زیت» (روغن) گرفته شده

شده، شاید ملاقاتی با شیخ محمّره نموده، این قضایا به نحو خوشی مطابق میل دولت خاتمه یابد. پس از مراجعت به سفارت، تلگرافی رسیده بود که سرپرسی‌لرن برای ۸ روز دیگر وارد بغداد می‌شود، و خیال داشتیم که در ملاقات امروز چهارشنبه متذکر شویم که تا ۸ روز دیگر امر به توقف قشون بفرمایند و امروز دفعتاً شنیدیم تصمیم [به] مسافرت نموده، حرکت فرموده‌اند.

این است تقاضای خودمان را در تعقیب مذاکرات شفاهی که با خودشان نموده‌ایم، تجدید نموده، خواهش می‌کنیم که متجاوز از دو ماه در این قضیه صبر فرموده‌اند، حالا هم این ۸ روز را تأمل فرمایند تا سرپرسی‌لرن وارد بغداد شود.

امیدواریم اقداماتی بنماییم که خاطر حضرت اشرف از این نگرانی راحت شود و دیگر محتاج به اعزام قوا و عملیاتی نشوند. همین قسم هم به قونسول خودمان در اصفهان تلگراف خواهیم کرد، که به اطلاع حضرت اشرف برسانند.

مقصود اصلی آنها که در مذاکرات تکرار می‌نمودند، فقط این است که قشون از زیدون جلوتر نرود تا سرپرسی‌لرن وارد بغداد شود.

بنده در ضمن مذاکره تمام نظریات حضرت اشرف را خاطر نشان نموده و تذکر دادم که در نتیجهٔ این اغفال که نظر به وعده‌های مصلحانهٔ سفارت که برای دولت در مدت دو ماه حاصل شده، این است که شیخ موفق به جمع آوری اسلحه

است. بعضی نیز آن را از نام زیدبن‌ثابت و زیدبن‌ارقم (یاران پیامبر) می‌دانند. ابن‌بطوطه این شهر را دیده و آن را «شهری نیکو و دارای باغ‌ها و آبهای فراوان و بازارهای ملیح و مساجد عجیب و مردم صالح و امین و بادیانت» وصف کرده است.

تاریخ ویرانی شهر اسلامی زیدان به درستی معلوم نیست. از آثار مهم آن می‌توان به ۱. کون‌بینو (ساسانی) ۲. امامزاده اباذر ۳. حیدرکرار ۴. قلعه دز ۵. قلعه گلاب ۶.قلعه گل ۷. قلعه ده‌مرد ۸. شهر کهنه زیدون (کیفال)، ایلامی تا اسلامی ۹. قلعه بهرام ۱۰. قلعه بهمن ۱۱. مغداد شهسوار و سورمغداد ۱۲. اسپیادی ۱۳. قلعه کرودختر ۱۴. سنگ قبر شکار ۱۵. پل ساسانی ۱۶. بقعه سیدنصرالدین اشاره کرد.

۳. سرپرسی لرن که در اصل سرپرسی لورن (Sir Percy Loraine) نام داشته، وزیر مختار بریتانیای کبیر (انگلستان) در ایران، در سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۰۴ه.ش./۱۹۲۱-۱۹۲۶م. بوده، و خاطرات سرپرسی لورن سفیر انگلیس در ایران به فارسی نیز ترجمه شده و از منابع مهم اواخر عصر قاجار و پهلوی اول محسوب می‌گردد.

و واردکردن مهمات و سایر لوازم دفاعیه شده است.

افکار عامّه را چگونه می‌توان به این اظهارات تسکین داد که متوالیاً شنیده می‌شود شیخ اسلحه و مونیسیون[1] توسط کشتی‌هایی که از طرف هند می‌آیند وارد می‌نماید؟

در صورتی‌که برای دولت انگلیس راه همه قسم تفتیش و جلوگیری از این کشتی‌هایی که اسلحه وارد می‌نمایند بوده است. البته در جواب این اظهارات جز سکوت و اظهار بی‌اطلاعی جواب دیگر نمی‌توانستند بدهند، چنان‌چه ندادند.

اینک مراتب را به عرض رسانیده و اخباری هم که رسیده بود به ارکان حرب فرستادم که به عرض حضرت اشرف برسانند.»

جواب

جناب مستطاب اجل آقای مشارالملک،[2] وزیر امور خارجه دام اقباله

«شارژدافر انگلیس را ملاقات نموده، بگویید چون نمی‌خواهم اسباب رنجش سفارت فراهم آید، این است که تا ورود سرپرسی‌لرن و مشاهدهٔ نتیجهٔ اقدامات او، به کلیهٔ قوا امر دادم تا دو هفته تعرض را به تأخیر بیندازند، ولی این در صورتی است که از طرف خزعلیان و بختیاری شروع به جنگ نشود. چه آن وقت قشون مجبور به عملیات خواهد شد.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

ملاقات با قونسول انگلیس

در این اثنا قونسول انگلیس نیز در همان تلگراف‌خانه تقاضای ملاقات کرد. او را پذیرفتم. پس از مقدماتی راجع به امر خوزستان، ورود مرا به اصفهان با

۱. مونیسیون (munitions)، مهمات.

۲. میرزا حسن خان مشارالملک، که در ابتدا وکیل کرمان بود و با روی کار آمدن سیدضیاءالدین طباطبائی، دستگیر و به اتهام توطئه ترور نخست وزیر محاکمه و به فرنگ تبعید شد. مدتی بعد، و در کابینه رضاشاه (سردار سپه) از آبان ۱۳۰۲ تا دی ۱۳۰۴ه‍.ش. وزیر خارجه ایران گردید.

نگرانی و احتیاط تلقی کرد، و تا یک درجه اظهار خوف و هراس نمود، که از اصفهان جلوتر نروم، و فوق‌العاده سعی کرد مسافرت را به همین نقطه خاتمه داده، به تهران بازگردم.

نوشتن تمام مذاکرات به تفصیل می‌انجامد. چون زمینهٔ مطلب روشن است شرح آن را زاید می‌بینم. به طور خلاصه، تصمیم قبل خود را به او خاطرنشان کرده و قطعاً تذکر دادم که انصرافم از این سفر غیرممکن وگوشمال دادن به اشرار حتمی است.

احساسات اهالی اصفهان

چیزی که موجب مسرت بود، این است که اهالی اصفهان از ورود من اظهار نهایت شعف و سرور می‌کردند. اما این سفر بی‌سابقه را با احتیاط دیده و در مجالس و محافل به تعجب از آن سخن می‌راندند.

در بدو امر که نمی‌دانستند چه قصدی از این سفر دارم، صحبت‌ها می‌کردند، و چون از تجهیزات و عملیات من واقف شدند و فهمیدند خود نیز عازم میدان هستم، احتیاط‌شان شدت گرفت.

بعضی از نظر محبت و دوستی نمی‌خواستند شخصاً به مهلکه قدم بگذارم. این ابراز صمیمیت و علاقه‌مندی را که مبنی بر کمال خلوص بود، تقدیس کردم. لیکن آنها غفلت داشتند که این مسافرت چه از لحاظ دیپلماسی و چه از نظر نظامی مهم‌تر از آن است که انجام آن را به دیگری واگذارم، و یقین داشتم که انجام آن برای دیگری غیرمیسور[1] خواهد بود.

باز در روز بعد قونسول‌های خارجه و علمای اصفهان که معروفین ایشان حاجی آقانورالله[2] و فشارکی و سیدالعراقین باشند، به دیدن من آمدند و همه از

۱. میسور، آسان شدن، آسان شده، آسان، ضدمعسور.

۲. آیت‌الله شیخ نورالله اصفهانی، از مبارزان عصر مشروطه که در خلع سلطنت قاجار و روی کارآوردن پادشاهی پهلوی ایفای نقش نمود (حوزه‌های علمیه در بستر تاریخ، روح‌الله حسینیان،

ملاقات من اظهار خوشوقتی و تصمیم حرکتم را به طرف جنوب تقدیس و تشویق کردند. حتی حاجی آقانورالله بعد مراسله‌ای به من نوشت که مضمون بر این مشعر بود:

«من حاضرم خود و عموم کسان و عشیره‌ام با شما حرکت کنم و در این جنگ مقدس که حکم جهاد بر ضد دشمنان استقلال مملکت را دارد، شراکت نمایم.»

من در جواب اینگونه احساسات وطن‌پرستانه و استقلال خواهانه اظهار تشکر و امتنان کردم.

از شنبهٔ ۱۶ تا چهارشنبه ۲۰ عقرب در اصفهان ماندم، تا کاملاً سوق قشون به طرف خوزستان را از این‌جا که مرکز لشکر جنوب است ترتیب دهم، و خود شخصاً به جمیع جزئیات کارهای لشکری سرکشی کنم. چنان‌که در همین مدت قلیل یک قسمت از قوای اصفهان را با فوج نادری، اعزامی تهران از تیپ عراق، از راه قمشه[1] و سمیرم[2] به طرف بهبهان حرکت دادم و به ارکان حرب لشکر و

---

۸۲۰) و در سال ۱۳۰۶هـ.ق. به همراه جمعی از روحانیان اصفهان به قم سفر کرده و علیه برخی قوانین دولت اعلام مخالفت نمود و سرانجام در سال ۱۳۴۵ هـ.ق. دارفانی را وداع گفت. به آقانورالله شهرت داشت، و در جریان فتح اصفهان به همراه ضرغام‌السلطنه فعالیت چشمگیری نموده است.

۱. قمشه (qomšeh)، شهرستان شهرضا امروزی در استان اصفهان. مقدسی نام آن را به شکل «قومسه» آورده و به معنای «کوم‌شه»، «شکارگاه» یا «مکان آب خیز و پرقنات» یا «چاه کن» هم آمده است. آثار تاریخی مهم آن عبارتند از: ۱. امامزاده شاه رضا یا شه‌رضا (صفویه) ۲. کاروانسرای مهیار (صفوی) ۳. مسجد جامع پوده (افشاریه) ۴. خانه قدیمی سید حسن مدرس (قاجاریه) ۵. تیمچه مشکی ۶. تیمچه سلیم ۷. کاروانسرای شاه منصوری ۸. حمام بازار ۹. تیمچه حاج محمد تقی ۱۰. مسجد بازار ۱۱. مدرسه سادات ۱۲. مسجد جامع شهرضا (سلجوقی) ۱۳. سرای توکلی ۱۴. سرای سلیمان ۱۵. مسجد جامع گرگاب. شهرضا، مرکز شهرستان شهرضا در سال ۱۳۷۵هـ.ش. ۸۹۷۷۹ نفر جمعیت داشته، که بر اساس برآورد صورت گرفته، جمعیت شهرستان ازمرز ۲۵۰ هزار نفر فراتر رفته و شهرضا نیز افزون بر ۱۲۸ هزار نفر را در خود جای داده است.

۲. سمیرم، شهرستانی تاریخی و قدیمی در جنوب اصفهان و از مناطق فقیر و بسیار محروم کشور، که در سال ۱۳۷۵هـ.ش. ۶۴,۷۶۳ (شهر سمیرم ۲۴,۵۰۴ نفر) را در خود جای داده و به نظر می‌رسد هم‌اکنون این شهرستان کمتر از ۱۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت دارد. آبشار سمیرم و مناطق زیبای اطراف رود ونک از شگفت‌انگیزترین مناظر طبیعی ایران محسوب گردیده و آثار باستانی آن عبارت است از: قلعه مختارخان و آرامگاه سلطان ابراهیم. در سال‌های اخیر دهاقان با نام شهرستان سمیرم سفلی از آن منتزع شده و به یک شهرستان مستقل تبدیل شده است.

مریضخانه و سربازخانه‌ها رسیدگی کردم و کار بختیاری و قضیهٔ اختلافات آنها را راجع به ایلخانی و ایل‌بیگی رفع نمودم.

قبل از حرکتم خوانین عمدهٔ بختیاری مقیم تهران یعنی صمصام‌السلطنه[1] و امیر مفخم[2] و سردار جنگ[3] همین‌که قضیهٔ طغیان عده‌ای از ایل را به تحریک شیخ خزعل بر ضد دولت شنیدند، به منزل من آمده، بست نشستند، و با عجز و الحاح بسیار گفتند این حرکت عدهٔ قلیلی از بختیاری‌ها، اسباب بدنامی و رسوایی ماست و حرکتی است که ما را در پیشگاه دولت روسیاه و مقصر قلم می‌دهد و به این جهت زندگانی ما در خطر می‌افتد.

من آنها را به مراحم دولت دلگرم کرده، به ایشان تأمین و در رفع غائله اطمینان کامل دادم. در تعقیب همین پیشامد وزیر داخله و وزیر پست و تلگراف را مأمور نمودم به اصفهان حرکت کنند و به کار تصفیهٔ آن اختلافات مشغول شوند.

در چهار روز اقامت اصفهان لاینقطع[4] از اطراف، مکاتیب[5] و تلگراف راجع به قضیهٔ جنوب و تشویق به حرکت و اقدام جدی در رفع طغیان شیخ و متمردین دیگر می‌رسید. غالباً دستور جواب آنها را می‌دادم.

---

۱. نجفقلی خان صمصام بختیاری معروف به صمصام‌السلطنه فرزند حسین قلی خان هفت‌لنگ بختیاری در سال ۱۲۶۷هـ.ق. در بروجن چهارمحال بختیاری زاده شد و در سال ۱۲۹۰هـ.ق. به «وزارت جنگ» منصوب گردید و سپس به نخست‌وزیری ایران رسید و بیش از ۱/۵ سال این سمت را در ۵ کابینه بر عهده داشت. دوران حکومت او به دلیل حادثه اولتیماتوم روس به ایران در تاریخ معاصر از اهمیت خاصی برخوردار است. مدتی نیز فرمانداری چهارمحال و نیز والی‌گری خراسان را برعهده داشت و در سال ۱۳۰۹هـ.ش. درگذشت. وی مردی ساده‌دل و پاکدل و نیکونهاد بود و کابینه‌های او را غالباً لری خطاب می‌کردند.

۲. لطف علی خان امیر مفخم بختیاری، در سال ۱۲۷۹هـ.ق. به دنیا آمد و مدتی فرمانفرمایی لرستان، بروجرد، نهاوند، ملایر و تویسرکان را بر عهده داشت. وی مدت‌ها در خدمت شاهان قاجار بود، اما پس از خلع محمد علی شاه به هواداران مشروطه پیوست. چندی نیز ایلخانی گری بختیاری را به وی سپرده بودند.

۳. لقب نصیرخان بختیاری (متولد ۱۲۷۷هـ.ق./۱۸۶۰م.)

۴. لاینقطع، مرکب از لا+ینقطع، به معنای مدام، پیوسته، متصل، دائم.

۵. مکاتیب، جمع مکتوب، به معنی نامه، نبشته.

شب هفدهم عقرب تلگراف ذیل از وزیر امور خارجه واصل گردید:

تلگراف وزیر خارجه

«در تعقیب مذاکرات روز چهارشنبه ۱۳ عقرب که راپرت آن به وسیله ارکان حرب به عرض رسیده است، امروز دو ساعت و ربع بعد از ظهر، شارژدافر انگلیس به ملاقات بنده آمده، اظهار داشت:

«با وجود اهتمامات فوق‌العادهٔ این جانب، اخبار خیلی خوب نیست، زیرا قونسول از اصفهان تلگراف کرده که دیروز عصر، حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا را ملاقات نموده و ایشان فرموده‌اند که به ملاحظات نظامی و نظر به این‌که هر دقیقه خطر آمدن برف هست، نمی‌توانم دیگر قشون را در چهار محال نگاه دارم و ناچار قشون باید از چهارمحال تجاوز نماید.

شارژدافر اظهار داشت که حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا در این مدت خیلی حوصله نشان دادند و البته اگر در این موقع عجله بشود اثر خوبی در لندن ندارد. در این صورت بیش از مهلت اولیه که ۸ روز باشد، تقاضا نمی‌کنم. البته حضرت اشرف به طوری که تاکنون صبر و حوصله نشان داده‌اند، حالا نیز این چند روزه را تأمل خواهند فرمود. بنده به او وعده دادم که مراتب را با تلگراف حضوری به عرض حضرت اشرف برسانم و نتیجه را به او اطلاع دهم.»

من چون به آهنگ این صحبت‌ها و مواعید[1] آشنایی کامل داشتم، تکلیف خود را در این تشخیص دادم که اصلاً به این تلگراف جواب ندهم و به جای هر صحبتی فقط عقاید خود را تعقیب نمایم و عملی‌تر سازم.

یک تلگراف مسرت‌بخش

یکی از جملهٔ تلگراف‌ها که به جهاتی نظر مرا جلب کرد. تلگراف سرهنگ

۱. مواعید، وعده‌ها، جمع میعاد.

ساعدالدوله[1] آجودان[2] من بود.

ساعدالدوله در موقعی که از لرستان به تهران برمی‌گشتم، داوطلب شد که اگر قضیهٔ جنوب به قشون‌کشی محتاج شود، شخصاً برای ختم آن عزیمت کند. من هم به او قول دادم. اتفاقاً بعد از رسیدن به تهران برای سرکشی املاک خود مرخصی گرفت و به طرف تنکابن عازم شد.

همین‌که شنید من به سمت جنوب عزیمت کرده‌ام، به عجله خود را به تهران رسانده، از آن‌جا برای شرکت در عملیات نظامی تلگرافی مشعر[3] بر حرکت خود به من مخابره کرد، و بدون استمزاج از من حرکت نمود و یقین دارم از این‌که چرا در موقع حرکت او را خبر نکرده‌ام، متألم[4] نیز بود.

وصول این تلگراف در اصفهان باعث مسرت فوق‌العاده من شد، زیرا که به رأی‌العین[5] دیدم صاحب‌منصبان قشون من، امروز صاحب این‌گونه احساسات سپاهی‌گری و رشادت نظامی هستند که در موقع بروز مشکلات و انجام وظایف سربازی بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و سر از پا نمی‌شناسند.

مشاهدهٔ اینگونه پیشامدها برای یک نفر علاقه‌مند به مملکت و قشون بی‌نهایت وجدآور و مسرت‌انگیز است، زیرا وقتی که انسان اوضاع سابق قشون را به نظر می‌آورد و روحیهٔ فاسد صاحب‌منصبان عهد ناصرالدین شاه را که در موقع گرفتن جیره و مواجب از صاحب‌منصبان هر قشونی بیشتر و عالی‌مقام‌تر، و در موقع جنگ فراری و مخفی بودند، از خاطر می‌گذراند، از تذکر احوال آن ایام سرافکنده و خجل و از دیدن اوضاع کنونی خرسند و شادمان می‌گردد.

۱. جعفر قلی خان سردار اسعد می‌نویسد: «در شیراز ساعدالدوله پسر سپهسالار اعظم هم از تهران وارد شد و جزو ملتزمین شد.» (خاطرات سردار اسعد، ۱۳۸).

۲. آجودان، واژه‌ای فرانسوی (Adjudant)، به معنای صاحب منصبی معلوم در نظام، نایب. افسری که به امور محوطه از طرف شاه موظف است، آژان، مأمور پلیس، استوار دوم.

۳. مشعر، نشانه، شعار، خبردهنده، آگاه کننده.

۴. متألم، دردناک، دردمند، آزرده، رنج کشیده، اندوهگین، رنجیده، ناخشنود.

۵. رأی‌العین، دیدن به چشم، به مشاهدهٔ چشم.

شایعهٔ کناره‌گیری

در نتیجه انتشارات خارجیان و تلقینات اقلیت مجلس در تهران، مشهور شده بود که من از آمدن به اصفهان قصدم کناره‌گیری است و چون در مرکز نمی‌توانستم از کار دوری بگیرم، خود را به اصفهان رسانیده‌ام که در این‌جا از عمل کناره‌جویی نمایم.

این شایعه به قدری رواج گرفته بود که حتی در هیأت وزرا هم مؤثر واقع شده و یک نفر از وزرا به خیال اشغال مقام ریاست افتاده و بعضی به واسطه محبت من و تذکر فعالیت من مضطرب و متأسف شده بودند. در همین باب تلگراف رمزی از سردار معظم خراسانی وزیر فواید عامه[1] رسید که تمنّا کرده بود من از استعفا صرف‌نظر کرده و راضی به اختلال امور مملکت و پریشانی دوستان خود نگردم.

جوابی اطمینان بخش دادم و تعجب خود را از تأثیر و شیوع این اخبار ابراز داشتم و نوشتم که من عازم خوزستان و سرکوبی اشرارم و از هرزه‌درایی[2] چند نفر مفسده جو، از خدمت مملکت و اکمال سعادت ایران صرف‌نظر نخواهم کرد.

قبل از حرکت اخباری از فرونت[3] می‌رسید. از جمله مطالب ذیل بود:

«در چهاردهم عقرب ۳۰۰ صندوق اسلحه نو، با دو توپ وارد هندیجان[4] شده و میان قوای خزعل تقسیم گردیده، دو کشتی بادی آذوقه آورده است. سه سفینه جنگی اروپایی به شط‌العرب آمده و در مقابل آبادان لنگر انداخته است.»

۱. وزیر فواید عامه، وزیر راه.
۲. هرزه درایی، ژاژخایی، یاوه‌گویی.
۳. فرونت (front)، جبههٔ جنگ.
۴. هندیجان (Hendijan)، مرکز شهرستانی به همین نام در جنوب خوزستان، که از شهرستانهای نوبنیاد و ساحلی محسوب گردیده و به تازگی از بندر ماهشهر منتزع گردیده است، این شهر در سال ۱۳۷۵ه.ش. حدود ۲۲,۹۲۵ نفر جمعیت داشته، که به نظر می‌رسد در آبان ۱۳۸۵ه.ش. به بیش از ۵۰,۰۰۰ افزایش یابد. این شهر تاریخی و اسلامی در گذشته «هندیان» یا «هندوان» نام داشته و جزء ناحیه «ارجان»، به شمار می‌رفته است و دارای مسجد و بازار مشهوری بوده، و نام آن به معنای جایگاه هندیان است. علی بن مهزیار اهوازی از اهالی این شهر بوده است.

با توجه بدین اخبار چون فشنگ در اصفهان به قدر کفایت موجود نبود، به تهران امر دادم ۵۰۰۰۰ فشنگ فوراً ارسال دارند.

راپرت تلگراف‌خانهٔ اردوی زیدون

«بر حسب حکم فرمانده محترم قوای فارس و بنادر دستگاه تلگراف را کنار رودخانهٔ زیدون آورده، که راپرت‌های قشونی داده شود. صبح نهم‌علی‌الطلوع[1] فرمانده با عده‌ای به طرف زیدون آمدند. از ساعت ۱۱ صبح جنگ شروع شد تا پنج بعد از ظهر در طرف جنوبی رودخانه از شاه‌بهرام تا قلعه خاکستری که چندین قلعه و برج بود، به تصرف قوای نظامی درآمد.

عصر نیز طرف دشمن حمله نمودند، شب هم به شهر زیدون خراب، شبیخون زده از ساعت ۵ صبح الی ۱۲، جنگ دوام داشته، در نتیجه خزعلیان تمام فراری، تلفات زیاد، و چند نفر اسیر و چند باب چادر و چند رأس قاطر و اسب و اثاثیه به تصرف نظامی‌ها در آمد. یک نفر نظامی و یک نفر چریک هم زخمی شده.»

راپرت اردوی زیدون

از قرار خبر واصله و رؤیت هم که کرده‌اند، برادر میرعبدالله‌خان و چند نفر دیگر و چهار پنج رأس اسب غیر از تلفات دیگر از طرف دشمن به گلوله توپ مقتول شده‌اند.

حرکت از اصفهان[۱۳۰۳ه.ش.]

چهارشنبه ۲۰ عقرب

صبح با همراهان از خیابان تاریخی چهارباغ و پل اللهوردیخان گذشته، به

۱. هنگام طلوع آفتاب، سپیده دم.

طرف قمشه حرکت کردم.

در مهیار،[1] ۹ فرسخی جنوب اصفهان، به اردویی که عازم خوزستان بودند، برخوردم. اردوی مزبور را سان دیدم و مصمم شدم میزان جنگاوری و درجه لیاقت نظامی آنها را امتحان کنم. به این نظر خودم شخصاً پیش رفته، برای هدف قرار دادن، نشانه‌ای اختیار کردم.

احساس می‌کردم که صاحب‌منصبان اردو را وحشت باطنی فراگرفته و از آن ترس دارند که نظامی مزبور از عهده این امتحان به خوبی برنیاید و اسباب سرشکستگی و مسؤولیت جهت ایشان فراهم شود. یقیناً پیش خود می‌گفتند چرا من انتخاب را به خود ایشان وانگذاشته‌ام تا یکی از بهترین افراد را اختیار کنند و فرد مطمئن را به میدان امتحان بفرستند.

در حالی‌که دلهای ایشان از این انتخاب من در تپش بود، نظامی مزبور با مهارت عجیبی از عهدهٔ امتحان برآمد و با کمال خوبی نشانه را هدف قرار داد. چهرهٔ صاحب‌منصبان از شادی برافروخته شد، و قلب من نیز پیش از پیش قرین اطمینان و امیدواری گردیده، این پیشامد را به فال نیک گرفتم و کاملاً دل در فتح بستم.

[قمشه]

مقارن ظهر به قمشه وارد شدم. حاکم قمشه به استقبال آمده بود و اهالی طاق نصرت‌هایی برپا داشته بودند.

[ایزدخواست]

بعد از ظهر از قمشه به طرف خاک فارس حرکت کردم و نزدیک غروب به اول

۱. مهیار (Mahyar)، مرکز دهستان دشت بخش مرکزی شهرستان شهرضا در استان اصفهان، با ارتفاع نسبی ۱۶۹۰متر، که کاروانسرای مشهور مهیار در آن قرار دارد و آل‌مظفر در این روستا طی نبردی خونین انقراض یافت و با شهرضا کمتر از ۲۰کیلومتر فاصله دارد. ظاهراً نام خود را از مهیار پهلوان اساطیری ایران زمان گرشاسب اخذ کرده است.

آبادی ایزدخواست[1] رسیدیم. در این‌جا ناامنی پنج سال قبل و حملهٔ دزدان را به ارفع‌الدوله[2] نماینده ایران در مجمع اتفاق ملل[3] و قتل پسر ارباب کیخسرو را به خاطر آوردم و از امنیتی که حالیه در سایهٔ قدرت قشون ایجاد شده امیدواری کامل حاصل کردم.

شب را در ایزدخواست به مطالعه نقشجات نظامی و مذاکرات تاریخی گذراندم.

به طرف آباده[۱۳۰۳هـ.ش.]

پنج‌شنبه ۲۱ عقرب

از ایزدخواست حرکت کردیم و از روی پلی که در مقابل کاروانسرای شاه عباسی است و کتیبه‌ای هم به اسم آن پادشاه آباد کننده دارد، و از گردنه صعب‌العبوری که خود اهالی آن را چک ایزدخواست می‌گویند گذشتیم عبور از این گردنه در موقع عزیمت به طرف شیراز برای اتومبیل خیلی مشکل است و غالباً جماعتی از اهالی در آن حدود مراقب‌اند که اتومبیل‌ها را به زور بازو بالا برند و آنها را از سر گردنه رد کنند.

بعد از ظهر از آباده حرکت کردیم و بعد از عبور از آبادی سورمق[4] و

۱. ایزدخواست (Izadxast) که به شکل‌های «یزدخاست»، «یزدخواست» و «یزدخاص» هم آمده، روستایی است شگفت‌انگیز در شهرستان آباده استان فارس در ارتفاع ۱۵۹۰ متری از سطح دریا، که توسط بسیاری از جهانگردان ایرانی و اروپایی به دقت تشریح شده است. این روستای عجیب دارای آثار باستانی و تاریخی مهمی است، از جمله: ۱. پل ایزدخواست (صفویه، به شماره ثبت ۱۱۱۰) ۲. کاروانسرای ایزدخواست (قرن ۱۲ هجری، شماره ثبت ۱۱۱۲) ۳. سد قوسی ایزدخواست (ساسانی، به شماره ثبت ۹۸۰۳) ۴. مسجد جامع ایزدخواست ۵. بنای پاقلعه ایزدخواست (ساسانی، شماره ثبت ۹۸۰۰) ۶. سد قوسی ایزدخواست (ساسانی، شماره ثبت ۹۸۰۳).

۲. پرنس ارفع‌الدوله رئیس هیئت نمایندگی ایران در اجلاسیه‌های مجمع عمومی جامعه ملل در سالهای ۱۹۲۰م.، ۱۹۲۱م.، ۱۹۲۲م.، ۱۹۲۳م.، ۱۹۲۵م. و ۱۹۲۶م. بوده است.

۳. جامعه ملل، که پس از جنگ بین‌الملل اول به منظور صلح جهانی و به موجب عهدنامه ورسای (۲۸ ژوئن ۱۹۱۹م.) و درژنوسوئیس به وجود آمد.

۴. سورمق (Surmaq) از توابع بخش مرکزی شهرستان آباده و سرراه آباده به اقلید و اقلید به

کاروانسرای خان خوره[1] گردنه صعب‌العبور کولی کش را پشت سر گذشتیم، و وارد دشت مسطح و هموارى شدیم و شب را در آبادی ده‌بید[2] گذراندیم.

جمعه ۲۲ عقرب [۱۳۰۳ ه.ش.]

صبح زود برخاسته از بالای بلندی ده‌بید سرازیر شدیم.[3] جاده امروزی غیر از جاده کاروانی قدیم است و این جاده را پلیس جنوب در ایام اقتدار خود برای حفظ روابط با اصفهان و راندن اتومبیل تسطیح و درست کرده است. هوا بی‌نهایت سرد بود و بدون بالاپوش صحیح حرکت خیلی اشکال داشت.

مقارن غروب به آبادی سیوند،[4] ۱۴ فرسنگی شیراز رسیدیم و شب را در آن‌جا ماندیم.

آباده، که اخیراً به شهر تبدیل شده و نام آن در کتاب‌های تاریخی به شکل «سورمک»، «سرما»، «سرمک» و «سرمق» هم آمده است و از مناطق مهم آباد دوره اسلامی می‌باشد. آثار تاریخی ثبت شده آن عبارت است از: ۱. تل قصر. بهرام ساسانی، به شماره ثبت ۷۱۶۸) ۲. کلاه فرنگی سورمق (قاجاریه، به شماره ثبت ۹۸۱۰).

۱. این بنای عصر صفوی در تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۷۶ه.ش. به شماره ۱۹۲۸ در فهرست آثار تاریخی کشور ثبت شده و در شهرستان آباده فارس قرار گرفته است.

۲. ده بید (Dehbid)، که اخیراً به شهر تبدیل شده و نام آن صفاشهر گردیده و سر راه آباده به شیراز واقع شده است و ۱۸۷۵ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. تل قصر بهرام (دوره تاریخی، به شماره ثبت ۳۲۷۵) در آن قرار گرفته است.

۳. «شب سیم رسیدیم ده بید. اجازه گرفتم صبح زود با امیر لشکر، امیر اقتدار، دکتر رفتم جلو. قبل از طلوع سفیده حرکت کردیم. چون ۱۴ فرسخ داشتیم تا شیراز بین راه، نزدیک راه، لازم بود تخت جمشید که بزرگترین یادگار عظمت ایران است، ببینیم، جلو افتادیم. واقع دیدنی بود. فوق تصور متألم شدم که چه بودیم و چه شدیم. خیلی گریه کردم. مدتی تماشای قدرت دست بشر و حجاری عجیب آن زمان را کردیم.» (خاطرات سردار اسعد، ۱۳۸).

۴. سیوند (Sivand) نام کوه، رودخانه و روستایی در شهرستان مرودشت استان فارس، سر راه شیراز به اصفهان، اخیراً به دلیل احداث سد سیوند که آبگیری آن باعث به زیرآب رفتن آثار مهم دوره‌های پیش از تاریخ - اسلامی منطقه می‌شود، شهرت جهانی یافته است. مهمترین اثری که بر اثر احداث سد از بین می‌رود، بنای منحصر به فرد و بی‌نظیر پاسارگاد، آرامگاه کوروش هخامنشی است. تمام فعالیت‌های علاقمندان میراث فرهنگی در داخل و خارج کشور برای منصرف کردن وزارت نیرو از آبگیری سد سیوند تاکنون بی‌نتیجه مانده و به نظر می‌رسد یک فاجعه تاریخی در حال شکل‌گیری است.

شنبه ۲۳ عقرب [۱۳۰۳ ه.ش.]

از سیوند حرکت کردیم و بعد از عبور از پیچ و خم‌هایی چند، به چاپارخانه پوزه، سه فرسنگی سیوند و ۱۱ فرسنگی شیراز رسیدیم.

در نزدیکی پوزه میرزا ابراهیم خان قوام‌الملک، رئیس یکی از ایلات فارس که از شیراز به استقبال من آمده بود، رسید و از او احوالپرسی شد.[1]

ناهار را در زرقان[2] پنج فرسنگی شمال شیراز صرف کردم. در زرقان از طرف وثوق‌السلطنه والی فارس استقبال شایانی از من شد و بعداز ظهر از آن‌جا به طرف شیراز حرکت کردم.

یک‌شنبه ۲۴ عقرب [۱۳۰۳ ه.ش.]

[شیراز]

فردای ورود به شیراز عامه علما و اعیان شیراز به ملاقات من آمدند و از یکان‌یکان احوالپرسی به عمل آمده و با دو نفر از ایشان یکی آقاجعفر، یکی هم آقای شیخ مرتضی مقداری صحبت شد.

به موجب تلگراف واصله در ۱۹ عقرب، عشایر حویزه[3] و بنی‌طرف[4] قصر

---

۱. «توی راه سردار سپه رئیس‌الوزراء هم تشریف آوردند. در خدمت ایشان رفتیم برای شیراز. فراموش کردم قبل از طلوع که حرکت کردیم، توی راه قوام‌الملک را ملاقات کردیم که به استقبال می‌رفت. با وجودی که دوست فامیلی بودیم، توی راه با هم آشنا شدیم. طرف عصر رسیدیم شیراز. خیلی استقبال شایانی کردند. توی راه وثوق‌السلطنه والی فارس و رؤسای ادارات استقبال آمدند. اطراف شهر شیراز خیلی باصفاست، ولی خود شهر کوچک و کثیف، کوچه‌های تنک. گویا ۱۰,۰۰۰ خانوار باشد. شاید ۶۰,۰۰۰ نفر جمعیت دارد.» (خاطرات سردار اسعد بختیاری، ۱۳۸).

۲. زرقان (Zarqan)، از شهرهای تاریخی استان فارس، که در ۳۱ کیلومتری شمال شیراز و ۱۴ کیلومتری جنوب مرودشت قرار گرفته است و مرکز بخشی به همین نام در شهرستان شیراز بوده و در سال ۱۳۷۵ ه.ش. ۱۸,۸۷۲ نفر جمعیت داشته است.

۳. حویزه که شکل عربی هویزه است، منطقه‌ای عرب‌نشین در غرب خوزستان است که امروز شهرستان سوسنگرد بر جای آن قرار گرفته و ظاهراً نام خود را از هوز/حوز/ خوز گرفته و به نظر می‌رسد گفته برخی افراد که وجه تسمیه آن را به «حوزه» نسبت می‌دهند، بی‌پایه و اساس باشد. بسیاری از دانشمندان خوزستانی عصر صفویه تا قاجاریه خوزستان اهل این شهر بودند.

شیخ خزعل را آتش زده‌اند و در اطراف دزفول ایل قلاوند با یک حمله، متمردین را شکست داده و مقداری احشام غنیمت گرفته‌اند.

تلگراف ذیل نیز که از فرمانده قوای خوزستان واصل شد، مرا به فتح قطعی بیش از پیش امیدوار ساخت:

«مقام منیع بندگان حضرت اشرف فرمانده کل قوا دامت عظمته[5]

«عده بختیاری که به کمک هواداران خزعل آمده بودند، امروز یک حمله مختصری کردند و از طرف ستون، شکست خورده، عقب رفتند.

موقعیت دشمن و قوای نظامی به قرار ذیل است:

چمکرته چشمه شیخ لنگری، موقعیت نظامی آسیاب «سویره»، «ده ملا» دشمن حدّهٔ قلیلی در هندیجان دارد، برای پراکنده کردن دشمن دو روز قبل عدّه‌ای مرکب از نظامی و چریک به طرف هندیجان فرستاده شده بود، الساعه راپرت رسید که هندیجان را تصرف نموده‌اند.»

از لنگیر –سرتیپ فضل‌الله

عصر ۲۱ عقرب– نمره۲۰۶

بعد از ملاقات‌های رسمی تصمیم گرفتم به زیارت شاه‌چراغ[6] و ابنیه وکیلی[7]

مشعشعیان نیز از این منطقه برخاسته بودند.

۴. بنی‌طرف، از قبایل عرب زبان خوزستان، که در سوسنگرد، هویزه، بستان، اهواز و حمیدیه و نیز بخش میسان عراق زندگی کرده و شیعه مذهب بوده و در جریانات تاریخی این منطقه در دوره‌های صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه نقش مهمی را ایفا کرده‌اند.

۵. عظمت و شکوه او مستدام و پایدار و پاینده باد!

۶. شاه‌چراغ، آرامگاه منسوب به احمد پسر موسی کاظم، امام هفتم شیعیان اثنی عشری در شهر شیراز، که متعلق به قرن هفتم هجری بوده و به شماره ۳۶۳ در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۲۱هـ.ش. در خدمت آثار تاریخی کشور ثبت شده است.

۷. ابنیه وکیلی در شیراز به دستور کریم خان زند مشهور به وکیل‌الرعایا ساخته شده‌اند، که شامل بناهای ذیل می‌باشد: ۱. مسجد وکیل (ثبت ۱۸۲) ۲. مدرسه وکیل (آقاباباخان) به شماره ثبت ۶۰۳ ۳. حمام وکیل به شماره ثبت ۹۱۷ ۴. مجموعه بازار وکیل به شماره ثبت ۹۲۴ ۵. آب انبار وکیل به شماره ثبت ۹۳۵. از دیگر آثار زندیه در این شهر می‌توان به آثار زیر اشاره کرد: ۱. باغ عمارت هفت تن (شماره ثبت ۷۴) ۲. مقبره کریم خان زند یا موزه پارس (شماره ثبت ۲۴۴) ۳. عمارت دیوان

بروم. به این جهت با جمعی از همراهان به تماشا و زیارت آن اماکن رفتیم.

عامه که از کمی گندم و قحطی نان در زحمت بودند، ازدحام کرده، به دادخواهی و استغاثه[1] پیش من آمدند. فوری امر دادم برای ترتیب امر نان شیراز کمیسیونی به ریاست والی و عضویت قوام‌الملک و رؤسای ادارات تشکیل شده، رفع این غائله را بنمایند.

در همین روز یک دستگاه از ایروپلان»[2]های جنگی را که در شیراز برای عزیمت به خوزستان حاضر بود، امر به پرواز دادم و خودم هم سوار شده، برای تعلیم عملیات جنگی و این‌که از چه راه و به چه طریق باید عملیات نظامی را تعقیب کرد، قدری گردش کردم و آشیانه طیارات[3] را در حدود باغ تخت معیّن نمودم.

چون از باغ تخت تا شیراز راه اتومبیل رو صحیح ندارد، پیاده حرکت کردم، ولی چکمه سخت پایم را زده بود و به زحمت این راه را پیمودم و شخصاً به نظامیان دستور دادم که برای عبور و مرور، روی نهرهای عرض راه را پل بزنند و این امر به سرعت اجرا شد.

قضیه خوزستان که تا این تاریخ چندان مشکل نشده بود، در مرحلهٔ جدی داخل شد.[4] از یک طرف دارالشورا و نمایندگان ملت و عامه اهالی پایتخت و هیأت وزرا به واسطه بی‌اطلاعی و دوری از مرکز عملیات، در وحشت افتاده بودند، تلگراف ذیل در همین موضوع از تهران رسید:

خانه (شماره ثبت ۹۱۴) ۴. ارگ کریم‌خانی (ثبت ۹۱۸) ۵. باغ جهان نما (شماره ثبت ۹۲۸) ۶. خانه کاظم زاده (شماره ثبت ۱۰۶۹) ۷. مسجد میرزاکریم صراف (شماره ثبت ۱۰۸۰) ۸. خانه محتشم (شماره ثبت ۱۵۵۷) ۹. خانه اکبر اکبری (شماره ثبت ۶۰۵۰).

۱. استغاثه، فریاد رس خواستن، کمک طلبیدن، دادخواهی، زاری، تضرع.

۲. ایرپلان (air Plane)، هواپیما.

۳. طیارات، جمع طیاره به معنای هواپیما.

۴. «زیدون که نصفش مال من و نصف دیگر از شیخ محمره است، تمرکز قشون شد و به کلی خراب شد و غارت شد. جمع قشون در خوزستان به عقیده بنده قریب به ۵۰۰۰ نفر بود.» (خاطرات سردار اسعد بختیاری، ۱۳۹).

«حضور مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته.

حسب‌الوظیفه باید به عرض برسانم از مسافرت حضرت اشرف به شیراز افکار مشوش شده، مغرضین القای شبهه می‌کنند که با دخالت خارجی، آشتی کنان به ضرر مملکت واقع خواهد شد.

بعضی حدس می‌زنند به بهبهان برای جنگ تشریف خواهید برد. در مجلس هم ممکن است مذاکره و سؤال شود. در هر حال تسکین و روشن ساختن افکار به نظر لازم می‌آید. مستدعی است دستور کافی در این باب مرحمت فرمایند.»

از طرف دیگر، عمال سیاسی انگلیس در صفحات جنوب به جنبش افتاده و به خیال اغفال من و تحصیل تأمین جهت شیخ خزعل، سخت دست و پا می‌کردند.

تلگراف خزعل

در همین روز، تلگراف ذیل از طرف شیخ خزعل به من رسید:

آستان مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«بعضی‌ها فدوی را معتقد ساخته بودند که حضرت اشرف نسبت به بنده احساسات بی‌مهری و بی‌لطفی دارید، ولی بحمدالله در این اواخر مطلع گردیدم که حقیقت حال چنین نیست و این مسأله موجب امیدواری شد.

البته بر خاطر مبارک معلوم است که آن سوء تفاهم از دسایس و آنتریک[1]های بعضی مغرضین و مفسدین، غیر از بختیاری‌ها، که البته نسبت به وجود ذیجود حضرت اشرف عداوت داشتند و می‌خواستند فدوی را آلت اغراض شخصیه و مقاصد دنیّه[2] خود سازند، تقویّت و فزونی یافت، ولی بالاخره از کجی و

۱. آنتریک یا انتریگ (antrig)، وقایع و حوادث مختلفی که به وسیلهٔ آنها مطلب اصلی پرورانده شود و گیره یک قطعه را تشکیل دهد و بیننده را جلب کند و احساسات و عواطف را در او بیدار و تحریک نماید.

۲. دنیّه، مأخوذ از دنی (dani) به معنای ناکس، پست، ضعیف.

اعوجاج[1] این مسلک مطلع شده، اینک به عرض تأسف مبادرت نموده و از اعمال ناشایسته‌ای که از طرف این بنده نسبت به دولت علیه[2] سر زده، معذرت می‌خواهم و در آینده نیز کما فی‌السابق[3] نهایت آمال فدوی این است، نسبت به دولت متبوعه کمال خدمتگزاری به عمل آورده و تا آخرین درجه امکان با نهایت اخلاص نیّت و حسن عقیدت به اجرای اوامر مطاعه[4] اقدام کنم.

امیدواری کامل دارم که حضرت اشرف نیز این عرض تأسف را پذیرفته و باز هم فدوی را مورد اعتماد قرار داده و از دولتخواهی فدوی اطمینان خواهند داشت.

از قرار معلوم موکب سامی این روزها به جنوب تشریف فرما می‌شوند و اگر این مسأله صحیح است، خیلی شایق هستم که به شرف ملاقات نائل شده و شخصاً به آن وجود محترم که ریاست دولت متبوعه را دارا هستند، تأسف خود را از مامضی[5] و تأمینات خدمتگزاری و خلوص نیّت در آینده عرض کنم. منتظر اظهار مرحمت و تعیین محل و موعد شرفیابی هستم.»[6]

یک کپیه هم توسط قونسول انگلیس از همین تلگراف رسید. از این‌که قونسول انگلیس واسطه مخابرهٔ آن بود، سخت متغیر شدم.

تلگراف ذیل را به قونسول بوشهر مخابره کردم و جواب شیخ را هم مستقیماً دادم.

۱. اعوجاج، کج شدن، کژ گردیدن، کژی، ناراستی، پیچیدگی.

۲. علیه، بلند مرتبه، ارجمند، لقب دولت ایران در عصر قاجار. به دولت‌های روس و انگلیس هم «سنیه» و «فخیمه» لقب داده بودند.

۳. کما فی‌السابق، مانند پیش، مثل گذشته، چنان که بود.

۴. مطاعه یا مطاع، اطاعت و فرمانبرداری کرده شده.

۵. مامضی، جملهٔ فعلی به معنای آن چه گذشت، گذشته، سابق.

۶. «در شیراز تلگرافی از شیخ به رئیس‌الوزراء رسید. معذرت از خطای خود و تسلیم قطعی به ارادهٔ رئیس‌الوزراء و تأمین برای شرفیابی...» (خاطرات سردار اسعد بختیاری، ۱۳۹).

بوشهر

آقای ژنرال قونسول دولت فخیمهٔ انگلیس

«این‌که خزعل کپیه تلگراف خود را به وسیلهٔ شما برای این‌جانب ارسال داشته است، خالی از غرابت نیست، زیرا اتباع داخلی نباید در امورات مربوط به خود، موجبات زحمت نمایندگان محترم خارجه را که قانوناً ممنوع از مداخلات هستند، فراهم آورند. در این صورت بدیهی است که این قصور مربوط به عدم اطلاع مشارالیه می‌باشد و جوابی هم که لازم بوده، قبلاً به تلگراف مستقیم به مشارالیه داده‌ام.»

جواب ذیل را هم امر دادم مستقیماً به شیخ مخابره کنند:

آقای سردار اقدس

«معذرت و ندامت شما را می‌پذیرم، به شرط تسلیم قطعی.»

شب را قوام‌الملک در باغ محمدیه از ما میهمانی شایانی کرد. از همراهان، دبیر اعظم، چون سخت مریض شده بود، نتوانست بیاید.

در این موقع دو تلگراف به من رسید، که یکی اسباب امیدواری و مسرت من شد و دیگری به عکس، سخت مرا غمگین و متأثر ساخت.

تلگراف اول از طرف علمای تهران بود که در مسألهٔ جمهوریت با من مخالفت کرده و در این موقع اظهار کمال موافقت نموده و پیشرفت و موقعیت کامل را خواسته بودند. از این موقع‌شناسی و علاقهٔ علمای اعلام به مصالح ملک و ملت، بسی شادمان و خورسند شدم.

تلگراف دیگر از طرف هیأت دولت بود، راجع به این‌که نمایندگان مجلس جلسه سرّی و خصوصی تشکیل داده، و در باب خوزستان صحبت‌هایی کرده‌اند که حاکی از یأس و سوءظن است و در تهران نیز شهرت داده و آژانس رویتر این خبر را منتشر نموده که سفیر انگلیس سرپرسی‌لرن از جانب دولت متبوعه خود

مأموریت دارد، که در بوشهر فیمابین من و خزعل ترتیب ملاقاتی فراهم کند و بین او را با من صلح دهد.

این خبر، سخت مرا متعجب و متأثر ساخت که چرا با وجود این همه خدمات و زحمات و تحمل انواع مصیبت، در عرض چهار سال هنوز وکلای مجلس مرا نشناخته و تصور کرده‌اند ممکن است خارجیان در اراده و عزم من نفوذی داشته و به میل خود مرا به هر طریقی که می‌خواهند سوق دهند.

با کمال تأثر و تغیّر، این خبر را تکذیب کردم و امر دادم وزیر مالیه که در غیاب من متصدی کفالت مقام ریاست وزرا بود، خبر مزبور را رسماً در جراید پایتخت تکذیب نماید.

تلگراف ذیل را مخابره نمودم:

جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک،[1] وزیر مالیه دام اقباله[2]

«از شرح تلگراف جنابعالی راجع به انتشارات مغرضین و تلقینات[3] آنها مسبوق و مستحضر شدم، این خائنین را که جنابعالی به اسم مغرضین نامیده‌اید، همان‌ها هستند که سوء کردار و زشتی رفتار و عملیات آنها در سه سال قبل مملکت را به خطرناکترین پرتگاهی پرتاب نموده بود و در پایان آن همه خرابی و خیانت، فقط فضل خداوند و عملیات من آن خطرات را محو و نابود کرده، حالا

---

۱. محمد علی فروغی معروف به ذکاءالملک (تولد: ۱۲۹۴هـ.ق.، تهران) از شخصیت‌های مهم تاریخ معاصر ایران است که به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی تسلط کامل داشت. مناصب مهمی چون وزارت مالیه، عدلیه، خارجه، ریاست دیوان عالی کشور، نمایندگی مجلس دوره سوم، نخست وزیری ایران، وزارت جنگ، سفیر ایران در ترکیه، ریاست هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل و وزارت اقتصاد و خارجه (همزمان) را بر عهده داشت. نقش کلیدی او در به قدرت رسیدن رضاشاه و خلع احمد شاه و نیز به تخت نشستن محمدرضا شاه پهلوی غیرقابل انکار است. در آذر ۱۳۲۱هـ.ش. در سن ۶۷ سالگی بر اثر سکته قلبی درگذشت. وی دانشمند، فیلسوف، ادیب و محقق درجه اول بوده و بیش از ۲۰ اثر مهم از وی به یادگار مانده است.

۲. دامت اقباله، اقبال و بخت او مستدام باد، پاینده باد!

۳. تلقینات، جمع تلقین به معنی یاددادن، فهماندن، شخصی را وادار به گفتن کلامی‌کردن، در دهان نهادن.

مجال آن را پیدا کرده‌اند که با زمزمه‌های خائنانهٔ خود را تجدید نمایند.

این مغرضین همان خائنین وطن فروش هستند که دست توسل به سوی هر نامشروعی دراز کرده، فقط برای اجرای اعمال خائنانه از هیچ تخریبی صرف‌نظر نمی‌نمایند.

من نیات باطنی و هویّت هر یک از آنها را به طوری که باید و شاید تشخیص داده، اجازه نخواهم داد که مملکت و مردم بیچاره این سرزمین آلت خیانت و اغراض زشت و آلوده آنها واقع گردند.

من به صفحه جنوب آمده که اول گردن گردنکشان را کوبیده و مملکت را از لوث وجود و خودسری آنها پاک و منزه نمایم و در پایان آن، به نام استقلال مملکت و بیچارگی مردم، سزای هر خائن را به پاداش حق و حقیقت محول دارم.

چند نفر خائن، تهران از فرسودگی طاقت مردم اطلاع ندارند و آنها فقط به مزد خیانت از هر طریقی برسد، قانع هستند. چون من خداوند را در همه حال شاهد گزارشات خود دانسته‌ام، بالاخره یا باید شخصاً در راه این مملکت محو شده و یا طریقی را بسپارم که دیگر کسی برخلاف امنیت و انتظامات مملکت و برخلاف استقلال و عظمت ایران قادر بر اجرای خیانت نباشد.

حالا مغرضین، معاندین و خائنین هر چه می‌خواهند، بگویند، تا مدلول[1] حق و حقیقت از پرتو خداوندی روشن و آشکار شود.

در خاتمه اضافه می‌نمایم که چون هیچ وقت اقدامات و عملیات من از انظار جامعه مستور[2] و مکتوم[3] نبوده و با آنکه من و همه کس اطلاع دارند که این انتشارات از چه ناحیه ساخته می‌شود و تلقین می‌گردد، معهذا برای این‌که عامه مردم از تمام گزارشات این حدود مطلع باشند، دستور داده‌ام که جزء و کل امور، اعم از عملیات جنگی و یا صلح و نظایر آن را به طور ابلاغیه گوشزد عموم نمایند

---

۱. مدلول، مفهوم، راهنمایی شده.
۲. مستور، پوشیده شده، پنهان.
۳. مکتوم، پنهان، پوشیده شده.

که بالاخره عامه از گزارشات مملکتی خود هر چه هست مستحضر و مسبوق باشند.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

ملاقات با قونسول انگلیس

ژنرال قونسول انگلیس از من وقت ملاقات خواست. پذیرفتم. وارد شد. از طرز دخول او به اتاق دریافتم که دیگر کار را از رویه‌های معمولی خارج دیده و عصبانی شده‌اند.

چون این حالت را مشاهده کردم، بر دقّت افزودم، زیراکه معلوم بود در چنین حالتی اعماق قلب و نیات خفیّهٔ خود را مکشوف خواهد داشت.

بعد از نشستن، بلافاصله مراسله‌ای[1] به دست من داد و گفت: «وزیر مختار انگلیس از بغداد مخابره کرده، و مأموریت داده است که در شیراز تبلیغ کنم.»

در ضمن مطالعه اظهار نمود که «علاوه بر رسانیدن این مراسله، مأموریت دیگری نیز به من داده‌اند، به این قرار که اگر مدلول این مراسله را پذیرفتید، رسمیتی نخواهد داشت والا چون خزعل رسماً تحت الحمایهٔ[2] دولت انگلیس است و ما مجبوریم از تحت الحمایهٔ خود قویاً مواظبت و محارست[3] کنیم، ناچاریم که با شما نیز به طور رسمی وارد مذاکره شده و از ورود شما جلوگیری و از ورود قوای نظامی شما به خاک خوزستان ممانعت کنیم.

انگلیس در خوزستان علاوه بر موقعیت سیاسی، وضعیت خاصی دارد. لوله‌های کمپانی نفت که در طول کارون کشیده شده، ممکن است در این لشگر کشی و منازعات صدمه ببیند. بنابراین هر پیشامدی که رخ بدهد، مسؤولیّت مستقیم آن متوجّه دولت ایران و شخص شما خواهد گردید و ما مجبور به مدافعه و مداخله خواهیم شد.»

---

۱. مراسله، نامه، مکتوب.
۲. تحت‌الحمایه، در حمایت، در پناه، کشوری که در حمایت کشوری قومی قرار دارد.
۳. محارست، نگاهبانی.

تلگراف نیز تقریباً حاکی از همین مطالب بود. فقط مطالب قدری نرمتر نوشته گشته و سعی شده بود که با نصیحت و اندرز قضیه خاتمه بیابد. تلگراف را خواستم نگاه بدارم، قونسول اصرار کرد که من مأمورم فقط ارائه بدهم و شفاهاً مطالب را بگویم. مجاز نیستم تلگراف را بگذارم.

چون گوش من نظیر این صحبت را نشنیده است و عادت ندارم از هیچ کس این قبیل مداخلات را ببینم، حالتم تغییر کرد. آن نشاط و فرحی که در اول مجلس از دیدن احوال دیگرگون و عصبانیت قونسول به من دست داده بود، یکباره مبدل شد به یک تلخ کامی و غضب فوق العاده، که دنیا را در نظرم تاریک کرد.

گویی از صدای این نماینده اجنبی تمام دستورها و اوامری که در ظرف ۱۰۰ سال از طرف بیگانگان به زمامداران این مملکت داده شده، در گوشم طنین انداخت، و سیاهکاری‌های اولیای امور گذشته، یکی پس از دیگری، در برابر چشمم گسترده شد، و پرده ضخیم کثیفی تشکیل داد.

این بار نوبت عصبانی شدن به من رسید.

بدواً به قونسول گفتم:

«اما در خصوص لوله‌های نفت که بهانهٔ این قبیل مداخلات عجیبهٔ کودکانه قرار داده‌اند، من شخصاً ملتزم و متعهّد می‌شوم، هر گاه از حرکت قشون و جنگ، بدان صفحات صدمه وارد شود، شخصاً غرامت بدهم.

راجع به مذاکراتی که کردید، من جداً اعتراض می‌کنم و تذکر می‌دهم که اگر من بعد به این لهجه و به این طرز با من طرف گفت و گو بشوید، ترجیح خواهم داد که رشتهٔ مناسبات خود را با تمام مأمورین دولت انگلیس پاره کنم.

خوزستان یکی از ایالات ایران است و خزعل یک نفر رعیت ایران. اگر او خود را تحت الحمایه معرفی کرده، خائن است و من نمی‌توانم در این قبیل موارد لاقید باشم. لهذا اجازه نمی‌دهم که در حضور من این طور صحبت بشود.»

و این کلمات را با تسخر و استهزا گفتم.

قونسول بیشتر از جا در رفت. تمام متانتی که در نژاد این قوم ضرب‌المثل است، از دستش رفته، کاملاً عصبانی گردید.

من برای این‌که به او حالی کرده باشم که تندی و عصبانیت و تمام مأموریت‌ها و یادداشت‌هایی که او حامل است، به قدر بال مگسی مرا واپس نمی‌نشاند، در حضور خود قونسول، امیر لشگر را احضار کردم و با این‌که خیال داشتم سه روز دیگر در شیراز مانده و استراحتی بکنم، امر به حرکت دادم و گفتم تمام همراهان را مسبوق[1] نمایند که فردا صبح به طرف خوزستان خواهیم رفت.

نمی‌خواهم بگویم که این امر و تصمیم من در این موقع در قونسول عصبانی انگلیس چه تأثیری کرد. ابداً انتظار نداشت که از یک رئیس‌الوزرای ایرانی این طور مکالمه و این قسم تمرد بشنود و ببیند.

در مدت ۱۵۰ سال عمّال انگلیس عادت کرده بودند که هر سری را در مقابل خود خم شده بیابند، بلکه نقشه هایی را که اصلاً جرأت تعقیب آن نمی‌رفت، از طرف اولیای امور ایران فراهم شده و استقبال شده ببینند، تا چه رسد به یک حکم قطعی و امر صریح.

قونسول انگلیس گمان می‌کرد با یکی از ضعیف‌القلب‌های دربار قاجاریه سر و کار دارد، که هر وقت یکی از نایب‌های سفارت، ملازمش را بفرستد و تهدیدی بکند، آن شب به خواب نرود و فردا هر امری را به موقع اجرا گذارد.

با این‌که رئیس کابینه سخت مریض بود و ۴۰ درجه تب داشت، کسالت او را اهمیت نداده و به حرکت مصمم شدم. او نیز شائقانه[2] با مرض سخت به راه افتاد، زیراکه حفظ وطن برای من اهمیتش بیش از کسالت اطرافیان من است.

به والی فارس امر دادم از طرف من از علمای شیراز بازدید کند و تلگراف ذیل را به تهران مخابره نمودم:

---

۱. مُسبوق، کسی یا چیزی که کسی یا چیزی دیگر بر آن پیشی گرفته باشد. آگاه، اطلاع دادن.
۲. شائقانه، برگرفته از «شائق» به معنای تمایل برانگیز، اشتیاق برانگیز، شوق‌انگیز، محبوب، مطلوب، مورد آرزو، درخشان، تابناک، باشکوه، زیبا، خیره کننده.

ارکان حرب کل قشون

«به طوری که اطلاع دارید تصمیم من از تهران این بود که مستقیماً به جانب خوزستان عزیمت نمایم. در ورود به شیراز که تصادف با وصول تلگراف انقیاد[1] خزعل شد، مقصود من از صدور جواب دائر به تسلیم قطعی مشارالیه این بود که او را روانهٔ تهران نموده، خود بدون جنگ و عدم اتلاف نفوس[2] به مرکز خوزستان رهسپار شوم.

اینک نظر به این‌که عدم وصول جواب اعلامیه مزبور زیاده بر این توقف مرا در شیراز متضمن نتواند شد، لهذا امروز از شیراز به طرف فرونت حرکت می‌نمایم، که از آن‌جا با اردو رهسپار محمّره شوم.»

فرمانده کل قوا

۴۱۴۵

قبل از حرکت از شیراز، خبر ورود یک دستگاه طیاره بمب انداز که به میدان جنگ زیدون اعزام شده بود، رسید و موجب مسرت شد. همچنین اطلاع رسید که در ساعت ۷ صبح ۲۳ عقرب قریب ۲۰۰۰ نفر مسلح از محمّره به بندر معشور[3] اعزام گردیده است.

تلگرافاً امر دادم دو طیاره به غرب اعزام شود.

بر حسب خبری که رسید عشیرهٔ[4] بنی طرف در ساحل کرخه[5] جمع شده و با اتباع شیخ مشغول زد و خورد و در حمیدیه[6] جنگ سختی شده است.

۱. انقیاد، مطیع شدن، اطاعت، فروتنی.
۲. نفوس، جمع نفس، مردم، نفرات، جمعیت.
۳. بندر معشور، امروزه بندر ماهشهر نامیده می‌شود و در گذشته ماچول هم نام داشته است.
۴. عشیره، خویشاوندان، نزدیکان، طایفه، قبیله.
۵. کرخه، (karxa)، رودی با نام‌های «گاماسب» یا «سیمره» (صیمره) در غرب و جنوب ایران که از کوههای الوند سرچشمه گرفته و رودهای «قراسو» و «کشکان رود» از مهم‌ترین شعب آن به شمار می‌آیند. این رود در قدیم ارلانوس نامیده می‌شد و طول آن ۷۵۵ کیلومتر است. آب شرب دربار هخامنشی از این رود تأمین می‌گردیده است، چون به گوارایی و سبکی آن اعتماد داشتند.
۶. حمیدیه، (Hamidiyeh)، شهری است از توابع بخش مرکزی اهواز در خوزستان، کنار

تلگراف ذیل نیز از تهران رسیده بود و جواب داده شد:

مقام منیع[1] بندگان حضرت اشرف اعظم فرمانده کل قوا دامت عظمته

«راپرتاً به عرض مبارک می‌رساند که امروز صبح آتاشه[2] نظامی روس به ارکان حرب کل آمد، و از اظهارات او چنین استنباط می‌شد که اولیای دولت شوروی از مسافرت بندگان حضرت اشرف به جنوب فوق‌العاده نگران هستند و چنان‌چه مسافرت وجود مقدس به بوشهر امتداد یابد، این مطلب را قطعاً در تحت تأثیر و نفوذ سیاست انگلیس تلقی و برای سیاست خود لطمهٔ بزرگی تصور خواهند کرد و مطابق اظهار او برای رفتن به بوشهر، اتخاذ تصمیم هم فرموده‌اند.

گر چه در مقابل نظر ثاقب[3] و فکر منور بندگان حضرت اشرف که بر جهات امور احاطه دارند، اظهار عقیده جسارت محض است، ولی در عالم خدمتگزاری و علاقه مفرطی که به حفظ حیثیات و عظمت آن وجود مقدس دارد، از عرض این نکته ناگزیر است که چون مسافرت بندگان حضرت اشرف به بوشهر در اذهان عامه اهالی و از نقطه نظر سیاست خارجی تأثیرات سوء خواهد بخشید، چنان‌چه رأی مبارک اقتضا و مقرر فرمایند خزعل در همان شهر شیراز شرفیاب آستان مبارک شود، برای رفع سوء تفاهمات و این قبیل انتشارات خلاف حقیقت فوق‌العاده مؤثر خواهد بود. امر امر مبارک است.»

رئیس ارکان حرب کل قشون – سرتیپ امان الله

نمرهٔ ۳۶۹۹

رودکرخه و سرراه اهواز به سوسنگرد، که دارای آب و هوای گرم و خشک بوده و مردم آن فوق‌العاده فقیر و تنگدست و محروم از هرگونه تسهیلات رفاهی هستند. در سال ۱۳۷۵ه‍.ش. ۱۷,۶۴۵ نفر جمعیت داشته است و پیش‌بینی می‌شود در حال حاضر بیش از ۲۵,۰۰۰ نفر را در خود جای داده باشد.
۱. منیع، استوار، بلند، رفیع.
۲. آتاشه (Attaše)، وابسته، کارمند سفارت‌خانه که وظیفه‌ای خاص به عهده او محول است. آتاشه تجاری، آتاشهٔ مطبوعاتی و آتاشه نظامی از اقسام آن به شمار می‌آید.
۳. ثاقب، روشن، فروزان، تابان، سوراخ کننده، روشن کننده، ستاره روشن.

جواب

ریاست ارکان حرب کل قشون

«تلگراف رمز نمره ۳۶۹۹ ملاحظه شد. لازم است برای قطع انتشارات و اراجیف[1] که در میان مردم شیوع دارد ملاقات من را در بوشهر با شیخ تکذیب و متذکر شوید، که اگر به بوشهر می‌روم، فقط برای رفتن به فرونت بوده و شیخ را در نقطه دیگری غیر از شیراز نخواهم پذیرفت. در صورتی که آمدن به شیراز را نپذیرد، ملاقات من و او در میدان جنگ خواهد بود.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

نمره ۴۱۲۵

احزاب سیاسی فارس که بر اثر وقعهٔ خوزستان مثل ملیّون سایر نقاط به هیجان آمده بودند، غالباً حاضر شدند که با من برای دفاع خوزستان و دفع یاغیان حرکت کنند.

من آنها را به سکوت و بردباری امر داده، گفتم چون به توفیق خدا و ارادهٔ قوی خود و قدرت مغلوب نشدنی قشون اطمینان دارم، به حرکت شما احتیاجی نیست. من و قشونم به زودی غائله را خاتمه خواهیم داد.

حرکت از شیراز

یک‌شنبه ۲۴ عقرب [۱۳۰۳ه‍.ش.]

از شیراز حرکت کردم و به قوام‌الملک که اجازه خواسته بود در این مسافرت با من همراه باشد، اجازه عزیمت دادم. چون دبیر اعظم سخت ناخوش بود، به دکترها در پرستاری او، امر اکید دادم.

مخصوصاً دکتر کریم هدایت را که دکتر مخصوص قشون و جوان تحصیل

---

۱. اراجیف، جمع اَرجاف (arjaf)، به معنی خبرهای موحش و مدهش، سخنان بیهوده و دروغ و بی‌اصل، خبرهای نادرست، شایعات.

کردهٔ مجرّب است، از شیراز همراه بردم و دستور دادم که به کار صحّیهٔ[1] همراهان بپردازد.

بعد از ظهر را به کازرون[2] که معتبرترین منازل بین شیراز و بوشهر است، وارد شدم و تصمیم گرفتم شب را هم در همان جا بمانم.

در کازرون چند دستگاه از تانک‌های جدید الاختراع را که برای قشون امر به خرید آنها داده بودم، به عملیات واداشتم و آنها در خراب کردن دیوار و عبور از اراضی ناهموار و تپه و گودال نمایش‌های عجیبی دادند. اسباب خوشوقتی شد و ۱۰۰۰ تومان به فرمانده آنها برای قدرشناسی از این عملیات انعام دادم.

شب تلگرافی از تهران رسید. اینک عین آن با جوابی که داده شد، مندرج می‌گردد:

مقام منیع ریاست وزرا دامت شوکته

---

۱. صحیه، بهداری.

۲. کازرون، شهرستانی در استان فارس با ۴۱۱۹ کیلومترمربع مساحت و ۲۴۶,۳۰۳ نفر جمعیت (آبان ۱۳۷۵ه‍.ش.) که اینک بیش از ۳۷۵هزار نفر جمعیت دارد. بنای آن را به تهمورث افسانه‌ای یا شاهپور ساسانی نسبت می‌دهند و از شهرهای قدیمی ایران زمین می‌باشد. پس از اسلام به بلدالعتیق (شهرکهن) معروف بوده و نام آن از گازر و گازران گرفته شده است. آثار مهم آن عبارتند از: ۱. نقش برجسته‌های تنگ چوگان (ساسانی، ثبت ۱۵۸) ۲. شهر بیشاپور (ساسانی، شماره ثبت ۲۴) ۳. مجسمه شاپور اول (ساسانی، ثبت ۱۵۹) ۴. آتشکده (ساسانی، شماره ثبت ۳۳۱) ۵.نقوش برجسته سنگی سرمشهد (ساسانی، ثبت ۳۳۶) ۶. آثار روستای سید حسین (ساسانی، ثبت ۱۳۶۶) ۷. مقبره و خانقاه شیخ ابواسحاق کازرونی (قاجاریه، ثبت ۱۵۰۹) ۸. مقبره دوانی (قرن ۱۰ هجری، ثبت ۱۷۰۰) ۹. تل جهیدون (تپه تاریخی، ثبت ۳۲۷۸) ۱۰. منار روستای دوان (اسلامی، ثبت ۳۲۸۳) ۱۱. حمام ملابابا (قاجاریه، ثبت ۳۲۸۴) ۱۲. تپه باستانی تل رشتان (ثبت ۳۳۸۵) ۱۳. کاروانسرای میان کتل (قاجاریه، ثبت ۳۶۷۷) ۱۴. نقش برجسته تنگ قندیل (ساسانی، ثبت ۴۵۹۳) ۱۵. قلعه دختر ساسانی، (شماره ثبت ۶۰۹۰) ۱۶. غار چشمه ساسان (نوسنگی، ۹۸۲۶) ۱۷. غار تیکاب (پیش از تاریخ، ۹۸۲۷) ۱۸. غار بلیان (پیش از تاریخ، ۹۸۲۸) ۱۹. غار پریشان (پیش از تاریخ، ۹۸۳۰) ۲۰. غار بهمنیار (پیش از تاریخ، ۹۸۲۹) ۲۱. قلعه پوسکان ساسانی، ۹۸۳۱) ۲۲. غار مش رستمی ۲ (پیش از تاریخ، ۱۳۳۰۲) ۲۳. غار مش رستمی ۱ (پیش از تاریخ، ۱۳۳۱۸) ۲۴. غار گوسفند (پیش از تاریخ، ۱۳۳۱۷) ۲۵. غار مش رستمی ۳ (پیش از تاریخ، ۱۳۳۱۸) ۲۶. پناهگاه صخره‌ای (پیش از تاریخ، ۱۳۳۱۹) ۲۷. پناهگاه صخره‌ای بهمنیار (پیش از تاریخ، ۱۳۳۲۰) ۲۸. گورهای سنگی تنگ نازی (اسلامی، ۱۳۳۲۱).

«خبر رویتر راجع به قضیهٔ خوزستان در جراید امروز منتشر شد که آقای رئیس‌الوزرا و شیخ خزعل به میانجیگری وزیر مختار انگلیس در بوشهر ملاقات خواهند فرمود و در آن مجلس عمل خوزستان تصفیه خواهد بود.

این روزهای اخیر هم انتشارات در همین زمینه در شهر بود که آقای وزیر مالیه در تلگراف اخیر خود اشاره به آن کرده بودند.

وکلای مجلس از این خبر رویتر پریشان شده، مجلس را سرّی[1] کردند و هیأت دولت را احضار نموده، در خصوص این مجلس و این ملاقات توضیح خواستند و اظهار تشویش از مداخله خارجی در کار داخلی مملکت نمودند که مبادا امری منافی مصلحت واقع شود و آقای رئیس‌الوزرا که رئیس دولت ایران هستند، نباید با یک نفر رعیت یاغی ملاقات کنند و قراردادی به مباشرت نماینده یک دولت خارجی در امر مملکت ببندند، و فرضاً که قراردادی بسته شود، البته مجلس آن را نخواهد شناخت.

هیأت دولت چون که از طرف حضرت اشرف اطلاعی دریافت نکرده بودند، فقط اظهار کردند آنچه ما اطلاع داریم این است که آقای رئیس‌الوزرا به عزم قلع و قمع شیخ تشریف بردند و در موقع حرکت فرمودند ممکن است لازم بشود از اصفهان هم دورتر بروم و البته شیخ را از میان بردارم و یقین دارم حضرت اشرف کاری که خلاف مصلحت باشد نخواهند کرد.

بالاخره مذاکرات مجلس منتهی شد به این‌که این مطالب را به عرض حضرت اشرف برسانیم و خلاصه این مطلب این است که:

اولاً در این قضیه در مجلس اختلاف نظر بین موافق و مخالف نیست و همه متفق‌اند.

ثانیاً مجلس راضی نیست حضرت اشرف برای ملاقات شیخ به بوشهر تشریف ببرند و این امر را توهین به حضرت اشرف و منافی با حیثیّت دولت و

۱. جلسه غیرعلنی.

مملکت می‌دانند.

ثالثاً مجلس اساساً با مداخله خارجی در این قضیه مخالف است و این امر را مضرّ به حال مملکت می‌دانند.

رابعاً عقیده مجلس این است که همان‌طور که قبلاً گفته‌اند و خود حضرت اشرف هم عزم داشتند، شیخ باید مقهور و منکوب[1] شود، صلح و صفا معنی ندارد.

خامساً اگر قراردادی با مداخله اجنبی بسته شود، مجلس نخواهد شناخت.

مستدعی هستیم به فوریت جواب این تلگراف و حقیقت امر و نظریات خود حضرت اشرف و دستورالعمل هیأت دولت را در جواب مجلس شورای ملی که باز سرّی منعقد خواهد شد، بفرمایند.»

ذکاءالملک - مشارالملک - سردار معظم - ادیب السلطنه - مشارالدوله

نمره ۳۶۳۶

جواب

هیات محترمه وزرای عظام دام اقبالهم

از شرح تلگراف نمره ۳۶۳۶ دائر به مذاکرات مجلس شورای ملی راجع به قضیهٔ خوزستان مسبوق شدم. این نکته را همهٔ آقایان باید متذکر باشند که اگر تاکنون من می‌خواستم مداخلهٔ اجنبی را شرط پیشرفت کارهای خود بدانم، البته در مدت چند سال نمی‌توانستم استقلال تام و تمام مملکت را حفظ نموده، قشون را از شرق به غرب و از شمال به جنوب توسعه دهم.

با توجه به این قضایا، مجلس شورای ملی باید مطمئن باشند که من هیچ وقت برخلاف مصالح مملکت و تمامیت استقلال آن اقدامی نخواهم نمود، به اضافه مخصوصاً لازم می‌دانم با آقایان نمایندگان مذاکره کرده، آنها را متوجه سازید که

۱. منکوب، رنج رسیده، دچار نکبت شده، مغلوب.

من سیاست مملکت را هیچ وقت از نظر دور نداشته و البته رئوس مسائل همیشه با موافقت مجلس شورای ملی حل و تصفیه خواهد شد.

انتشارات رویتر همیشه مربوط به منافع خود اوست و نباید طرف اهمیت واقع شود. مدرک امور پیوسته نتیجهٔ عملیات این جانب است که به معرض افکار عمومی گذارده خواهد شد.

چیزی که اهمیّت دارد و توجّه به آن بایستی مرکوز[1] خاطر باشد، این است که اگر آقایان وکلا قدری در اصل این قبیل قضایا و ظهور اینگونه پیشامدها و مسببین آنها دقّت و تعمق فرمایند، تصدیق خواهند فرمود که چنان‌که کوچکترین توافق نظر در کارهای مملکتی بود، به هیچ وجه دولت و مملکت دچار چنین مشکلات و در نتیجه متحمّل این قبیل خسارات و زحمات نمی‌شد.

در خاتمه متذکر می‌شوم که اگر چه از مندرجات رویتر کاملاً مسبوق نیستم، معذلک ممکن است وزارت خارجه رسماً خبر مزبور را تکذیب نماید.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

[برازجان]

صبح روز دوشنبه از کازرون حرکت کردم. غروب به برازجان[2] رسیدم. شب

---

۱. مرکوز، محکم نشانده، جای گرفته، ثابت کرده، برقرار شده، ذهن خاطر، آن چه که در ذهن جاگیر شده.

۲. برازجان، از شهرستان‌های استان ساحلی بوشهر، که به دشتستان هم شهرت یافته و ۲۰۹,۶۳۴ نفر (در سال ۱۳۷۵ هـ.ش.) جمعیت داشته است. شهر برازجان تنها ۸۰,۱۶۱ نفر جمعیت دارد و بسیار محروم می‌باشد. بناهای مهم تاریخی ثبت شده آن عبارتند از: ۱. خانه قاضی (زندیه، ۱۶۲۴، از بین رفته است) ۲. دژ برازجان (قاجاریه، ۱۶۳۸) ۳. گور دختر (هخامنشی، ۱۸۹۷) ۴. کاروانسرای دالکی (قاجاریه، ۲۰۸۳) ۵. محوطه باستانی محمد آباد (۴۱۹۲) ۶. کاخ بردک سیاه (هخامنشی، ۴۰۴۲) ۷. کاخ کوروش (هخامنشی، ۴۰۴۱) ۸. قلعه محمد خان دشتی (قاجاریه، ۴۰۴۰) ۹. کوشک اردشیر ساسانی، ۳۸۹۰) ۱۰. آرامگاه شیخ منصور خزاعی (تیموری، ۲۸۸) ۱۱. تپه تل‌تاریخی شهید (هخامنشی، ۴۵۵۰) ۱۲. سد و بند دودره (ساسانی، ۶۵۰۵) ۱۳. قلعه حسن علی بیگ (ساسانی، ۶۵۰۸) ۱۴. قصر دختر تنگ ارم (ساسانی، ۶۵۰۷) ۱۵. آتشکده چم نرگسی (ساسانی، ۶۵۰۸) ۱۶. آب انبارهای تنگ ارم، ساسانی، ۶۵۱۶) ۱۷. قلعه شبانکاره‌ای (قاجاریه، ۸۲۸۷) ۱۸. قنات کت خاش (ساسانی، ۸۳۹۶) ۱۹. بناهای تنگ شهدا (ساسانی،

را در برازجان توقف کردم و صبح سه‌شنبه از آن‌جا به طرف **بوشهر** حرکت نمودم. افق مقابل که به **دریای عظیم بوشهر** یعنی **خلیج فارس** تکیه داشت، منظرهٔ زیبایی نشان داد.

از میان افق یک مرتبه گرد و غبار بسیار نمودار شد. معلوم شد اثر اتومبیل‌های کسانی است که از بوشهر به استقبال می‌آیند.

ورود به بوشهر

سه شنبه ۲۶ عقرب [۱۳۰۳هـ.ش.]

بالاخره در میان این گرد و غبار و پذیرایی با ملاطفت مردم، قبل از ظهر به بندر بوشهر وارد گردیدم. اهالی با شادی و شعف، تمام شهر را آیین بسته بودند. لدی‌الورود[1] به دارالحکومه[2] که به فاصله پنج شش ذرع[3] در کنار دریا ساخته شده، رفتم و در آن‌جا منزل گرفتم.

اعیان و تجاز و نمایندگان خارجه برای عرض تبریک ورود به دارالحکومه آمده، از آنها ملاقات و اظهار قدردانی شد.

چون دارالحکومه به قدر کفایت گنجایش نداشت، امر دادم همراهان در منازل مختلفه منزل بگیرند و در هر موقع که لازم شد، عازم حرکت باشند.

ملاقات با نایب شرقی سفارت

روز بعد از ورود، ژنرال قونسول انگلیس مقیم بوشهر و **مستر هاوارد**، نایب شرقی سفارت **انگلیس** به دیدن من آمدند.

۸۳۹۹) ۲۰. آسیاب آبی تنگ فاریاب (قاجاریه، ۸۴۰۶).

۱. لدی‌الورود، گاه ورود، به محض ورود، همین که رسید.

۲. دارالحکومه، استانداردی، سرای حاکم.

۳. ذرع، مقیاس طول معادل ۱۶ گره یا ۱۰۴ سانتی‌متر که به آن گز هم می‌گویند و گاه ۱۱۲ سانتی‌متر محاسبه می‌شود. واحد طول است به عبارت از ابتدای ساعد دست تا سر انگشتان، ارش، رش، ذراع، معادل ۶ قبضه (مشت).

شنیده بودم که بعد از عزیمت من مستر هاوارد، نایب شرقی سفارت انگلیس نیز حرکت کرده و خود را به بوشهر رسانیده است.

می‌دانستم که قدم به قدم مواظب و درصدد هستند که هر قسم هست مرا از رفتن به خوزستان مانع شوند و در راه پیشرفت من عوایقی [1] ایجاد نمایند.

شاید در نتیجهٔ عزیمت این شخص بوده که در مرکز شایع گشت من در بوشهر با نمایندگان انگلیس وارد مذاکره خواهم شد، و به وساطت آنها قضیه را ختم خواهم نمود.

این انتشارات در تهران موجب بعضی زمزمه‌ها شده و حتی در مجلس شورای ملی هم انعکاس یافت و موقعی [2] به دست مخالفین افتاد تا آغاز بعضی صحبت‌ها بکنند که فقط اخلاق خودشان مجوز قبول آن است.

شاید هم حق داشتند، چه می‌دانستند من در چه تصمیمی هستم و چه عقیده دارم؟

چه می‌دانستند که لهجه مذاکرات من با مأمورین خارجی چگونه است و در مقابل نمایندگان جسور بیگانه چه سیمایی به خود می‌گیرم و چه لحنی اتخاذ می‌کنم؟

مفتریان [3] من سالیان دراز است اخلاقاً مسموم شده‌اند و نمی‌توانند حقایق را تشخیص بدهند و با عقلی سلیم به قضایا نظر کنند.

این انتشارات طوری به سرعت سیر کرده بود که به محض ورود به بوشهر دریافتم که انعکاس خبر مصالحه و وساطت و دخالت انگلیس قبلاً شهر را پر کرده است.

من از خنده خودداری نداشتم. متعجب بودم که این مردم چقدر دستخوش تلقینات هستند و چگونه آفتاب را در نتیجهٔ وساوس خارجی ممکن است ستاره

۱. عوایق، جمع عایقه، به معنای موانع، آسیب‌ها، آفت‌ها، بدبختی‌ها.
۲. موقعی، فرصتی.
۳. مفتری، تهمت زننده.

بشناسند و روز را شب بگویند.

حقیقتاً گویی این بیت سعدی ریشهٔ اخلاق این مردم است و اساس اطلاعات و عقاید آنها در مقابل تلقینات و وانمودهای داخلی و خارجی:

اگر خود روز را گوید شب است این — بباید گفت اینک ماه و پروین

نمی‌دانم چه وقت این ملت عمقاً عوض خواهد شد!

کی می‌شود که افراد اهالی در مقابل تهدیدات، در برابر اتهامات، با یک میزان منطقی ایستاده و سقم [1] را از صحیح تجزیه کنند!

چهار سال است جان در کف نهاده، شبانه روزی ۱۵ ساعت کار کرده و تحمّل همه قسم سختی نموده و بالاخره مملکت را به این حالت امروزی رسانده‌ام.

قشون خارجی را طرد، دست مداخله آنها را کوتاه و استقلال سیاسی مملکت را تثبیت کرده‌ام.

هنوز جمعی پیدا می‌شوند که از یک خبر واهی به جنبش آمده و تصور می‌کنند من، بعد از این همه زحمات و تجارب، تازه دخالت اجنبی را در امر مملکت خود پذیرفته و کار یک قطعه از ایران را با میانجیگری بیگانگان فیصله خواهم داد!

خارجی چه حقی در خاک ما دارد؟

توسط در مصالحه، وقتی برای دولت بیگانه صورتی دارد که دو مملکت با هم جدلی داشته باشند و او را میانجی قرار دهند.

خزعل یک نفر رعیت ایران است. فقط زمامداران ایرانی باید او را تنبیه کنند یا ببخشند.

اگر او خود را تحت‌الحمایه خارجی می‌خواند، یا دیگران چنین تصور کرده‌اند، جز اباطیل [2] و اوهام [3] چیزی نیست. خلاصه من لغت مصالحه و وساطت

۱. سقم، بیمار بودن، بیماری، ناصحیح بودن، ناخوشی، نادرستی.
۲. اباطیل، چیزهای باطل، ترهات، بیهوده‌ها.
۳. اوهام، خیالات، گمان‌ها، پندارها.

خارجی را جز به استهزا نمی‌توانم تلقی کنم.

به قونسول، وقت ملاقات دادم. انتظار داشتم که این بار نمایندگان بوشهر خیلی سخت‌تر از مأمورین شیراز و اصفهان صحبت بکنند و باز مرا متغیر سازند.

به عکس، قونسول بوشهر و مسترهاوارد با چهرهٔ خندان و گشاده و ملایمت فوق‌العاده آمدند و نشستند. بدواً از ملاقات من و از ورود من کمال مسرت اظهار داشتند و دوستی و یگانگی خود را خاطر نشان نمودند، و خیر و کامیابی مرا در این سفر آرزو نمودند.

سپس مثل این‌که هیچ اتّفاقی نیفتاده و از خیال من و مقدمات امر و مذاکرات همکاران خود ابداً اطلاعی ندارند و شاید اصلاً نمی‌دانند من عازم کجا هستم، در ضمن صحبت گفتند:

«مسترلرن وزیر مختار هم که این اوقات در بغداد است، بسیار اشتیاق ملاقات دارد و مایل است قبل از مراجعت به تهران شما را ببیند.»

من هم با خونسردی تمام گفتم:

«ممکن است به ملاقات من بیایند، اما نه در بوشهر.»

گفتند:

«پس در کجا اجازه می‌دهید؟»

گفتم:

«در زیدون یا اهواز یا محمّره، منتظر ایشان خواهم بود. خلاصه این‌که جز در اردوگاه یا سایر مراکز رسمی خوزستان از پذیرفتن ایشان معذورم.»

مشارالیهم[1] دریافتند که این کلام من چقدر دامنه دارد، و اشاره به چه نکاتی می‌خواهم بکنم، ولی هیچ به روی خود نیاورند. چون سختی و استقامت دیدند، سست و محتاط شدند.

این‌جا به خاطرم آمد که با نمایندگان خارجی چه قسم باید معامله کرد؟

۱. مشارالیهم، اشاره شده بدان‌ها (در مورد جمع مذکر آید).

شخصی که مسؤول امور مملکت خود است، چرا باید تقاضاهای بیگانگان را بپذیرد؟ چه اجباری دارد؟ چه محرّکی دارد؟ جز ضعف نفس.

زمامدار وطن پرست باید قبلاً موضوع را مطالعه کند. قوانین و حدود اختیارات خود و آن نمایندهٔ خارجی را کاملاً تشخیص بدهد و آن وقت به اتکای حق و انصاف با جرأت و استظهار کامل سربلند کرده و بگوید:

«آقای ایلچی،[1] جناب نمایندهٔ یک دولت عالم متمدن، چه می‌فرمایی؟ به چه حق، به چه سبب، به من که مسؤول حقوق یک مشت مردم آسیایی هستم، این طور صحبت می‌نمایی؟

از من که نماینده یک قوم شرقی کهن و تازه از دریای خونین انقلاب بیرون آمده، هستم، چرا این تقاضاهای نامشروع و بی انصافانه را می‌کنی؟

از چه رو مایل به اختلال امور و درهم شکستن قوای مملکتی هستی که تازه می‌رود نضجی بگیرد؟»

اگر زمامدار امور مملکت قبلاً با دماغ[2] باز و شهامت کامل حدود و اطراف قضیه را دیده و سنجیده باشد و تسلیم آداب زنانه و شرم حضور تملّق نشود، و حقانیت و حجت خود را مثل آفتابی در مقابل چشم مأمور گستاخ و فریبندهٔ خارجی نگاه دارد، آن شخص چه جواب خواهد داد؟

من که در میدان جنگ تربیت شده‌ام، همه چیز حتی سیاست را مثل گلولهٔ توپ می‌دانم که به طرف شخص مبارز می‌آید، اگر ترس در دل راه دادی و عقب نشستی و به پناهی گریختی، کار تمام است و اگر با پیشانی باز و سر پر شور جلو رفتی، گوی از میدان ربوده‌ای.

ترس همیشه برادر مرگ است، بلکه پدر مرگ، زیرا که مرگ از ترس به وجود می‌آید. مأیوس و مرعوب یعنی مرده!

۱. ایلچی، سفیر، فرستاده مخصوص.
۲. دماغ، مغز سر.

خارجیان همیشه این خلق مرا امتحان کرده‌اند، و در قضیهٔ **خوزستان** نیز کاملاً به تحقیق رسانیدند. ملتفت شدند که من حقوق و وظایف خود و تکلیف و سیاست آنها را می‌دانم.

این بود که در **بوشهر** نمایندگان **انگلیس** که همیشه در مقابل وزرا و پادشاهان ایران چهرهٔ یک نفر معلم و فرمانده به خود می‌گیرند، در این مجلس شبیه شده بودند به دو نفر سیاح که فقط تماشاچی اوضاع هستند و هیچ نظری را تعقیب نمی‌کنند.

من برای این‌که اگر شکی هم در دل دارند، کاملاً برطرف شود، در حضور خودشان امیر لشگر جنوب را خواسته و امر دادم در حرکت به فرونت تسریع نماید.

خوشبختانه برای اکمال دلگرمی من، خبر وصول مقدمهٔ قوای غرب به قشلاقات عشایر **لرستان** نیز در همین اوقات رسید و تا اندازه‌ای به پیشرفت قطعی اطمینان حاصل کردم. هر چند تا این عده از خاک لرستان کاملاً خارج نشوند و به **دزفول** نرسند، خاطرم آسوده نخواهد شد.

راجع به مجلس

چون در مجلس شورای ملی مذاکراتی شده بود و بعضی از وکلای مفسد و خائن، زبان به اتهامات و مفتریاتی گشوده بودند، تلگراف ذیل را از بوشهر مخابره کردم:

تهران

جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک وزیر مالیه دام اقباله

«نظر به این‌که بر طبق اطلاعات در جلسه رسمی سرّی، که در **مجلس شورای ملی** انعقاد یافته و مذاکراتی، یا مبنی بر عدم اطلاع از جریان امور، و یا فقط از نقطه نظر اغراض خصوصی در جلسه مزبور مبادله شده است، و با کمال تأسف

هیچ کس نبوده که حقیقت امر و بیان واقع را در مقام تذکر برآید، این است که به ناچار شخصاً از مذاکرات مذکور در مقام مدافعه برآمده و شرح ذیل را تذکراً به جناب عالی تذکار می‌نمایم، تا با استحضار ریاست محترم مجلس، نظیر همان جلسه را که سرّی و خصوصی بوده است، تشکیل داده، در زمینه همین مطالب خاطر نمایندگان را مستحضر سازند که متعمّداً راه اشتباه نسپارند.

چنان‌چه این اقدام هم صورت نگیرد، چون کپیه این تلگراف را به ارکان حرب کل قشون داده‌ام، امر خواهم داد که عین آن را به وسیله جراید به معرض افکار عمومی بگذارند.

مدلول مذاکرات واقعه در مجلس رسمی سرّی مجلس شورای ملی فوق‌العاده اسباب تأثر و تألّم این جانب گردید. اگر چه شناسایی و بصیرت کامل این جانب نسبت به اخلاق عمومی هر مظنه[1] را از نظر من مرتفع داشته،[2] مدتی است یقین کامل حاصل کرده‌ام که در این محیط فاسد هیچ‌گونه اعمال حسنه مورد تقدیر واقع نمی‌گردد، ولی با وجود همهٔ این احوال باور نمی‌کردم که در **مجلس شورای ملی** بدون ورود در قضایا مذاکراتی مبادله شود که استحقاق تکرار و اصغای[3] آن را فقط خود گویندگان داشته و دارند.

در پایان همین ملاحظات بود که رمز نمره ۴۰۸۶ را با آن توضیحات مخابره کردم. به تصوّر این بودم که پاره‌ای اضطرابات خارج از مفهوم، فقط در چند نفر از وکلای صالح **مجلس شورای ملی** تولید شده است و مدلول آن تلگراف فقط برای آن بود که اذهان سادهٔ آنها نیز طرف تحریک و تلقین مغرضین و مفسدین واقع نگردد.

با کمال تأسف حالیه می‌شنوم که این مذاکرات خارج از منطق در مجلس

---

۱. مظنه، جایی که گمان می‌رود چیزی در آن باشد، گمان، ظن، بدگمانی، تصور می‌رود. رفع مظنه شدن یعنی برطرف شدن بدگمانی و سوءظن.

۲. مرتفع داشتن، برطرف کردن، از بین بردن.

۳. اصغاء، گوش داشتن، شنیدن.

رسمی و با حضور تمام وکلا مبادله شده است و نسبت‌هایی را که در آن جلسه لایق خود بعضی از گویندگان بوده، به من منسوب داشته‌اند.

از اظهار تأثر خودداری نمی‌کنم و بیشتر متأثرم از این‌که در مقابل چنین اظهاراتی که از هر وجدان و منطق دور است، چرا مبادرت به جواب اولیه نمودم، عجب است در صورتی که من به هیأت دولت قبلاً تذکر داده بودم که با چه عزمی به صفحه جنوب عزیمت می‌کنم، معذلک[1] در عوض آن‌که در آن‌جا با کمال قدرت و شهامت و سرفرازی جواب مقنعی[2] بدهند، نه تنها عجز خود را از جواب، اثبات کرده‌اند، بلکه ضمناً اظهارات مخالفین را نیز تأیید نموده‌اند.

این است اخلاق عمومی و حقیقتاً من متحیرم که نسبت به این اخلاق چه باید کرد و از کجا شروع به تصفیه آن باید نمود؟

همین قدر متذکر می‌شوم که اگر یک جهل مؤثری عاید بعضی از نفرات این مملکت شده باشد، دلیل آن نخواهد شد که من از حقوق حقه خود صرف‌نظر کرده، این مملکت را به طرف فنا و زوال سوق دهم، و با وجود تمام زحمات چندین سالهٔ خود که صدق و صفای آن را نه تنها ایران، بلکه عالمیان می‌دانند، به خود حق می‌دهم که این قبیل اظهارات را مبنی بر لاقیدی و بی‌اعتنایی به قضایای مملکتی پنداشته، و با تمام قوا بیش از پیش خود را حاضر نمایم که به این مملکتی که به خطرناک‌ترین جبهه‌ها تصادف کرده بود و خودم آن را از اضمحلال و نیستی خلاصی داده‌ام خدمت نمایم.

این نسبت‌هایی که در آن مجلس داده شده، مربوط به کسی است که کمترین خدمت او تجدید استقلال مملکت نبوده باشد، به کسی است که تمام عملیات و سیاست او برای تجدید حیات مملکت نبوده و بالاخره آن را مستقل و سرافراز به جامعه دنیا معرفی ننموده باشد، و عاقبت مربوط به کسی است که تمام زندگانی و

---

۱. معذلک، با این حال، با این همه، با وجود این.
۲. مقنع، اقناع کننده، خرسند گرداننده.

حیات خود را برای حفظ عظمت و استقلال مملکت به کار نبرده و باز هم تا آخرین نفس در مقام اجرای عقاید صافیانه خود نباشد.

حقیقتاً فوق‌العاده بی‌انصافی و بی‌وجدانی می‌خواهد که تمام این عملیات و اقدامات چندین ساله را کان لم یکن[1] پنداشته، و آن وقت در یک مجلس که حیات و بقایش، شاید از اثر عقاید مملکت خواهانه او بوده است، این قبیل اظهارات بشود. آن وقت هم هیأت دولت با کمال متانت نشسته و از تمام این قضایا اظهار بی‌اطلاعی نماید.

من هیچ وقت عادت ندارم که به شرح حکایات و قصه‌ها بپردازم و با آن معتقداتی که نسبت به این مملکت در نهاد من مفطور[2] است، قطعاً مسلم و بدیهی است که مراتب وجدانی خود را در مقابل ایران و مسؤولیت خود را در مقابل خدای ایران فراموش نکرده، اقداماتی را که منجر به خیر و سعادت مملکت بشمارم، با مسؤولیت عملی خواهم نمود.

و احتراز می‌جویم از این‌که از این به بعد طرف مخابره و مکالمه با جماعتی بشوم که به هیچ وجه من‌الوجوه در خط شناختن سعادت مملکت نبوده و نیستند.

این عقاید، جدیداً در من احداث نشده، اخلاق عمومی را مدتی است تشخیص داده‌ام و سابقاً هم اگر اشارتی رفته است که بدون اطلاع مجلس اقدامی به عمل نخواهد آمد، پر واضح است، مقصود، همان نمایندگان صالح مجلس شورای ملی بوده است. والّا خون چندین هزار جوانانی که عاشقانه در راه عظمت و اقتدار و استقلال این مملکت فدیه[3] شدند، نمی‌توان فدای اغراض نفسانی و خیالات مجنونانهٔ چند نفر مفسد معلوم‌الحال نمود.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

۲۸ عقرب

---

۱. کان لم یکن، مانند این که نبوده، چنان که نبوده، بلااثر، ملغی.
۲. مفطور، خلق شده، آفریده شده.
۳. فدیه، آن چه از مال برای رهایی خود یا دیگری بدهند، سربها.

تلگراف ذیل، شب قبل از حرکت از بوشهر واصل شد، چون جواب کافی و شافی داده و شفاهاً مذاکرات را قطع کرده بودم، لازم ندانستم عجالتاً جوابی داده شود:

مقام منیع بندگان حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قوا دامت عظمته

«در تعقیب معروضه[1] نمره ۳۷۰۰ و دستخط جوابیه نمره ۴۱۱۵ برای استحضار خاطر مبارک سواد[2] تلگراف وزیر مختار را که از وزیر امور خارجه گرفته شده، ذیلاً به استحضار می‌رساند:

محبت فرموده، تحیات دوستانه مرا الحال که به ایران مراجعت نموده، بپذیرید.

یقین دارم اگر وضع بدون تغییر بماند، نتیجهٔ منظور حاصل خواهد شد. به واسطه پیش رفتن قوای دولتی در خط غربی بهبهان و زیدون و بندر دیلم[3] که حضرت اشرف وعده فرموده بودید، کار دوستدار خیلی مشکل شده است.

در سویره و جیری، فیما بین قشون ایلجاری با کمک قشون دولتی و ایلات هوادار خزعل و بختیاری مصادماتی[4] واقع [شده]، متأسفانه منجر به تلفات جانی طرفین شده است، چون اماکن مزبوره چهار فرسخی اپلش طرف غربی خط فوق الذکر واقع است، مسلم است که تجاوز از طرف هواداران خزعل و بختیاری نبوده است.

باید همچو تصور کنم که این کار بدون اجازه بندگان حضرت اشرف بوده است. بنابراین صمیمانه خواهشمندم احکام اکیده برای فرماندهان محلی صادر

---

۱. معروضه، اظهار شده، بیان شده، عرض شده، عرضه داشته.

۲. سواد، سیاهی شهر که از دور پدید آید. روستاهای شهر و حوالی آن، دهات، شهر بزرگ.

۳. بندر دیلم، از شهرستان‌های کم‌جمعیت استان ساحلی بوشهر با ۲۵,۰۲۶ نفر جمعیت که آثار بندر تاریخی سی‌نیز (شی‌نیز) در آن قرار دارد. دیگر بناهای آن عبارتند از: ۱. تپه تل‌کم (ساسانی، ۴۵۴۷) ۲. قلعه تنوب و سد آبی از بناهای هلندی‌ها، ظاهراً در گذشته دیلمون نامیده می‌شده است.

۴. مصادمات، جمع مصادمه، به معنی برخوردها، تصادم‌ها.

فرمایند که به کلی در خط بهبهان و بندر دیلم بمانند.

هرگاه بیش از این از خط مزبور پیش بروند و مصادمه واقع شود، شکی نیست که نتایج بسیار وخیمه داشته و باعث منازعه خواهد گردید. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تقدیم می‌دارد.

وزیر خارجه عرض می‌کند، منتظر دستور و امر مبارک هستم.»

رئیس ارکان حرب کل قشون سرتیپ امان الله

نمره ۳۷۶۷

من ملزم بودم که به هیچ یک از این مذاکرات و اخبار و تلگرافات و تبادل عقاید وافکار و سوداهایی که هرکس در مغز خود می‌پرورید، اعتنایی ننمایم، و فقط از عقاید شخصی و تصمیماتی که اتّخاذ نموده بودم پیروی کنم و در این موقع برای آنکه نائره جنگ خوزستان بیگناهان آن سامان را فرا نگیرد، ابلاغیه ذیل را نوشته و به طبع رسانیده، امر دادم که به وسیله ایروپلان در خوزستان انتشار بدهند، تا همه دشمن مملکت را شناخته و از نیّات و عقاید من هم مستحضر باشد.

این است ابلاغیه مزبور:

ابلاغیه ریاست وزرا و فرمانده کل قوا

«اهالی خوزستان از علما و اعیان و تجار و کسبه و طوایف و شیوخ و غنی و فقیر و زارع و کاسب و بالاخره فرداً فرد و بلا استثنا باید بدانند، که قطعهٔ خوزستان، یکی از ایالات قدیم و عزیز ایران و جزو صفحاتی است که انتظام و آسایش عموم اهالی آن‌جا از روز اول مرکوز خاطر من بوده و در تمام اقدام و عملیاتی که تا به حال مصروف انتظامات ایران نموده‌ام، همیشه وضع رقّت بار

مردم آن‌جا در ضمیر من منعکس و منتهز[1] فرصت بودم آن نعمتی که امروز شامل حال ایرانیان است، متوجه حال اهالی مصیبت زده این مرز و بوم هم بشود.

اینک که پریشان حواسی خزعل دارد او را به طرف عواقب روزگار خود سوق می‌دهد و همین طور انتقامی که طبیعتاً در مقابل تعدیات و تجاوزات سابقهٔ او نسبت به اهالی باید متوجه مشارالیه شود، مرا به این حدود رهبری کرده و امر به سوق‌الجیش[2] داده‌ام، که هم او را از این خواب گران بیدار کرده و هم آن بیچارگانی را که تاکنون اسیر چنگال بی‌رحمی او بوده و خون و مال آنها را ظالمانه مکیده است، رهایی بخشند.

برادران و فرزندان من،

تمام شما از وضیع[3] و شریف مظلوم بوده و هستید و قشون دولت با هیچ یک از شما طرفیت ندارد، زیرا من شماها را مقصر نمی‌دانم و همه باید از نعمت ایرانیّت بهره‌مند شده، با کمال ناز و نعمت زندگانی نمایید.

فقط و فقط خزعل مقصر دولت است و اگر عده‌ای نظامی به آن حدود اعزام می‌شوند، برای سرکوبی و تدمیر[4] شخص اوست، و تنها اوست که باید در زیر شمشیر انتقام در آمده و مکافات اعمال او، همان اعمالی که تاکنون دربارهٔ شما روا داشته است، در کنارش گذارده شود.

با یاری خداوند، عنقریب او به صورت سایر خائنین خواهد نشست. شما که تمام، اولاد و برادر من هستید، همه جا تکیه به قشون دولت داده و قشون را برای حفظ آسایش خود بدانید، زیرا به فرماندهٔ آنها امر قطعی داده شده که تمام شما را به منزلهٔ خود قشون و برادران من دانسته و از هیچ مساعدتی در حفظ آسایش شما فروگذار نکنند.

۱. منتهز، کسی که فرصت را غنیمت شمرد، فرصت یابنده.
۲. سوق‌الجیش، لشکرکشی، استراتژی.
۳. وضیع، فرومایه، کوچک، پست.
۴. تدمیر، نیست کردن، هلاک کردن، تباه گردانیدن.

اهالی خوزستان در هر نقطهٔ این ایالت که باشند، به طور قطع و یقین بدانند که همهٔ آنها به موجب همین بیانیه در امان من هستند و هیچ کس مزاحم آنها نبوده و نیست و باید از تمام قلب به توجّهات و سرپرستی من مستظهر[1] و امیدوار باشند. فقط باید مراتب ایران‌پرستی و دولتخواهی خود را به فرماندهٔ قشون اثبات کرده و از هر نوع تعرضی مصون و محروس[2] نشینند.

چنان‌که گفتم من چون شخصاً به این صفحه آمده‌ام که برادران خوزستانی خود را ملاقات کرده و نوید امنیت و انتظام و آسایش و ترقّی و تعالی آتیه آنها را حضوراً به آنها گوشزد نمایم، و دستور سرکوبی و قلع و قمع خزعل و هر کس که تابع و پیرو اوست، عنقریب صادر خواهد شد، تمام اهالی باید به کلی بر حذر باشند که کسی از پیروان خزعل را در منازل خود راه و پناه ندهند.

نظر به این‌که از هوا و زمین عنقریب خانه خزعل و تابعین او طعمه توپ و آتش خواهد شد، باید با تمام قوا از خزعلی‌ها دوری بجویند، که هیچ خانه‌ای مورد سوءظن قشون واقع نشود.

این آخرین وقعه‌ای است که برای خوزستان پیش خواهد آمد و خیلی مردم آن‌جا باید احتیاط داشته باشند که محشور با پیروان خزعل نشوند، و اگر دیده و شنیده شود که کسی حتی یک نفر از کسان خزعل را پناه داده و یا از زن و بچه آنها سرپرستی کرده، دچار شدیدترین مجازات خواهد شد.

در خاتمه نظر به این‌که من جز شخص خزعل دیگری را مقصر نمی‌شناسم، تا زمانی که اعلان یورش داده نشده، هر یک از اتباع خزعل هم بیایند و پناهنده به قشون شوند، من از تقصیر سابقهٔ آنها صرف‌نظر می‌کنم و به نظر سرپرستی به او نگاه خواهم کرد. ولی اگر اعلان حمله و یورش داده شد، هر کسی که بر ضد قشون اسلحه در دست داشته باشد، در ردیف خود خزعل محسوب و جزای او

۱. مستظهر، پشت گرم شونده و مستظهر، یاری خواسته شده.
۲. محروس، حراست شده، نگاه داشته شده.

فقط مرگ خواهد بود.

تمام عشایر و طوایف ساکن **خوزستان** لازم است مدلول این بیانیه را با کمال دقّت بخوانند و پند بگیرند، زیرا بعد از این پشیمانی سود و حاصلی ندارد.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

رضا

[ترجمه عربی اعلان چنین است:]

بسم الله الرحمن الرحیم

«فلیعلم، کل من قطن **خوزستان**، من‌العالم و الجاهل و الوضیع و الرفیع و الفقیر و الغنی و الشّیوخ و الاعیان و الزّراع من دون استثناء، فرد من الافراد، ان قطر صفحة **خوزستان**، ایالة؟ مهمة عزیزة جلیلة من ایالات مملکة ایران – صانها اللّه عن الحدثان – و هی من الصّفحات الّتی، لاز ذلت قاصدا اصلاحها و امنیة اهالیها، و کلّما صرفت اوقاتی فی اصلاح داخل المملکة کنت متوجّها الی حال اهالی تلک الصّفحة المهمة الّتی کانت سکنتها تحت‌الشدّة و کنت انتهز الفرصة حتّی ادخلها فی‌العیش الرّغیدالّذی، کانت‌الرّعیة فی تمام ایران تستریح به، و تستانس منه، و هذاالاختلال الّذی شمل حال **خزعل** لأبد، و ان یسوقه الی ما لاینتظر من عواقبه‌الوخیمة الّتی حصد تهایده لنفسه، و کما انّ‌الدهر یذیق کلمن اذاق‌العباد جوراًکذلک انهضتی و ساقنی الی هذاالناحیة، لنجاة صفحة **خوزستان** اهالیها من شدائد من تسلّط علیها و لذا امرنا بسوق الجیش و العساکر، لا یقاظه من هذه‌النومة الثقیله، حتی تنجی‌الرعایا السّکنةالمظلومین من شدّة ظلمه و جوره.

یا اخوانی و یا اولادی

کلّکم مظلومون و لایخفی علیکم انّ‌العساکر لیسوا، بصدد ایذائکم و تخویفکم، لانکم لستم مقصّرین بل ترجوا من‌الاثمه، انّکم تتنعّمون بنعمةالایرانیة و الامنیة و بالعیش‌الرّغید تتعیّشون و لیس، نظرالدولة الی احد إلّا الی **خزعل**، لانه

هوالمقصر. و ان سیق‌النظام و الجیش الی تلک‌الناحیة فهو محطّ نظرالدولة لاغیر، و هوالّذی لابدّله من‌الاضمحلال و الهلاک، تحت سیف‌الانتقام، لعلّه یذوق ما اذاقکم و بتأییدالله تعالی، عماً قریب یتلبس بلباس‌الذّلة والهو ان الّذی یلبسه الخائنون. و انتم‌الّذین، تکونون بمنزلة اخوانی و اولادی، فلاً بدوان تکونو معتمدین علی قوة جنودالّدولة و اعالمو انّ الجنود سیقت لحراستکم و رفاهیتکم لان‌الامر القطعیّ قد صدر انّ‌الجنود لاتنظر الیکم الا بعین الاخوة و الوداد و المحبة.

و لیعلم

اهالی **خوزستان** قطعاً انّهم فی ای نقطة من نقاط **خوزستان**، کانو قاطنین یطمئنّون بانّهم فی حمایتی بموجب هذه‌الابلاغیه و لایتعرّض لهم احد بالسّوء و یستظهرون بمظاهرتی لهم فی کل امر من‌الامور، و لایتوقّع منهم، الّا ان یثبتوا حبّهم لایران و اعلام رئیس‌الجنود بانّهم تحت اطاعة‌الدولة و اوامرها و انّا توجّهنا الی هذه‌الناحیة لانّ الاقی اخوانی **الخوزستان**، و ابشرهم حضوراً ببشارةالسعادة والاصلاح و الامینةالمقبلة الیهم، فیما سیأتی انشاءالله تعالی و لایخفی علیکم، ان‌الاوامر الاکیدة فی **خذلان خزعل**، وکل من تابعه سیصدر قریباً و لیحذرالاهالی من ایجادالخائنین و اتباع **خزعل** فی بیوتهم و مساکنهم لانّه عمّا قریب تکون بیوته و مساکنه تحت شراره‌الاطواب الهوائیّة والارضیة، فیلزم کلّ احد من‌الاهالی، ان یبعد نفسه من موافقة **خزعل** و اتباعه لئلا یکونوا متّهمین عند روساء جیوش‌الدّوله و هذه اخر واقعة من وقایع **خوزستان**، فلیحذر النّاس من‌الحشر من اتباع **خزعل**، و ان علم او عرف انّ احداً من اتباع **خزعل** کان فی‌بیت احد من‌الاهالی، او توجّه الی اهل بیت اتباع و اولاده، فهو من‌المقصّرین، و سیعذب بعذاب شدید، و فی‌الخاتمة منه و تفضّلاً علیهم مالم یکن صدر حکم تهاجم‌الجیوش و قدمهم الی تلک الناحیة، لرجع احد من اتباع **خزعل**، الی اطاعةالدولة واتصلّ و توسّل بالجیش فلنصرف عنه‌الّنظر الیه بنظرالعطف و

العطف وکذا عند صدور امر التهاجم و التقدم و حرکة العساکر للاشتغال بالحرب، لووجدوا سلاحاً عند احد من اهالی تلک‌الناحیة، علی خلاف مقصدالجیش، لابدّ، و ان یکون فی عداد اتباع خزعل و جزائه‌الاعدام، لاغیر، فلیقراء، تمام اهالی و عشایر تلک‌الحدود هذه‌الابلاغیة و لقد اعذّر من انذر ایّاکم ان تاسّفوا و تندموا بعد هجوم‌البلیّات والسلام.»

عمارات حکومتی و محلی که فعلاً من سکونت دارم، مشرف به دریاست، و واردین را هم در این نقطه می‌پذیرم. اگرچه منظرهٔ دریا بی‌نهایت زیباست وگاهی با دوربین آمد و رفت کشتی‌ها را تماشا می‌کنم و از مشاهدهٔ این صفحه دلربای طبیعت لذّت می‌برم، ولی تمام توجّهم معطوف به طرف خوزستان است و خیالی جز عزیمت بدان صوب ندارم. به این قصد امر دادم فوری کشتی حاضر کنند تا از بوشهر به طرف بندر دیلم حرکت نمایم.

اخیراً یک فروند کشتی جنگی از آلمان خریده‌ام که آن را به پهلوی موسوم کرده‌اند. خیلی میل داشتم با آن کشتی حرکت نمایم، زیرا که هم از کشتی‌های قدیمی مظفری و پرسپولیس بزرگتر بود و هم از آنها از همه جهت مطمئن‌تر. تحقیق کردم، معلوم شد کشتی مزبور حالیه در عدن متوقّف است و ۱۴ روز طول دارد تا به بوشهر برسد.

چون عجله داشتم و تأخیر و توقف را صلاح نمی‌دیدم، گفتم همان کشتی مظفری را با وجود کهنگی و پوسیدگی و کوچکی حاضر کنند، تا فردا به طرف ساحل خوزستان حرکت نمایم.

درکشتی مظفری

مسافرت در این کشتی مخاطره عظیمی بود، زیرا که مخصوص سفر دریا ساخته نشده و چند جای آن رخنه‌های فاحش داشت که هر لحظه ممکن بود، در

آب فرو رود.

وقتی که به همراهان تکلیف ورود در این کشتی کردم، رقّتی به من دست داد. کاپیتان کشتی که موافق انتظار، اطلاعات وسیعی در امر دریانوردی نداشت، یک روز مهلت خواست که کشتی را مرمّت کرده، سوراخ‌های آن را مسدود نماید و من متفکر بودم در دریایی مثل خلیج فارس چگونه می‌توان در چنین سفینه‌ای مدت ۳۸ ساعت زمام اختیار را به دست امواج داد؟

علی‌التّحقیق در این سفر صدی هفتاد بیم خطر می‌رفت، اما من هیچ وقت در مهالک اندیشه به خود راه نداده و در راه وصول به مقصود جان و مال را مهم نمی‌شمارم.

فردا، یک ساعت بعد از ظهر از منزل به جانب نقطه‌ای از بندر که قایق در آن‌جا منتظر ما بود، حرکت کردم. کشتی در یک فرسخی ساحل انتظار داشت و بایستی این مسافت را با قایق طی نمود.

خدا و مقصود مقدس خود را در نظر گرفته، با حاکم و اعیان بوشهر و اهالی که تا کنار دریا به بدرقه آمده بودند خداحافظی، کرده در قایق نشستم. بعضی از همراهان را اجازه دادم که با من سوار شوند و بقیه در قایق دیگر بنشینند.

قایق با حرکتی ناگهانی از ساحل دور گشت و به جانب کشتی رهسپار شد. حرکات قایق بی‌تماشا نبود. از جانبی به جانبی متمایل می‌شد و امواج با چهرهٔ سیاه و لبان کف آلود، حاشیه اعلای آن را می‌بوسیدند.

این قایق ضعیف که بر پشت امواج قوی سوار بود و با چابکی تمام با حرکات متغیرانه آنها بازی کرده و یکان‌یکان را به ملاطفت از پهلوی خود دور نموده، با جنبشی چالاکانه بر دوش موج دیگری بالا می‌گرفت، مرا به اندیشه فرو برد و به خاطرم آورد که نوع بشر برای مقهور کردن این عنصر بی‌رحم و پرنفع، یعنی دریا، چه زحماتی کشیده و چه تجربیاتی کرده است.

آن شخصی که قایق را اختراع کرد و دورهٔ سواری بر تنه‌های درخت و

الوارهای ناهموار را سپری نمود، حقیقتاً چه خدمت بزرگی به تمدن و آسایش زندگانی انسان کرده است!

همین مقدار ترقی آیا چقدر مدت لازم داشته و چه جان‌ها بر سر این کار رفته است؟ و از آن روز تاکنون فن کشتیرانی و صنعت کشتی‌سازی چه مراحل عظیمی را طی کرده است؟

مثل همیشه از فکر عمومی متوجه منظور خصوصی و همیشگی خود یعنی ایران افتادم و بر حرمان[1] وطن خود از نعمت دریانوردی و حکومت بر این عنصر سیال محزون گشتم.

متأسفانه در عهدی که ممالک روی زمین بیش از پیش به اهمیت دریاها واقف شده و بر سر تصرّف یک مشت آب شور، خون‌ها می‌ریختند و خاک‌ها از دست می‌دادند، سرنوشت ملت ایران به دست پادشاهانی طماع و خودخواه و غافل افتاده بود که دیدهٔ کوتاه‌بین آنها از حدود چشمه‌علی و رودخانه جاجرود دورتر نمی‌دید.

به شکار رفتند و سرسره‌بازی کردند و بر عدهٔ زنان و خواجه‌سرایان افزودند و گذاشتند که دول اروپا نه تنها آبهای دوردست را برادرانه یا خصمانه تقسیم کنند، بلکه به دریای مخصوص ایران و راه منحصر به فرد مملکت آنها نیز وارد شوند، و دست بی‌احترامی دراز کنند.

دریایی که در اعماق آن گنج‌های بی‌پایان خفته و سطح آن گذرگاه ذخایر و مصنوعات روی زمین است، متأسفانه هیچ بهبودی در اوضاع ساحل نشینان خود خاصه ایرانیان بنادر حاصل نکرده است.

ثروت بی‌پایان از پیش چشم آنها می‌گذرد و از دست آنها عبور می‌کند و ذرّه‌ای احوال معاش و علمی آنها خوب‌تر نمی‌شود.

فی‌الحقیقة، چقدر تأسف آور است و چقدر شبیه است، وضع ایرانیان مقیم

---

۱. حرمان، بی‌بهره‌بودن، بی‌بهرگی، نومیدی، بی‌نصیبی.

بنادر و جزایر خلیج‌فارس به ماهی که در امثال گویند، همواره غریق بحر است و همیشه خشک‌لب و آرزومند آب.

در تمام عالم اشخاصی که در ساحل دریاها هستند، به زودی توانگر می‌شوند، اما روز به روز اهالی بنادر خلیج‌فارس گداتر می‌گردند، زیرا که سیاست بی‌عمق و سبکسرانه قاجاریه، این هموطنان زحمتکش ما را مُزدور یا تماشاچی اجانب کرده است.

مثلاً اهل بوشهر با تحمّل گرمای سخت و هوای بد، هنوز استطاعت ندارند که کوچه‌های شهر خود را پاک و آباد سازند، و از دنیای متمدنی که در دروازهٔ آن قرار گرفته‌اند، اندکی استفاده نمایند.

اگر داخلهٔ خاک امن باشد، تمام بنادر خلیج‌فارس کم‌وبیش قابل ورود و صدور مال‌التّجاره و توقف سفاین هستند. نقص این بندرگاهها، علاوه بر امنیت داخله و فقدان راههای بزرگ تجارتی، مخصوصاً یک رشته راه آهنی است که اگر کشیده شود و مرکز بنادر را به بلاد معتبره داخل فلات متصل کند، اهمیت خلیج‌فارس و بنادر جنوبی ایران ۱۰۰ درجه بیشتر خواهد بود.

هوای این قسمت به قدری گرم است که اگرچه برج عقرب بود، در برازجان همراهان شب را روی بام استراحت کردند. درجهٔ حرارت خلیج فارس در تابستان در بعضی نقاط ۴۰ و در بعضی نواحی ۵۰ درجه سانتیگراد است.

آب خلیج فارس از هر دریایی شورتر است.

اوضاع زندگانی و لباس و میزان فکر و ذوق اهل بنادر به غایت تأسف آور است.

در این موقع که قایق متزلزل، ما را در میان آب و هوا حرکت می‌داد، در کمال خلوص از خداوند مسألت نمودم که مرا موفق دارد، مطابق آرزوی دیرین خود، بنادر ایران را آزاد و آباد کنم و این خلیج پربرکت را که اکنون دیوار زندان ایران محسوب می‌شود، مبدل به دروازه‌ای کنم که ثروت و علوم و صنایع دنیای متمدن

از آن به داخلهٔ مملکت ورود نماید.

بالاخره قایق به سلامت رسید.

از پلکان بر عرشه کشتی صعود کردیم؛ اما کثافت و اندراس[1] کشتی و بوی نفت و گرد ذغال سنگی که تازه ریخته بودند و سطح کشتی را سیاه کرده بود، اسباب انزجار خاطر شد.

هر چند امر دادم با تلمبه شست و شوی کامل کردند، به قسمی که تا مسافتی آب دریا قیرگون شد، اما بوی تعفن باقی ماند.

حرکات کشتی نیز مزید بر علت گردید.

کم‌کم هوا تاریک و دریا منقلب شد و همراهان به کلی از پای درآمدند و به ناخوشی دریا و دوار سر مبتلا شدند. دبیر اعظم و وزیر پست و تلگراف و قوام‌الملک چنان انقلابی داشتند، که حالتشان رقّت‌انگیز بود. حتی نمی‌توانستند کلاه را از زمین برداشته بر سر بگذارند. عموماً در حال اغما بودند. در این میان من و وزیر داخله مقاومت می‌کردیم. از انقلاب دریا، کاپیتن متوحش شد.

دولت ایران در خلیج فارس، داری کشتی قابلی که لایق دریانوردی باشد، نیست و من هم عزم کرده بودم که اگر قایق کوچکی هم از مال دولت ایران دست بیاید، آن را بر هر کشتی دیگر ترجیح داده و در آن مسافرت کنم.

این کشتی که من و اتباع مرا می‌برد و گرفتار امواج ساخته، موسوم است به کشتی مظفری، و تقریباً زورقی است که اساساً برای سیر در دریا ساخته نشده و مخصوص عبور از کانال‌ها و رودخانه‌ها و تفرّج در سواحل است.

با وجود کوچکی، ای کاش نو و پاکیزه بود که در آن صورت به طیب خاطر خود را به دریا می‌سپردیم، ولی کشتی مزبور گویا کثیف‌ترین سفینه‌ای باشد که امروز در دریاها و اقیانوس‌ها در گردش است.

در و دیوار و روزنه‌های آن به غبار ذغال و چربی نفت آغشته است، و اگر

۱. اندراس، کهنگی، پاره‌پاره شدن.

شخصاً نمی‌ایستادم و امر به شستن نمی‌کردم، توقف در آن میسر نبود. عفونت کشتی اگر هم امواج شبانه ممدّ آن نمی‌شد، برای مریض کردن مسافرین کفایت می‌کرد.

جای تشکر است که در خط سیر ما هیچ کشتی بزرگ و با مهابتی ملاقات نشد، که حقارت کشتی ما را نمایان‌تر سازد و الا تجسم حقارت کشتی که از نقطه نظر مملکت، شاید تأثیراتش برای من زیادتر بود از این ابتلایی که در قبّه[1] دریا داشتم.

خاصیت موجود زنده و نشو و نمای عالم در میل به توسعه و ترقی است. فوق‌العاده تأسف خیز است که در تمام دوره سلطنت قاجاریه، کسی به فکر تهیّه چند کشتی معتبر در این گذرگاه مهم نیفتاده، امر این شریان بزرگ تجارتی را مهمل گذاشتن و به تفرّج در چمن سلطانیه و شکار جرگه[2] اطراف تهران و عشرت آباد پرداختن، شخص را متعجب و خشمناک می‌کند.

آیا می‌شود خلیج‌فارس را فراموش کرد؟ واقعاً زمامدار مملکت چقدر باید در خواب باشد که این موقع مهم را نبیند!

خلیج‌فارس را اولین عرصهٔ کشتیرانی انسان باید دانست. از کشفیات و حفریات بحرین و حوالی بوشهر معلوم شده است که بیش از ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد در خلیج‌فارس، مؤسسات بحرپیمایی دایر بوده است.

از عهدی که اولین دولت مقتدر در حدود خلیج‌فارس تشکیل شده است، تا امروز، هیچ پادشاه دوراندیش و ترقی‌طلبی از یاد خلیج‌فارس غافل نبوده است.

در تاریخ عالم، نخستین اسمی که از دریا برده می‌شود، ذکر این خلیج است. قریب ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد، پادشاهان کلده در این دریا کشتی رانده و حتی به بحر عمان نیز دست انداخته‌اند.

۱. قبه، بارگاهی که بر فراز آن گنبد باشد، گنبد، سقف برجسته و مدور.
۲. جرگه، جلگه، دشت، زمره، گروه، حلقه مردم و حیوانات.

تجارتی که در عهد فنیقی‌ها و بابلی‌ها در این بحر می‌شده بی‌اهمیت نیست. امتعه آسیای جنوبی از این راه به بازارهای اروپای جنوبی نقل می‌شد. داریوش کبیر سطح خلیج‌فارس را از سفاین ایران مستور نمود و اسکندر در ۳۲۵ قبل از میلاد وقتی به کنار سند رسید، نثارکوس امیرالبحر خود را امر داد که بحر عمان و خلیج‌فارس را گردش کند. او نیز از سند تا شط‌العرب را متهورانه سیاحت کرد.

تراژان، سردار رومی، بعد از غلبه بر آسیای غربی بی اختیار خود را به خلیج‌فارس رسانیده و در آن به کشتی‌رانی مشغول شد.

در عهد ساسانیان، این گذرگاه مهم، تجارت دنیای متمدن را از روی سینه خود عبور می‌داد و از اقصای آسیا، اجناس مختلفه در آن وارد شده و در انتهای خلیج به دست کاروان و قوافل سپرده می‌شد.

بیدارترین ملل آنهایی بوده‌اند که بیشتر به خلیج‌فارس اعتنا می‌کرده‌اند. تذکر تاریخ این دریا نکته فوق را ثابت می‌سازد. دولت ایران در زمانی که تاریخش روشن است، توجهاتش به طرف این آبها جزر و مد غریبی داشته است.

مدّ آن در عهد جلوس پادشاهان توانا، مثل سلاطین اول و سوم صفویه و قهرمان افشار و جزر آن، در ادوار ضعف‌آور شاه سلطان حسین و قاجاریه است.

توجه دول دریانورد اروپا به خلیج فارس در عهد صفویه شروع شد. تجارت این دریا، خاصه ابریشم ایران، رشته‌ای بود که تجار طماع را به این دریا می‌کشید. در عهد شاه اسماعیل اول، پرتغالی‌ها که ملاح و سیاح معروفشان واسکودوگاما پیشرو دریانوردان عهد بود، به خلیج فارس راه یافتند. در ۹۱۳ه.ق. آلفونس دالبوکرک با سفینه‌ای چند به مسقط وارد شده، سپس شهر هرمز را به دادن مالیات سالیانه مجبور کرد و بعدها آن‌جا را کاملاً قبضه نمود و محل قلاع نظامی و استحکامات کرد.

بنا بر قول مورخین اروپایی در این زمان هرمز ۴۰,۰۰۰ سکنه داشته است.

پرتغالی‌ها بعد از تصرف این موقع مهم، که مرکز عملیات نظامی و تجارتی

آنها شد، به تدریج که تمام بنادر و سواحل خلیج ایران، خاصه نقطه‌ای که امروز بندرعباس نام دارد. و پرتغالی‌ها آن را کامبرون خواندند غلبه نمودند، و بیش از یک قرن صاحب اختیار خلیج فارس شده و هیچ کشتی را بدون دادن باج، رخصت ورود و خروج نمی‌دادند.

قدرت آنها به درجه‌ای رسید که تا مسافتی در داخله مملکت هم دخالت کرده و حکام را به انقیاد خود وا می‌داشتند و دولت صفویه را به چیزی نمی‌شمردند.

شاه عباس بعد از نظم داخله متوجه دریای فارس شد و به معاضدت[1] دولت انگلیس که در این وقت حاضر برای شرکت در جنگ و طرد پرتغالی‌ها شده بود، بر سواحل خلیج فارس حمله برد.

در ۱۰۲۳ه.ق. داودخان حاکم فارس را به تصرف بندرعباس گماشت و در ۱۰۳۱ه.ق. با انگلیس عهدنامهٔ مفیدی بست. دوماه تمام حصار هرمز محصور بود. ایرانی‌ها در این جنگ به قدری رشادت و لیاقت بروز دادند که امروز من از تذکر آن به وجد آمده و سختی‌های این کشتی کثیف و دریای منقلب را فراموش می‌کنم.

ایرانی در هر عهدی که قائد توانایی دارد، تواناست و روزی که دولتش ضعیف است، ضعیف و عبارت «الناس علی دین ملوکهم» بیش از همه جا در ایران مصداق پیدا می‌کند.

این اسباب تأسف است، زیرا که من میل دارم ملتی که امروز به خدمت آن قیام کرده‌ام، ثبات خلق و استقلال ذات و اعتماد بر نفس داشته باشد، تا بیشتر فرمانده از فکر و شمشیرش استفاده کند و مملکت سعادتمندتر باشد. اما چه چاره، که سلاطین سلف، باب هر قسم تعلیم را جز درویشی و عیّاشی و لاقیدی بر روی خلق بستند، و از اعمال ناشایست و سستی ارادهٔ خود درس بسیار وخیمی به مردم دادند.

۱. معاضدت، یاری، به یکدیگر یاری کردن، کمک کردن.

سابقاً اشاره کردم که در فاصلهٔ قلیل میان عهد شاه سلطان حسین و نادر، چگونه ملت ایران از حضیض[1] سستی به اوج قدرت و توانایی رسید. اوضاع خلیج‌فارس هم مثل اخلاق ملت ایران بود.

شاه عباس قریب ۴۰۰ توپ از قلعهٔ هرمز[2] گرفت. پرتغالی‌ها تسلیم شدند و تمام متصرفات و مؤسسات و قلاع خود را به ایران واگذاشتند، به استثنای صید مروارید در بحرین و حق گمرک در جزیره قشم[3]. و شاه به شرط آنکه فقط تاجر باشند و در سیاست وارد نگردند، به آنها اجازهٔ اقامت داد و قلاع آنها را محل ساخلو ایران ساخت.

حتی انگلیسی‌ها را هم با آن همه مساعدت که به وسیله بحریه خود کرده بودند در خلیج فارس، تصرف و اختیاری نداد چون برافراشتن بیرق، خاص دولت ایران بود، شاه اجازه داد که دولت انگلیس هم فقط یک بیرق بلند کند.

بعد از شاه عباس تدریجاً ایران خلیج خود را فراموش نمود و اعراب آن سوی مرز دست تطاول[4] دراز کرده، در آب و در خشکی به دزدی و راهزنی مشغول گشتند و عمال دولت را بی‌اختیار ساختند.

نادرشاه با نظر دوربین خود اهمیت خلیج‌فارس را دریافت و چون ملت ایران

---

۱. حضیض، نشیب، پستی، نقطهٔ مقابل اوج.

۲. قلعه هرمز، قلعه عظیم و تاریخی جزیره هرمز در تنگه هرمز، که یادگار سلطه پرتغالی‌ها در این جزیره است و در عصر صفویه بنا نهاده شده و به شماره ۲۲۰۲ در ۱۶ آذر ماه ۱۳۷۷ه.ش. در فهرست آثار تاریخی ثبت گردیده است.

۳. قشم، بزرگترین جزیرهٔ ایران با ۱۴۹۱ کیلومترمربع مساحت در استان هرمزگان واقع شده و از ۳ بخش مرکزی، شهاب و هرمز تشکیل شده و در سال ۱۳۷۵ه.ش. ۷۲,۹۶۰ نفر جمعیت داشته، که بر اساس برآوردها این میزان در سال جاری به حدود ۱۱۰,۰۰۰ نفر بالغ می‌گردد. این جزیره در طول تاریخ نام‌های مختلفی داشته است، از جمله، کشم، طویله، طویل، لافت، ابرکانان، ابرکان، بنی، کوان، برخت، کاوان. از زمان هخامنشیان و مادها مسکونی بوده و آثار تاریخی و دیدنی آن عبارت است از: قلاع پرتغالی‌ها، قلعه لافت، زیارتگاه خضر و الیاس، قدمگاه مظفر، زیارتگاه بی‌بی‌مریم، قلعه تاریخی هرمز، غار خربس، شهر باستانی خربس، آثار برکه‌های گیامدان. ۳۴ اثر ثبت شده دارد.

۴. تطاول، گردن کشی، درازدستی، تعدی، گستاخی کردن.

تاج پادشاهان خود را به او تقدیم کرد، بدواً به دریا روی آورد. و تمام سواحل و جزایر خلیج‌فارس را منقاد نمود.

این پادشاه اگر مجال می‌یافت، بحریه صحیحی ایجاد می‌نمود. مقدمات آن را به این ترتیب فراهم آورد که در شمال و جنوب کارخانه کشتی‌سازی ایجاد کرد و از مازندران به بنادر، چوب حمل می‌نمود و استادان انگلیسی را برای تعلیم و تربیت ایرانیان اجیر کرد و قریب ۳۰ کشتی جنگی در خلیج‌فارس به حرکت آورد و پرتغالی‌ها و هندی‌ها و انگلیسی‌ها را مزدور سفاین ایران ساخت تا ایرانیان عملاً دریانوردی بیاموزند، اما چه سود که دورهٔ اقتدار این شاه طولی نکشید.

با رفتن او، کشتی‌ها نیز پراکنده و تارومار گردید و دولت قاجار که بعد از دولت کم‌دوام زندیه تثبیت یافت، از آن بحریه[1] که شالوده‌اش ریخته شده بود، نتوانست استفاده کند و حتی بقایای آن را جمع آورد.

یکی از سیاحان اروپا که یک قرن بعد از نادر به بنادر آمده گوید: «در سواحل ایران استخوان‌بندی کشتی‌های عهد نادر را دیدم که چون مال بی‌صاحب ریخته و پاشیده بود و محافظ و مراقبی نداشت.»

در ضمنی که اوراق تاریخ خلیج فارس را از پیش می‌گذرانیم، بار دیگر سیمای محبوب کریم‌خان پیش چشم مجسم می‌شود. این سلطان را من دوست دارم و بی‌اندازه احترام می‌کنم، زیرا که بعد از شاه عباس و نادر، و شاید بهتر این این دو پادشاه، راه ترقی مملکت را دریافته بود و از این جهت همّ خود را به توسعهٔ تجارت و صنعت مصروف می‌کرد.

در اوضاع خلیج فارس مهر مخصوص اخلاق او پدیدار است، زیرا که بعد از مصفا کردن ایران از وجود رقبای خود، بی‌تأمل به خلیج فارس روی آورد. خارجیان را نوازش کرد و آنها را به تجارت تشویق نمود و آزادی بخشید، اما در تحت نظر عمال ایرانی، تا جز به تجارت نپردازند.

---

۱. بحریه، نیروی دریایی.

جزیره خارک

هلاندی‌ها[1] از هرج و مرجّ قبل از کریم‌خان استفاده کرده از بصره به جزیره خارک[2] که اکنون کشتی ما از نزدیکی آن می‌گذرد، آمدند و استحکاماتی ساختند. این جزیره در ۱۰ فرسخی شمال غربی بوشهر است. یک فرسخ و نیم طول و یک فرسخ عرض دارد. در محصول مروارید، این جزیره رقیب بحرین است. ماهی و گچ نیز از مال‌التجاره‌های آن‌جا است. مروارید خارک در صلابت و سفیدی بر مروارید بحرین و سرندیب[3] ترجیح دارد.

عدهٔ سکنهٔ آن را در آن عهد، ۱۲,۰۰۰ نفر نوشته‌اند. بیشتر سنّی هستند. شغلشان تجارت و ملاّحی و صید مروارید است، اما کریم‌خان، خارک را از آنها گرفته، به فرانسوی‌ها بخشید که به تجارت مشغول باشند.

فرانسوی‌ها مواظبت کاملی در آنجا نکردند و بعدها در عهد قاجاریه، انگلیسی‌ها به خیال تصرف آن افتادند، زیرا که موقعیت نظامی مهمی دارد. دو مرتبه در موقع جنگ‌های هرات این جزیره را ایستگاه نظامی کردند و مأمورین و اموال خود را از بوشهر به آن‌جا نقل نمودند، لیکن بعد از مصالحه پاریس آن‌جا را تخلیه کردند. در مقابل خارک، جزیره خارکو[4] است که زمستان‌ها غالباً

---

۱. هلاندی‌ها، هلندی‌ها. البته مردم این سرزمین به کشور خود «نِدِرلند» (Netherland) می‌گویند، مانند آلمان که در اصل جرمن (ژرمن)، لهستان در اصل پولند (Poland)، مجارستان در اصل هنگری، ساحل عاج در اصل کوت دیوآر...

۲. جزیره خارک، جزیره‌ای سوق‌الجیشی که بارانداز نفتی ایران محسوب شده و ۲۰/۵ کیلومترمربع مساحت دارد و از توابع شهرستان بوشهر به شمار می‌آید. طول آن ۸ و عرض آن ۴ کیلومتر است. بناهای تاریخی ثبت شده آن عبارت است از: ۱. کلیسای خارک (ساسانی، شماره ۲۲۰۴) ۲. بقعه میرمحمد حنفیه (سده ۹ هجری قمری، شماره ۲۲۰۵) ۳. مسجد گورستان پلمیریان (ساسانی، شماره ۲۲۰۶). گفته می‌شود نام آن از کشور اشکانی خاراکس اسپاسی‌نی (Charax Spassina) یا هارک یا کرخه گرفته شده است. جزیره‌ای فوق‌العاده بدآب و هوا است و با آن که از اهمیت اقتصادی فوق‌العاده‌ای برخوردار است، مردم آن بسیار تنگدست و فقیر هستند.

۳. سرندیب، کشور جمهوری سری لانکا امروزی.

۴. جزیره خارکو، از جزایر کوچک ایران با ۲/۷ کیلومتر مربع مساحت که در شمال جزیره خارک واقع شده است.

غیرمسکون و تابستان‌ها منزلگاه ماهیگیران است.

عهد قاجاریه

دوره قاجاریه شروع شد. انگلیسی‌ها با شیوخ متمرّد قراردادهایی بستند. دولت ایران به انگلیسی‌ها حق داد که در موقع لزوم، برای مرمت کردن کشتی‌های خود، در ساحل ایران قدم گذارند. ناپلئون که از اقصای[1] اروپا بهتر از فتحعلی شاه به اهمیت خلیج فارس آگاه بود، خواست از وضع جغرافیایی این معبر معتبر استفاده کند. پس با دربار قاجاریه وارد گفتگو گردید، اما حکومت ایران به قدری نالایق بود که از این فرصت بی‌نظیر استفاده مهمی نکرد، و درباریان که از برق طلای روس و انگلیس خیره بودند، نتایجی را که می‌شد از رقابت این دول اروپایی نصیب دولت ایران گردد و به مساعدت فرانسه بحریه ایران قوت بگیرد، هیچ در نظر نیاوردند و کار به جایی کشید که دولت از این دریا در حقیقت محروم ماند و خارجیان، حتی در عهدنامه‌هایی که میان خود می‌بستند، لازم نمی‌دانستند آب خلیج‌فارس را هم تقسیم کنند، زیرا که آن را اصلاً مال دولت ایران نمی‌خواستند بدانند که محتاج به تقسیم باشد.

دولت انگلیس بعد از آنکه در محاصرهٔ هرات کامیابی را با ایران دید، قشونی در بوشهر پیاده کرد تا ایران متوجه جنوب شود، و از هرات که دروازهٔ هندوستانش می‌گفتند، صرف نظر نمایند. از آن وقت تاکنون، این دولت از خلیج فارس صرف‌نظر نکرده است.

ادارات آنها، خاصه تلگراف‌خانه‌های بنادر، ملجاء ناراضی‌ها و بست فراریان شد. به وسیله کمپانی لینچ، کشتیرانی خلیج‌فارس را به خود انحصار داد و هفت خط مهم دایر کرد.

در اول قرن بیستم از ۳,۰۰۰,۰۰۰ لیره قیمت صادرات خلیج فارس، قریب

---

۱. اقصاء دورکردن، دورفرستادن، راندن.

۴۰,۰۰۰ تومان فقط سهم سایر ملل بود.

مأمورین سیاسی در مسقط و کویت و جزایر بحرین و بوشهر و بندرعباس مقام دارند که مواظب منافع انگلیس‌اند. تقریباً تمام تجارت رود کارون متعلق به انگلستان و مستعمرات آن است.

بدیهی است به واسطه مخازن سرشار نفتی که در ایران موجود است و فعلاً استخراج می‌شود، می‌توان گفت، شرکت‌های ایرانی اگر در خلیج‌فارس تشکیل شود، همیشه بار برای حمل خارجه که عبارت از مواد نفتی باشد، دارا خواهد بود و حقیقتاً مورد تأسّف است که تا به حال سرمایه‌داران ایرانی این نکته را در نظر نگرفته‌اند.

به همین ملاحظه، من که همیشه علاقه تامّی به توسعهٔ اقتصادیات و تجارت ایران داشته و دارم، به تجار ایرانی خاطرنشان کرده‌ام که باید در فکر تکمیل مؤسسات تجارتی خود بوده، اسباب کار را مستقلاً فراهم سازند.

فوت فرصت

در نوشتن این سطور، قصدم تحریر گزارش یومیه است و ابداً میل ندارم به اشخاص و دودمان‌ها تعرض بکنم، ولی چه باید کرد که هر قدمی برمی‌دارم، علامتی از تن‌پروری و بی‌فکری و خرابکاری‌های عمدی تخت‌نشینان قاجار حکایت می‌کند.

سلطنت ۵۰ ساله ناصرالدین شاه، که قاجاریه او را گل سرسبد و درّةالتّاج[1] خود می‌دانند، تصادف کرده بود، با جنبش علم و صنعت ممالک متمدنهٔ کرهٔ ارض که با نهایت سعی و جدّ، خود را از سلاح دانش و فنون مختلفه مسلّح و مجهّز می‌کردند.

نوع بشر در قرن نوزدهم میلادی شتاب و دقّتی که در پیش رفتن و ترقّی کردن

۱. درّة التاج، مرواریدی که بر تاج نصب کنند، گوهرافسر شاهان.

نشان می‌داد، شبیه بود به شخصی که ۵۰ سال در خواب غفلت باشد و بخواهد در پنج روز باقی، تلافی مافات کند.

در این قرن می‌توان گفت که انسان به قدر تمام دورهٔ ایجاد خود، صرف قوه و ابراز کوشش کرده است.

ملل متنوعه سعی داشتند که در آخرین مسابقه از یکدیگر باز نمانند و بیش از همسایگان خود به وسعت خاک و آب و استقرار نظم و توسعه تمدن و ترقّی سرزمین خود بیفزایند. رفتند و رسیدند به جایی که نه تنها باعث آسایش خودشان است، بلکه افتخار نوع بشر است.

در بحبوحهٔ این گیرودار، شاهنشاه ایران‌مدار نه تنها به خود تکانی نداد، عالماً و عامداً با طرز ریا و سالوس و خواب‌های خرگوشی چنان پشت‌پایی بر این مملکت زد که ذرات آن را فقط در دیار بدبختی با سرزمین عدم باید جست و جو نمود!

من منتظرم که ایران بحریه داشته باشد.

غریب خیالی و عجیب انتظاری!

کسی که اوضاع آن روز را در مقابل خود ببیند و آگاه باشد که در آن نیم قرن منحوس، چه بلایی بر سر خلیج فارس آمده است، آیا باز متوقّع مشاهده بحریه در خلیج‌فارس باید باشد؟

بهتر آن‌که از این موضوع نیز صرف‌نظر کنم، زیرا که خون جاری می‌شود از چشم اشخاصی که به تعصّب ملی آشنا بوده و صفحه خلیج‌فارس را با این نقوش تنگ ببینند.

خدای را شکر که من موفق شدم قشون بیگانگان را از بنادر خارج کنم، و بیرق شیر و خورشید را بر سواحل جنوب ایران نصب نمایم.

خدای را شکر که همین زورق معیوب که خود ایستاده و دادم تعمیرش کردند، زورقی است که نسیم دریا بیرق شیر و خورشید را بر فراز آن به اهتزاز

درمی‌آورد. در این صورت هیچ اهمیت ندارد که من و همراهانم در این سفینه مریض شویم و یا در قلب دریا جای کنیم.

خطر

شب قبل از عزیمت از بوشهر، خبر کتبی محرمانه از یکی از مبادی مهمه رسید و دبیر اعظم به من ارائه داد که شیخ خزعل از تجهیزات قشون، سخت نگران است و قوای خود را در سر راهها تمرکز داده است و می‌داند که برای فرماندهٔ کل قوا، خط سیری جز بندر بوشهر به بندر دیلم نیست، و مجبورم به ذلّت سواری کشتی مظفّری تن دردهم، و شیخ هم از ساعت حرکت من آگاه است.

آخرین تدبیرش این‌که یک کشتی بزرگ جنگی روانه کرده و با یک ضربهٔ توپ، کشتی ضعیف و کوچک مرا واژگون سازد، یا مرا اسیر کرده، به هر جا می‌خواهد ببرد. قبل از وصول این راپرت خودم نیز به این فکر افتاده بودم و راپرت‌های دیگری هم به من رسیده بود. واقعاً برای غلبهٔ خود، خوب نقشه کشیده بود.

مقامات سیاسی هم این تهدید و تخویف[1] را کرده بودند. اخباری هم که می‌رسید این خیال را تأکید می‌کرد. معذلک[2] عالماً و عامداً خود را در این مهلکه انداخته و از عزم خود صرف‌نظر ننموده، صلاح مملکت را بر جان و مال خود ترجیح دادم و وارد این زورق پوسیده و دریای مخوف شدم.

خیلی مسرورم که جز من و رئیس دایرهٔ تحریرات من، کسی از این موضوع سابقه[3] نداشت، والاّ بیشتر مضطرب و آشفته می‌شدند.

در این کشتی جز من و قریب ۲۰ نفر که همراهم بودند، کسی وجود نداشت.

۱. تخویف، ترسانیدن، بیم دادن.
۲. معذلک، با این حال، با این همه، با وجود این.
۳. سابقه، اطلاع، آگاهی، خبر.

چون کشتی مخصوص سفر دریا نبود، توپ و وسایل دفاعیه نداشت.

واقعاً این اقدام من یک جانبازی غیرعادی بود در راه عظمت مملکت.

شیخ خزعل را ندیده بودم، ولی قیافه او را در عکسش دیده و تحت دقّت قرار داده بودم و می‌دانستم که با قیافه‌های جنگی متفاوت است، و حدس می‌زدم که اعمال قشون فاتح من در اکناف[1] مملکت و این سیلابی که فعلاً به اطراف و نواحی او جاری کرده، قدرت او را تهدید نموده‌ام. مجال و قوهٔ اندیشیدن اینگونه تدابیر را ندارد.

به علاوه متموّل است و دارای ثروت گزاف، و شخص توانگری که سنگ دیگران را به سینه زده و در همان حال جواهر و نقدینه خود را هم از دسترس حوادث محفوظ دارد، غیر از کسی است که با یک عقیده خلل‌ناپذیری در راه مملکت حاضر به جانبازی و فداکاری شده است.

با تکیه به توجهات خداوند متعال و شمشیر درخشان خود، هیچ‌یک از این اخبار و تهدیدات داخلی و خارجی را اهمیت نداده، وارد دریا شدم و به سلامت در بندر دیلم پیاده گردیدم.

آنچه بر من و همراهان گذشت، اهمیت ندارد. از روز اول خیر و صلاح مملکت در سایهٔ زحمت و فداکاری و شهامت اهل آن حفظ شده است، و من هم همین اصول قطعی را باید همواره در نظر داشته، روی پای خود ایستاده، به بازوی خود تکیه کنم. فرضاً در دریا غرق می‌شدیم و مملکت آن فایده‌ای را که باید، از جانبازی ما نمی‌برد، ولی تاریخ اسم ما را به وظیفه‌ناشناسی ثبت نمی‌کرد.

پنج‌شنبه پنجم قوس [۱۳۰۳هـ.ش.]
[بندردیلم]

مقارن ظهر بندر دیلم از دور نمایان شد و برق شعف از چشم اطرافیان من

۱. اکناف، گوشه‌ها، کنارها، کرانه‌ها، هرکران، اطراف.

درخشید. همه دورنمای عمارات را با آنکه از گل و خشت خام است، به یکدیگر نشان داده و یکدیگر را تبریک می‌گفتند.

در یک فرسخی بندر، کشتی ایستاده و نتوانست پیشتر برود. زورقی لازم بود که ما را به ساحل برساند. در این وقت باز مقدمات انقلاب دریا که تازه آرام شده بود، شروع شد. امواج کف آلود از هر طرف برخاست و در سطح دریا گاهی پنج ذرع بالا و گاهی پنج ذرع پایین می‌آمد.

در میان این تلاطم بایستی کشتی را ترک گفته، به زورق سوار شویم. کاپیتن در زورق جای گرفت و من فوراً همراهان دل باخته را به وسط زورق کشیدم. زورق جدا شد و در تصادف با هر یک از امواج طوری بالا و پایین می‌رفت که حقیقتاً وحشتناک بود.

دریا با زورق بازی می‌کرد و از ین طرف به آن طرف پرتابش می‌نمود و ما تسلیم رب‌النوع[1] دریا شده، دل بر غرق نهادیم.

در این‌جا قعر دریا از ۱۰ الی ۲۰ ذرع عمق داشت. امواج ساحلی هم که به شدّت معروف است، بیشتر اسباب نگرانی بود. به هر حال، این یک فرسخ هم طی شد. در بین راه صحبت می‌کردم و می‌خندیدم تا حواس سایرین را جلب نموده، نگذارم به اطراف خود متوجه باشند.

در نزدیکی بندر، زورق هم ایستاد. چند نفر حاضر شدند که ما را بـه دوش کشیده، به خشکی برسانند. این هم خالی از زحمت نبود و عاقبت مرکوب‌های مختلف را ترک کرده، به خشکی رسیده، قلباً خدا را شکرگذار شدیم و زورق را امر دادم ببرند و بقیه همراهان را بیاورند.

در ساحل، چیز مضحکی که دیدم این بود که کاپیتن به خاک افتاده، شکر خداوند را به جای آورد. چون به او نزدیک شدم، برخاست و نشان درجه اول

---

۱. رب‌النوع: پروردگار و خدای نوع. فرشته‌ای که از جانب خدا موکل بر محافظت نوعی از انواع (جمادات، نباتات، حیوانات) است، الهه‌های اسطوره‌ی و افسانه‌ای و خیالی نزد آیین‌های قدیمی بشری.

خارجه را از من تقاضا کرد. سبب پرسیدم. معلوم شد همان وقت که ما سوار شدیم، کشتی از دو جانب سوراخ بوده، و او رخنه‌ها را مسدود ساخته و در تمام راه بیم داشته است که رخنه باز شده، آب وارد گردد و کشتی به قعر دریا فرو رود.

مخصوصاً در حوالی نصف شب که باد و توفان شروع شد، می‌گفت دو مرتبه نزدیک آمدم که مطلب را بگویم، اما چون مشغول تحریر بودند، جرأت تکلم نکردم.

یک ساعت بعد از نصف شب، صدای شکستن یکی از چرخ‌های کشتی به گوش رسید. یقین کردم کار تمام است و همه طعمهٔ ماهی شده‌ایم. فوراً زورق کوچک را از کشتی جدا نمودم.

به خاطرم آمد که درست همان اوقات صدایی شنیده بودم، ولی گمان کردم در خارج است و به کشتی ربطی ندارد.

باری کاپیتن نشان می‌خواست برای این‌که توانسته است ما را با این کشتی خراب به ساحل برساند، اما من از دادن نشان خودداری کردم و او را به بذل انعام امیدوار و دلگرم نمودم و احترام نشان را محفوظ داشتم، اگر چه متأسفانه دربار قاجاریه احترام و عظمتی برای نشان و علامت دولتی باقی نگذارده است.

یکی از فرانسویان موسوم به ویکتور برار، در اوایل مشروطیت کتابی را جع به انقلاب ایران نگاشته و در صفحه ۱۱۹ می‌نویسد:

«عشایر با پادشاهان قجر قراردادهای فردی و جمعی دارند. سلطان نیز در ائتلاف وجه و اعطای نشان حاتمی می‌کند.»

غالباً اشخاص نالایق و خائن به وطن را می‌بینید که از جانب دربار دارای نشان شده‌اند. واقعاً کار نشان به جایی رسیده است که صاحبان فضیلت و تقوی و خدمتگزاران فداکار، نشان خود را در بی نشانی تشخیص می‌دهند.

کاپیتن تقصیری نداشت. شاید در دوران قاجاریه او اولین مأموری بود که به پاداش خدمت معین و محسوسی تقاضای نشان می‌کرد.

در ضمن استنکاف از دادن نشان، دلم به حال کاپیتن سوخت و در سیمای او علائم تعجب ظاهر بود، که چگونه در ازای خدمتی که جان ما را محروس داشته، از اعطای یک نشان خودداری می‌کنم، در صورتی‌که سینهٔ هر خائن مذبذب نالایقی به آن مزین است.

این نشان رسمی دولت و علامت قابل احترام، حتی در سینهٔ بیطار[1]های خارجی دیده شده و در داخله نیز اشخاصی به اخذ آن نایل شده‌اند که سینه‌شان مستحق گلوله است.

بعضی از خائنین مملکت که از ورود به قهوه‌خانه‌های اروپا ممنوع‌اند، به نشانهای درجه اول مملکت مفتخر و کمتر مأموری می‌بینم که عرض و طول سینه‌اش به نشان‌های خرد و بزرگ و حمایل‌های نگارنگ آراسته نباشد. و عجیب این است که مأمورین صدیق و خدمتگزار، آنهایی هستند که سینه ایشان از نشان عاری است.

روح پاک ایرانی را باید ستایش گفت که این قبیل مأمورین، با مذّلت و خفتی که از طرف دربار متحمل شده‌اند، باز رویّهٔ امانت و صداقت را ترک نگفته و صمیمانه به انجام خدمات مرجوعه مشغول‌اند.

تا کسی وارد در عمل نباشد، نمی‌تواند به حقایق آشنا شده، طرز اعمال این دربار را تشخیص بدهد. آیا تعجب آور نیست که نشان دولت که به پاداش خدمات برجسته و درجه اول باید اعطا شود و موجب افتخار مأمورین باشد، در نظر مردمان صدیق و آگاه تا این درجه پس جلوه کند که نشان خود را در بی نشانی بدانند؟

اشخاصی که از قبول نشان دولتی احتراز کرده‌اند، در میان مأمورین دولت بسیارند.

---

۱. بیطار، دامپزشک.

نت‌های سفیر انگلیس

در بندردیلم تلگرافی از تهران رسید که هیأت وزرا تقاضای مخابرهٔ حضوری دارند. به دبیر اعظم و وزیر پست و تلگراف امر دادم با من به تلگراف‌خانه بیایند. معلوم شد در تعقیب سختگیری‌هایی که انگلیسی‌ها برای عدم عزیمت من به خوزستان کرده بودند،[1] در این موقع که دیدند جداً وارد میدان جنگ می‌شوم، عصبانی گشته و دو فقره یادداشت شدیداللحن، یکی صبح و یکی عصر امروز به وزارت خارجه فرستاده‌اند، و به شتاب تمام مطالبه جواب می‌کنند.

صورت تلگراف وزارت امور خارجه متضمن نتها از این قرار است:

حضور حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته.

دو مراسله فوری امروز ظهر چهارم قوس از سفارت انگلیس رسیده، که عیناً به عرض می‌رسد.

مراسلهٔ اول

آقای وزیر

«پس از ملاقات امروز صبح با آن جناب مستطاب، دستورالعملی از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده که مراسله‌ای به مفاد ذیل به عنوان جناب مستطاب عالی ارسال دارم.

دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پیشنهاد دوستانه نموده بودند که مساعی جمیله خود را برای ایجاد مصالحه دوستانه با شیخ خزعل (شیخ محمّره) به کار

---

۱. «رسیدیم به بندردیلم. آن‌جا حضرت اشرف به تلگراف‌خانه تشریف بردند. هیأت دولت حضوری داشتند. معلوم شد که از طرف انگلیس‌ها یک «نت» فرستادند به دولت که مضمونش این بود: حال که شیخ حاضر به تسلیم شده است، باید دولت محبت به او بنماید. چون شیخ قبل از جنگ عمومی، نوشتجاتی و تأميناتی از طرف دولت انگلیس به او داده شده است، ما نمی‌گذاریم به او بدی شود. آقای رئیس‌الوزراء فرمودند، یعنی در جواب، تلگراف زدند که «نت» انگلیس‌ها را پس بدهند. مسئله شیخ ربطی به آنها ندارد. این مطالب داخلی است و خارجه به مطالب داخلی نباید دخالت نماید.» (خاطرات سردار اسعد بختیاری، ۱۴۰).

برند، و حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا وعده داده بودند که هرگاه شیخ اظهار اطاعت و انقیاد نماید، معظم له[1] بر علیه مشارالیه استعمال قوای مسلحه نخواهند نمود.

دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افسوس دارند که حضرت اشرف به وعده مزبور وفا نکرده و نصیحت دوستانه دولت دوستدار و وساطت مشارالیه را رد نموده‌اند. و پیشنهاد ایشان را مورد توجه قرار نداده‌اند.

بنابراین، دولت پادشاه انگلستان، حال ناگزیرند که پیشنهاد خود را مسترد و اظهار نمایند که دیگر نمی‌توانند به شیخ محمّره و به بختیاری‌ها فشاری را که برای اسکات[2] آنها می‌آورند، ادامه دهند.

هرگاه عملیات فعلی کارگزاران ایران موجب ورود صدمه و خسارات جانی و مالی به اتباع انگلیس گردد، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دولت علیه را مستقیماً مسؤول آن دانسته، و عهده‌دار پرداخت غرامت کامل صدمات و خسارات مزبور می‌شمارند.

در همین حال دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می‌کند، که به هر نحو و طریقی که صلاح و مقتضی بداند، از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند.

بر حسب دستورالعمل مستقیم مستر چمبرلن[3] محترماً خواهش دارم، محبت فرموده این مراسله را بدون تأخیر به حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا ابلاغ دارید.»

---

۱. معظم‌له، بزرگ داشته، مورد تعظیم. بعضی این ترکیب را نصیح نمی‌دانند زیرا «معظم» به تنهایی مفید معنی ملکور است و احتیاجی به «له» ندارد.

۲. اسکات، خاموش کردن، زبان بستن.

۳. چمبرلن (Joseph Chamberlain)، سیاستمدار انگلیسی (۱۸۳۶-۱۹۱۴م.) یکی از پیشوایان نهضت امپریالیسم بریتانیا. پسر ارشدش سرآستن (Asten) چمبرلن (۱۸۶۳-۱۹۳۷م.) رئیس حزب اتحاد بود و در ۱۹۲۴م. وزیر خارجه شد و برادرش سرنویل (Neville) نیز که در بین سال‌های ۱۸۶۹ تا ۱۹۴۰م. می‌زیست، نخست‌وزیر انگلستان (۱۹۳۷م.) گردید و در سال ۱۹۳۹م. به آلمان هیتلری اعلان جنگ داد.

مراسلهٔ دوم

آقای وزیر

«نظر به مراسله سابقهٔ خود مورخه امروز بر حسب دستور العمل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان، محترماً مراسله رسمی ذیل را به عنوان آن جناب مستطاب ارسال می‌دارم.

باید خاطر آن جناب مستطاب را مستحضر سازم که در ماه نوامبر ۱۹۱۴م. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانات رسمی به جناب اجل شیخ محمّره داده‌اند، که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه نسبت به حوزهٔ اقتدار معزی‌الیه[1] نسبت به حقوق شناخته شدهٔ او، یا نسبت به اموال و علاقجات ایشان در ایران متعهّد خواهند بود، برای تحصیل راه حلی که نسبت به خود ایشان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایت بخش باشد، به ایشان مساعدت لازمه بنمایند.

به همین نحو دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع قوای معزی‌الیه را از هرگونه تعرضات و حملات دولت خارجی یا تجاوزات چنین دولتی نسبت به حوزهٔ اقتدار مزبور و حقوق شناخته شدهٔ مشارالیه، یا نسبت به اموال و عمارات ایشان در ایران، حفظ و حراست خواهند نمود.

اطمینانات فوق به شیخ محمّره و جانشین مشارالیه، که از اعقاب ذکور او باشند، داده شده، و تا وقتی که شیخ و اعقاب ذکور او، از مراعات تعهدات خود نسبت به دولت علیه تصور ظنّ نمایند، معتبر و دارای اثر است، ولی مشروط بر این که انتخاب جانشین شیخ از اعقاب ذکور مشارالیه، منوط باشد به مشاوره محرمانه با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، و جلب رضایت ایشان تا وقتی که معزی‌الیه و اعقاب ذکور مزبور رویّه اطاعت نسبت به آراء و نصایح دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را ادامه دهند، و رویه‌ای که نسبت به دولت

---

۱. معزی‌الیه، کسی که چیزی به او نسبت داده شده است.

مشارالیه رضایت بخش باشد داشته باشند.

در مقابل دولت علیه، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، جمیع مساعی خود را به کار خواهند برد که شیخ محمّره را در وضعیت فعلی و استقلال محلی نگاه دارند.

مستر چمبرلن، از سرپرسی‌لرن خواهش نموده‌اند که مقرر دارند قونسول ژنرال اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم بوشهر یا قونسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم شیراز، در صورتی که حضرت اشرف در نقاط مزبوره باشند، مکاتبه رسمی به مفاد فوق تسلیم حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا نمایند. انتهی.

جواب مراسلهٔ هفته قبل، که متن تلگراف وزیر مختار را به حضرت اشرف به شیراز درج نموده بودند، تلگرافاً به عرض رسانده، چون تعلیماتی برای صدور جواب نرسید بلاجواب مانده حالیه، نسبت به مراسله سابق و این دو مراسله هر قسم مقرر فرمایند جواب داده شود.»

مشارالملک

شب پنج‌شنبه ۵ قوس - نمره ۳۷۹۱

رئیس ارکان حرب کل قشون سرتیپ امان اللّه

هیأت وزرا که استیصالشان[1] از عبارت تلگراف حضوری واضح بود، کسب تکلیف کردند. بعد از ملاحظه تلگراف، چون هیچ پیشامدی و موضوع مهمی در فکر من نمی‌تواند ایجاد تزلزل کند، بدون تردید هیأت وزرا را مورد مؤاخذه قرار دادم که چرا اصلاً نت‌ها را گرفته‌اند. اینک عین تلگرافی که در این مورد به هیأت وزرا مخابره نمودم:

۱. استیصال، درمانده و بیچاره شدن، ناچاری، برکنده شدن.

تهران

جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک وزیر مالیه دام اقباله

«اگر چه جواب مراسله‌ای را که تهیه کرده‌اید هنوز من ندیده‌ام و از مفاد آن مسبوق نیستم که نظریات خود را در نفی و اثبات آن اظهار دارم، با اطلاعی که از مدلول مراسله حاصل کرده‌ام، همین قدر تذکر می‌دهم که من این قبیل مراسلات و مکاتیب را نمی‌توانم در کابینه خود ضبط و ثبت نمایم.

جنابعالی اگر مفاد مراسله را بخواهید در تحت شور و مشاوره قرار دهید، مختارید، زیرا که معتقدات من همین است که اظهار کردم. فعلاً که جمعه غرهٔ[1] ماه است مشغول حرکت به فرونت هستم.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

نمره ۶۹۳۰

چنان‌که ملاحظه می‌شود و تصریح کردم که کابینه من معتاد به گرفتن این قبیل نوشته نیست، امر دادم با کمال شدت نت‌ها را مسترد داشته، بگویند هر کس هر عقیده‌ای دارد، اعمال کند. من نظریهٔ خود را انجام خواهم داد.

روابط با انگلیس

انگلیسی‌ها از دیر زمانی خود را موظف به دخالت در امور تجارتی و سیاسی ایران می‌دانستند. واقع بودن این سرزمین در جوار و معبر هندوستان برای ساکنین این خاک، جرمی عظیم شمرده شده، و برای فاتحین دریاها، یک حق دخالتی در اوضاع آن.

به این واسطهٔ بیش از یک قرن است که اعمال انگلستان نسبت به ایران، در

۱. غُرّه، اول هر چیز، شب اول ماه، روز اول ماه قمری.

حکم تصرف بطئی[1] بوده که در نظر دول دیگر سیاست محافظه هندوستان جلوه کرده است.

هند غنی‌ترین و زیباترین مستعمرات انگلیس است. قریب ۲۵ مرتبه از جزایر انگلستان بـزرگتر و دارای ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ جـمعیت است. هندوستان بـنیان عظمت انگلستان و محور و محرّک اطوار سیاست خارجی آن دولت به شمار می‌آید، زیرا که منبع تجارت است و معروف است که «سیاست انگلیس یـعنی تجارت انگلیس».

خیلی اسباب تأسف باید باشد که در این مورد، مجاورت اغنیا بـاعث آزار همسایگان شده است. هر قسمتی از ایران که بـه آن هـمسایه غـنی، یـعنی هند نزدیک‌تر باشد، بیشتر موجب اضطراب بریتانیا و جالب توجه اوست.

خلیج فارس را دروازه هندوستان می‌دانند و به این لحاظ در دوره قاجاریه از جبن[2] و جهل دربار ایران استفاده کرده و چنگال تجارتی خود را در اطـراف آن فرو بردند.

این غلبه نه به جنگ بوده است، چنانکه یکی از بزرگان انگلیس عقیده داشته که: «تجارت از پی بیرق باید برود»، بلکه به وسایل دیگـر، یـعنی کشیدن راه و ساختن منزلگاههای تجارتی میسر شده است. به این جهت ثابت کـرده‌اند که «تجارت از پی راه می‌رود». راهی که کمپانی لینچ احداث کرده، نمونه اعمال این نظر است.

ناگفته نماند کـه مـلت مـنصف ایران هـم هـمیشه مـایل بـوده است بـا ایـن دریانوردان لایق و فعال به مسالمت پیش بیاید. در تمام تجاوزاتی کـه مـی‌شده، حتی‌الامکان با صـبر و مـتأنت رفـتار مـی‌کرده است، ولی بـعضی از سیاسیون انگلیس (که از حق نباید گذشت در میان رجال انگلیس مخالف هم بسیار داشتند

۱. بطئی، کند، آهسته
۲. جبن، ترس، کم‌دلی، بددلی.

و نظریاتشان نظریه ملت بریتانیای کبیر عموماً شمرده نمی‌شود) از ضعف و بی ارادگی قاجاریه خیلی سوء استفاده کرده و دولت را در بـحبوحهٔ گـرفتاری‌های اقتصادی و سیاسی، وادار به تفویض امتیازات مهمه، از قبیل امتیاز منسوخه راه آهن سرتاسری ایران در ۱۲۸۹ه‍.ق.، و امتیاز تأسیس بانک در ۱۳۰۷ه‍.ق.، و امتیاز تنباکو و توتون در ۱۳۰۸ه‍.ق.، و تصویب انتقال و امتیاز نفت به این درجه بود که مثلاً در مقابل ۱۵۰۰۰ لیره منبع هنگفتی مثل توتون و تنباکو را از دست داد.

اگر تودهٔ ملت ایران احساسات نمی‌کردند، خسارات ایران فوق العاده بود.

این سیاستها را بعضی از سیاسیون بی اطلاع انگلیس طرح می‌ریختند و بـه زودی پشیمان می‌شدند، زیرا که نتایج امر و نصایح عقلای خودشان بر آنها ثابت می‌کرد که از این رویه هیچ سودی نمی‌برند و روز به روز موقعیت محبوبانه‌ای را که در دل اهل ایران داشته، و در هنگام استقرار مشروطیت مستقر شده بود، از دست می‌دهند و نظر اساسی آنها که فقط حفظ هندوستان است، دچار بطلان و تزلزل می‌گردد.

البته ایران قوی و آباد در مجاورت هند، بهتر است از ایران ضعیف و خراب، اما این نکته را بسیاری از سیاسیون انگلیس درک نمی‌کنند، یا شهرت پـلتیکی[1] خود را در مخالفت به آن تشخیص داده‌اند.

من از بدو زمامداری خود از وقتی که در کارها تسلطی یافته‌ام، همیشه میل داشته‌ام دول اروپا با ایران مهربان و متحد باشند، مخصوصاً روس و انگلیس که سابقهٔ آشنایی دارند و در همسایگی ما علاقمند و صاحب قدرت هستند؛ اما قویاً خودداری کرده‌ام که ذره‌ای از نفوذ آنها را در امور حکومتی خود دخالت داده و ایران را در هیچ موردی بازیچه جریان یکی از سیاست‌های متخالف کنم.[2] ایران

۱. پلتیک، سیاست.
۲. متخالف، با همدیگر خلاف کننده.

را دارای یک پلتیک مستقل و آزادی کرده و همیشه همّ خود را مصروف نموده‌ام، که در آن طریق سیر کنم.

در قضیه خوزستان باز یک سیاست غلط، یا تعقیب رویه ناهنجار سیاسیون سابق، نمایندگان انگلیس را واداشت که از تزاکت خارج شده و در قضیه دخالت کنند، زیرا که مایل نبودند ایران در اطراف خلیج فارس، خاصه در پهلوی معادن نفت، سوق قشون کند.

می‌خواستند مثل سابقین خود این عبارت کودکانه را تکرار کنند که «خلیج فارس یک دریاچه انگلیس است»، اما من مثل همیشه جداً مقاومت نمودم و یادداشت آنها را رد کردم، و از عزم خود باز نگشتم، زیرا که ابداً نمی‌توانم تصور کنم که یک دولت خارجی، حق ورود در این قبیل مسائل داخلی ما را داشته باشد. این بود که به وزرا امر دادم نت‌ها را پس بفرستند، و ابداً از رویه سابق من تجاوز نکرده، به اخلاق و روش کابینه‌های اسبق تأسی[1] ننمایند.

این جواب را کافی و مقنع دانستم و به دستجات قشونی از هر طرف، امر تلگرافی کردم که مطابق نقشه‌ای که ترتیب داده‌ام، پیش بروند.

با این‌که خستگی دریا و نخوابیدن شب پیش و طی مسافت بعیده تا درجه‌ای مرا کسل کرده بود، آسایش در بندر را جایز ندیده، مأمورین مخصوص فرستادم که از اردوگاه به قدر کفایت اسب بیاورند.

خیلی میل دارم فردا، اسبها زود رسیده و من بتوانم قبل از عصر، چهار فرسخ مسافت بین دیلم و زیدون را قطع کرده، موقع برای بازدید این قسمت از اردو و دادن دستورهای لازم داشته باشم.

رئیس تلگراف‌خانه بندر دیلم با این‌که لباس و وضعش ساده و دهاتی بود، در مخابره تلگراف و اخذ خبر، مهارتی غیرمترقب نشان داد و خوشوقتی مرا فراهم آورد. زیرا که برای آن مذاکره مهم، اگر اتفاقاً شخص بی لیاقت و کودنی واسطه

۱. تأسی، پیروی کردن، امتداد کردن، شکیبایی، اقتدا.

می‌بود، اسباب تأسف و شاید موجب سوءتفاهم می‌گشت، اما در این تلگرافچی، من ذکاوت ذاتی دیدم و بار دیگر بر من مسلم شد که ایرانی طبعاً هوشیار و فعال است، و اگر سرپرست دلسوز و فداکار داشته باشد که از او نگاهداری نماید، خدمات سزاوار تمجید به ظهور خواهد رسانید. به رئیس کابینه گفتم وجهی به او انعام بدهد.

تسلیم خزعل

در این ضمن تلگرافی از طریق بوشهر از خزعل رسید، به شرح ذیل:

مقام منیع حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«تأخیر اسف‌انگیز که در رسیدن تلگراف حضرت اشرف به فدوی روی داده، مانع شد از این‌که زودتر در جواب مبادرت شود، و باعث انفعال و شرمندگی فدوی گردید.

تلگراف سابق فدوی نه تقط انقیاد و اطاعت فدوی را به دولت علیه ایران، که همیشه مطیع اوامر مطاعهٔ آن دولت بوده و هستم، ظاهر می‌ساخت، بلکه اطاعت صمیمانه و قلبیه فدوی را در آتیه ضمانت می‌نمود.

به قدری سوء تفاهم به واسطه عدم مراوده[1] شخصی فیمابین حضرت اشرف و فدوی به وقوع پیوسته که فدوی شرفیابی حضور حضرت اشرف را فوق تصور برای رفع اشتباهات و سوء تفاهم که در خاطر مبارک جای گرفته، ضرور می‌دانم.

فدوی مطمئن از انجام این مقصود هستم. همان ملاقاتی که مشتاقانه مترصد بوده‌ام، باکمال شعف استقبال می‌کنم، تا دفعه دیگر حضرت اشرف را از اطاعت و انقیاد و دولتخواهی و جان نثاری خود مطمئن و خود را در لیاقت و اطمینان و دوستی و مساعدت حضرت اشرف ثابت نمایم.»

فدوی خزعل

۱. مراوده، دوستی و معاشرت داشتن، رفت و آمد داشتن با کسی.

جوابی به این مضمون به او مخابره کردم:

آقای سردار اقدس

«خود شما بهتر از همه کس مسبوقید که من در ضمن تمام اقدامات و عملیات خود، جز استحکام ارکان مملکت قصدی نداشته و همیشه مایل بوده‌ام که کارکنان امور، از قبیل شما، پیوسته متوجه مرکزیت مملکت باشند.

هرگز مایل نیستم امثال شما را که می‌توانید مصدر خدمت عمده به مملکت باشد، محو و نابود نمایم. در جواب تلگراف اولیه هم که تسلیم قطعی را تذکر داده بودم، نظم همان حفظ اصول تمرکز، یعنی اصول اولیه بود. حالا که ندامت را پیشرو مقصود قرار داده و از روی عمق خاطر به تمام احکام و مطالب سابقهٔ من متوجه شده‌اید، من هم ملاقات شما را استقبال می‌کنم و حالا که به دیلم آمده و به شما هم نزدیک شده‌ام، با کمال اطمینان خاطر می‌توانید به هندیجان آمده، این جانب را ملاقات و به توجّهات دولت و سرپرستی من امیدوار باشید.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

جمعه ششم قوس [۱۳۰۳ هـ.ش.]

ساعت چهار بعد از ظهر به ناحیه زیدون که قسمت اول اردوگاه در آن‌جاست، وارد شدیم.[1] در نیم فرسخی رودخانه، باز اراضی رو به انخفاض[2] می‌نهادند، به قسمی که رودخانه درست در یک ارتفاع ۸۰ الی ۱۰۰ متری از سطح دریا جاری است.

---

۱. «سوار اسب‌های امانتی شدیم، **زیدون**، همان زیدون متعلق به من و شیخ که به عمرم به چشم ندیده بودم. ۴ فرسخ است تا **بندردیلم**. مابین این دو خاک **لیراوی** است. عصر رسیدیم زیدون. یک عده قشون **بهبهان**. **زیدون** ملکی است ۱۰ فرسخ طول و ۲ فرسخ عرض، یک رودخانهٔ بزرگی از وسط این ملک می‌گذرد، ولی آبادی این ملک بسیار کم است، یعنی از بی‌صاحبی این قسم است... آدم دیگر در آن جا نبود. عموماً فرار کرده بودند.» (**خاطرات سردار اسعد بختیاری**، ۱۴۱)

۲. **انخفاض**، به نشیب افتادن، پستی، پست شدن.

در زیدون

من که معتاد به اعمال سربازی هستم و عمر خود را در میدان‌های جنگ و مؤانست[1] با توپ و تفنگ صرف کرده‌ام، اشتغال به مهام[2] مملکت در این چند سال مرا از توقف در اردوگاهها باز داشته بود.

از دیدن لشکرگاه چنان سروری به من دست داد که گویی بعد از سالها غربت به وطن رسیده‌ام، یا دوستان عزیز را پس از سفری دور و دراز ملاقات کرده‌ام.

از ملاحظهٔ چادرهای اردو که در کنار رودخانه زده‌اند، لذتی فوق‌العاده می‌برم، زیرا که بهترین موقع زندگانی را که عبارت باشد از ایام توقف در میان سپاه به خاطرم می‌آورد.

فوراً به سرتیپ فضل‌الله خان، رئیس اردو که تا یک فرسخ به استقبال آمده بود، امر دادم قشون مهیای سان شود. مقارن این حال ایروپلانی که مأمور اکتشافات بود رسید، و موضوع تحقیقات خود را در لفافه پیچیده، از بالا به زیر افکند.

بسته را گشودم و از طرز اعمال و نظریات و مراکز قوای دشمن مطلع شدم. صاحب منصب مأمور این اکتشافات، نایب ارفع‌الملک است که از جوانان تحصیل کرده در اروپاست و اخیراً امر به ورود او در قشون داده بودم. در انجام وظیفهٔ خود، هوشی قابل تمجید ابراز داشته و با طرز رضایت بخشی از نقاط مختلفه تحقیق کرده است.

پیشنهاد ارکان حرب را دایر به ترفیع رتبه او، در همین محل تصویب و ابلاغ کردم.

معلوم می‌شود ابلاغیه‌ای که در بوشهر امر به تحریر و طبع داده بودم، توسط همین صاحب منصب و همین ایروپلان در صفحه خوزستان پراکنده شده و

---

۱. مؤانست، انس گرفتن با کسی، الفت یافتن، انس، الفت، دم سازی.

۲. مهام، کارهای سخت، امور عظیم و دشوار.

اسباب وحشت فوق‌العاده قوای خصم گردیده است، ملتفت شده‌اند که کارهای من با اعمال ۱۵۰ ساله اخیر زمامداران ایران قابل مقایسه نیست، والتجای[1] به خارجه به اندازهٔ خردلی برای آنها مفید نبوده، جز اطاعت به مرکزیت مملکت و انقیاد نسبت به اوامر دولت و فرمان من چاره‌ای ندارند.

انتشار این ابلاغیه طوری آنها را پریشان کرده که خزعل و بستگانش به جای تصمیمی که دو شب قبل برای غرق‌کشتی من داشتند، فوراً به نقل و تحویل نقدینه و جواهر خود پرداخته، دیگر مجال تصمیم جدی ندارند.

چون به رأی‌العین دیدند که هیچ خطری و امر خطیری، حتی غرق در دریا، مرا از عزمم متزلزل نخواهد نمود، بعد از گذشتن از آن مهالک مرا سالماً در اردوگاه دیدند، جز فرار و تسلیم برای خود راهی و چاره نمی‌بینند.

این نقاطی است که قدم به قدم با جنگ از دست خزعلیان انتزاع[2] شده است. تنها برای تصرف قصبه[3] زیدون ۱۲ ساعت جنگ مستمر لازم بود. این نقطه در دهم عقرب به تصرف قشون در آمد. و متمردین به جانب ده ملا و هندیجان گریختند. هنوز هم علائم گلوله توپ بر دیوار خانه‌ها نمایان است.

احوال اردوی بهبهان

برای این‌که از حالت و عملیات ستونی که از اصفهان تجهیز شده بود و بایستی از بحبوحهٔ بختیاری گذشته به بهبهان بیاید، اطلاع کامل حاصل گردد، طیاره را مأمور کردم که به بهبهان برود و خبر بیاورد.

شهر بهبهان در ۱۳ فرسخی شمال زیدون واقع است.

این عده تحت فرماندهی سرتیپ محمد حسین میرزا رئیس ارکان حرب

۱. التجا، پناه بردن، پناه جستن، پناه.
۲. انتزاع، گرفتن، برکندن، جداکردن، از جای بیرون کشیدن
۳. قصبه (qasabe) کرسی ولایت، شهر کوچک، شهرک، آبادی بزرگ که از چند ده تشکیل شده باشد، بخش.

لشکر جنوب تجهیز شده بود و معلوم شد با وجود تمام موانع و زحماتی که برای عبور این عده از داخله بختیاری و گذشتن از جبال صعب‌العبور فراهم کرده بود، برف و کوه و دره‌های سخت را طی کرده و به بهبهان وارد شده‌اند.

عبور از کوهستان بختیاری، به نظر خیلی خطیر می‌آمد، زیرا که سال گذشته که عدهٔ مختصری به طرف خوزستان اعزام داشته بودم، در داخله بختیاری به مشکلاتی برخورده و غفلتاً مورد حمله واقع شدند، و چون ابداً مهیای جنگ نبودند، جمعی از آنها را گرفتار و قطعه قطعه ساختند.

البته احتمال می‌رفت که این اردو هم که از هر حیث موقعیت بختیاری را تهدید می‌کرد، مجدداً دچار خطر شود. خاصه با نقشه‌ای که میان خزعل و بعضی از خوانین بختیاری ترسیم شده بود.

البته برای این‌که عده مزبور به اردوی جنوب ملحق نشود، یا حتی‌الامکان دیرتر به بهبهان برسد، تصور می‌رفت که ایل مزبور از هیچ اقدامی خودداری ننماید. این همان اردویی است که شخصاً در اصفهان مجهز کرده و سان دیده و در هفدهم عقرب روانه کرده بودم.

چنان‌که ذکر شد یکی از نظامیان را در اصفهان به مشق تیراندازی آزمودم و بر من مسلم شد که تربیت شدگان من مافوق بعضی توهّمات و تصوّرات‌اند و یقین داشتم که می‌توانند در آن واحد، هم بختیاری را سرکوب کنند، و هم خود را به محل مأموریت برسانند.

اردوهای من نیز با سرعت عملی فوق‌العاده پیش می‌آیند و بیشتر اسباب اضطراب دشمن شده‌اند. می‌خواهم که به مرکز خوزستان بروم. چه مانعی می‌تواند از من ممانعت کند؟ عهد کرده‌ام که شخصاً به سرکوبی اشرار و متجاسرین[1] بپردازم. جز مرگ چه عایقی[2] قادر به جلوگیری من خواهد بود؟

۱. متجاسر،گردن کش، عاصی، کسی که جسارت ورزد.
۲. عایق، مانع، بازدارنده.

بعد از سان اردو، به چادری که به من اختصاص داده بودند، رفتم. بعد از قدری صحبت با اطرافیان و مشغول داشتن آنها به مذاکرات متفرقه و افزودن قوت قلب و صبر و طاقت آنها، اجازه دادم به چادرهای خود بروند.

تنها ماندم که بیشتر از سکوت لذت ببرم، زیرا که مدتهاست شب در اردوگاه نخفته‌ام. این خاموشی را فقط گاه‌گاه شیهه اسبان و بانگ قراولان بر هم می‌زنند.

اقرار می‌کنم که این دو صدا از هر آواز لطیفی در گوش من مطبوع‌تر می‌افتد و در قلبم خاطره‌هایی را بیدار می‌کند که هیچ زمزمهٔ طرب انگیزی قادر به ایجاد آن نیست و نخواهد بود.

ابلاغیه ذیل را امر دادم به تهران مخابره کنند که منتشر شود:

ابلاغیهٔ وزارت جنگ

ارکان حرب کل قشون

کپیه حکومت نظامی

«امروز که غره جمادی الاولی است، وارد فرونت شدم. طیارات ما که صبح برای اکتشافات پرواز کرده بودند، عملیات خود را انجام دادند. قسمت بندی اردوی زیدون، تمام رضایت بخش می‌باشد. ستون مقدم قوای اصفهان به بهبهان وارد شدند. قوای اعزامی آذربایجان، سه قسمت اولی وارد کرمانشاه شدند.

امروز مجدداً از خزعل تلگرافی رسیده که بدواً به واسطه مستقیم نبودن خطوط تلگرافی و نبودن سیم، و این‌که مجبوراً باید با کشتی بادی تلگراف مرا به او برسانند، و از این که تأخیری که طبیعتاً پیش آمده است و نتوانسته است فوری مبادرت به تقدیم جواب نماید، اظهار تأسّف و انفعال کرده، سپس در ضمن تجدید اطاعت و انقیاد مذکر شده است که مدلول تلگرف اولیه او در حکم تسلیم قطعی بوده و همان است که من قبلاً متذکر شده بودم و ضمناً مصرّانه طلب تأمین و عفو و اغماض نموده است.

در جواب به او نوشتم که چون مشارالیه یک نفر ایرانی و من به اضمحلال آحاد و افراد ایرانی راضی نیستم، و جز حفظ اصول مرکزیت مملکت، که همیشه خاطرنشان عموم کرده‌ام هیچ قصد و منظوری ندارم، لازم است به فرونت مقدم آمده، حضوراً تأمین خود را درخواست و مراتب اطاعت و انقیاد خود را تجدید نماید.

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا - رضا

۵ قوس ۱۳۰۳ه‍.ش. - نمره ۴۱۹۴

تلگراف ذیل هم از کفیل ریاست وزرا رسید. و جواب داده شد:

مقام منیع بندگان حضرت اشرف اعظم فرمانده کل قوا دامت عظمته

«عین تلگراف آقای ذکاءالملک ذیلاً به عرض مبارک می‌رسد. دو فقره مراسله که دیشب از سفارت انگلیس رسیده، متن کامل آن را آقای وزیر امور خارجه به توسط ارکان حرب، شبانه به عرض مبارک رساند.

امروز صبح پنج‌شنبه، مراسلات در هیأت وزرا قرائت و جوابی که به نظر رسیده، ضمیمه این تلگراف به عرض می‌رسد.

استدعا می‌شود نسبت به معروضات ذیل عقاید حضرت اشرف اظهار شود:

۱. این که مراسله جوابیه را تصویب می‌فرمایند یا خیر؟

۲. چون این مراسله و مراسله‌ای که هفته قبل رسید، متضمن تلگراف سرپرسی‌لرن به حضرت اشرف که به شیراز مخابره شده بود، هنوز به مجلس ارائه نشده، آیا تصویب می‌فرمایند مراسلات وارده و جوابی که به عرض می‌رسد، قبلاً به اطلاع مجلس یا بعضی از وکلای مخصوص برسد یا خیر؟

۳. با وجود این مراسلات، عزم حضرت اشرف در جلو رفتن قوا ثابت خواهد بود، یا مؤقتاً متوقّف خواهند شد؟ زیرا هر یک از این شقوق[1] ممکن است

۱. شقوق، جمع شق. به معنای شکاف، چاک، ناحیه، راه، طریق، کرانه، پاره‌ای از چیزی.

تأثیرات مهمه را متضمن باشد.

منتظر دستورالعمل عاجل هستیم.»

صورت جوابی که برای مراسله، تهیه شده، این است:

«دو مراسلهٔ شریفه مورخه ۴ قوس نمره ۳۱۴ و نمره ۳۱۵ واصل شد، و از استحضار از قرار منعقده بین دولت انگلستان و شیخ خزعل، که اکنون اول دفعه است به اطلاع دولت دوستدار می‌رسد، نهایت تعجب حاصل گردید، که آن دولت فخیمه،[1] با وجود مناسبات حسنه فیمابین و بر خلاف رسوم و مقررات بین‌المللی چگونه چنین قراردادی را که منافی حق حاکمیت دولت ایران می‌باشد، با یک نفر تبعهٔ مسلّمهٔ ایران جایز دانسته و حوزهٔ اقتداراتی برای مشارالیه و اعقاب او در خاک ایران قائل شده‌اند.

دولت ایران قرارداد مزبور را به هیچ وجه نمی‌تواند به رسمیت بشناسد و خود را محق می‌داند که نسبت به چنین اقدامی پرتست[2] نماید و نیز زحمت افزا می‌شود که دولت ایران هیچ وقت وساطت و دخالت هیچ دولت خارجی را در عمل خوزستان و شیخ خزعل که از امور داخلی مملکت ایران است نمی‌پذیرد، اما این که در مراسلهٔ خود، دولت ایران را مسؤول وقوع خسارات که پس از آن‌که یک نفر تبعه و گماشتهٔ دولت ایران در یک قسمت از خاک این مملکت که با سایر قطعات آن از حیث واقع بودن تحت اقتدار و اختیار دولت ایران هیچ تفاوت و مزیّت ندارد، بنای تمرّد و طغیان گذارد، و با این‌که دولت برای مصلحت با او منتهای مدارا و مماشات را نموده، و بالاخره آن متمرّد اظهار ندامت و معذرت کرده و دولت به همان نظر مصلحت، معذرت او را پذیرفته و معذلک مشارالیه به وظایف تبعیت و اطاعت خود عمل ننماید، چگونه دولت می‌تواند تحمل این

---

۱. فخیمه، لقب دولت انگلیس در عصر قاجار.

۲. پرتست (Porotest)، اعتراض.

نافرمانی و یاغیگری را بنماید، و درصدد مطیع ساختن او بر نیاید؟

در انجام این وظیفه که قهراً مستلزم سوق قشون و عملیات جنگی است، چگونه مسؤولیّت متوجه دولت می‌شود؟

در این‌جا ناگزیرم که خاطر محترم را متوجه سازم که با وجود قراردادی که در مراسله دوم به اطلاع دولت رسانده‌اند، واضح و مبرهن[1] می‌شود که تمرّد و خودسری شیخ خزعل نسبت به دولت متبوع خود به استظهار همین قرارداد و اطمینانی است که از طرف دولت فخیمه انگلستان داشته است، والّا مشارالیه مسلمّا چنین جسارتی نمی‌کرد.

بنابراین نه تنها دولت ایران هیچگونه مسؤولیّت، در خصوص نتایج این قضیّه ندارد، بلکه مسؤولیّت متوجه مسببین واقعه خواهد بود.

در خاتمه زحمت افزا می‌شود این‌که مرقوم داشته‌اند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می‌کند، که به هر نحو و طریقی صلاح و مقتضی بدانند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند، لزوماً متذکر می‌شوم که در این موضوع دولت ایران هیچ‌گونه حقی را که اعمال آن منافی استقلال حاکمیت ایران نسبت به خاک و اهالی او باشد، قائل نیست.»

ذکاء الملک

رئیس ارکان حرب کل - سرتیپ امان الله

نمره ۴۸۰۰

جواب

ریاست ارکان حرب کل قشون

«با استحضار از مفاد رمز نمرهٔ ۴۸۰۰ به آقای وزیر امور خارجه جواباً تذکر

---

۱. مبرهن، آشکار شده، واضح، مدلل.

دهید:

اولاً - اگر بنا باشد دو مراسله اخیر پذیرفته شود، جوابی که تهیه شده بد نیست.

ثانیاً - راجع به مراسلهٔ هفتهٔ قبل متذکر می‌شوم که مراسله نبوده، بلکه فقط تلگرافی از سرپرسی‌لرن توسط قونسول شیراز به عنوان من و مشعر[1] بر صلح و عدم تعقیب خزعل بوده، که جواب سخت داده شد. آن هم فقط تلگراف حضوراً قرائت گردید، ولی عین آن تسلیم من نشده است.

ثالثاً - البته تصویب می‌کنم مراسلات وارده و جوابیه را با یک عدّه از وکلا، تحت شور و مداقّه[2] درآورید.

رابعاً - در موضوع جلو رفتن قوا و یا توقّف آن اطلاعاً اشعار می‌دارم که البته پیش رفته، هیچ مانعی مرا از این عزم باز نخواهد داشت.»

وزیر جنگ و فرمانده کلِ قوا

۷ قوس - نمره ۴۱۸۱

حرکت به لنگیر

یک‌شنبه ۸ قوس [۱۳۰۳هـ.ش.]

بعد از دو شب توقّف در اردوگاه اولیه زیدون، صبح امروز، مطابق امری که داده شده بود، به طرف مرکز اردو که در لنگیر است، حرکت کردیم. بیابانی خشک پیش آمده، از هیچ طرف، علائم خرمی و شادابی در آن به نظر نمی‌رسد. فقط رودخانه زهره که به طور مارپیچ آب گل آلود خود را از این بیابان می‌گذراند، نشان زندگی محسوب می‌شد.

۱. مشعر، آگاه کننده، اشعار کننده، محل عبادت و قربانی، قوه‌ادراک، حس.
۲. مداقه، دقت، باریک‌بینی، دقت کردن، در امری (در حساب و جز آن).

تشویش اردوی غرب

در طول طریق من متفکر و واقعاً ناراحت بودم و کمتر باکسی صحبت می‌داشتم. تمام توجّهم به طرف قشونی بود که از طرف لشگر غرب به تجهیز داده، و بایستی از خط خرم آباد و لرستان عبور کرده، و از مناطق صعب‌العبور و جبال شامخه[1] سفر نموده و از میان طوایف لر بگذرد.

لرستان، قطعه‌ای است کوهستانی و پوشیده از جنگل‌های انبوه. جلگه‌ها و دشت‌های خرم آن را، سلاسل[2] جبالی احاطه کرده است، که جز تنگه‌های باریک و گردنه‌های خطرناک لغزنده معبری ندارند.

سالها است که طوایف چادرنشین این ولایت از موقع استثنائی مستحکم خود و از ضعف مرکز استفاده کرده و لرستان را حصاری فتح نشدنی ساخته بودند.

دولت ایران هم اگر قشونی می‌فرستاد، و یا مخارجی می‌کرد، فقط بنا بر تقاضای حکام و مأمورینی بود که از مرکز می‌رفتند، و قصدی جز گرفتن پول و ظاهرسازی نداشتند.

این سیاست خائنانه حکام از طرفی لرها را خودسر و بیباک کرده، و از طرفی دولت را مرعوب ساخته بود، زیرا که طوایف لر مطمئن شده بودند که تمام مساعی دولت در مقابل یک حمله آنها با یک تقدیمی که به حکام بروجرد می‌دهند، هبا و هدر[3] است. و دولت هم معتقد گشته بود که لرها به قدری قوی هستند که قلع و قمع آن‌ها از محالات است.

قشون من بود که لرها را مطیع و لرستان را فتح کرد.

از این خاک بود که بایستی ستون لشکر غرب گذشته، وارد شهرهای شمالی خوزستان بشود. چون نه تلگرافی داشتم و نه وسیلهٔ استخباری،[4] در اندیشه

۱. شامخه، بلند، مرتفع، متکبر.
۲. سلاسل، زنجیرها.
۳. هبا و هدر، ضایع شده، رایگان، مفت.
۴. استخبار، آگاهی جستن، آگهی خواستن، خبر پرسیدن.

بودم که آیا این قشون از لرستان گذشته، یا به حملهٔ لرها دچار گشته است؟

والی پشتکوه[1] و خزعل و بعضی از خوانین بختیاری که معاهده بسته بودند و لرها را تحریک می‌کردند، قصدشان این بود که از هر طرف راه را بر قشون من مسدود سازند.

باری، حیران بودم که چگونه از حال این اُردو خبر بیابم! فقط انگلیسی‌ها تلگراف داشتند. نمی‌شد هم که از آنها کسب خبر نمایم. به علاوه با سابقه‌ای که در این امر داشتند، ممکن بود راست نگویند و حقایق را نوع دیگر جلوه دهند.

ورود به لنگیر

عصر وارد لنگیر شدیم. این نقطه هم جزء ناحیه زیدون است و با منزل شب گذشته، ۶ فرسخ فاصله دارد. نظامی‌ها طاق نصرتی بسته بودند. به محض ورود از عدّهٔ متمرکز در لنگیر سانی دیدم و ابلاغیه ذیل را صادر نمودم:

ابلاغیه

ارکان حرب کل قشون

«۱. ۸ قوس وارد لنگیر، مرکز فعلی اردوگاه شدم. در ساعت ۸ عصر همین روز مطابق راپرتی که به واسطهٔ پستهای ارتباطیه رسید، معلوم شد خزعلیان مواقع خود را تخلیه کرده و رفته‌اند.

۲. ستون‌های قسمت‌های عمده قوای اصفهان ما متناوباً وارد بهبهان شده و می‌شوند.

۳. قوای تجهیزیهٔ شمال غرب، از کرمانشاه به طرف پشتکوه و از خط پشتکوه به جانب دزفول رهسپار و عازم می‌شوند.

---

۱. پشتکوه، غربی‌ترین رشته کوه از سلسله کوههای پاطاق (زاگرس) در مغرب ایران که مجاور مرز ایران و عراق می‌باشد. از درهٔ دباله تا آبدیز کوههای این ناحیه به ۲ قسمت تقسیم می‌شود: اولی را «پشتکوه» و دومی را «پیشکوه» گویند و آن دو به وسیله رود کرخه (سیمره) از یکدیگر جدا می‌شوند.

۴. تا دو روز دیگر از قرارگاه کنونی لنگیر به طرف مرکز خوزستان حرکت می‌نمایم.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا – رضا

نمره ۴۲۰۱

بعد از سان، در چادرهایی که زیر درختان سدر[1] برپا کرده بودند، استراحتی شد. آفتاب در میان گرد و غبار اردو و بخار افق غایب یا مفقود شد.

مواقع اشرار

از اول خاک زیدون تا این نقطه که قرارگاه اردو است، تمام در قلمرو قوای هواداران خزعل و خزعل بود. برادر میرعبدالله پدر زن خزعل بر این عدّه ریاست داشت.

حسین خان بهمئی[2] نیز در قلعه اعلی و سالار ارفع بختیاری در میان بهبهان و رامهرمز بودند. امیر مجاهد[3] ریاست کل قشون را داشت و سیار بود.

---

۱. سدر، درختی است از تیرهٔ مخروطیان که شباهت زیادی با کاج دارد و تا ۳۰۰۰ سال هم عمر می‌کند. شاخه‌های درخت آن کشیده و دور از یکدیگر است. صمغ درخت سدر عطر مخصوصی دارد و به نام «من» در داروسازی به کار می‌رود. در لبنان بسیار مشهور است. به کوبیدهٔ برگ درخت کنار که در استحمام و شست و شو به کار می‌رود، هم سدر می‌گویند. معروف‌ترین سدر در متون مذهبی مشرق زمین سدرةالمنتهی (آخرین درخت سدر) در عرش می‌باشد.

۲. بهمئی، نام شهرستانی از استان کهگیلویه و بویراحمد به مرکزیت لیکک و محل سکونت طایفه‌ای به همین نام. آثار تاریخی مهم آن عبارتند از: ۱. نقوش برجسته تنگ سولک، اثری استثنایی متعلق به دوره اشکانی (شماره ثبت ۳۱۰) ۲. محوطه تاریخی (دشتک باغ کلک (شماره ۸۳۱۷) ۳. معماری صخره‌ای تنگ ماغر (ثبت ۱۰۵۷۹، ساسانی) ۴. استودان شماره ۲ تنگ ماغر (ساسانی، ۱۰۵۷۹) ۵. آرامگاه باباحمد (سلجوقی، ۱۰۵۸۰) و عمارت قدیمی آن (صفویه، ۱۰۵۸۱) ۶. آرامگاه میرعبدالله (صفویه، ۱۰۵۸۲) ۷. محوطه تاریخی اسلامی تنگ دمک (شماره ۱۲۰۹۱) ۸. محوطه کره تول هادی (اسلامی، ۱۲۰۹۲) ۹. محوطه کلگه کل حسین (اسلامی، ۱۲۰۹۳).

۳. یوسف خان امیر مجاهد ششمین فرزند حسین قلی خان بختیاری است که در سال ۱۲۸۵هـ.ق./ ۱۸۶۸م. در بختیاری به دنیا آمد و در تهران تاریخ و فرانسه را فرا گرفت و به لقب اعتضادالسلطان و سالار حشمت دست یافت و به اروپا سفر کرد و برای استقرار مشروطیت و

ولی بعد از ورود لشکر جنوب، قدم به قدم با جنگ‌های شدید عقب نشسته‌اند، و برادر میرعبدالله کشته شد. فعلاً هم مسافت بین من و قوای دشمن زیاده از چند فرسخ نیست.

خزعلیان و سایر معاهدین کمیتهٔ قیام سعادت، تصور ورود مرا به این نقطه نکرده بودند، و اصلاً باور نداشتند که در اثر تجربیات ۱۵۰ سالهٔ دروه قاجاریه، برای رئیس‌الوزرا همت و مجالی باشد که بر خوشگذرانی‌های تهران پشت پا زده و با این مشقت خود را به صحنهٔ کارزار برساند.

چنان‌که مکرر گفته‌ام، گزارشات دورهٔ قاجاریه و رخوتی[1] که به تبعیت سلاطین، در ادارهٔ مردم پیدا شده بود، در هیچ عهدی نظیر ندارد. دولت ایران قبل از من اسمی بلامسمی[2] بود.

حتی از حیث نفرات قشونی هم مرکز، همواره تحت‌الشعاع و مقهور ملوک الطّوایف و فرمانفرمایان عشایر محسوب می‌شد.

خوانین اطراف کمترین خراجی نداده، بلکه همه ساله مبالغ هنگفتی به عنوان حراست راهها و عدم تجاوز به شهرها، خود را دستی بگیر قلمداد می‌کردند.

همین خزعل و والی پشتکوه و خوانین بختیاری، و همین ایلات جنوب و غرب که امروز نقشهٔ خود را برای تزلزل من طرح‌ریزی کرده و به نام قیام سعادت، به شرارت و فساد و کندن ریشهٔ مملکت مشغول‌اند، سالیان دراز است که حق حاکمیت خود را نسبت به دولت ایران محفوظ داشته، اکنون که مرا در مقابل خود می‌بینند، جز به کار بردن تمام قوا و دفاع از مالکیت مطلقهٔ خود چاره‌ای ندارند.

مبارزه با محمد علی شاه قاجار تلاش بسیار کرد و در فتح تهران نقش داشت و لقب امیر مجاهد به او داده شد.

۱. رخوت، سستی.

۲. بلامسمی، بی‌مسمی، بی‌معنا، بی‌مفهوم.

آیا تقصیر زمامداران ۱۵۰ سالهٔ اخیر چه نوع خذلانی[1] در پی خواهد داشت؟

آنها تمام اوقات را به شقاوت و سفاکی و بی اعتباری گذرانیده و از اثر بی اعتباری خود ایالتی مثل خوزستان را فراموش کرده و اجازه داده‌اند چهار نفر خودسر بی هنر، عنوان تجزیه و تفکیک آن را در دماغ خود بپرورانند، تا جایی که شروع به تجهیزات مسلح نموده و بر ضد مرکزیت مملکت قیام و اقدام نمایند.

شاه[2] در پاریس نشسته و به لهو و لعب مشغول است و به تصور این‌که کوچکترین و یا بزرگترین صدمه‌ای را به من متوجه سازند، اجازه می‌دهد که خزعل و خزعلیان بر ضد مرکزیت مملکت قیام مسلح نمایند.

در کوچکترین سلول‌های دماغی خود خطور نمی‌دهد، که اگر این قیام عاقبت به منفعت اشرار خاتمه یابد، دیگر مرکزی وجود نخواهد داشت که او زمامداری آن را برای خود مسجل دیده باشد.

مگر نمی‌بینند که خارجی‌ها تا چه اندازه مرا تعقیب کرده و چه اولتیماتوم‌ها و نت‌هایی است که پی در پی و گاه و بیگاه حضوراً و غیاباً و کتباً و شفاهاً به بدرقهٔ مسافرت من ایثار می‌نمایند؟

مگر خوزستانیان امروزه، با داشتن وطن فروشان مستقلی، مثل خزعل، خود را مطیع اوامر و رعیت شاه می‌دانند که او در تحریک باطنی آنها خود را دلخوش کرده و از زوایای قهوه‌خانه‌های پاریس، سیم تحریک و آشوب را به جانب آنها امتداد داده است؟

از این تحریک و القای فساد چه فایده و حظی خواهد بود؟

چه لذتی به او عاید خواهد شد که ببیند قشون ایران با رعایای ایران دست به گریبان گشته، خون یکدیگر را جاری و آرزوی خارجیان را اقناع می‌کنند؟

مگر تصور کرده است که کمیتهٔ قیام، همین قدر که مقاوله نامه[3] و قسم نامهٔ

---

۱. خذلان، درماندگی، ضعف، سستی، خواری.

۲. شاه، منظور احمدشاه آخرین پادشاه سلسله قاجار است.

۳. مقاوله‌نامه، پیمانی که بین نمایندگان دو دولت مبتی بر امری منعقد شود و احتیاجی به

خود را به پاریس نزد شاه فرستاد و عملیات خود را فرع اجازهٔ او قرار داد، حقیقتاً بعد از فتح و بعد از تخریب اساس مملکت، باز در تجزیهٔ ایالات و تحکیم امارات و استقلال موقعیت خود از او اجازه خواهند خواست که هرکدام بساط پادشاهی خود را در یک گوشه از مملکت بگسترند؟

خزعل خود را فعلاً امیر خوزستان معرفی می‌کند. جراید بین‌النهرین و امارات جزیرةالعرب نیز بشاشت[1] قلب و خرمی چهرهٔ خود را به او اهدا می‌کنند. سیاستمداران حقیقی نیز باطناً باد در آستین آنها انداخته و کلاه گوشهٔ آنان را به مواعید آتیه خود برق مصنوعی می‌دهند!

آیا در تمام این مواعید فریبنده، و در اعماق هر یک از این وعد و وعیدها، کمترین روزنهٔ نوری هم برای شاه بازگذارده‌اند؟

مسافرت‌های شاه به اروپا، غالباً از راه بین‌النهرین و بالاخص از راه محمّره بوده است و در ایاب و ذهاب، مختصر وجهی از طرف خزعل به ایشان تقدیم می‌شد. تقدیم این وجوه حسیات مودت[2] آمیزی را فیمابین تولید کرده و اجازهٔ انعقاد کمیتهٔ قیام نیز مربوط به همین حسیات است.

چون اتومبیل‌ها در بوشهر مانده بودند و طی مسافات بعیده با اسب تأخیری بی هنگام بود، تلگراف کردم اتومبیل‌ها را به وسیلهٔ کشتی به هندیجان بیاورند، که از آن جا به ده ملا آمده، ما را به اهواز برسانند.

دبیر اعظم رئیس تحریرات من، تلگرافات و راپرت‌های واصله را از نظرم گذرانید. از جلمه تلگرافی از خزعل بود که پس از وصول تلگرافی از دیلم به او مخابره کرده بودم و امیدوار شدن از عفو من، مخابره کرده و عین آن به قرار ذیل است:

تصویب قوهٔ مقننه یا هیئت دولت ندارد.

۱. بشاشت، خوش‌رویی، خوش منشی، تازه‌رویی، شادمانی.

۲. مودت، دوستی، محبت، دوستی کردن.

تلگراف خزعل

مقام منیع حضرت اشرف اعظم، آقای رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا دامت عظمته

«زیارت تلگراف مبارک که مبنی بر اظهار مرحمت نسبت به این فدوی واقعی بود، بر درجات استظهار و امیدواریم افزوده، باکمال امیدواری مراحم مبذوله را عرض شکرگذاری تقدیم، و بقای آن وجود مبارک را برای سرپرستی ایران و ایرانیان از خداوند خواستارم.

فدوی را به هندیجان احضار فرموده بودند. هر چند علت مزاج و ضعف قوه که چندی است شدت کرده، مانع وصول این نعمت بود، معذلک از فرط اشتیاق به شرفیابی حضور مبارک با نهایت آرزومندی به زیارت، هر صوب را امر و مقرر فرمایند به قصد زیارت حضور مبارک حرکت می‌کنم.

امیدوارم مساعدت بخت و اقبال هر چه زودتر به شرف حضور مبارک نائل گردم. برای هدایت راه، یکی از فدوی زادگان را به حضور مبارک می‌فرستم، که برای تعیین شرفیابی از بندگان حضرت اشرف عالی اخذ دستورات بنماید.»

فدوی - خزعل

در جواب به او نوشتم:

«تلگراف شما را در لنگیر قرارگاه اردو، دیدم. چون من به طرف ده‌ملا حرکت می‌کنم، به طوری که درخواست کرده‌اید، یکی از پسرهای خود را به ده‌ملا نزد من بفرستید.»

لنگیر - قرارگاه اردو

دهم قوس

تلگرافات تهران

دو تلگراف ذیل را هم وزیر خارجه مخابره نموده بود:

«حضور مبارک حضرت اشرف، آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

پس از وصول دو مراسلهٔ اخیر سفارت در شب پنج‌شنبه، همان ساعت صورت آن را به ارکان حرب کل فرستادم، حضور مبارک مخابره شود، و صبح روز بعد هم بر حسب مسؤلیّت مشترکه و این‌که آقای ذکاءالملک سمت کفالت ریاست وزرا دارند، به منزل ایشان رفته، مراسلات را ارائه و چنین اظهار عقیده نمودم:

بهتر است که مسأله مابین دو نفر مکتوم مانده، تا نظریات حضرت اشرف برسد. ایشان صلاح دیدند سایر آقایان وزرا هم مطلع شوند. تلفن شد. آمدند و تصمیم گرفتند که وزارت خارجه جوابی حاضر نماید، عصری منزل بنده بیایند که آن مراسله جوابیه را دیده به عرض برسد.

اگر تصویب فرمودید با اطلاع مجلس یا بدون اطلاع مجلس به سفارت نوشته شود. وزارت خارجه مراسله را خیلی ساده فقط پرتست به مسأله قرارداد با شیخ و این‌که معلوم می‌شود مخالفت او که یک نفر نوکر و تبعهٔ ایران است با دولت، به اتکای چنان قراردادی بوده که مخالف قانون بین الملل، و هر اصولی است.

ولی آقایان چنان صلاح دیدند، که نسبت به سایر مسائل و مداخلات سفارت در کارهای شیخ اسم برده شود. در صورتی که عقیده بنده و وزارت خارجه این بود که اصلاً نباید مذاکرات شفاهی و وساطت آنها را که خالی روی کاغذ برده‌اند، متعرض جواب شده و تصدیق نماییم که مذاکراتی در بین بوده، به هر حال مراسلهٔ جوابیه به عرض رسیده است.

البته تصدیق می‌فرمایند که بنده با مسؤلیّت مشترکه، یک مسؤلیّت شخصی هم نسبت به مصالح خود که مربوط به امور وزرا نیست، دارم. به این لحاظ عقیده‌ام این شده که با مذاکرات دیپلماسی، سفارت را حاضر به استرداد این مراسلات نموده، از این نقطه نظر ملاقاتی با سفارت نموده، مذاکراتی شد که به وزارت خارجه لندن و سرپرسی‌لرن اطلاع بدهند.

خلاصهٔ مذاکرات این بود که ارسال این مراسلات و انتشار آن در مجلس و موقع عامه یک تنفر عمومی را تجدید خواهد نمود که سه سال قبل روز افزون بود و سرپرسی‌لرن در مدت اقامت خود در تهران، با مساعدت رئیس‌الوزرا موفق به بازگشت آن شده، و مناسبات حسنه تا حدی مستقر گردیده بود. در این صورت چون دولت ایران نمی‌خواهد در این حسن روابط خللی وارد آمده، تنفر عمومی تجدید شود و اهالی ایران دولت انگلیس را دولت جابری تصور کنند، نه فقط برخلاف مناسبات آنها، بلکه برخلاف حقوقی که در تمام دنیا جاری است بشناسند.

البته مذاکرات خیلی مفصل‌تر بود، لهذا خاطرنشان می‌نماید صلاح این است که این مراسله را عیناً به سفارت مسترد داشته، و گمان می‌کنم نسبت به عمل خوزستان هم در صورتی که شیخ تسلیم قطعی خود را ابراز نماید، جواب داده شود، به قسمی که دولت به هر رعیت و نوکر مطیع خود رفتار می‌نماید.

قرار شد که تلگرافاتی به لندن و لرن نموده و موافقت آنها را با این اظهاراتی که ابلاغ خواهد نمود، به استرداد این مراسلات جلب کند. عقیدهٔ بنده این است اگر به این ترتیب موفق شویم، مشکلات و کشمکش‌ها تخفیف حاصل نماید.

چنان استنباط کردم که خودشان هم ملتفت سوء اثر فرستادن چنین مراسله‌ای به دولت ایران شده باشند، زیرا می‌گفت تعلیماتی رسیده که مراسلهٔ راجع به قرارداد با شیخ را، قونسول بوشهر به آقای رئیس‌الوزرا فعلاً ابلاغ ننمایند.

اگر چه عدم ابلاغ مراسله به حضرت اشرف، مراسلهٔ واصله به وزارت خارجه را بی اثر نمی‌نماید، به هر حال اگر این نظر بوده و اقداماتی که نموده‌ام صحیح می‌دانند، اگر مقتضی باشد، قوا در فرونت‌ها به حال توقّف بماند، تا نتیجهٔ این مذاکرات معلوم شود.

در خاتمه جسارت می‌نماید که بنده از یک قسمت از همقطارها که سیاست دو شاخه بازی نموده، صلاح نظریات خود را بر صلاح مملکت و شخص

حضرت اشرف در باطن مقدم می‌دارند و عملیاتی می‌کنند، خوشوقت نیستم. و مسائلی در غیبت حضرت اشرف ملاحظه نموده‌ام، که اگر به همین حال باقی بماند ترجیح می‌دهم که در مراجعت استدعای معافیت خود را بخواهم.»

مشارالملک

حضور مبارک حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«در تعقیب تلگراف مفصل دیروز، جمعه، به استحضار خاطر مبارک می‌رسانم. امروز شنبه رسماً شارژدافر انگلیس را به وزارت خارجه خواستم. هر طور بود، مراسلهٔ راجعه به قرارداد را پس داده، تفضیل را به هیأت وزرا اظهار کردم. بعد مفصلاً به عرض خواهد رسید.»

مشارالملک

همچنین در زمینهٔ تلگراف‌های فوق، حکومت نظامی تهران نیز چنین راپرت داد:

مقام منیع بندگان حضرت اشرف، رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته

محترماً معروض می‌دارد عین خبری را که رویتر اطلاع داده است، رمزاً حضور مبارک معروض، و خاطر مبارک را مستحضر می‌دارد:

تهران

از قراری که نقل می‌کنند، انگلیس دو فقره یادداشت به دولت ایران داده. در یادداشت اولی چنین اشعار می‌شود که سردار سپه در جنوب ایران شروع به عملیات نظامی نموده. و در یادداشت ثانوی انگلیس تقاضا می‌کند که پیشرفت قوای دولت به طرف محمّره به فوریت موقوف شود، و اظهار می‌دارد که خزعل تحت‌الحمایهٔ انگلیس می‌باشد، و با تصدّی به اتخاذ اقدامات جدّی برخلاف منافع انگلیس و ایران، تمام مسؤلیّت خسارتی که ممکن است در نتیجهٔ عملیات

اراضی خوزستان و معادن نفت انگلیس وارد آید، به عهدهٔ دولت ایران واگذار می‌کنند. محافل سیاسی و اجتماعی از مداخلهٔ انگلیس در امور داخلی ایران و حمایت علنی انگلیس از شیخ خزعل بسیار مشوش شده‌اند.»

حکومت نظامی تهران و توابع – سرتیپ مرتضی

نمره ۳۶

این تلگراف را از لنگیر به کفیل ریاست وزرا مخابره کردم:

جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک وزیر مالیه دام اقباله

«تلگرافی که که با رمز ارکان حرب کل قشون راجع به مرسلات وارده از سفارت انگلیس مخابره کرده بودید در قرارگاه اردو ملاحظه شد. من همان‌طور که همیشه طرفدار استشارهٔ[1] امور بوده‌ام، فوق‌العاده متأسفم که در این مملکت حقایق امور خیلی زود فراموش می‌شود، و در ضمن مشاوره که قاعدهٔ کلیه قضایا، سابقه و لاحقه‌اش،[2] باید روشن و آشکار گردد، متأسفانه تمام به مرحلهٔ استتار و فراموشی محول و منجر می‌گردد.

در این صورت با مسؤلیّتی که من در پیشگاه این مملکت عهده دار هستم، از این به بعد هر مراسله‌ای که از هر سفارتخانه‌ای در هر باب برسد، هیأت دولت مکلف هستند که عین آن را به من مراجعه داده، کسب تکلیف نمایند تا هر جوابی لازم داشته باشد، تعیین و با نظر دولت به مقام اجرا و عمل گذارده شود. با این ترتیب و در مقابل مسؤلیّت قانونی و وجدانی و اخلاقی خود صرفه و صلاح مملکت زیاده از حد انتظار منظور نظر واقع خواهد گردید.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

۱. استشاره، رأی زدن، مشورت کردن، شور کردن، رایزنی، صلاح پرستی.
۲. لاحقه، متصل، آینده، بعدی، مؤنث لاحق.

چون در جراید تهران ظاهراً خبر اسیر شدن ۳۰ نفر انگلیسی انتشار یافته، تلگراف ذیل را در تکذیب آن به حکومت نظامی مخابره کردم:

حکومت نظامی تهران و توابع

«از قراری که به من اطلاع می‌دهند در جراید تهران یا در یک جریده، خبری انتشار یافته به این عنوان که در جنگ‌های خوزستان ۳۰ نفر انگیس اسیر شده و به واسطهٔ اسارت آنها مذاکراتی بین من و نمایندهٔ انگلیس جریان پیدا کرده است. اگر چه از طرف شما تاکنون راپرتی نرسیده، معهذا تحقیق کنید ببینید منشاء این خبر چه بوده و از کجاست؟ در چه روزنامه‌ای انتشار پیدا کرده است؟ مراتب را توضیحاً راپرت بدهید.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

ده ملا

پنج‌شنبه ۱۲ قوس[۱۳۰۳ه.ش.]

قبل از ظهر وارد ده ملا شدیم. راه از سویره تا این قصبه دوفرسخ یا قدری بیشتر است. همه جا جاده به طرف جنوب سیر می‌کند به امتداد رودخانه.

هندیجان که مهمترین قصبهٔ این ناحیه است هم رودخانهٔ زهره را که ازکنارش عبور می‌کند، هم ناحیه جنوب ده ملا را و هم خلیج کوچک دریا را به نام خود کرده است.

سردار لشکر

منزلی در کنار رودخانه زهره تهیه شده بود. هنگامی که قدم می‌زدم و در جریان حرکات این رودخانه خوش اسم وکثیرالاسم[1] تفکر می‌کردم، اتومبیل‌هایی نمایان گردید و سردار لشکر شیخ عبدالکریم پسر خزعل وارد شد.

۱. کثیرالاسم، دارای نام‌های بسیار.

پس از ادای مراسم، مراسلهٔ ذیل را که جوابش نیز درج می‌شود، از طرف پدر رسانید:

قربان حضور مبارکت شوم

«خیلی از بدبختی خود متأسفم که موقعی به شرف افتخار زیارت دستخط مبارک تلگرافی نائل شدم، که به واسطهٔ شدت مرض، به جهت استعلاج، [به] محمّره رفته بودم.

اینک حسب‌الامر، خانزاد[1] عبدالکریم را به استقبال و تشرف حضور مبارک فرستاده، مراتب فدویت بنده را از بذل عطوفت و مرحمتی که فرموده‌اید تقدیم عرض می‌نماید.

امید است که از تشریف فرمائی محمّره، چاکر را مفتخر فرموده و از این مرحمت مزید بر عوالم فدویت و چاکریم فرمایند.

خزعل

جواب

آقای سردار اقدس

«سردار لشکر به ده ملا آمد. مرا ملاقات و مورد توجه و تلطف واقع گردید. مراسلهٔ شما را هم ارائه داد. ملاحظه کردم. نظر به مذاکرات شفاهی مشارالیه راجع به کسالت مزاج شما، و این‌که قادر به سواری اتومبیل نبوده و فقط با جهاز می‌توانید حرکت نمایید، برای رفع این زحمت فوق‌الطاقه،[2] تصویب می‌کنم که با همان وسیله جهاز به اهواز عزیمت نمایید. من هم چون خط سیرم از اهواز است، و بدواً به آن‌جا خواهم آمد، در همان جا مرا ملاقات خواهید نمود.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

۱. خانزاد، خانه‌زاد، خانه‌زاده، فرزند خدمتگزار (نوکر یا کلفت) که در منزل مخدوم (آقا، ارباب) متولد شده است.

۲. فوق‌الطاقه، بیش از تاب و توان.

این، جوانی است بلندقامت و سیه چرده، از رفتار و گفتارش علامت سادگی و صمیمیت نمایان است. از جانب خزعل عذرخواهی‌ها کرد. گناه را به مفسده‌جویان و مغرضین داخلی و خارجی نسبت داد، و تقاضا کرد از این نقطه به محمّره بروم و از خیال عزیمت به اهواز صرف‌نظر نمایم.

من می‌دانستم قصدش چیست. در تمام اهواز توقف داشتند. خزعل می‌خواست مرا مستقیماً به محمّره ببرد، تا این اشخاص مجال تظلم نیابند.

از جمله راپرت‌هایی که می‌رسید، یکی این است که درج می‌شود:

«عده کثیری از اهالی محمّره و آبادان و اهواز را شیخ محبوس و تبعید نموده. سلطان حسین‌خان نظامی را که در شوشتر بود، به اتفاق حاجی محمدحسین شوشتری توسط قلی خان نام، که یکی از اعیان شوشتر است، دستگیر و در اهواز توقیف نموده.

شیخ عاصی و شیخ عوفی که از مشایخ بنی طرف و حویزه هستند، و قریب ۱۰ سال بود که از تعدیات شیخ، از وطن خود هجرت و تحت‌الحفظ[1] در حوالی عماره اقامت داشتند، چندی قبل شیخ عاصی را توسط نماینده سیاسی عماره[2] جلب به محمّره نموده بدواً او را حبس و ثانیاً او را مسموم نمود.»

خلاصه، نظر به این قبیل راپرت‌ها، به پسر شیخ گفتم:

«خیر حتماً باید به اهواز و سایر شهرهای خوزستان بروم و مخصوصاً از حال قشون لرستان که باید به دزفول برسد استفسار نمایم.»

در این وقت نکته‌ای به خاطرم رسید و آن کشف حقیقت امر بود. پس با اطمینان گفتم:

---

۱. تحت‌الحفظ، در حالی که مورد حفاظت نگهبانان است.

۲. عماره، مرکز محافظه (استان) میسان جمهوری فدرال عراق، که ۲۸۶۷ کیلومترمربع مساحت و در سال ۱۹۸۷م. ۲۰۸,۷۹۷ نفر جمعیت داشته، که در سال جاری به بیش از ۳۱۰,۰۰۰ نفر افزایش یافته است. عماره نام خود را از عمران و عمارت یا عمارةبن‌ولید، عامل منصور عباسی در منطقه گرفته است. آبادی جدید آن در سال ۱۸۶۱م./۱۲۷۸هـ.ش. توسط محمد پاشا انجام شده است.

«چون قشون لرستان به موانعی برخورده، و عشایر لر به مخالفت و ممانعت آنها قیام کرده‌اند، باید به زودی خود را به دزفول برسانم، و بیشتر قصدم از رفتن به اهواز استخبار حال این ستون است.»

پسر شیخ بلاتأمل گفت:

«پریشب قشون وارد دزفول شده است.»

من از کشف این حقیقت و اصغای مژده سلامت این لشکر به حدّی مشعوف[1] شدم، که کمتر وقتی آن حالت را در خود دیده‌ام، زیرا که چند شبانه روز حواسم را مشغول داشته بود. اما محض حصول اطمینان ظاهراً باور نکردم و پرسیدم:

«از کجا اطلاع یافته‌اید؟»

گفت:

«از سیم انگلیسی‌ها خبر رسیده است.»

در این‌جا بر من محقق گشت که مطابق راپرت‌های سابق، انگلیسی‌ها کاملاً مواظب سیر قشون هستند و در سر هر دستگاه، مأمور مخصوصی گماشته‌اند که اخبار را سانسور کنند، و آنچه برای خودشان فایده دارد به من نرسد.

چون دولت ایران سیم ندارد، بی‌اطلاعی فرمانده قشون از قسمتهای مختلف لشکر، معلوم است که تا چه اندازه اسباب خسران[2] مملکت و سپاه و فرمانده آن ممکن است بشود.

با تمام فقری که بودجهٔ قشونی و بودجهٔ مملکت دارد، همان ساعت امر کردم به هر قیمتی است، دستگاه‌های تلگراف بی‌سیم وارد کنند، و در مرکز مملکت و مراکز عمده نصب کنند که رفع احتیاج از خارجی بشود. امیدوارم در ورود به تهران به نصب دستگاه‌های تلگراف بی‌سیم مبادرت کنم.

بالاخره پس از استماع خبر ورود قشون خرم آباد به دزفول، مشعوف شدم که

---

۱. مشعوف، شیفته، دلباخته، شاد، خوشحال.

۲. خسران، زیان، ضرر، زیانکاری، ضرر دیدن.

محاصره‌ای را که شیخ خزعل و متفقین او دربارهٔ من اندیشیده بودند، معکوس ساخته و عین آن را در مورد خودشان مجری داشته‌ام، و با ستون‌های لشکر خود مرکز فساد را محصور ساخته‌ام. در این صورت چاره‌ای ندارند جز این‌که از خط دریا فرار کنند یا به استقبال من قدم بردارند.

پسر شیخ که دید در هر صورت من عازم اهواز خواهم شد، ساکت شد. او را به وزیر پست و تلگراف سپردم که پذیرایی و نوازش کنند.[1]

شب تلگراف ذیل از امیر لشکر غرب واصل شد که خبر ورود به دزفول را تأیید می‌کرد:

مقام منیع بندگان حضرت اشرف اعظم فرمانده کل قوا دامت عظمته

«با کمال احترام به عرض مبارک می‌رساند:

ستون ۱ اعزامی به دزفول یوم ۴ در سر آب زالو،[2] امروز به قلعه زره[3] خواهند

1. «ورود ده ملا پسر سردار اقدس سردار لشکر بودند، شرفیاب شدند. گفت پدرم ناخوش است، ناصری شرفیاب خواهد شد. سردار سپه فرمودند به من که پسر شیخ را در منزل خودتان پذیرایی نمایید.» (خاطرات سردار اسعد بختیاری، ۱۴۱).

2. آب زالو، همان رود آب زال (Ab-e-Zal) در شمال خوزستان و مرز جنوبی لرستان و نزدیکی روستای پل زال می‌باشد. طول آن ۷۰ کیلومتر و ارتفاع سرچشمه ۲۱۰۰ متر، ارتفاع ریزشگاه ۲۸۰ متر و شیب متوسط ۲/۵٪ و مسیر کلی جنوب غربی است و میانگین آبدهی سالانه آن ۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ مترمکعب است. از دامنهٔ کوههای «کلی شام» و «کدهور» در ۵۵ کیلومتری جنوب غرب آباد سرچشمه گرفته و سرانجام به رود کرخه می‌ریزد. میان لرها ضرب‌المثلی است که «زال آمد، سیمره را برید.» نام آن از واژه عربی زلال گرفته شده است.

3. قلعه رزه، که به اشتباه زره نوشته شده است. این قلعه در کنار روستایی به همین نام در شمال شهرستان کوچک اندیمشک خوزستان و بر روی تپه‌ای سنگی واقع شده و گفته می‌شود نام خود را از رضا (رضا=رضه=رزه) یا رەزه (راهزنان) یا شهر اسلامی قدیمی رزمانان (Razmanan) گرفته است. صحن آن ۱۴×۲۴ متر است و ۱۳ اتاق بزرگ و چند اتاق کوچک داشته است و «دمورگان» و «دوبد» آن را «قلعه‌رضا» نامیده‌اند و به دست حسین خان والی در عصر صفویه تأسیس شده است. در زمان حکومت رضاشاه، این قلعه هنگام تصرف لرستان به وسیلهٔ قوای دولتی اهمیت نظامی فراوان داشته و یکی از قرارگاههای مهم برای جلوگیری از یاغی‌گری و غارت به شمار می‌رفته است. تمام قلعه با گچ و سنگ قلوه ساخته شده است. این اثر به شماره ۷۱۴۸ در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۸۱ه‍.ش. در فهرست آثار تاریخی ایران ثبت گردیده است.

رسید و ستون ۳ چهارم قوس در بالای کیالان و ستون ۴ در همان تاریخ در میشون بوده‌اند و از این قرار به طور قطع بعد از ظهر هفتم یا ظهر هشتم، قوا وارد دزفول خواهد گردید و نظر به تبلیغاتی که [به] وسیله جاسوسین و طیاره‌ها به عمل آمده، از طرف طوایف جودکی و میرها، استقبال شایانی در بین راه از اردوی اعزامی به عمل آمده و مخصوصاً چادرهای خودشان را نزدیک به جاده عبور اردو زده و بدون وحشت در جای خودشان باقی، و کاملاً به مراحم بندگان حضرت اشرف دامت عظمته امیدوار هستند.

حسب‌الامر مبارک (نمره ۹۶۴۱) از طوایف فوق الذکر، امنیه سوار و پیاده استخدام و مشغول خدمتگزاری می‌باشند.

فقط کسی که وحشت داشته، ایمان خان بوده که آن هم در صدد است به تأمین سایر میرها در اردو حاضر شود. تبلیغات و ابلاغیه‌هایی که میان طوایف به وسیله طیاره ریخته شده، فوق‌العاده اسباب تزلزل آنها را فراهم و در مقابل عظمت قشون سر تسلیم و انقیاد خم کرده، و با توجهات بندگان حضرت اشرف، بدون هیچ سانحه‌ای، اردو پیشرفت خود را به استقامت دزفول تعقیب می‌نماید.»

امیر لشکر غرب - احمد

نایب ارفع‌الملک از دیلم به وسیله تلگراف اطلاع داد که در نتیجهٔ پرواز طیاره معلوم کرده است، در یک کیلومتری شمال معشور، عده‌ای قریب ۸۵۰ [به] نفر پیاده و ۴۵۰ سوار دیده است، که به عجله خود را به ساحل می‌رسانیده‌اند.

از این قرار بقیهٔ قوای خزعل در دریا یا دهات ساحلی پناهگاهی می‌جویند.

از ده ملا به اهواز

جمعه ۱۳ قوس [۱۳۰۳ه‍.ش.]

صبح در اتومبیل‌های خود که بنابر دستور سابق از راه هندیجان به ده ملا آورده بودند، نشسته، به طرف اهواز حرکت کردیم. پسر شیخ خزعل با چهره سیه

فام در اتومبیلی نشسته و برای هدایت ما جلو افتاد.

به خاطرم گذشت که همیشه راهنمایی غراب[۱] را مشؤوم[۲] می‌دانسته‌اند و من امروز به مبارکی و با فتح و فیروزی طی مسافت می‌کنم و یادم آمد که اگر ناصرالدین شاه حاضر بود، و این خیال از ذهنش می‌گذشت، حتماً پسر شیخ را راهنما قرار نمی‌داد.

اعتقاد او به اوهام و تطیّر[۳] به حدّی بود که روزی در موقع سان یک نفر سوار پیش آمد که بگذرد. اتفاقاً کلاه از سرش افتاد. شاه این را به فال بد گرفت و از ادامه سان صرف‌نظر کرد.

یقین دارم در این موقع نه فقط پسر شخ را راهنما قرار نمی‌داد، بلکه از سفر خوزستان می‌گذشت، اما من هیچ وقت به این قبیل موهومات اعتقاد نداشته و شعر عنصری را همواره به خاطر می‌آورم که گوید:

چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد
رود به دیده دشمن به جستن پیکار
نه رهنمای به کار آیدش، نه اخترگر
نه فال گیر به کار آیدش، نه فال شمار

مخصوصاً محض مخالفت و بی اعتنایی به خرافات و اوهام در موقع حرکت از تهران، هر چند یکی دو نفر از همراهان، امر به تأخیر یکی دو روزه موعظه کردند، نپذیرفتم و در ۱۳ عقرب حرکت کردم.

این روز و این برج را برای سفر مناسب نمی‌دانستند و من اعتنایی به موهومات آنها نکردم. امروز هم که ۱۳ قوس است مخصوصاً به من خاطر نشان کردند که از عزیمت به شهر اهواز خودداری نمایم.

راه، در یک زمین مسطح بی فراز و نشیبی می‌گذشت. در این خاک یک قطعه

۱. غراب، زاغ، کلاغ.
۲. مشؤوم، نحس، نامبارک، بدیُمن.
۳. تطیّر، فال بدزدن، به فال بد گرفتن.

سنگ به دست نمی‌آید و همه جا اثر دست خلاق رودخانه‌ها پیداست که ذره ذره این خاک حاصلخیز را از کوهسار شمالی جدا کرده و در قلب خلیج فارس فرو برده و سدی ابدی بناگذارده‌اند. به قسمی که امروز دیگر خلیج فارس مسافتی بعید، خود را با احترام عقب برده است.

قشون فاتح من نیز قدم به قدم خزعلیان را عقب نشانده و این خاک گرامی را از وجود قشونی که خزعل به جبر و تهدید تا زیدون فرستاده بود، پاک کرد.

خوزیان

گاهی دهات و چادرهای ایرانیانی دیده می‌شد که ساکنان آنها ملبس به لباس عرب و متکلم به زبان عرب بودند، و دولت آنها اعتنایی نکرده و در چنگال خزعل رها کرده بود، تا به تدریج نه تنها دارایی و حیثیّت خود را از دست بدهند، بلکه به اصطلاح نسبت به ایران به کلی بیگانه شوند.

زبان خود، ملیّت خود، شرافت خود را فراموش کنند و هیچ متذکر نشوند که آنها یادگار اشخاصی هستند که یک روزی نخستین دولت متمدن دنیا را در این خاک تشکیل می‌دادند.

پادشاهان ایران از تقویت آنها خودداری کردند و اعراب از خارج مرز قدم به قدم پیش آمده، آداب و رسوم و زبان خود را پیشرفت دادند، و این ایرانیان را ظاهراً عرب کردند، لیکن قلب آنها ایرانی مانده بود، زیرا که دیدم به محض پیدا شدن پرچم سپاه ایران، از خزعل بریده، به دولت ملحق شدند.

عرب‌ها تازه به خوزستان آمده‌اند و به تدریج نژاد اصلی خوزی را به شهرها رانده‌اند. در عهد صفویه احوالات سید مشعشع و عصیان ۷۰ سالهٔ او و اخلاقش معروف است. شاه اسماعیل مثل قاجار در خواب نبود. بدون فوت وقت لشکر آورد و آل مشعشع را خاضع و مقهور کرد، و تا اقصای خوزستان لشکر راند، ولی بعد از انقیاد، باز حکومت را در خاندان او باقی گذارد.

حدودی که به سید فلاح حاکم خوزستان واگذار کرد، عربستان خواندند تا با ایالت خوزستان مشتبه نشود. قاجاریه این غلط را، از نادانی و سستی توسعه داده و بر تمام ایالت را به نام حقیقی و شریف خود یعنی خوزستان بخوانند، و به تمام ادارات دستور دادم که ابداً این ولایت را عربستان ننویسند.

شاه اسماعیل، اگر چه فاتح بزرگی بود و دلی بیدار داشت، اما طرفداری از اشخاصی که اظهار تشیع می‌کردند، نقطه ضعف قلب او را تشکیل می‌داد.

آل مشعشع را که به کلی مقهور بودند، به واسطه تشیع دوباره قدرت بخشید. این طایفه تا صفویه را ضعیف می‌دیدند، سر بر می‌داشتند و هر وقت قوتی در آنها می‌یافتند در چادرهای خود می‌خزیدند.

علاوه بر سرکشی‌هایی که می‌کردند و قتل و غارتی که در خوزستان مرتکب می‌شدند، در زمان حمله افغان‌ها نیز خیانت‌هایی به قشون ایران، که به مقابلهٔ افغان می‌رفت، نمودند که به علت آن به کلی اساس دولت صفویه منهدم شد.

جنایات

در اول محرم ۱۳۱۴هـ.ق.، هنگام مغرب، همین خزعل جمعی تروریست را وادار کرد که به خانه برادر رفته و او را بکشند. خود نیز رفت و در گوشه‌ای پنهان شد. جانیان وارد گشتند و او را و ۱۴ نفر از اقوام را در خون کشیدند.

بعد برای این‌که هیچ یک از دودمان جابر نتواند با او مخالفت کند، یک یک برادرزادگان را به سخت‌ترین عقوبات کشت. سنبه تفنگ در آتش نهاد و سرخ کرد و در چشم دو نفر از برادرزادگان خود فرو برد. کور شدند و کله شان آماس کرد، ولی نمردند. تا این اواخر زنده بودند و عمر خود را در گوشهٔ خانه به تقاضای مرگ می‌گذرانیدند.

یکی از اقوام دیگر خود را، با وجود کمال مساعدتی که در مورد قتل مزعل با وی کرده بود، باز زهر داد و کشت. برادرزادهٔ دیگری داشت موسوم به حنظل که

از وی ظنین بود، همواره او را به مخاطرات می‌افکند و به محاربات میان اعراب مأمور می‌کرد، اما او برخلاف آرزوی شیخ خزعل کشته نمی‌شد. ناچار وی را مسموم ساخت. مشایخ نصار و ادریس و مقدم را در فیلیه محبوس و مقتول نمود.

بعد از قتل برادر و برادرزاده‌های خود و تصرف تمام منابع ثروت آن حدود، شیخ خزعل سه وسیله مهم برای پیشرفت کار خود تهیه دیده بود. یکی پول که بی محابا رشوت می‌داد و صرف می‌کرد. دیگر، ترور که بی‌دغدغه وجدانی به کار می‌برد و بالاخره تکیه به اجانب، که بدون هیچ ندامت و ناموس به آن متشبث[1] می‌شد.

اگر یک مرکز قوی و ایران‌شناس و ایران‌پرستی وجود داشت، البته این وسایل را در هم می‌شکست، ولی چه سود که دولت ایران از آوازه و شهرت این وسایل سه گانه چنان مرعوب شده بود که اساساً جرأت نمی‌کرد تحقیقی کند و عملاً امتحان نماید.

عشایر کوچک در مراکز ایالات، و اوباش و الواط در داخله شهرها از دولت باج سبیل می‌گرفتند، و مزد غارتگری و قتل و بی‌ناموسی خود را به نام قراسورانی[2] و غیره می‌ستاندند.

در این صورت معلوم است خزعل در انتهای خاک ایران به چه آسودگی و سرعتی شالوده سلطنت خود را می‌ریزد. بدواً لقب نصرت‌الملکی و بعدها سردار ارفع و سردار اقدس و درجه امیر تومانی و امیر نویانی به دست آورد.

حکامی که از مراکز فرستاده می‌شدند، نمی‌دانم چه نامی برایشان بگذارم، نوکر، غلام، مزدور و بالاخره همه دلال خزعل بودند. به ثمن بخس[3] ایالتی را

---

۱. متشبث، متوسل، در آویزنده به چیزی، چنگ زننده.
۲. قراسوران، (qara-Suran)، واژه ترکی به معنای سپاهی راننده. سرهنگ محافظان قافله یا کاروان. آن که به سرکردگی گروهی از جانب پادشاه در راهها نشیند تا قوافل را از منازل مخوف به سلامت بگذرانند، امنیه.
۳. ثمن بخس، بهای کم.

می‌فروختند. ای کاش از حق نظارت و حکمرانی خود فقط صرف‌نظر می‌کردند.

این عمّال دولت وسیله می‌شدند که درباریان تهران رشوه بگیرند و شاه را بترسانند و ضربت مهلکی به قلب اقتدارات دولت فرو ببرند.

شاه ایران بر حسب عادت خود که با یک تعظیم و قربانت شوم و چند اشرفی مملکت بخشی می‌کرد، اقتدار و مالکیت خزعل را بر یک قطعه زمینی که قریب بر ۲۰۰۰ فرسخ مربع مساحت دارد، شناخت و فرمان همایونی صادر فرمود که «از کنار شط‌العرب تا فلاحیه و از آبادان تا حوالی شوشتر، ملک آقای شیخ باشد!»

این ایران فروشی در هیچ تاریخی نظیر ندارد. دهات خالصه[1] را به رایگان از دست می‌دادند، اما تا حال کسی نشنیده است که پادشاهی یک ایالت را به ملکیت واگذار کند.

این فرمان‌ها، بهانه بود، فی‌الحقیقة[2] بی فرمان و رضایت شاه هم، شیخ، خود را مالک مصر ایران می‌دانست. تمام منابع عایدات را به تصرف در آورد و از عواید زراعت و نخلستان و تجارت و گمرک گرفته تا پست‌ترین مشاغل مثل حمالی و دلالی و مرده‌شویی مالیات گرفت، و حرف عالیه[3] و دانیه[4] را به کنترات[5] داد.

اگر شخصی زنبیلی در دست داشت و در سواحل آبادان یا محمّره پیاده می‌شد، یک نفر حمال خود را معرفی می‌کرد که آن را ببرد. اگر صاحب زنبیل امتناع نموده، می‌خواست خود حمل نماید، عاقبت کار به مشاجره می‌کشید. حمال قانوناً اعتراض می‌کرد که شیخ از ما مالیات می‌گیرد و این کار را کنترات

---

۱. خالصه، زمین متعلق به دولت.
۲. فی‌الحقیقه، به راستی، در حقیقت.
۳. عالیه، مؤنث عالی، بلند، مرتفع، بزرگ، شریف، رفیع، سرافراز.
۴. دانیه، پست، فرومایه، پستی.
۵. کنترات (Kontrat در فرانسوی Contrat)، قرار داد.

داده است. ما مجبوریم هر چیزی را حمل کنیم و استفاده نماییم و شما نیز نمی‌توانید بدون دادن وجه مالی اسباب خود را ببرید.

یک نفر آخوند حق رسیدگی به دعاوی را کنترات کرده است. شیخ باید هر قسم دعاوی را لباس شرعی پوشانده و به این محضر منحصر به فرد بفرستد.

معلوم است آخوند کنتراتی و قاضی منحصر و اجباری چگونه احقاق حق خواهد کرد، و چگونه طرفی را که قسطی از وجه کنترات او را بتواند مستهلک نماید برطرف دیگر که جز حقانیت سرمایه‌ای ندارد ترجیح خواهد داد.

مرده شوی‌خانه، قمارخانه و شیره کش‌خانه تمام کنترات است، و مستأجرین برای استفادهٔ خود در توسعه این قبیل منهیات[1] خودکشی می‌کنند. اداره گمرک مال‌التجاره[2] را که به نام شخص شیخ وارد و صادر می‌شود، معاف می‌داند و جرأت نگاه کردن ندارد. در این صورت کدام مال‌التجاره است که مال شیخ نباشد؟

هر روز عدل[3]های بسیاری با این طلسم و دهان‌بند، که نام شیخ خزعل باشد، وارد و خارج می‌شود و اداره گمرک که تقویتی از مرکز نمی‌یابد، با حسرت به آن می‌نگرد.

در صفحه خوزستان هرکسی سر بردارد و مخالفت کند یا اسمی از تهران و ایران ببرد، فوراً مالش غارت و خودش کشته می‌شود. اوباش و الواط را بر نقاط مختلفه تسلط داده و یکی از دزدان معروف را به ریاست طوایف نزدیک شوشتر گماشته است.

شاه ایران اصلاً به امتداد ساوه نگاه نمی‌کرد، مبادا نگاهش به جانب خوزستان بیفتد. شاه در سفرهایی که پی در پی به اروپا می‌کرد، شیخ را از این قدرت تبریک می‌گفت و ۲۰۰۰ لیره از خزعل گرفته، چشم برهم می‌گذاشت.

---

۱. منهیات، جمع منهیه، کارهای ناروا، ناشایست‌ها، اموری که در شرع و مذهب منع شده است.
۲. مال‌التجاره، کالای تجارت، متاع تاجر.
۳. عدل، یک لنگه بار.

خزعلیان آن نواحی هنگام عبور احمد شاه باکمال افتخار می‌گفتند: «شیخ، شاه ایران را خلعت داد.»

بعد از فراغت از سرکوبی اشرار ترک و کرد و لر به خوزستان توجه کردم. به مالیه امر دادم که بی‌دغدغه در صدد تصرف املاک دولت برآید و مالیات و عایدات آن نواحی را وصول کند. مالیه شروع کرد.

شیخ با تعجب تمام اعتراض نمود و جواب قانونی شنید. متغیر شد و امنای مالیه و سایر مأمورین دولت را تحت فشار آورد. بعضی از آنها که فرزند ایران بودند، به هر سختی تن در داده، مقاومت کردند و از مرکز استمداد نمودند و بعضی از آنها مثل ثقةالملک حاکم و رضا قلی خان به پول خزعل شده، خزعلیان را مشق می‌داد و به نام کمیتهٔ قیام سعادت احکام و دستوراتی صادر نمود و هواداران خزعل را به قیام و شورش دعوت کرد.

شیخ خزعل به نواحی و اطراف و میان قبایل سفر نمود و به آنها وانمود کرد که دولت می‌خواهد املاک موروثی ما را بگیرد و مالیات‌های گزاف ببندد. پس خود را امیر خواند و بنابر شهرت ۱۵۰۰۰ جمعیت گرد آورد.

به مجمع اتفاق ملل و مجلس شورا، تلگراف کرد و به علمای اعلام مقیمین عتبات[1] عریضه نوشت و مرا غاصب خواند و خود را حامی قانون و کیفر دهندهٔ گناهکاران و تکیه گاه دین و دولت...

عین مراسلهٔ عربی او به آقایان علما با ترجمع از این قرار است:

اهواز، ۱۰ صفر ۱۳۴۳[ه.ق.]

ثقةالاسلام و تقدیم واجب الحترام غیر خفی علی حضرتکم، انّ الامة الایرانیة

۱. عتبات (atabat)، جمع عَتبه به معنای آستانهٔ در، چوب پایینی در که پای بر آن نهند، هر پله از نردبان، زن، همسر. به آرامگاههای پیشوایان شیعه در جمهوری عراق گفته می‌شود که در شهرهای بغداد (محله کاظمین)، سامرا، نجف، کربلا واقع شده‌اند.

کانت قد فادت بالنفس النفیس و ضحت النفوس الزکیة فی سبیل الحصول علی المشروطیة المقدّسة، و هی شوراء المقدسة الّتی امراللّه بوجوبها فی القرآن العظیم و علی لسان نبیّه الکریم.

فاعلنت المشروطیة بمقتضی الاحکام القانون الاساسی کل ذلک جری وفق اساس الذی امر به مرحوم آیة اللّه الخراسانی طاب ثراه فاطمئن الخاصّ و العامّ، علی الدّین و الشّرف و المال و الحیاة فی جمیع الاقطار ایرانیة ولکن اتضّح جلیّاً انّ هناک من تغلب علی شأنهاالدّستوری و ارغمه علی المهاجرة و تسلّط علی مقدّرات الامة با سرها و سلب حرّیة المجلس الملّی بالتّهدید و التّوعید و البطش الشّدید و استبدّ باالسّلطة استبداد، لم یسبق له مثیل و لم یکتف بذلک، بل تظاهر بالرّعیة فی اعلان الجمهوریه الّتی لم یقصد منها الا اخلال الاحکام الدّینیّة تغییر المذهب الحنیف الی الطّرق البلشفیة و ماشا بهما لیتّم له التفرّد بالحکم و یفتخر بانّه لم یکن، قد غلب دولة فقط بل انّما احدث انقلاباً دینیّاً ایضاً ولکن یابی اللّه الا ان یتمّ نوره فانّنا معاشر عربستان با جمعنا مع حُلفائناالبختیاریة و سایر جیراننا من کافة الایالات، نعلن طاعتنا لدولة الملکیة الدستوریة الدموکراتیة الصحیحة، و انّ کل فردنا مستعد الی اراقة آخر کل قطرة من دمه فی‌السّبیل عن حیاض دینه و مذهبه و مشروطیّة، بلاده و نظراً الی ما ذکر فمن عشایر عربستان، مع حلفائهم، قائمون علی ساق و قدم و علی ظهورالخیل ینادون علناً باعلی صوتهم قائلین، ترید حفظ المشروطیّة نطلب اعادةالشاه الی مقره و سلطنته الدّستوریة، نطلب تطبیق احکام القانونالاساسیّ ترید ان یکون مجلس الامة حرّاً یدیر شئون‌الدولة کما، یوحی الیه ضمیره من العدل و الانصاف نطلب بکل قوانا اعلاء کلمة محمّد رسول‌الله و حفظ احکام‌الدّین الشّریف و الشّریعة المطهّرة تحت رعایة سادات دیننا حجج‌الاسلام و آیات‌الله فی‌الانام، ترید ان یکون جمیع‌الافراد فی ایران، آمنین مطمئنین علی دینهم و مقصرتهم و اعراضهم و اموالهم و انفسهم و لما کان‌الامر کذلک‌ها انا اعرض علی حضرتکم الحال و المقصد قبل کل عمل و ذلک

بصفتی مسلماً و شیعیاً لتکونوا علی بیّنته من‌الامر کیلا یتمکّن من تشویق انظار کم‌السّامیه، اولوالاغراض والفساد کما حصل، اثناء الحرب العامة من سوءالتّفاهم و ذلک ان‌المرحوم السیّد **کاظم‌الیزدی** طاب ثراه کان قد ارسل الی تحریراً بلزوم المحافظة علی حدود قاض این کان فامتثلت امره و طبقّته و قد بلغکم قبل عنی و ما نسبت الی‌الوقته من جراء ذلک و یمکن‌الوقوف علی حالةالرّوحیة بارسال من تعتمدون علیهم اذا رأیتم مناسباً لتطمئنوالحقیقة مقصود تاالمشروعة المارّة ذکرها التّی لیس لنا من مقصد سواه، فبناء علیه لزما عرض هذاالامر، علی حضرتکم لتوسّطوا باخبارالمجلس الملّی علی مقصدناالتّی من جملتها صیانة حرّیتهم‌المغصوبة و تطلبوا رجوع‌الشاه الی مقرّه و سلطنةالمشروعة و اعادةلطبق‌الاحکام القانون الاساسی فعلا لتکن غیرمسئولین عمّا یحدث من‌الاحوال فی‌المستقبل. و السّلام علیکم و رحمةاللّٰه.»

ترجمه مکتوب شیخ خزعل

اهواز ۱۰ صفر ۱۳۴۳[ه.ق.]

حضرت ثقةالاسلام آقای آقا میرزا عبدالحسین نجل[۱] آیة الله شیرازی دامت برکاته

«پس از تقدیم سلام و واجبات احترام، مخفی نماند به حضرت عالی، پس از آنکه ملت ایران از بذل نمودن نفس نفیس و قربانی نمودن نفوس زکیه[۲] در راه رسیدن به **مشروطیت مقدسه**، که همان شورایی است که خداوند امر به موجب آن در قرآن مجید و در لسان پیغمبر اکرم فرموده، مضایقه ننمودند، مقصودشان حاصل و مشروطیت ایران به مقتضای مواد قانون اساسی اعلان و مطابق اساسی را که مرحوم **آیة الله خراسانی**[۳] طاب ثراه[۴] امر فرمودند جریان یافت، و عموم

۱. **نجل**، فرزند، نژاد، نسل.
۲. **زکیه**، مؤنث زکی. پاک، پاکیزه.
۳. **آیت‌الله خراسانی**، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (تولد: مشهد، ۱۲۵۵هـ.ق.، مرگ: نجف،

مردم از خاص و عام در تمام اقطار ایران بر مال و جان و دین و شرف خود اطمینان حاصل نمودند. ولی چنین واضح و آشکار گردیده که بر پادشاه مشروطه خواه فشار آورده، به مهاجرت از ایران مجبورش ننمودند.

بر مقدرات ملت تسلط و آزادی مجلس شورا را سلب، و بر آراء و افکار وکلای مجلس، تهدید و توعید[۵] و سختی نمود، در این تسلط بر امور به طوری استبداد به خرج داده که نظیر آن دیده نشده، به این هم اکتفا ننموده، به جمهوریتی که از آن جز اخلال در احکام دین و تغییر **مذهب جعفری**[۶] به طرق بلشویکی و امثال آن چیز دیگری مقصود نداشتند، شروع به مقدمات اعلانش نموده، تا این‌که حکم استبدادی را به خود منحصر نماید و افتخار کند نه به تغییر رژیمی، بلکه به یک تغییر و انقلاب دینی.

ولکن «یا بی الله الا ان یتم نوره» بنابراین ما گروه عربستان با جمعنا، با حُلفاء[۷] بختیاری خود و سایر همسایگان از تمام ایالات، اطاعت خود را نسبت به دولت مشروطه دموکراسی صحیحه خودمان اعلان می‌دهیم و هر یک از بذل نمودن آخرین قطره خونش را در راه حفظ دین و مذهب و مشروطیت بلادش مضایقه ننموده و مستعد و مهیا و بر پشت اسبها ایستاده‌ایم، با صدای بلند فریاد می‌کنیم:

«ما حفظ مشروطیت و رجوع شاه را فوراً به مقر و تخت خود می‌خواهیم. تطبیق احکام مواد قانون اساسی را موافق موضوع خواستاریم. آزادی مجلس شورای ملی که بتواند شؤن دولت و ملت را به موجب خیالات خود از روی

۱۳۲۹هـ.ق.)، عالمی فقیه، اصولی و آشنا به فلسفه بود و در جریان مشروطیت فعالیت بسیار نمود. وی از فقهای مبرز شیعه به شمار می‌رود که حاشیه بر رسائل و کفایه و اسفار از آثار مهم او به شمار می‌رود.
۴. **طاب ثراه**، جمله فعلی دعایی، پاک و پاکیزه باد خاک او. (دعایی که پس از ذکر نام مُرده بر زبان رانند).
۵. **توعید**، وعید کردن، به بدی ترسانیدن، سرزنش کردن، تهدید کردن.
۶. **مذهب جعفری**، شیعه دوازده امامی (اثنی‌عشری)، که فرقه‌ای از دین اسلام هستند و به نام پیشوایشان جعفر صادق به «جعفری» شهرت یافته‌اند.
۷. **حلفاء**، هم‌عهدان، هم‌پیمانان.

عدل و انصاف اجرا نماید می‌خواهیم.

با تمام قوا اعلام کلمه محمد رسول الله و حفظ احکام دین شریف و شریعت مطهره را با مراعات سادات دین و حجج الاسلام و آیات الله فی الانام خواهانیم. می‌خواهیم عموم ایرانیان در ایران بر دین و اعتقاد و اعراض و مال و نفس خود مطمئن باشند.»

بنابراین مقدمه، حضورتان عرض می‌کنم، که موافق اسلامیّت و تشیع در این مقصود داخل شده، تا به خوبی مطلع باشند و چنان‌چه در اثنای حرب عمومی، سوء تفاهم برای شما فراهم شد، صاحبان اغراض و مفسدین، اذهانتان را مشوب ننمایند.

چنان‌چه مرحوم سید کاظم یزدی در آن ایام مکتوبی که راجع بود به حفظ حدود، به من نوشته بودند، امتثال امر و تطبیق نمودم و به علاوه چیزهایی راکه به من نسبت می‌دادند در وقت خود استماع، حالیه برای واقف شدن بر حالت روحی ما، کسانی که بر آنها اعتماد دارید گسیل فرمایید تا به حقیقت مشروعه مقاصد ما مطمئن گردید، که ابداً مقصود دیگری جز آن نداریم.

بنابراین لازم شد که این امر را بر حضرت عالی عرضه داشته، تا توسط شما مجلس ملی را، که من‌جمله مقاصدمان حفظ آزادی مغصوبه آنها است، اطلاع دهند، و رجوع شاه را به مقر سلطنت و سلطه قانونیّت بطلبند. و احکام قانون اساسی محلی را تطبیق و اعاده دهند، تا این‌که در آینده از واقعات و حادثات مسئول نباشیم. والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته».

و ترجمه یکی از مراسلاتی که به انگلیسی‌ها نوشته، درج می‌شود:

ترجمهٔ مراسلهٔ خزعل به قونسول انگلیس در اهواز.

«ملاحظه می‌کنید که تمام عشایر و مشایخ، امروزه مقاصد سوء دولت ایران را فهمیده و می‌دانند که حکومت حاضره فقط در فکر این است که املاک و دارایی آنها را متملک و آنها را به خاک بنشاند. مسأله فرامین را برای عملیات خود فقط

یک نوع بهانه اتخاذ نموده‌اند.

از من پرسیدند:

«آیا برای شرکت در حفظ حقوق و مصالح آنها حاضر هستم یا خیر؟»

من جواب دادم:

«البته برای این مسأله حاضر و تا آخرین نفس جد و جهد خواهیم نمود.»

از این جهت تمام روسای عشایر آمده، قرآن مهر کرده و به قید طلاق قسم خوردند، که بر قول خود ایستادگی نموده و از این نقشه روگردان نشوند.

جنبش حالیه هواداران من، هیچ شباهتی به سابق ندارد و فی‌الحقیقه برای دفع تجاوزات دولت ایران، همگی حاضر و مصمّم شده‌اند.

من شخصاً هیچ اعتمادی به تأمینات سردار سپه ندارم، بلکه آنها را برای گول‌زدن خود یک نوع وسیله می‌دانم، زیرا در نتیجهٔ این همه تأمینات که به سفارت انگلیس داده که قشون به این سامان نفرستد، دیدیم که قشون برای این مملکت در راه است.

صاحب‌منصبانی که از طرف مشارالیه اعزام شده‌اند، همه نوع اقدامات می‌نمایند که به مصالح من برمی‌خورد، در صورتی که از اول وهله یک نوع مستحفظ است.

هر یک از این صاحبمنصبان که به نقطه‌ای رفته‌اند، افکار و عقاید هواداران مرا نسبت به شخص من مسموم و در مسائلی مداخله می‌نمایند که به کلی از دایره وظیفه آنها خارج است.

یک روز از ارسال یک نفر حاکم برای آبادان سخن می‌راند. روز دیگر تعیین کارگزاری را برای آن محل اشاعه می‌دهد. یک روز می‌خواهد مأمور بلدیه برای محمّره بفرستد. ابداً روزی نمی‌گذرد که به کار من مداخله نکند.

روزنامجاتی که در تمام این مدت علیه من و دولت انگلیس قیام نموده بودند، هیچ‌یک از آنها مجازات نشدند و معلوم است اگر پشت‌گرمی نداشتند، به این

هتاکی‌ها هرگز جرأت نمی‌کردند.

من دیگر ممکن نیست عقیده به سردار سپه‌داشته باشم، ولو این‌که هزار قسم بخورد. فقط از تأمینات کتبی و قطعی دولت انگلیس متقاعد می‌شوم.

شرط اول من این است که یک نفر سرباز ایرانی در این‌جا نماند، زیرا مادامی که نظامیان ایرانی این‌جا باشند، همیشه موجب اغتشاش و اختلال هستند.

ثانیاً تمام فرامین من باید تأیید و تصدیق شود.

ثالثاً مالیاتی که بر من است باید به همان میزان سابق باشد. قراردادی که با مسترمکرمیک بسته بودم، فقط به سبب این بود که از پیشنهاداتی که مقامات انگلیس به من نموده بودند شک داشتم، وگرنه دولت ایران حق نداشت که آن مخارج هنگفتی که در ایام جنگ بر من وارد آورده بود، منظور ندارد. اکنون که دولت ایران دارد هر روز یکی از تعهدات خود را لغو می‌کند، من هم خود را در الغای آن قرارداد مجحفانه[1] محق می‌بینم.

رابعاً باید به تمام دوستان و خلفای من تأمینات داده شده، برای تمام آنها عفو عمومی صادر نمایند.

من البته همه نوع اقدامات لازمه برای حفظ سلامت لوله‌های نفت اتخاذ و کسی که بر آنها جسارت حمله کند، سخت‌ترین معامله را با او خواهم نمود، و امیدوارم که به حفظ آنها موفق بشوم، ولی ممکن است چنان‌چه می‌دانید دشمنان من به طور مخفی صدمه به لوله‌ها برسانند، برای این‌که مرا با دولت انگلیس در زحمت بیندازند، و میان ما بغض و نفرتی ایجاد نمایند.

مکرر می‌گویم تا زنده هستم مصالح دولت انگلیس را حفظ می‌کنم و خدمات من به آن دولت، که به آن افتخار دارم، بر آنها مخفی و پوشیده نیست. در عدالت و حاضر شدن دولت انگلیس برای کمک و مساعدت من همه نوع امیدواری دارم.

۱. مجحفانه، مأخوذ از مجحف، به معنای نزدیک شونده، برنده، اجحاف کننده.

خوزستان در عرض این سالیان دراز به هر گونه امنیت و آسایش، متنعّم بوده و این حقیقتی است که همه به آن اعتراف دارند.

دولت ایران میل دارد این مملکت را مختل نماید، من هم به دولت انگلیس متوسل می‌شوم که کمافی‌السّابق و بر طبق مواعید و قرارداد، مرا حفظ نمایند.

من متعدی[1] نیستم، ولی اگر دولت ایران خواسته باشد نقشهٔ حالیه را تعقیب نماید، ناچارم که از حقوق خود حتی‌المقدور مدافعه نمایم. می‌ترسم از این‌که مسأله هر قدر به عهدهٔ تعویق بیفتد، به همان اندازه وخیم بشود.»

در این موقع به کنار رود جراحی یا گردستان رود رسیدیم.

تهدید دلسوزانه

پنج فرسخ به اهواز مانده، اتومبیلی در میان گرد و غبار پیدا شد. از اتومبیل من گذشته، به امیرلشکر جنوب و امیراقتدار رسید. بعد از چند دقیقه، مشارٌالیهم به نقطه‌ای که برای اصلاح اتومبیل ایستاده بودم، رسیدند و با نهایت اضطراب، لرزان و در حال رقّت گفتند:

«این قونسول روس بود که محض دولتخواهی[2] و محبت می‌خواست حضرت اشرف را مطلع سازد که صلاح نیست در این موقع بی‌محابا[3] وارد اهواز شوید، زیرا که شیخ قوایی در اهواز جمع آورده و تمام هواداران او مسلح‌اند و در و بام کوچه و معبر را گرفته‌اند، و اگر وارد شوید همگی را دستگیر خواهند کرد.

زنهار، از ورود به اهواز خودداری نمایید و از کید دشمن ایمن مشوید. حال، ما از حضرت اشرف استدعا می‌کنیم، صرف‌نظر فرموده، وارد نشوید و ترحمی

۱. متعدی، تجاوزکننده از حد خود.
۲. خیرخواهی.
۳. محابا، نگهداشت خاطر، مروت، جانبداری، طرفداری، رعایت، ملاحظه، تقیه، پروا کردن، ملاحظه کردن، بی‌محابا، یعنی بی‌پروا، بی‌ملاحظه.

بفرمایید، که همه تلف نشویم و آسیبی به وجود مبارک نرسد.»[1]

در ضمن صحبت، من مواظب احوال این دو مرد بودم که با وجود دیدن مخاطرات عظیمه و جنگ‌های بسیار، باز از ترس یا برای حفظ جان من، این طور مضطرب و گریان شده‌اند.

از طرفی هم به آنها حق می‌دادم که مرا به تأمّل و تفکر دعوت می‌نمودند، زیرا که امر، بسیار خطیر بود. وارد شدن به قلب دشمن و خود و همراهان را تسلیم کردن، از تهوّر خالی نبود.

اگر قونسول روس ما را برای مصالح سیاسی خود و دامن زدن به آتش هم بیم داده باشد، و چنان‌که می‌گفت شهر اهواز مسلح هم نباشد، اما برای خزعل حاضر کردن عده‌ای که ما را دستگیر نمایند، کاری نداشت، زیرا که اردویی همراه ما نبود و سه چهار روز وقت لازم داشتیم که قشون برسد.

در این‌جا من قدری به فکر فرو رفتم. نه از ترس جان خود، زیرا این متاعی است که هیچ وقت در مدت عمر قیمتی برایش قائل نبوده‌ام، اما برای همراهان، که محض متابعت من در مهلکه افتاده بودند، ولی این تأمّل یک لحظه بیشتر طول نکشید.

توقف یا مراجعت، بدترین شکست و نشانهٔ نهایت ترس بود. با خود گفتم کسی که به این کارهای خطیر مبادرت می‌ورزد، نباید به این ملاحظات قدم واپس گذارد.

این دو نفر هم به واسطه اضطرابی که نشان می‌دادند، مرا فی الحقیقه متغیّر کردند.

پس سخن آنها را قطع کردم و بر آنها بانگ زدم و گفتم:

«جان شریف است، اما در میدان جنگ نباید آن را تا این اندازه قیمت نهاد. با

۱. «چهار فرسخی ناصریه قونسول روس آمده بود به استقبال. به حضرت اشرف محرمانه راپورت دادند که اگر وارد ناصریه بشوید، کشته خواهید شد. آقای رئیس‌الوزرا به من فرمودند.» (خاطرات سردار اسعد بختیاری، ۱۴۲).

وجود همهٔ این خطرها، مسلح بودن هواداران خزعل در اهواز، سوء قصد و تجهیزات شیخ، نبودن قشون و غیره چون عزم کرده‌ام باید به اهواز بروم و هیچ چیز حتی گلولهٔ توپ هم مرا برنمی‌گرداند.

می‌گویید بی‌احتیاطی است و تهوّر است؟ باشد! اشخاص کم دل، شجاعت را تهوّر می‌خوانند و شهامت را بی احتیاطی! من تنها وارد این شهر پرِ دشمن می‌شوم و با تمام قوای خزعل مقابله می‌کنم.»

و بیت فردوسی را بر آنها خواندم:

جهان‌جوی را، جان به چنگ اندر است
وگرنه، سرش زیر سنگ اندر است

این دو نفر خود را پس کشیده و عقب ماندند. چون دیدم تأخیر اسباب توهّم است، بر اتومبیل سوار و با یک نفر نظامی به طرف اهواز راندم.

ورود به اهواز

جمعه ۱۳ قوس[۱۳۰۳هـ.ش.]

ساعت پنج بعد از ظهر به اهواز رسیدم. عدّهٔ کثیری با اتومبیل و اسب تا نیم فرسخی به استقبال آمده بودند و هر قدر به شهر نزدیک می‌شدیم، جمعیت مستقبلین افزوده می‌شد. از جمله سردار اجل پسر خزعل و ۸ نفر از روسای عشایر.

خود خزعل به واسطهٔ کسالت یا ترس هنوز به اهواز نیامده بود.

کوچه‌های شهر را آیین بسته و بیرق‌های بسیار نصب کرده بودند. خیلی متأسفم که نتوانستم به موقع، از نحر[1] شتری که در سر راه کشتند، جلوگیری کنم. حال این حیوان بزرگ ترحم‌انگیز بود.

عدهٔ زیادی زیر سلاح بوند و در معابر و روی بام‌ها جای داشتند، ولی عجب است که یک نفر زن، حتی روبسته هم دیده نمی‌شد.

۱. نحر، کشتن شتر با نیزه زدن بر بالای سینه‌اش یا گلوگاه وی، قربانی کردن ستور، شتر کشتن.

عمارت خزعل که بهترین ساختمان این شهر است، برای ورود ما مهیا شده بود. هرچه به عمارت نزدیک می‌شدیم، اشخاص مسلح متراکم‌تر بودند.

زیر درختها و کنار دیوارها ایستاده و بر تفنگها تکیه داشتند و گوسفندوار به یکدیگر تنه می‌زدند، و از میان چارقدهای سرخ مثل گل شقایق صورت سیاه خود را نشان می‌دادند.

قصد خودنمایی ندارم، ولی هرکس دیگر بود، شاید خود را می‌باخت و تحمل این موقعیت را نمی‌کرد.

به قصر شیخ وارد شدم و در اتاق خاصی که معیّن شده بود راحت کردم. مردم تا پاسی از شب به تماشای همراهان ما که از عقب می‌آمدند، مشغول بودند. قریب دو از شب، دبیر اعظم با اتومبیلی دیگر رسید.

شب اول در اهواز

امشب موقعیت من خالی از غرابت نیست. تنها در قصر دشمن نشسته‌ام و میزبان من با چند هزار نفر مسلح که دارد، هراسان شده و به ساحل پای ننهاده، کشتی خود را در وسط کارون نگاه داشته است.

مهمان یک نفر است و باید میزبان را با وجود قوای بسیاری که دارد، امان بدهد. این ورود بیباکانهٔ من به قلب دشمن و نترسیدن از یک شهر مسلح، بیش از ۱۰۰۰ توپ و ۱۰۰,۰۰۰ قشون در مرعوب کردن خصم مؤثر شده است.

خزعل را هر چه دل داده و تحریک کرده‌اند، حرکتی ننموده است. نسیم شب، خروش شکایت‌آمیز کارون را که از بالای سد فرو می‌ریزد، به اطراف پراکنده می‌نماید.

این رود که چون از برداشتن مانع راه خود عاجز است و بیهوده زیر لب غرش خفیفی می‌کند، خیلی شبیه است به آن شیخ پیری که الان درکشتی خود نشسته و از پیدا شدن سدی در مقابل هوس جاه‌طلبی و امارت جویی خود می‌غرد و

چاره‌ای جز سرافکندگی ندارد.

صدای آرام رود کارون نمی‌گذارد از یاد شیخ غافل بشوم.

این شیخ که به واسطهٔ طول زمان اقتدار، تملّق گویی اطرافیان و رنگ‌آمیزی مدعیان خاک‌ها و آبهای عالم[1] سابقهٔ خود را فراموش کرده، و به هیچ تنزل و اطاعتی معتاد نیست و این تموّل و تمکّن را موروثی پنداشته و در این اواخر میل تشکیل امارت مستقلّه را در دماغ او ایجاد کرده‌اند، امشب چه فکر می‌کند؟

این شخص وقتی که موقعیت یک هفته قبل خود را با امروز می‌سنجد، چه حالی پیدا می‌کند؟

هفتهٔ قبل، متنفذین و مقامات تهران را زرخرید خود می‌دانست، تمام قشون هند و نفوذ مستخرجین نفت را پشت سر خود می‌پنداشت، صفحه خوزستان را امارتی می‌دید از طرف شمال محدود به کوهستان بختیاری (و شاید به نواحی اصفهان) و از طرف مشرق به خاک فارس. یعنی رود کارون را نهر کوچکی می‌دید که در میان خانهٔ شخصی او در حرکت است و محض استفادهٔ او از کوهرنگ سرازیر می‌شود و برای سلام به او می‌غرد و به قصد پای‌بوس او راه را کج کرده، به محمّره می‌رود.

شوشتر و دزفول و رامهرمز و اهواز و حویزه را حجرات (قصر اسپانیایی) خود می‌دانست. هر وقت می‌خواست، اقلیت مجلس را بر انگیخت که قوهٔ مقننه را بر سر قوهٔ مجریه خراب کنند.

مدیران جراید را امر می‌داد که عالم مطبوعات را به هیجان آورند و اکناف عالم را از مظلومیّت شیخ پر کنند. سفارت‌خانه‌ها را اجازه می‌فرمود که نت‌ها و اتمام حجّت‌ها به دولت بفرستند و بالاخره هواداران خود را ملخ‌وار می‌فرستاد که ما را در ملک سلیمان تار و مار کنند.

این بود خیالات و آرزوهای شیخ که برای او از دایرهٔ آرزو خارج و به مقام

---

۱. منظور انگلیسی‌ها است.

علم‌الیقین و حقیقت رسیده بود. تلگراف نمود، مرا تهدید کرد. قشون فرستاد و قدبرافراشت.

من در ظرف یک ماه چند صد فرسنگ را پیموده، کوه و دشت و دریا را درنوشتم و شخصاً به میدان آمدم و هیچ چیز مرا از ورود به قلبگاه خصم باز نداشت.

اینک من در اهواز هستم و او در میان رود کارون. عمارت امارتش، فرو ریخت.

کارون به یاد مظالم او دشنامش می‌دهد. هیچ قوه‌ای از داخل و خارج به فریاد او نرسید. هیچ جریان پلتیکی مجال نفوذ نیافت. مثل شاهین به سینهٔ او چنگ فرو بردم.

او را عفو کردم و فردا باید در خانه غصبی خودش از من رخصت یافته، خاضعانه بخشایش بطلبد و از مقام امارت به موقعیت یک نفر مرد زارع مطیع متمول تنزّل کند.

در مقابل چشمش مالیّه، عواید دولت را جمع آورد. قشون، ولایت را نظم بدهد، گمرک در واردات و صادرات نظارت کند و عدلیّه به عرایض مردم برسد.

من حق دارم در این باب مبالغه کنم و بسط مقال بدهم، زیرا که هر چند امر خوزستان به زودی خاتمه یافت، اما کاری خرد نبود.

این تنها شیخ محمّره نیست که مغلوب می‌شود بلکه تمام سرکشان ایران اند که در شخص خزعل معدوم می‌گردند.

تنها خاک خوزستان نیست که دوباره با رشته‌های قوی به ایران اتصال می‌یابد، بلکه بنادر جنوب است که بعد از سالیان دراز می‌فهمند صاحبی و مرکزی هست و قوه‌ای وجود دارد.

این شکست تزریقات خارجی است در بنادر خلیج فارس، و این معرفی قدرت دولت است در سرکوبی متمدین و حفظ تجارت و مؤسسات خارجی و

رعایت استقلال دولت در مقابل بهانه‌های بی‌اساس بیگانگان، بالاخره قیام مرکز است در مقابل ملوک الطّوایف.

تلگرافات تهران

دو تلگرافی که از وزیر خارجه رسیده بود، قرائت و به ترتیب ذیل جواب دادم. معلوم شد، موضوع خیانت خزعل و قصد توقیف ما در اهواز، حتی در تهران هم شایع بوده است:

پنج‌شنبه ۱۲ قوس [۱۳۰۳هـ.ش.]

حضور حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«۱. تلگراف محمّره به تاریخ چهارم دسامبر مطابق امروز پنج‌شنبه ۱۲ قوس این طور اطلاع می‌دهد که پسر شیخ دیروز نزد حضرت اشرف رفت. فوراً اطلاع دهید قبل از آنکه قشون بیاید، به اهواز و محمّره نیایند. از قراین معلوم می‌شود، نیّت بد باشد. وصول این تلگراف را فوراً اطلاع دهید.

۲. تلگراف مسکو اطلاع می‌دهد که روزنامه‌های آن‌جا انتشاراتی می‌دهند، راجع به این‌که مراسلاتی از انگلیسی‌ها رسیده که خزعل در حمایت انگلیسی‌ها است و جنگ باید حتماً متارکه شود. والّا برای حفظ منافع جنوب اقدام نظامی خواهند کرد، و سه کشتی جنگی وارد خلیج، و می‌خواهند به محمّره قشون وارد کنند.

اجازه می‌فرمائید تلگراف کنم این انتشارات را تکذیب نمایند؟ چنان‌که در تهران هم آقای وزیر مالیه راجع به خبر بی سیم مسکو تکذیب نمودند.»

مشارالیه

نمره، ۳۹۰۰

شنبه ۱۴ قوس [۱۳۰۳ هـ.ش.]

حضور حضرت اشرف، آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«اول از محمّره. این قسم اطلاع می‌دهند، از قراری که مذکور است مقداری اسلحه دیروز از بهمنشیر[1] عبور داده، خودش هم ظاهراً برای استقبال، طرف اهواز رفته و باید خیلی احتیاط کرد.

دویم تلگراف بصره. خزعلیان و بختیاری‌ها توطئه دیده‌اند در اهواز به حضرت اشرف حمله نمایند. خوب است در رفتن به اهواز عجله نفرمایند. تلگراف دیگر حاکی است شیخ خدعه می‌کند اهواز را برای ورود چراغانی، ولی شبانه قشون به سمت اهواز می‌فرستد. محض اطلاع به عرض رسانید.»

مشارالملک

جواب

جناب مستطاب اجل آقای مشارالملک وزیر خارجه دام اقباله

«تلگراف جناب مستطاب عالی راجع به انتشارات خلاف حقیقت در مسکو واصل. همان طور که پیشنهاد نموده‌اید، تلگرافاً دستور دهید تکذیب نمایند.»

وزیر و فرماندهٔ کل قوا

۲۰ قوس – نمره ۴۲۳۸

متعاقب آن دو تلگراف از حکومت نظامی تهران رسید، که عین آنها درج می‌گردد:

فوری

مقام منیع بندگان، حضرت اشرف، رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا دامت

۱. بهمن‌شیر، مخفف بهمن اردشیر، منطقه‌ای در جنوب آبادان، که بنای آن را به «بهمن» افسانه‌ای یا «اردشیر ساسانی» نسبت می‌دهند و به دلیل داشتن نخلستان‌های وسیع و خرماهای رسیده مشهور است و از نواحی محروم و فقیرنشین محسوب می‌گردد. مردم آن شیعه و عرب تبار بوده و رودی به همین نام در مرز ایران و عراق در کنار آن جاری است.

عظمته

«با کمال احترام به عرض مبارک می‌رساند:

شارژدافر سفارت روس امروز از فدوی وقت ملاقات خواسته و فدوی هم به او وقت داد. پس از ملاقات با تمام آنکه سعی می‌نمود به ملاقات خود یک صورت ویزیت شخصی داده باشد، باز هم با همان عادات دیرینه روس‌ها بی‌طاقت شده و اظهار نمود که بعضی مطالب شنیده می‌شود که صحت و سقم آن هنوز برای ما روشن نیست.

از جمله می‌گویند که انگلیسی‌ها در مقابل یک شرایطی راضی شده‌اند قشون ایران وارد خوزستان شود، از قبیل تمدید مدت بانک و نفت جنوب و غیره.

فدوی به او جواب دادم:

اولاً خیلی متأسف هستم از این‌که شما به هر صحبت بازاری‌ها اهمیت می‌دهید.

ثانیاً متأسفم شما تا به حال شخص بندگان حضرت اشرف دامت عظمته را آن طور که لازم است نشناخته‌اید. لذا لازم می‌دانم به شما توضیح دهم که شخص بندگان حضرت اشرف دامت عظمته در همان موقعی که میل دارند که مابین دولت ایران و کلیهٔ دول خارجه، یک نوع مناسبات دوستانه باشد، در همان موقع هم راضی نمی‌شوند که کوچکترین لکه در تاریخ ایران بماند. این است معرفی شخص معظم له، شما هم به این قسم اراجیف[1] یا صحبت‌هایی که از دهن هر شخص مفسد عوام بیرون می‌آید، اهمیت ندهید، و تکرار این صحبت هم در جای دیگر صلاح شما نیست.»

حکومت نظامی تهران و توابع – سرتیپ مرتضی

مقام منیع بندگان حضرت اشرف، رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته

«عین بی سیم مسکو را رمز، حضور مبارک تقدیم می‌دارد:

۱. اراجیف، جمع ارجاف. سخن‌های دروغ و بی‌اصل، شایعات.

ایران – شایعاتی جریان دارد که وزیر امور خارجهٔ ایران دو فقره یادداشت انگلیس را عودت داده و در تعقیب آن یادداشت، نتی متضمّن اعتراض شدید علیه مداخله در امور داخلی ایران به انگلیسی‌ها تسلیم شده است.

از قراری که نقل می‌کنند استیضاحی که در مجلس در نظر گرفته بودند، و صورت نگرفت، بعد از مذاکرات مهمّه و جلسات خصوصی، بعضی‌ها می‌خواستند برای تغییر کابینه از آنها استفاده کنند.

مجلس تصمیم گرفت که مسألهٔ قضایای جنوب و یادداشت‌های انگلیس را تا موقع مراجعت سردار سپه موکول بدارند، و می‌گویند وزرا و فراکسیونهای مجلس و بعضی از وکلا تلگرافی برای رئیس‌الوزرا فرستاده و به اطاعت کامل خزعل اشعار داشته‌اند، که مطلقاً هیچ‌گونه مصالحه نباید انجام گیرد. تلگرافی از رئیس‌الوزرا اشاعت[1] یافت که خزعل به واسطهٔ عارضه کسالت متعذّر[2] شده و پسر خود را نزد رئیس‌الوزرا روانه می‌دارد، و نقل می‌کنند که قشون دولت، چهار ستون تشکیل داده و خوزستان را می‌گیرند.

دسته‌ای از قشون دولت که در شوشتر محصور بود، طرفداران شیخ را مقهور ساخته و حکومت را تصرف نموده، اطلاع می‌دهند که برای حمل اموال و مهاجرت خانوادهٔ شیخ، دهها اتومبیل در اهواز تهیه شده و جراید اتحاد جماهیر شوروی، توجه مخصوصی به جزئیات آن معطوف داشته و به اقدامات، با نظریات همدردی می‌نگرند.

روزنامه‌های روسیه راجع به یادداشت‌های انگلیس به ایران ظنین و می‌نویسند:

«منجر به اولتیماتوم و پیاده شدن قوای انگلیس در بنادر جنوب می‌گردد و این رویّهٔ دیرینهٔ انگلیس است که برای فشار به دولت ایران، بدان مبادرت می‌روزد.»

۱. اشاعت، آشکار کردن، فاش ساختن، پاشیدن، پراکنده کردن.

۲. متعذّر، دشوار، کار مشکل، محال، ناممکن.

در روزنامهٔ پراودا، حملهٔ انگلیسی‌ها را به مصر با تسلیم آن یادداشت به دولت ایران مقایسه کرده، می‌گویند مفهوم و معنی این یادداشت‌ها که مداخلهٔ بی‌پرده به امور داخلهٔ دولت مستقلی می‌باشد، این است که محافظه‌کاران انگلیس عناصر ارتجاعی ایران را تقویت نموده و می‌خواهند قوایی را تحریک کنند که اقدامات آنها بر علیه مملکت ایران، بلکه بر علیه اتحاد جماهیر شوروی باشد.»

و نیز محترماً عین خبر رویتر را به رمز معروض می‌دارد:

تکذیب دولت

«تهران – این چند روز اخیر زمزمه‌ای در شهر راجع به دو فقره یادداشت که دولت انگلیس برله[1] سردار اقدس به دولت ایران تسلیم نموده است، جریان داشت، ولی دولت رسماً صحت این یادداشت‌ها را تکذیب کرده است.»

حکومت نظامی تهران و توابع – سرتیپ مرتضی

قریب به نصف شب، تلگراف کفیل ریاست وزرا واصل شد که گزارشات دو روزهٔ اخیر را ذکر کرده، و اقداماتی را که دولت پس از مسترد داشتن نت‌های انگلیس نموده، شرح می‌داد.

اصل تلگراف از این قرار است:

حضور مبارک حضرت اشرف اعظم، آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«چنان‌چه خاطر مبارک مستحضر است در نتیجهٔ مشورت با بعضی از آقایان وکلا، قرار شد مراسلهٔ دومی سفارت پس داده شود، و پس از چند روز در جواب مراسلهٔ اولی مندرجات و مدلول مراسلهٔ دومی هم بدون اشاره به خود آن مراسله، رد شود.

همین طور اقدام شده، راپرت به عرض می‌رسد. دیروز نهم قوس، آقای وزیر خارجه در ضمن ملاقات با شارژدافر انگلیس، بدون مشورت قبلی با وزرا،

۱. برله، به سود، به نفع او، بهراو. مقابل علیه.

مراسلهٔ اولی و مراسلهٔ حاوی تلگراف وزیر مختار به حضرت اشرف را نیز پس دادند.

پس از اطلاع، اظهار شد که پس دادن تمام مراسلات موقع بیان نظر دولت را فوت کرده، در آتیه ممکن است تولید خطر و بدنامی برای دولت بنماید.

به علاوه، چون مطالب منتشر شده ممکن است در مجلس تولید اشکالاتی بکند، بعد از مذاکره با وزرا قرار شد در این باب مشورتی با آقایان **مشیرالدوله** و **مؤتمن‌الملک** و **تقی زاده** و **علایی** بشود.

وزرا به غیر از آقای وزیر خارجه دیشب به مجلس رفته و با آقایان مذکور مشورت کرده، تمام آنها پس دادن مراسلات اخیر را خوب ندانسته و برای این‌که جبرانی بشود، قرار شد آقای وزیر خارجه به سفارت **انگلیس** رفته، یادداشت ذیل را قرائت و نسخهٔ آن را به **شارژدافر** بدهند.

پس از آن وزرا همان دیشب آقای وزیر خارجه را ملاقات و مطالب را به ایشان ابلاغ کردیم. ایشان قبول کردند که امروز همین‌طور انجام دهند.

متن یادداشت این است:

«در موقعی که در هفتم قوس وزیر خارجهٔ **ایران** مراسله سفارت **انگلیس** را به آقای **شارژدافر** رد کرد، نظر اولیای دولت علیّه از این اقدام این بود که چون مضمون مراسله‌ها را کاملاً مخالف اصول قانون بین‌الملل و حق سیادت و استقلال **ایران** می‌دانستند، مراسلهٔ مزبور رد شود تا موجب اعتراضات حقّهٔ دولت **ایران**، و دنباله تنفرات و هیجان افکار عامّهٔ این مملکت و ایجاد مشکلات جدیده در طریق حسن افکار و تحکیم روابط دوستانه که خوشبختانه رو به ازدیاد است نگردد، وکاملاًکان لم یکن فرض شود. لیکن چون آقای **شارژدافر انگلیس** در تاریخ نهم قوس شفاهاً از جانب دولت متبوعهٔ خود راجع به آن مراسلهٔ رد شده و فاقد الاثر گردیدن، بیاناتی نمودند، و عللی ذکر نمودند، علیهذا وزیر خارجه از جانب دولت خود مأموریت دارد که رسماً اظهارات ذیل را به آقای

شارژدافر انگلیس بنماید.

اولیای دولت علیّه **ایران** تصور نمی‌کردند که ممکن است دولت فخیمهٔ **انگلیس** چنین اقدامی بنماید، زیرا به هیچ‌وجه برای هیچ دولت خارجی حقی قائل نیستند به این‌که نسبت به یک نفر از اتباع مسلّم دولت علیّه نظیر آنچه در مراسلهٔ رد شده مندرج شده بنمایند.

لهذا نظر به مراتب فوق و برای احتراز از هر گونه سوء تفاهمی، مراسلهٔ مزبوره به آن سفارت رد شده و امیدوار است این حسن نیّت دولت علیه تقدیر گردد. در خاتمه نظریات دولت **ایران** را در حفظ حقوق حاکمیت خود تجدید می‌نماید.»

ذکاءالملک

نمره ۳۸۷۲

دستور دادم تلگراف ذیل را تهیه کنند که فردا صبح مخابره شود:

تهران

جناب مستطاب اجل، آقای **ذکاءالملک** وزیر مالیه دام اقباله

«از مدلول رمز نمرهٔ ۳۸۷۲ اطلاع حاصل کردم. با این‌که در رمز نمرهٔ ۴۱۸۸ صریحاً دستور داده بودم که هر مراسله‌ای از سفارتخانه‌ای برسد، باید قبلاً به من مراجعه نمایید تا تکلیف جواب آن را تعیین و بعد با نظر هیأت دولت، امر به ارسال شود، هیچ انتظار نداشتم نطقی را که برای آقای وزیر **امور خارجه** معین نموده‌اید بدون اطلاع و دستور من بروند در سفارت **انگلیس** بخوانند.

چه بسا نظریاتی در این موقع هست که ممکن است هیأت دولت متوجه نبوده و بعدها تولید مشکلات کند، چنان‌که به جملهٔ اخیر همین نطقی را که تهیه کرده‌اید من اعتراض دارم. این‌جا که نوشته شده «در خاتمه نظریات دولت **ایران** را در حفظ حقوق حاکمیت خود تجدید می‌نماید»، این جمله را ابداً تصدیق

ندارم و بیمورد بوده، و برای این‌که دیگر نظایر این عبارات تجدید نشود، همان طور که نوشته‌ام تمام مکاتیب وارده یا این قبیل جواب‌ها را قبلاً به من مراجعه نمایید، که با یک نظر جامعی مبادرت شده و بعدها مورث[1] تأسّف و پشیمانی نشود. اگر قدری دقّت شود، خودتان هم تصدیق خواهید کرد که ذکر این جمله بدون مطالعه بوده.»

رئیس‌الوزرا و فرماندهٔ کل قوا
جمعه ۱۳ قوس ۱۳۰۳ – نمرهٔ ۴۲۱۲

روز اول توقف در اهواز
شنبه ۱۴ قوس [۱۳۰۳هـ.ش.]

صبح بر حسب عادت زود برخاستم. امر دادم به بوشهر تلگراف کنند که کشتی پهلوی را به محض ورود به طرف بندر محمّره بفرستند، و مدتی به مطالعهٔ تلگرافات واصله گذرانیدم. این تلگرافات پردهٔ عجیبی در برابرم جلوه داد که هر چند انتظار آن را داشتم، ولی تا این پایه نمی‌پنداشتم.

اقلیت مجلس که تشکیل می‌شود از «مدرس»، «میرزا حسن خان زعیم»، «بهبهانی»، «ملک الشعرا»، «حائری زاده»، «کازرونی»، «حاج آقا اسماعیل عراقی»، «قوام‌الدّوله»، «اخگر»، «آشتیانی» و غیره، مدتی که صرفهٔ خود را در مخالفت با من می‌دیدند. بر خود حتم کرده بودند که در مقابل خدمات و عملیات درخشان من و دولت من و قشون من، چشم‌ها را به هم گذرانند و کارهای مرا وارونه جلوه دهند و ذهن مردم را مشوب سازند.

تمام مخالفت‌های این دسته را که غالباً منجر به کندی امور و خرابی نقشه‌های دولت و خسران مملکت شده است یادداشت کرده‌ام. واقعاً مضمون یک کتاب می‌شود.

۱. مورث، باعث، سبب، موجب، علت، انگیزه.

من به قوهٔ بازوی خود و نیّت مقدس خود و استقامت تزلزل‌ناپذیر خود بر رأس دولت قرار گرفتم. مواجه شدم با هزاران بنیان خراب و اصول فاسد که بایستی همه را با یک مشت سرنگون کنم و طرحی نو بیندازم.

اما میل داشتم همیشه با مجلس کار بکنم. این اساس را، هرچند ضعف و لانهٔ فساد است، حفظ نموده و در اصلاح آن بکوشم. پس محض رعایت قانون اساسی، برخلاف آرزوی خود رفتار کردم و مؤسسات پوسیدهٔ مضره را نگاه داشتم و به اصلاح سطحی قناعت نمودم و کارها را به مجرای هیأت مقننه انداختم و به دست آنها گذاشتم.

با تمام قوا و از صمیم قلب نگاهبان مجلس شدم و هر سختگیری و کندی و بیکارگی را از جانب مجلس تحمل نمودم. این چند نفر مفسد را هم میدان دادم که هر چه می‌خواهند بکنند و بگویند.

اقلیت مجلس مغرور شد و خود را چیزی پنداشت. چند دفعه در صدد تحریک اهل شهر و بلواهای عمده بر آمد که شرح آنها طولانی می‌شود. وقتی که من ناگهان به طرف خوزستان عزیمت کردم و پایتخت را خالی دیدند و سخت به جنب و جوش افتادند و با تمام قوا بر خلاف من کوشیدند.

همهمه و جنجال این دسته، شیخ را از اقصای خوزستان فریب داد. گمان کرد واقعاً از این دهل‌های منفی‌باف چیزی ساخته است. پس توسط زعیم و دیگران پول فرستاد و به دست مدرس به مصرف رسانید. آن حصیر پارهٔ مدرس، در حقیقت روی طلای خزعل پهن شده بود. من همه جا مراقبت داشتم و متأسّف بودم که اهل تهران، با این‌که پروردهٔ انقلاب و سرچشمهٔ سیاست ایران هستند و هزار مرتبه غرض‌رانی مدرس و دورویی و بی‌ثباتی ملک‌الشعرا و سبکسری کازرونی و اخگر و حائری زاده و غیره را امتحان کرده‌اند، چرا راضی می‌شوند این چند نفر به حمایت خزعل برخاسته و سدّ راه استقلال و ترقّی مملکت بشوند؟

اما من از اقلیت خیلی تعجب نداشتم، زیرا که آنها مدتی بود با من مخالفت می‌کردند و آشفتهٔ پول شده بودند. حیرت و خشم من از اعمال چند نفر دیگر بود، که در حضور من موافق و خادم و در غیاب منافق و خائن بودند.

سرکشیک زاده، میهن، داور، به همراهی یک نفر یهودی موسوم به هایم که مسیر ترقیّاتش معلوم است، حرکاتی کرده‌اند، که مستقیماً بر ضرر ایران و برخلاف من بوده است.

این اشخاص برای اجلب منفعت شخصی و رسیدن به مقام و خودنمایی، در غیاب من وارد سیاستی خطرناک شده بودند که اگر من متحمّل لطمات آن نمی‌شدم، پیکر ایران را متلاشی می‌ساخت.

اینها در ظاهر رفیق وکلای صالح و اکثریت مجلس، و در باطن همراه اقلیت و آژان سفارتخانه و مزدور مؤسسهٔ نفت و جلالت شیخ محمّره بودند، اگر راپرت‌های مختلفی که از اعمال اینها و خصوصیات کارهایشان رسیده درج کنم، همه کس تعجب خواهد کرد که چگونه ممکن است بشر ایرانی، وکیل ملت، مدیر روزنامه، به این رذالت‌ها و خیانت‌ها تن در دهد و برای جلب مشتی پول و متزلزل ساختن من، به تجزیهٔ وطن و استقرار نفوذ اجانب و از هم گسیختن نظام، رضا بدهد.

اما برای اجتناب از اطناب، و کوچکی قدر این خیانتکاران، از ذکر تمام راپرت‌ها خودداری می‌کنم و تلگراف ذیل راکه از حکومت نظامی رسیده است، در این شرح می‌گنجانم:

فوری

مقام منیع بندگان حضرت اشرف، رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا دامت عظمته

«محترماً به عرض آن ذات مقدس می‌رساند:

وضعیّات شهر تهران، چنانچه در تلگرافات قبل به عرض رسانده، فوق العاده خوب و امید بخش است، لیکن مطلبی راکه فدوی در مدت تصدّی

حکومت نظامی کاملاً کشف کرده، این است که اهالی تهران به طور کلی آرام و علاقه‌مند به ذات مقدس هستند، ولی مابین آن‌ها عدهٔ دیگری هستند که برای جلب منافع شخصی و احراز بعضی مقامات که حقاً هیچ وقت لایق رسیدن به آن نیستند، مشغول انتریک و دسیسه و بیرون آوردن بعضی صداهای مضحک هستند.

گاهی هم یک قسمت از آن مردمان بیچاره را آلت دست خود قرار داده و به راه‌های کوج و معوج می‌کشانند، بلکه بعضی اوقات آن اشخاص بیگانه را با مرگ دست به گریبان کرده و خود با یک قلب سختی به آنها می‌نگرند، و بدون آنکه از کردهٔ خود پشیمان شوند، و باز هم به عملیات زشت خود ادامه می‌دهند.

لازم دانسته، که به عرض مبارک برساند که آن اشخاص نه فقط مدرس و ملک‌الشعرا می‌باشند، بلکه یک عدهٔ دیگری هستند که فدوی، مدرس و رفقای او را در مقابل آنها به درجات بهتر می‌شمارم و آنها سرکشیک زاده و غیره هستند، که تمام مدت شب و روز مشغول هر گونه عملیات زشت می‌باشند، که عملیات وکلای مخالف در مقابل آنها هیچ است.

این است که فدوی آرزومندم روزی را، که بندگان حضرت اشرف اشاره فرموده تا این قبیل خائنین را با خاک یکسان، و خود فدوی ایستاده و فرمان آتش به طرف این خائنین بدهم.

این است به عقیدهٔ فدوی مزد این اشخاص بوقلمون صفت، و اگر بعضی صداها در مجلس پیدا می‌شود، فقط از حلقوم این اشخاص و نتیجهٔ عملیات آنهاست که به هیچ قسم منتج نتیجه نشده و نمی‌شود، و عقیدهٔ خود آنها از این عملیات این است که در این موقع مهم حواس بندگان حضرت اشرف را متوجه مرکز نمایند.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سرتیپ مرتضی

نمره ۳۰

مقام منیع ریاست وزرای عظام و فرماندهٔ کل قوا دامت عظمته

«چنان‌که در تلگراف سابق معروض افتاد، مجلس فعلی به واسطهٔ تبانی یک عدّه از وکلاکه اسامی آنها معروض می‌گردد:

سرکشیک زاده، هایم، میهن و چند نفر از رفقای آنها، همان طوری که به عرض مبارک رسانیده با وکلای اقلیت منشأ مفسده و جنجال گردیده، از ناحیهٔ این مجلس، کوچکترین استفاده‌ای مترتب نیست.

چنان‌چه ملاحظه می‌فرمایید، بودجه‌های دولتی را تا به حال توقیف نگاه‌داشته، تصویب نمی‌نمایند. ادارات را به حال گرو در آورده‌اند. در این صورت انتظار دیگری بجز خرابی کار از این مجلس نیست.»

حکومت نظامی تهران

جواب

حکومت نظامی تهران و توابع

«نمرهٔ ۳۰ را ملاحظه کردم. این حقایق بر خود من هم پوشیده نیست و همه را آن طوری که باید و شاید می‌شناسم. شما مراقب جزئیات باشید تا چیزی مستور نماند.»

رئیس‌الوزرا و فرماندهٔ کل قوا

نمره ۷۱۰۳

بعد از آن‌که رئیس کابینه من، که خود جزء منتخبین و نمایندگان آذربایجان است و برای همراهی با من مجلس را ترک گفته است، از تلگرافات و اخبار مجلس اطلاع حاصل کرد و درجهٔ حق‌کشی و غرض ورزی نمایندگان و همکاران را ملاحظه نمود، و مجلس را مرکز یک سیاست خطرناکی برای سعادت ایران یافت، تلگرافی به مجلس مخابره نمود و از وکالت استعفا داد.

می‌گفت:

«من ترجیح می‌دهم که از افتخار نمایندگی ملت نجیب و غیور آذربایجان محروم باشم، و بالطبع شریک در یک سیاست ناحق و ایران خراب‌کنی، شناخته نشوم، زیرا اگر وکلای صالح از حقایق مطلع نیستند و خاموش‌اند و تحمل می‌کنند، من که از تمام نکات آگاهم، نباید در ننگ باقی باشم و خود را همکار این اشخاص معرفی کنم.»

این اشخاص مذبذب و دوروکه با اقلیت مجلس و چند نفر ناراضی یا ترسو دست به هم داده بودند، معلوم می‌شود شوری در مرکز قانونگذاری ایران برپا کرده‌اند، اذهان بعضی وکلای ساده لوح را هم مشوب نموده‌اند، و به قدری فتنه و وسوسه کرده‌اند که عدّهٔ بسیاری از نمایندگان به تردید افتاده‌اند.

خدمات چندین سالهٔ مراکه در زیر گلوله و بهتان و تهدید سیاسی انجام داده‌ام، فراموش کرده، و این حرکات بیباکانهٔ مراکه شخصاً به میان آتش و جنگ رفته، و نت‌های شدید انگلیس را پس داده، و چنگ به گلوی امیر نیمه مستقل محمّره نهاده‌ام، جنگ زرگری و بنا بر موافقت انگلیس و خود خزعل دانسته‌اند، به آنها وانمود شده است که مقصود، تطهیر خزعل و امضای استقلال اوست!

پس در جلسات خصوصی، نطق‌های آتشین کرده و نسبت‌ها به من داده، و قصد سلب اختیار از من داشته‌اند. در مقابل تمام اینها، دولت من و وکلای آگاه پاک طینت، دفاع کرده بودند، اما تحریک دستهٔ مخالف کار را به جایی کشانید که نزدیک بود بزرگترین لطمات از طرف مجلس شورای ملی به استقلال و قدرت مملکت وارد شود. یک لطمهٔ جدی جبران‌ناپذیر، و آن ردکردن بودجهٔ وزارت جنگ بود.

وکلای وطنخواه هیچ تأمل نکردند که تعویق افتادن، یا رد شدن بودجهٔ وزارت جنگ، یعنی از هم پاشیدن نظام جوان، یعنی تجزیهٔ ایالات مملکت، یعنی استقلال چندین خزعل، یعنی از دست رفتن بنادر، و بالاخره از میان رفتن همه چیز مملکت!

گفتند بودجهٔ وزارت جنگ زیاد است و باید تقلیل یابد و چندی در بوتهٔ اجمال بماند و بالاخره بعد از ناامید شدن من و متزلزل شدن قشون، فکری بشود!

عجب این است، که دربار قجر هم با این رأی که فنای تاج و تخت لرزان اوست، موافقت دارد، و همین قدر که از قدرت من کاسته شود، به هر چیز تن در می‌دهد، اما چه جای تعجب است، از روز اول تاج و تخت آنها در قبایل وطن فروشی عباس میرزا استقرار یافته است. این شاهزادهٔ جاه طلب بود که به وعدهٔ بقای سلطنت در خاندان خود عهدنامهٔ ترکمانچای را به یادگار گذاشت.

خلاصه وکلای مجلس جلسه رسمی سرّی تشکیل داده و راجع به من و قدم‌هایی که برداشته‌ام، مذاکراتی نموده‌اند. صورت یکی از مجالس سرّی که به طور خلاصه من تلگراف شده و اکنون از خواندنش فراغت حاصل کرده‌ام، درج می‌شود:

«بدواً شیخ جلال اخبار رویتر را مطرح مذاکره قرار داده و اظهار داشت که اگر این خبر اصلاح، صحیح باشد، از نقطه نظر اهمیت، قابل هر گونه تعقیب خواهد بود.

پس از آن آقای مدرس این طور بیان کرده‌اند کودتاهایی که در دنیا در هر چند مدت یک مرتبه برای اصلاحات شده است، همه‌اش مبنی بر استقلال فکر کودتا کنندگان بوده، از قبیل نادرشاه، شاه اسماعیل، ناپلئون و غیره، ولی کودتایی که در چهار سال قبل شده است با تحریک اجانب بوده است، اگر چه آقای رضاخان سردار سپه استفاده‌هایی نموده و قشونی تنظیم کرده، ولی از نقطه نظر سیاست همیشه مورد نگرانی بوده است.

از سه سال قبل که می‌خواست رئیس‌الوزرا بشود، به هر شکل بود، من جلوگیری نمودم، ولی از همان روزی که به این مقام رسید، منتظر بودم که اجانب از درختی که کاشته‌اند میوه‌اش را بچینند.

من این روز را خوانده بودم.

امروز از نقطه نظر خطر مملکتی، دیگر اکثریّت و اقلیّت در کار نیست، ولی در این مسافرت که کرده‌اند، با من و ۱۳ نفر از رفقای من مشورتی نکرده بودند. با دیگران اگر مشورت نموده‌اند، من اطلاعی ندارم. اگر با نظر آنها یک قسمت مملکت را داده باشند، من هم حرفی ندارم.

بالاخره اگر اقداماتی که سردار سپه می‌کند، با فکر خودش یا اجانب باشد، خلاف مصالح مملکت است.»

از این قبیل مسائل خیلی اظهارات کرده‌اند و از این سفر خیلی اظهار نگرانی نمودند. بعد از آن، یکی از وکلا اظهار نمود که این اخبار روزنامه‌های ایران نبوده، بلکه اخبار رویتر بوده است که در جراید نقل شده است.

آقا شیخ محمد علی طهرانی اظهار نمودند که اگر به این شخص کمک بشود، پیشرفت خواهد نمود والّا موفق نخواهد شد. بعد آقای آقا سید یعقوب اظهار نمودند تا امروز من موافق سردار سپه بودم، از آقای مدرس هم به واسطهٔ سردار سپه بریدم.

فعلاً که آقای مدرس خطر را این طور بیان می‌فرمایند باید فکر چاره کرد و به گریه کردن و گفت:

«من یک آخوند ساده بیشتر نیستم!»

صولت‌السلطنه پیشنهاد کرد که وزرا را دعوت بنماید، برای سه به غروب مانده، بیایند و توضیح بدهند. آقا سید یعقوب اظهار کردند که محتاج نیست، اگر لازم است الساعه بیایند.

تدین اظهار داشت که از فراکسیون‌ها، عده‌ای انتخاب شوند که در این مسأله راه حل پیدا نمایند، و اساساً با اظهارات مدرس و خطراتی که رسیده موافقت دارم.

بهشتی که اجانب به ما بدهند، نمی‌خواهیم.

موافقت حاصل شد که وزرا را احضار نمایند. تنفس شد.

بعد وزرا آمدند و آقای ضیاءالملک از وزرا توضیح خواسته و اظهار داشتند که من موافق با دولت بوده‌ام. امیدوارم طوری پیش نیاید که من هم مخالف باشم. خوب است وزرا توضیح بدهند که آیا صحیح است که رئیس‌الوزرا به بوشهر برای ملاقات شیخ خواهند رفت؟ خوب است به ایشان تلگراف شود که به بوشهر نروند و به تهران مراجعت نمایند. مجلس هم، چنین تذکری به ایشان بدهد.

آقای وزیر مالیه این طور توضیح دادند که اخبار رویتر را نمی‌توانم تصدیق کنم، یا تکذیب کنم. رئیس‌الوزرا از اول در نظر داشتند که این کار به طور مسالمت ختم شود و حرکت ایشان به طور غیر مترقبه بود و شب قبل از حرکت ما را احضار فرمودند که من به اصفهان، که مرکز عملیات است و شاید بالاترها هم بروم و تا این کار را خاتمه ندهم مراجعت نخواهم کرد.

انگلیسی‌ها هم، در این مدت اقداماتی نزد رئیس‌الوزرا و وزیر خارجه می‌نمودند که کار به اصلاح خاتمه یابد. بعد از حرکت رئیس‌الوزرا هم نمایندهٔ دولت انگلیس همین مذاکرات را تعقیب می‌نمودند، و در این زمینه توضیحات دادند.

بعد از آن، شاهزاده سلیمان میرزا اظهار داشتند مجلس در هر دوره نسبت به خط استقلال مملکت امتحانات خود را داده است:

دورهٔ اول مقاومت با محمدعلی میرزا.

دورهٔ دوم با قشون ارتجاع، و مقاومت در مقابل التیماتوم روس.

دورهٔ سوم موضوع مهاجرت.

دورهٔ چهارم قرارداد.

فعلاً هم موضوعی است که پیش آمده، البته در کلیات و موقع خطر، اختلاف نظر و اختلاف احزاب، نباید باشد، ولی با مابقی اظهارات آقای مدرس مخالفم، زیرا که فرمودند آقای رئیس‌الوزرا در وقت حرکت با رفقای خودشان مشورت

نفرموده‌اند.

بلی، با آنها که مشورت نکرده‌اند، با دیگران هم مشورت نکرده‌اند، زیرا که محتاج به مشورت نبوده‌اند. در چه مشورت می‌کردند؟

مسألهٔ تلگرافات شیخ خزعل را آقای رئیس‌الوزرا در مجلس خصوصی مطرح کردند و به استثنای بعضی از آقایان که حاضر نشدند، مابقی او را متمرّد تشخیص دادند و تقاضای سرکوبی او را از دولت کردند.

شخص رئیس دولت هم برای اجرای امر مجلس، در این فصل زمستان که از هیچ رئیس دولتی دیده نشده است، به فرونت تشریف برده‌اند.

ما عاشق اشخاص نیستیم، ما عاشق اعمال اشخاصیم، به خیر مملکت. برخلاف آقای مدرس، رئیس‌الوزرا را درختی که اجنبی او را کاشته باشد، نمی‌دانم.

در مدت چهار ماه و نیم که در کابینهٔ ایشان عضویت داشته‌ام، ایشان را شخصی ثابت‌العقیده و دارای استقامت در مقابل خارجه دانسته و می‌دانم، ولی به فرض صحت اظهارات آقای مدرس، می‌دانید که اگر ایشان قراردادی هم برخلاف مملکت ببندند یا مذاکراتی نمایند، بدون تصویب مجلس بلا اثر خواهد بود. اما باید در نظر داشت در وقتی که قشون مشغول اقدامات است، اشخاص سیاسی نباید مداخله به تاکتیک نظامی نمایند.

وزرا به ما مطالبی نگفته‌اند، ولی ما آنچه را که اطلاع داریم، رئیس‌الوزرا، قوای آذربایجان و قوای بروجرد را خواسته، و فوج پهلوی را از تهران امر به حرکت داده‌اند.

مقدمات محو خزعل را به طریق محاصره فراهم نموده‌اند.

در این موقع، این صدایی که بلند می‌شود و به گوش من که کهنه کار مجلس هستم، نامطبوع است و نمی‌توانم ساده تلقی نمایم.

رئیس‌الوزرا جز فداکاری و خدمت، کاری نکرده و نخواهند کرد و این

صحبت‌های امروز مثل مذاکرات مجلس یونان و احضار پدر اسکندر از ایران بود، که ۶۰ سال فتح یونانی‌ها را عقب انداخت.

در این موقع، آقای رئیس‌الوزرا یگانه کسی هستند که بیرق ایرانیت را بر دوش گرفته‌اند. باید او را کاملاً تقویت کرد و گفت با مشت آهنین خود، این آخرین سد را هم بکوبید که اقتدار حکومت مرکزی برقرار و بیشتر از این، دست شیخ‌ها را نبوسیم.

پس محتاج به هیچ اقدامی از طرف مجلس نیست. آقایان وزرا البته احساسات مجلس را ابلاغ خواهند فرمود.

وکلا نیز اظهار موافقت نمودند. حاجی عزّالممالک با اظهارات شاهزاده موافقت نموده و اظهار داشت که اگر مخالف هست حرف بزنند. بعد، آقا شیخ جلال به نام فراکسیون قیام، نظریات سلیمان میرزا را تقویت و دخالت اجانب را در امور داخله تنقید نمود.

ملک‌الشعرا اظهارات مدرس را تقویت و به یک قسمت از اظهارات سلیمان میرزا اعتراف نمود.

سردار معظم اظهار داشت که رئیس‌الوزرا مطیع مجلس بوده و احساسات مجلس را به معزّی الیه ابلاغ می‌نماییم. وقت تشریف بردن اظهار فرمودند که «یا باید شیخ را از بین بردارم و یا خود برنگردم.»

از آن‌جایی که اکثریت نمایندگان به حقیقت امر مطلع بودند، نقشهٔ دربار و اقلیت و چند نفر آژان خارجی که به لباس نمایندگی و مدیریت جریده در آمده‌اند، پیش نرفت.

بعضی از صلحا ثابت کردند که اگر رئیس دولت به نفسه خود را در آتش می‌اندازد، اگر جمعی از قشون ایران تلف می‌شود، اگر وزارت خارجه یادداشت شدید انگلیس را پس می‌فرستد، تمام اینها خواب و دروغ و خیال نیست.

همه حقیقت دارد و اسناد آن در مقابل چشم است.

کسی که می‌خواهد نفوذ انگلیس و استقلال شیخ را بپذیرد، چرا جنگ می‌کند؟

چرا لشکر به قلب خوزستان می‌کشد؟

چرا با انگلیس در می‌افتد؟

چه چیز او را مجبور به این زحمات می‌کرد؟

مگر دولتهای سابق این مملکت برای موافقت با خارجه یا اطاعت از امرای داخله چه می‌کردند؟

آیا غیر از این بود که چشم به هم بگذارند و ساکت بنشینند و مبلغی بابت حق‌السکوت بگیرند؟

پس کسی که جداً وارد کار می‌شود و در چند سالهٔ خدمت خود قدمی بر خلاف مصلحت ایران یا موافق آمال خارجیان بر نداشته، در این سفر هم، بدیهی است که جز صلاح ملک و ملت قصدی ندارد. پس نباید قشون او را در این وقت متزلزل کرد.»

این بود که بودجه به اکثریت ۷۷ رأی در مقابل ۱۴ رأی تصویب گردید و مخالفین در این مرحله هم مغلوب شدند.

وقتی که به عاقبت وخیم این دسایس و جلوگیری از اعطای اعتبارات فکر می‌کنم، یادم می‌آید از خسّت و لئامت[1] فتحعلی شاه که در جنگ روس، پسرش را که در اول خوب کار می‌کرد، بی پول، و قشون را بی‌سلاح و بی‌معاش گذاشت و برخود هموار نکرد که دیناری از طلاهای انباشتهٔ خود خرج کند.

در نتیجه آن شکست‌ها به ایران رسید و آن خسارت‌ها وارد آمد. همه را می‌خواست به حرف تمام نماید. به خیالش قشون روس را با تهدید می‌توان از میدان بود.

در این مورد ذکر واقعهٔ ذیل بی‌مزه نیست:

---

۱. لئامت، پستی، فرومایگی، دنائت، بخیلی.

روزی که خبر گذشتن از سرحد رسید، شاه با لباس غضب و تاج مکلل[1] به یاقوت سرخ بیرون آمد. درباریان تصور کردند بلای آسمانی بر دشمن نازل خواهد شد. شاه فرمود:

«می‌گویند روس‌ها قدم به خاک ایران گذاشته‌اند. اگر قراولان خاصه را به مقابل آنها بفرستیم چه می‌کنند؟»

حضار که حالشان معلوم بود، تعظیم کردند و گفتند:

«قربانت شویم تا مسکو عقب خواهند نشست.»

شاه دستی به ریش بلند کشیده و گفت:

«اگر خود ما به میدان برویم چه خواهند کرد؟»

همه ساکت شدند، اما به همین اکتفا نبود و گمان کرد دیگر روس‌ها به خواب نمی‌روند و ایران را تخلیه خواهند کرد!

از گزارشات تهران و همچنین از روی تلگرافات ذیل، تحریکات و تحریصات خارجی و ساده لوحی وکلای مجلس و خیانت بعضی از نمایندگان تا اندازه‌ای روشن می‌شود:

حضور مبارک حضرت اشرف اعظم، آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«یادداشتی را که دیروز به عرض رسانید، همان دیروز آقای وزیر خارجه برای شارژدافر انگلیس قرائت کرده، به او دادند. پذیرفت. انشاءالله به همت اقبال حضرت اشرف، خطر بزرگی از استقلال ایران گذشته است.

بی‌سیم مسکو دیروز راجع به یادداشت‌های انگلیس و مدلول آن خبری منتشر کرده بود. آقایان وکلا باز به جنب و جوش افتادند. وزرا را به مجلس خصوصی خواستند.

رفتیم و اطمینان لازم دادیم و چون دیدیم می‌خواهند به مطلب دنباله بدهند و حرف‌هایی که برای اصل موضوع مضرّ است بزنند، مطلب را کوتاه کرده، بیرون آمدیم.

۱. مکلل، اکلیل نهاده، تاج بر سر گذاشته، زیور داده.

بعضی از وکلا پشت سر ما خیلی اظهار حرارت کردند و نمی‌دانیم دیگر چه می‌خواهند بکنند.»

ذکاءالملک

جواب

جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک وزیر مالیه دام اقباله

«از مفاد تلگراف اخیری که به وسیلهٔ ارکان حرب کل قشون مخابره نموده بودید، مستحضر گردیدم. لازم است فوراً اقداماتی را که وکلا در نظر دارند، به من اطلاع دهید تا اگر فی‌الحقیقة عملیات آنها موجب اختلال نظم و آسایش عمومی و استقلال مملکت باشد، از طرف من فکری در جلوگیری بشود.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

۱۳ قوس نمرهٔ ۴۲۱۷

حکومت نظامی تهران و حکومت و توابع

«دو طغرا[1] رمز نمرهٔ ۲۸ و ۲۹۸ را راجع به جریان مذاکرات مجلس ملاحظه کرده و از مفهوم آن مطلع شدم.

این نکته به نظر کاملاً طبیعی است که امید مخالفین فقط به وقعهٔ خوزستان بود و در این موقعی که امورات این جا تصفیه شده آنها عصبانی گردیده، ممکن است بر شدت عمل خود بیفزایند. همین‌طور که مراقب بوده‌اید، باز هم مواظبت کامل به عمل بیاورید، و اگر دیدید دارند رشته را به جای باریک می‌کشند، اطلاع بدهید تا تکلیفی که مقتضی است، معین نمایم.»

رئیس‌الوزرا و فرماندهٔ کل قوا

نمرهٔ ۶۹۴۹

۱. طغراء در عربی طغری، در فارسی طغرا و در ترکی طورغای= طرقه گفته می‌شود، به معنای فرمان، منشور. و به خطی که بر صدر فرمان‌ها، بالای بسم‌الله می‌نوشته‌اند، به شکل قوس، شامل نام و القاب سلطان وقت و آن در حقیقت حکم امضاء و صحهٔ پادشاه را داشته است.

مقام منیع بندگان حضرت اشرف، رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته

«محترماً معروض می‌دارد:

جلسهٔ دهم قوس مجلس، قبل از ظهر، بعد از ختم جلسهٔ علنی، بر حسب پیشنهاد مدرس جلسهٔ خصوصی منعقد، و از طرف اقلیت پیشنهاد شد که آقایان وزرا به مجلس بیایند و وضعیّات حاضره را در جلسهٔ خصوصی توضیح دهند که مجلس بی اطلاع نباشد.

این پیشنهاد تصویب شد و از طرف رئیس، به آقای ذکاءالملک اطلاع داده شد که عصر به معیت وزرا در مجلس حاضر شوند.

عصر وزرا و وکلا حاضر شده، چون وزیر مالیه تقاضا کرده بود به فوریت بودجهٔ وزارت جنگ تصویب شود، جلسهٔ علنی تشکیل شده، آقای سهام‌السلطان به جای رئیس، جلسه را مفتوح و پس از تصویب بودجه و مخالفت شدید مدرس، جلسه خصوصی گردید. مدرس تعرض نمود که چرا در این موقعی که یادداشت مصمّمی از طرف انگلیسی‌ها به دولت داده شده، دولت به مجلس مراجعه نکرده یا اقلاً به کمیسیون خارجه اطلاع می‌داد. خودسرانه چرا یادداشت را رد کرده‌اند؟

اگر یک عواقب وخیمی ایجاد شود، که قطع دارم خواهد شد، مسؤولیت به عهدهٔ کیست؟

دولت می‌تواند استعفا بدهد، ولی مجلس نمی‌تواند استعفا دهد، و باید تا آخرین قدم در مقابل بایستد.

از طرف دولت، ذکاءالملک و سردارمعظم دفاع کردند که دولت در بدو امر که داخل اقدام راجع به خوزستان شد، پیش بینی کامل نموده، با مطالعات دقیقه داخل در اقدام شد.

با مقامات خارجه هم به قدری که لازم بوده است، مذاکرات شده، ولی در این اواخر یک سوءتفاهمی حاصل شده بود که بالاخره منجر به یادداشت از طرف انگلیسی‌ها گردید، ولی چون دولت قبلاً پیش بینی‌های لازمه را نموده بود، به فوریت، رفع سوءتفاهم را کرده و تقریباً با رضایت و اطمینان کامل انگلیسی‌ها، یادداشت مسترد شده است.

به طور کلی هم، عماً قریب[1] قضیهٔ خوزستان به بهترین شکل و ترتیب خاتمه خواهد یافت، و نتیجه را هم آقای رئیس‌الوزرا اطلاع خواهند داد.

مجدداً از طرف زعیم و ملک‌الشعرا و حائری زاده اعتراض شد. سید یعقوب جواب داده بود که در بدو امر خزعل به مجلس تلگراف کرد.

حضرت اشرف به مجلس حاضر شد و ثابت کرد که خزعل متمرد شده، مجلس هم به دولت اختیار داده که او را دفع یا مطیع کند.

در این عمل لازم نیست که از دولت سؤال کنیم و توضیح بخواهیم که حواس دولت مغشوش بشود. باید تأمل کرد و نتیجه را از دولت خواست.

پس از این مذاکرات میرزا هاشم نسبت به دولت توهینی کرده، سید یعقوب با او مشغول زد و خورد شود. یک مقداری میرزا هاشم او را کتک زده، سایرین ممانعت کردند.

مدرس و بعضی دیگر متعرّضانه از جلسه خصوصی خارج شدند، بنا شده فردا آقایان وزرا قبل از ظهر در هیأت رئیسهٔ مجلس حاضر شده و مستقیماً با بندگان حضرت اشرف دامت عظمته به وسیلهٔ تلگراف مذاکراتی بکنند.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سرتیپ مرتضی

خزعل

خزعل بالاخره از کشتی بیرون آمد و در منزلی که برای او تهیه دیده بودند وارد شد. مراسله‌ای نوشته بود که چون در خود لیاقت شرفیابی نمی‌بیند، یک نفر

۱. عماً قریب، به زودی، پس از اندک مدت. تلفظ و تحریر آن در اصل «عما قریب» بوده و به صورت «عماً قریب» غلط است.

از همراهان محترم خود را نزد او بفرستم.

من هم فرج الله خان بهرامی (دبیر اعظم) راکه از بدو زمامداری با من بوده و در سفر و حضر همیشه ملتزم خدمت و مرجع حفظ اسرار من بوده، و در این سفر پرخطر نیز عاشقانه و داوطلبانه با من حرکت کرده است، امر دادم که برود و مطالب شیخ را اصغا کند.

این شخص از بس تعدّی کرده است، حتی از اقوام و اطرافیان خود هم ایمن نیست. چه در ایام جنگ و چه در زمان امن و آسایش، اغلب در میان کشتی مانده، هیچ وقت بدون چند نفر مسلح حرکت نمی‌کند.

در این موقع، حوالی منزل و حیاط خانهٔ او پر از تفنگچی بود، و در اتاقی هم که از دبیر اعظم پذیرایی می‌کرده دو نفر مسلح ایستاده بودند.

شرح مذاکرات این دو نفر در بدو امر بی‌مزه نیست، و روحیات هر دو را در تلو[1] آن، می‌توان تشخیص داد. پس از این‌که مشارالیه ورود خود را به عمارت خزعل اعلام می‌دارد، و او نیز تا وسط عمارت در بین تفنگچی‌ها از او استقبال می‌نماید، وارد اتاق می‌شوند.

بلافاصله به ترتیب ذیل بین آنها صحبت طرح می‌شود:

خزعل – من خیلی متشکر و مسرورم که بندگان حضرت اشرف شما را برای اصغای عرایض من مأمور فرموده‌اند. اگر چه تا به حال سعادت ملاقات شما را نداشته‌ام، ولی نظر به این‌که سابقاً مراحم حضرت اشرف را به من ابلاغ می‌کردید و مرا دعوت به نوکری و صمیمیت و صداقت با ایشان می‌نمودید، یقین دارم حالا هم از مساعدت با من و شفاعت من صرف‌نظر نخواهید کرد.

فعلاً با آن‌که شما در اتاق خود نشسته می‌بینم و می‌دانم که این‌جا هم اهواز است، خواهش دارم قطعاً به من اطلاع بدهید که آیا حقیقتاً حضرت اشرف وارد اهواز شده‌اند و شخصاً این جا تشریف دارند؟

۱. تلو (telv)، دنبال، پس، پی، دنبال‌گیر، پس‌رو.

شما با چه جرأت و باکدام پیش‌بینی این طور بی‌باکانه وارد اهواز شده‌اید؟ شهری که تمام مجهّز است، و اهالی آن بر ضد شما مسلح شده‌اند.

من نمی‌گویم دوستان و سواران خود من، من می‌گویم اگر یکی از دشمنان من در ورود به این شهر شما را هدف گلوله خود قرار می‌داد، چه می‌کردید و من چه می‌توانستم بکنم؟!

فی‌الحقیقة نمی‌توانم باور کنم که حضرت اشرف شخصاً به اهواز آمده باشند. اگر صحت داشته باشد، چنین متهوّر جسوری در عالم نیست.

دبیر اعظم – برعکس شما که به ملاقات من اظهار مسرت می‌نمایید، اگر نه اطاعت مافوق خود را واجب و لازم نمی‌دانستم، من هرگز به ملاقات شما قدمی برنمی‌داشتم، حالا هم در ضمن اطاعت امر، فوق‌العاده متأسّفم که به منزل کسی ورود می‌نمایم که مظهر خیانت به وطن و آلت تخریب ایران و ایران‌پرستی است.

صحیح است که یکی دو مرتبه از تهران کتباً واسطه تبلیغ مراحم بودم و برای حفظ ریاست خانوادگی شما، رستگاری و بقای شما را در اطاعت و صداقت و خدمتگزاری تشخی دادم و تذکر دادم، اما گمان داشتم که با یک نفر ایرانی وطن‌خواه در تشخیص و سؤالم، نه با یک نفر مزدور اجنبی.

شما حق دارید که از ورود حضرت اشرف به اهواز اظهار تعجب نمایید، اما خیلی دیر متلفت شده‌اید، که شجاعت سرپرست امروزهٔ ایران در عالم نظیر ندارد.

اگر شما عنصر باهوشی بودید، خیلی زودتر از این، در سواحل بحر خزر (دریای مازندران) و وسط قلعهٔ چهریق[1] و قلب لرستان و مغان باید این تهوّر را

تشخیص داده باشید.

اما این‌که اظهار نگرانی می‌کنید که اگر دوستان یا دشمنان شما در ورود به اهواز ما را هدف گلوله قرار می‌دادند، چه می‌کردیم، لازم شد واضح‌تر خاطر شما را سابقه بدهم که اطلاق لفظ عام ما در موضوع ورود به اهواز معنی ندارد.

این فقط حضرت اشرف و پیشخدمت شخصی ایشان بوده است که بدواً وارد اهواز شده‌اند. سایر همراهان و ملتزمین، که عدهٔ آنها زیادتر از ۲۰ نفر نیست، تمام به واسطه بدی راه و خرابی اتومبیل عقب مانده و اتفاقاً خود من از اشخاصی هستم که اتومبیل خراب شدهٔ خود را در وسط بیابان گذارده، و با اتومبیل یک نفر از هوادارانتان دو ساعت از شب گذشته وارد اهواز شده‌ام، و بالاخره آن کسی که بدواً به شهر مجهز و مسلّح شما ورود نموده است، فقط سرپرست کنونی مملکت است و بس.

این‌که می‌گویید، اگر از طرف دوستان یا دشمنان شما گلوله‌ای به طرف ما انداخته می‌شد، خلاف ترقب[1] شما واقع می‌گردید، از این بیان این طور احساس می‌کنم که شما از موجودیت و هویت خود اطلاع کامل ندارید، که این طور اظهار نگرانی می‌نمایید.

تصور می‌کنم که اگر شما از معتقدات ما اطلاع و وقوف کامل داشتید تصدیق می‌کردید که این نگرانی شما دربارهٔ ما اصلاً مفهوم خارجی ندارد. زیرا ما اساساً به موجودیت شما معتقداتی نداریم که ورود به اهواز و غیره موجبات توهّمی را در ما ایجاد نماید.

دلیل اقوای آن هم همین ورود حضرت اشرف است به اهواز با یک نفر پیشخدمت.

---

۲. مغان، منطقه‌ای در شمال استان اردبیل معروف به دشت مغان در شهرستان‌های پارس‌آباد و بیله‌سوار، که نادرشاه افشار در این محل به سلطنت برگزیده شد.

۱. ترقّب، چشم‌داشتن، انتظار داشتن، مراقب بودن، پاس داشتن، دیده‌بانی، مراقبت، انتظار، چشم‌داشت.

حقیقتاً شما تصور می‌کنید، که اگر سرپرست مملکت مختصر معتقداتی به هویت شما داشت، آیا ممکن بود که یکه و تنها وارد شود در یک شهری که به قول شما تمام مجهز و مسلّح هستند؟

من هم می‌بینم که اهواز مجهز و مسلّح است و می‌بینم که شما در وسط گلوله و تفنگ جا گرفته‌اید.

وسط همین‌ها، که رو به رو و بالای سر من ایستاده و با چشم خیره دارند مرا تماشا می‌کنند، اما اقرار کنید و در این دستهای مرتعش، لیاقت آن دیده نمی‌شود که بتوانند یا از راه دوستی و یا از طریق دشمنی با شما، ما را هدف قرار دهند، والا اگر غیر از این بود ما هم مثل زمامداران سابق مملکت به تفرج باغ‌های تهران پرداخته و این طور بیباکانه وارد دریا و خشکی نمی‌شدیم.

به اضافه، چنان‌چه مایل باشید ممکن است من‌الساعه[1] یک حقیقتی را به شما ثابت نمایم و بر شما مدلّل[2] نمایم که هیچ یک از این سواره و پیاده که فعلاً اطراف شما ایستاده‌اند، دوست شما و مطیع فرمان شما نیستند.

اینها از پول شما ارتزاق می‌کنند، اما در موقع خود از هر حکمی که به آنها درباره شما بشود روگردان نخواهند بود. آیا الساعه میل امتحان این عقیده را دارید؟

خزعل – خیر، من خوب اوضاع را مطالعه کرده و سنجیده‌ام و تردیدی ندارم که حضرت اشرف، سلطان مملکت است. دیگر شکی برایم باقی نمانده که با چنین تهوّر و جسارت، به هر مقام و منزلتی می‌توان رسید. پس دوستانه از شما تقاضایی دارم و جداً انجام آن را خواستارم.

برای سلطان مملکت، همیشه باید معتقد به ولیعهدی بود که با اخلاقیات مملکت آشنایی و ارتباط تام داشته باشد.

---

۱. الساعه، در ساعت، این ساعت.

۲. مدلّل، ثابت شده، دلیل‌آورده شده.

سردار اجل، پسر بزرگ من، دختری دارد فوق العاده خوشگل. شما واسطه شوید تا حضرت اشرف او را عقد کنند و قول بدهند که پسر آنها ولیعهد ایران باشد. اگر این وصلت صورت گرفت، ما هم البته جان و مال خود را در راه تثبیت این مقام بذل خواهیم کرد و وسائل آن را فراهم می‌نماییم.

دبیراعظم - این طرز پیشنهادها برای سلاطین قاجار خوب است، و شایسته مردمی است که تربیت آنها هم در دودمان آل قاجار شده باشد، نه برای عنصری که تمام اوقات خود را در صحنهٔ جنگ گذرانیده است. به علاوه حامل این پیشنهاد هم باید کسی باشد که متخلّق باشد به اخلاق دربار پوسیدهٔ قجر.

شما باید به طور قطع و یقین بدانید که سلطان مملکت و ولیعهد مملکت، سرپرست ایران و همه چیز این سرزمین، همین شمشیری است که بالای فرق شما نگاه داشته شده!

بهتر آن است به این پیشنهادات سخیف[1] بی‌مغز خودتان خاتمه بدهید و اگر مطلبی دارید که قابل نقل و عرض باشد، بیان کنید که تا من هم بتوانم مفتخرانه حامل آن بشوم.

اما چون می‌بینم که فعلاً در مقام مشورت با من هستید و صلاح خود را از من می‌جویید، محض این‌که به وجدان خودم در مشورت خیانت نکرده باشم، به شما نصیحت می‌کنم که قبل از ورود به هر مذاکره و دخول در هر مرحله، لازم است فوراً تلگرافی به مجلس شورای ملی مخابره کنید و انقیاد و اطاعت خود را نسبت به ما اظهار و از کردار نامعقولانهٔ خود ابراز ندامت نمایید، تا پس از آن من بتوانم اگر مطلبی داشته باشید، با پیشانی بلند به پیشگاه سرپرست مملکت معروض دارم.

خزعل - مثلاً بگویید چه بنویسم؟ آنچه باید تلگراف کنم شما عملاً حقیقت آن را واضح کرده‌اید.

۱. سخیف، ناقص عقل، کم‌خرد، ضعیف، پست، دون.

دبیر اعظم - خیلی صریح و ساده. دو کلمه، تلگراف کنید: «نفهمیدم! - خزعل.» همین قدر کافی است.

خزعل - تصور نمی‌کنید که خیلی درشت با من حرف می‌زنید؟

دبیر اعظم - شنیده‌اید که در روی تپهٔ ترکمنچای، نمایندهٔ ایران به مأمور روسیه چه گفت و او چه جواب داد؟

خزعل - لاوالله.

دبیر اعظم - نمایندهٔ ایران گفت: «این مادّه، که امضای آن را به من تحمیل می‌کنید، به کلی بی‌انصافانه و زور صرف است.» مأمور روسیه جواب داد: «اگر نمی‌خواستیم زور بگوییم، در این نقطه چه کار داشتیم؟»

این راه دور و این مصارف گزاف و این خطرهای بزرگ را تحمل کرده‌ایم، که امروز یک حقیقت ثابتی را به شما بگوییم و در برابر چشم شما که در صحرای خوزستان پیچیده شده‌اید، و از هیچ جای عالم اطلاع ندارید حقایق امور را عریان تجلی بدهیم و به شما بفهمانیم که خیال، غیر از حقیقت واقع است.

حقیقتاً جناب شیخ! آیا برای شخصی مثل شما که دعوی سرحدداری و ریاست قبیله می‌کنید و به تمام معنی خود را شیخ می‌خوانید، قبیح نیست که ملعبه[1] و مسخره چند نفر معلوم الحال از قبیل شکرالله خان قوام الدوله و سید حسن مدرس و غیره بشوید که افکار آنها آشکار، و تنگی منظر عقلی آنها پدیدار است؟

آیا اندیشه نکردید که با تقدیم چند هزار تومان به شاه و ریختن مقداری لیره در دست مردمانی بی ثبات و بی مسلک نمی‌توان اساس مملکتی را تغییر داد، و شمشیر توانایی را که در بالای آن نگاه‌داشته شده است، فرود آورد و درهم شکست؟

هنوز خیال می‌کردید با رئیس‌الوزرای‌های سابق که در چهار دیوار تهران

۱. ملعبه، بازیچه.

منجمد شده‌اند طرف هستید؟

من مسبوقم که شکرالله خان صدری قوام الدوله، چندی در خوزستان حکومت داشت و می‌دانم که شما با او خصوصیت تام و تمام دارید، و همهٔ مردم می‌گویند که مفاسد شرم آگین سید مدرس و اقلیت در مجلس و دربار ننگ آلود شاه، از طریق شکرالله خان صدری و سید حسن خان زعیم، به شما تلقین می‌شود و پول شما هم از طریق آنها به مصرف خائنین مملکت ایثار می‌گردد.

آیا همان طوری که مردم تهران، شکرالله خان را از بدو صباوت[1] به معروفیت تام می‌شناسد، باز چگونه تکیهٔ خود را به یک موجودی داده‌اید که سالهاست هیچ عرق خجلیتی[2] پیشانی او را تر نکرده است؟

در این‌صورت، به عقیدهٔ من همان اسناد و نوشته هایی را که از طرف اغواکنندگان و مفسده جویان به شما رسیده است، عیناً در دست گرفته و به حضور بروید و آن اسناد را شفیع اعمال خود قرار بدهید تا همه بدانند شما یک عنصر ساده‌لوح، اما بی‌گناهی بوده‌اید، و سوء اعمال و نیات دیگران است که از گریبان شما سر به در آورده است.

خزعل – (در این موقع روی را در کف دستهای خود پنهان کرده وگفته بود) به قدر کفایت ریشهٔ مرا کنده، و قلب مرا مجروح، و روی مرا سیاه کرده‌اند. شما دیگر نمک بر جراحت نپاشید، اما من باور نمی‌کردم که شما این قدر تندخو باشید.

به نظرم با عفو و اغماضی که در وجود مقدس حضرت اشرف سراغ دارم، اگر بدواً خدمت خودشان می‌رسیدم، تا این پایه بی‌مهری دربارهٔ من روا نمی‌داشتند. در هر حال از شما بیش از یک خواهش ندارم و آن استدعای تعیین وقت شرفیابی است.

---

۱. صباوت، کودکی، صفولیت.
۲. خجلیت، خجلت، شرمندگی، شرمساری.

دبیر اعظم – (در حالتی که برخاسته و بیرون می‌آمد) استدعا خواهم کرد.

این بود عین مذاکرات آنها.

اما تلگراف خزعل به مجلس، که دو روز بعد صورت آن از تهران به من مخابره شد، از این قرار است:

از اهواز

تهران

ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدّالله ارکانه

«با یأس کاملی که حاصل شده بود، و امیدواری که فعلاً به مراحم بندگان حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزرا و فرماندهٔ کل قوا دامت عظمته حاصل گشته، مخصوصاً عفو و اغماضی که از پیشامدهای گذشته فرمودند، حقیقتاً لازمه بزرگواری و سرپرستی را فرمودند، و بنده قلباً از وقعاتی[1] که به واسطهٔ فساد مفسده جویان پیشامد کرده بود، اظهار ندامت و تأسف می‌نمایم، و بر عهدهٔ تمام خدمتگزاران واقعی و ایرانی‌های وطن پرست است که قدر وجود حضرت معظم‌له را دانسته و سرپرستی ایشان را در تمام مملکت به جان و دل خریدار باشند.

بنده که اباً عن جدّ،[2] خدمتگزار به دولت متبوعه بوده و تمام مفاخرت خود را در ایران‌پرستی و خدمت به دولت می‌دانم، از مراحم معزی الیه فوق العاده شکرگزار، و خداوند جزا بدهد، مفسدین را که وسایل فتنه و فساد را در مملکت فراهم و اسباب بدنامی اشخاص خدمتگزار می‌شوند.

مخصوصاً به عرض نمایندگان محترم می‌رسانم که مرحمت و توجه حضرت اشرف اسباب افتخار بنده را فراهم کرده، و امیدوارم تا زنده‌ام در خدمتگزاری به شخص شخیص ایشان غفلت نورزم و استظهار دارم که مملکت هم به وجود

---

۱. وقعات، جمع وقعت، کارزار، جنگ.
۲. اباعن جد، پدر بر پدر، پشت بر پشت.

مقدّس حضرت معظم‌الیه[1] متنعم شوند.»

خزعل

مواجهه با خزعل

بالاخره به خزعل وقت دادم، که فردا ساعت ۱۰ بیاید.

موقعی که در ایوان جنوبی عمارت قدم می‌زدم، وارد شد. فوراً به پای من افتاد و بوسیدن گرفت. او را بلند کردم و استمالت[2] نمودم.

سن این شخص در حدود ۶۵ قیافه‌اش تاریک و چهره‌اش پژمرده و لبهایش بارگرفته و چشمانش مایل به زردی بود. آثار یک نفس پروردهٔ عیاش و تنبلی را در لوح چهرهٔ خود منعکش داشت، اما در نطق و مذاکره و چاپلوسی خیلی طلیق[3] و زبردست و ماهر بود.

شعلهٔ الکل و ضعفی که از افراط در بعضی اعمال ظهور می‌کند، در چین‌های صورتش خطوط ترحم انگیزی رسم کرده بود.

اگر مال و مکنت قارونی و قدرت مستمر فرمانروایی، این ثمر را می‌بخشد، وای بر مال، و آه از تنعم و تعیّش![4]

نمی‌دانم اشخاصی که نصف ساعات روز را به ورزش و اعمال سپاهی‌گری و حرکت صرف نمی‌کنند و خون را با سرعتی مافوق سرعت الکل در عروق و شرایین[5] خود حرکت نمی‌بخشند، چرا زنده‌اند و برای چه زنده‌اند؟

دو ساعت ورزش و سواری و مشق‌های مختلف بدنی برای این شیخ از جمع یک میلیون دیگر مفیدتر است. انسان قدر خود را اگر بداند، به تنش بیشتر اهمیت

۱. معظم‌الیه، همان معظم‌له است، به معنای مورد تعظیم و بزرگداشت.
۲. استمالت، دلجویی، نوازش، نرمی‌کردن، مایل شدن.
۳. طلیق، خنده‌روی، بشاش، از قید رسته، از بند رها کرده.
۴. تعیش، خوش‌گذرانی.
۵. شرایین، جمع شرایان، رگ‌های جهنده، سرخ رگ‌ها.

می‌دهد تا به هر چیزی دیگر که بعد از فنای تن، با افسردگی بدن، باری می‌شود بر دوش روح!

خلاصه، از دیدن این روی و این چشمی که در میان عمامه مصنوعی سبز، درخششی شبیه به نور دیدهٔ افعی افسرده از سرما، بیرون می‌فرستاد، کاملاً فهمیدم که چرا ما اسیر یک کشتی جنگی نشدیم؟

چرا در صحرای لنگیر به خاک نیفتادیم، و چرا در اهواز هدف گلوله واقع نگشتیم؟

سابقاً از عکس او هم این عقاید را استنباط کرده بودم. حال، خودش تأیید کرد و تصدیق نمود که عکس او عین خودش بوده است، نه عکس خودش.

مذاکرات او، اگر چه مکرر بود و برهانش ضعیف، اما روی این اساس جریان داشت که من مردی پیر و مریضم و قدرت جسارت نداشتم. مرا بر این گماشتند و محرک شدند.

اکنون پوزش می‌طلبم و عفو می‌خواهم. من بعد، نوکر صدیق دولتم، و اقرار کرد که از حقایق اوضاع کور و کر، و جاهلانه آلت دست مفسدین بوده است.

اکنون تأسّف دارد که چرا تشخیص نیک از بد نداده و احمقانه به دام وساوس و دسایس افتاده، اعتراف کرد که اوضاع دربار ایران را غیر از این می‌دانست که اکنون به رأی‌العین می‌بیند.

نظر به تلگراف‌هایی که از تهران رسیده بود، و نمی‌خواستم جواب آنها را معطل گذرام، بیش از این مجالی برای اصغای گفتار او نداشتم و گفتم:

«برو مطمئن باش که نه طمع به مال و نه قصدی به جان و آبروی تو دارم. به هیچ‌وجه در صدد فنای تو نیستم، به یک شرط که من بعد خود را ایرانی بدانی و چشمت به طرف تهران باشد نه جای دیگر. زیراکه هر کسی به خارجه تکیه کند، ایرانی نیست و کسی که از نعمت ایران برخوردار است، نمی‌تواند در باطن دشمن ایران باشد و زنده بماند. پس اگر بعدها رویهٔ سابق را ادامه بدهی، تنها مجازات

تو اعدام است. برو.»

بعد از خروج از ایوان، خود را ملزم دیده بود که از رئیس کابینه هم بازدیدی نماید.

دبیر اعظم امتحاناً از او پرسیده بود: «لباس رئیس‌الوزرا چه برشی داشت و رنگ و دوخت آن چگونه بود؟ آیا قبای بلند در تن داشت یا لباس کوتاه؟»

شیخ از جواب عاجز مانده بود. معلوم شد، طوری خود را باخته که ملتفت این نکات نگشته است.

از این سؤال توجه به یک وقعهٔ تاریخی کردم و آن چنین است:

«چون محمدشاه هندی، پس از مغلوبیت، به چادر نادرشاه آمد، و بازگشت، مردم از او پرسیدند «رنگ لباس فاتح ایرانی چه بود؟» شاه هند از جواب عاجز ماند. اکنون دیدم تاریخ، سر به سر تکرار است و جز یک سلسله وقایعی محدود، بیش نیست که جریان روزگار ان را در صور مختلفه تجدید می‌نماید.

روز بعد، شیخ تقاضا کرد اجازه بدهم مرتضی قلی خان بختیاری[1] را، که او هم از اعضای کمیتهٔ قیام بوده، نزد من بیاورد. به رئیس کابینه، که واسطهٔ این تقاضا قرار داده بودند، گفتم مرتضی قلی خان را خودش بپذیرد، دیگر حاجت به ملاقات من نیست.

عجز و الحاح خزعل و استدعای دبیر اعظم مرا راضی به آمدن او کرد.

مرتضی قلی خان مردی است قوی هیکل و زرد چهره. تمام علائم بی‌فکری، عدم فعالیت و فقدان انرژی در ناصیهٔ[2] او خوانده می‌شود. بدون مقدمه تبرّی جست که داخل کمیته نبوده و خیانتی نکرده و در این پیشامدها کار مضرّی از او

۱. مرتضی‌قلی خان بختیاری، فرزند ارشد صمصام‌السلطنه در سال ۱۲۵۰ه‍.ش. به دنیا آمد و کودکی و جوانی را در ایل گذرانید و همراه عمویش به اروپا رفت. در جریان مبارزه علیه محمد علی شاه فعالیت بسیار داشت و به نمایندگی دور دوم مجلس دست یافت. مناصبی چون حکومت تویسرکان، ملایر و چهارمحال و چند حکومت دیگر را بر عهده داشت. در ۱۳۱۲ش. ایلخانی و حاکم بختیاری گردید و سرانجام در سال ۱۳۲۸ه‍.ش. در سن ۷۸ سالگی درگذشت.

۲. ناصیه، جبین، پیشانی.

سر نزده است. استدعا کرد مورد سخط[1] و مجازات واقع نشود.

من پس از مختصر توجهی به جبهه و چهرهٔ او، مفهوم قولش را تصدیق کردم و گفتم بر من ثابت است که تو را بی‌جهت داخل کرده‌اند. برو آسوده باش.

مشارالیه مدتی از مفاسد اخلاق و دزدی و بی سر و پایی یوسف‌خان امیر مجاهد بیان کرد و گناه را به گردن او بار نمود.

بعد از رخصت انصراف، به خزعل گفتم:

«من بعد اگر مطلبی دارید به حکومت نظامی خوزستان مراجعه کنید.»

شیخ گفت:

«چون کسالتم شدت کرده و ضعف پیری نیز مزید بر علت شده، استدعا دارم اجازه فرمایید در اهواز بمانم و یکی از پسرانم، در نقاطی که سرکشی خواهید کرد، در خدمت باشد.»

پذیرفتم. از آن به بعد شب و روز در کشتی بود و پسرش با همراهان موافقت می‌کرد.

وصول تلگراف خزعل در مجلس، برای مزدوران او، اثر بمب کرده بود. مثل عمارتی که ستونش را بکشند، پریشان و منقلب شده بودند.

نمایندگان آگاه وطن پرست با پیشانی بلند در دفاع‌های خود و حمایت دولت و گذراندن بودجهٔ وزارت جنگ مباهات نموده، و تا اندازه‌ای معنی و نتیجه کار و صمیمیت نسبت به وطن را آموخته بودند.

نمایندگان خارجه

اعضای دوایر و رؤسای قبایل و شیوخ و تجار و کسبه و علما و نمایندگان خارجه و غیره به دیدن آمدند.

قونسول انگلیس هم وقت ملاقات خواست. پذیرفتم. آمد و در ضمن تذکر

۱. سخط، غضب کردن، کراهت داشتن، غضب، قهر، ناخشنودی، کراهت.

داد که سرپرسی‌لرن وزیر مختار نیز با طیاره به اهواز رسیده‌اند، و به دیدن خواهند آمد.

بعد از رفتن او، قونسول روس نیز از من ملاقات کرد و ابراز نهایت مسرت نمد. روس‌ها طبعاً و قلباً خوشوقت بودند. جراید و بیسیم آنها مرتباً اوضاع این صفحه را تحت دقت و مطالعه قرار داده و با اضطراب یا شوق، از خبر پیشرفت سیاست انگلیس یا تقدّم عملیات قشون ایران استقبال می‌کردند.

خیال می‌نمودند که این شکست سیاست انگلیس، به نفع پلتیکی آنها تمام خواهد شد و دولت ایران هر قدر با انگلیس مخالفت می‌کند، قهراً به آنها نزدیک می‌گردد.

در حالتی که این عقیده بی اساس و سطحی است. در نظر من خارجی، خارجی است و همسایه، همسایه.

تا مشفق‌اند و بی‌طرف و خیرخواه، دست دوستی ما به جانب آن‌ها دراز است، و به محض این‌که در خانهٔ ما سنگ بیندازند و آتش بریزند، تیر تنفر ما به سوی آنها گشاده خواهد بود.

چقدر اسباب تأسف است که در میان سیاسیون مجرّب این دو دولت همسایه، هنوز کسی پیدا نشده است که ایران را از نقطهٔ نظر خود ایران ببیند، نه از لحاظ دولت دیگر.

مثلاً پیشرفت ایران را به نفع خود مملکت داریوش بشناسد و از این پیش آمدن دولت همسایه، از این حیث متغیر شود که در امور یک ملّت نجیب مترقی دخالت می‌نماید، نه از آن جهت که پیش آمدن آن دولت، موجب عقب نشینی خودش خواهد بود!

چه ضرر می‌برد فلان دولت، اگر ایران قوی و آباد باشد و ایرانی آسودگی در روی افتخارات تاریخی خود زندگی کند؟

من وقتی که به قلب خود رجوع می‌کنم، هیچ حبّ و بغضی نسبت به این دو

همسایهٔ دیرین ایران احساس نمی‌کنم. با چشم صمیمیت به طرفین می‌نگرم. طبیعتاً دولت من هم نسبت به آنها صمیمی خواهد بود.

امید است با رویه‌ای که تاکنون تعقیب شده، کم‌کم نمایندگان خارجه را معتاد سازم که مسائل ایران را از نظر خود ایران ببینند، و جز به چشمی که به ملل اروپا نگاه می‌کنند، بر یک مت قدیم آسیایی ننگرند.

تا حال گمان می‌کنم این نقشه خیلی پیشرفت کرده است و من بعد هم به کمال خواهد پیوست.

سرپرسی‌لرن

چون لازم بود از نمایندگان خارجه بازدید بشود، مراسم را انجام دادم. از جمله در منزل قونسول انگلیس، سرپرسی‌لرن هم ملاقات شد. انتظار داشتم که وزیر مختار با شدت و سختی مذاکره کند و چهرهٔ ناراضی نشان بدهد، یا لااقل از سرگذشت جریان‌های خوزستان مبسوطاً مذاکره نماید، اما مشارالیه بدون این‌که اظهاری کرده، یا اشاره به گزارش این ایام بنماید، خانم خود را به من معرفی نمود، و از ورود من به این صفحه ابراز مسرت کرد.

پس از صرف چای و شیرینی و کشیدن سیگار، موقعی که دید خیال حرکت دارم، پرسید:

«در مورد خزعل چه نظر و خیالی دارید؟»

سپس با بیان ساده و ملایمی گفت:

«خزعل خبط[1] کرده و تمام راه را به اشتباه رفته، و اگر چه قابل هر گونه سیاست و مجازات است، اما آیا ممکن است که از تقصیرش صرف‌نظر کرده، او را ببخشید؟»

جواب دادم:

۱. خبط، سهو، اشتباه، آشفتگی، کژ روی، کج روی، اشتباه کردن.

«همان موقع که در دیلم تلگراف تسلیم او رسید، و چنان‌که امر داده بودم، عملاً به انقیاد و اطاعت خود رفتار کرد، او را عفو نمودم و در قول خود ثابتم. من راضی به ریختن خون احدی نیستم و لو صاحب خون، شخصی مثل خزعل باشد.

می‌خواستم ثابت کنم که رعیّت ایران است و باید مطیع باشد. همین قدر که فهمید و دانست که این عقیده، اسباب سعادت اوست، دیگر نظری ندارم. برای من لذیذتر است که او را از پای دار خلاص کنم، تا امر به بالاکشیدن بدهم.»

بعد از این گفت وگو بیرون آمدم.

اقبال و اراده

امروز صبح در ایوان جلو اتاق قدم می‌زدم. همراهان ایستاده بودند. صحبت از ختم غائله و فتح کامل و انجام کار به میان آمد.

عموماً اصرار داشتند که این کامیابی را فرع بخت و اقبال من قرار بدهند. تنها رئیس کابینه منکر عقاید آنها بود و خودداری نکرد از این‌که عقاید خود را صریحاً بگوید.

پس از آن‌که در حقیقت شانس و اقبال مذاکراتی کرد، با دلایل پسندیده موضوع آنها را تقریباً منتفی جلوه داده و تنها اراده و جسارت مرا در انجام امور علت غائی فتح خوزستان شمرد. این عقیده را از خود من شنیده بود که بدون داشتن یک ارادهٔ قوی و تزلزل‌ناپذیر، انتظار کامیابی از شانس و اقبال نباید داشت.

مثلاً در روز ورود به اهواز که قونسول روس با آن اضطراب آمد و ما را به خطر تهدید کرد، و امیر لشکر و سایر همراهان بنای ضجّه و بیقراری گذاردند، اگر به قوت جسارت و نیروی اراده به شهر وارد نمی‌شدم، و یکه و تنها در شهری که شش ماه است بر ضد من مسلّح گشته، داخل نمی‌گردیدم، آیا این توفیق و فیروزی دست می‌داد؟ آیا ورود به اهواز فرع اقبال من است یا جسارت من؟

مثلاً روزی که به دریا نشستم، و خبر غرق قریب الوقوع یا اسارت کشتی را از منابع موثقه و مقامات مطمئنه راپرت دادند، اگر ابراز جسارت نکرده و دل به دریا نمی‌زدم و تسلیم مرگ نمی‌شدم و از عزم خود باز می‌گشتم، آیا خوزستان به دست می‌آمد و نفوذ ایران مجدداً در سواحل کارون و خلیج فارس استقرار می‌یافت؟

واقعاً امروز که کارها به کام و افق روشن شده است، از جسارت خود راضی و خوشنودم و در این مملکت خموده و افسرده و مسموم چنین موفقیتی را خارق‌العاده می‌پندارم.

در هر حال، هر چند قطعاً نمی‌توان بخت و اقبال را که اساس آن بر اتفاق و پیشامد است انکار کرد، ولی در این مورد به خصوص تصور می‌کنم ایران باید خود را فقط مرهون ارادهٔ من بداند و بس.

اعتقاد به اقبال و طالع از ضعف دربارها در این موارد رسوخ یافته است. این کلمات نقلی است که متملقین و خوشامدگویان در مجلس شاه و وزیر می‌پاشند و جز گمراه کردن زیرکان و سست عنصر کردن مستعدان نتیجه‌ای از آنها گرفته نمی‌شود.

من معتقدم که اساس زندگانی بر عزم و اراده و جسارت و شهامت گذارده شده، منتهی از راه معقول و با پیش بینی دقیق.

در همین محاجّه[1] و گفت و گوی بین رئیس کابینه و سایر همراهان، تصمیم گرفتم که متملقین اطراف خود را به چشم حقارت نگاه کنم، و به وسائل مختلفه اصول تملق و چاپلوسی را که فرع عدم علم و صنعت و لیاقت ذاتی و ضعف نفس است، بر کنم. عزم کردم که دربار مملکت را از وجود متملقین، که خطرناک‌ترین و گمراه‌کننده‌ترین عناصراند، پاک سازم.

وقتی که در اردوها و در صفوف نظام بودم و در زیر دست مستشارهای

---

۱. محاجّه، حجت آوردن، دلیل آوری، خصومت، دشمنی.

خارجی کار می‌کردم، موقعی که توفان چاپلوسی در اطراف آنان جوشش و غرش داشت، من مقاومت کردم و به واسطهٔ تهوّر و جسارت و صفای قلب خود نه تنها متملقین را متوحش ساخته بودم، بلکه خود مستشاران و رؤسای قزاق‌خانه را مرعوب استقامت فکر خود گردانیده بودم.

اکثر مردم پیشرفت کار خود را در خوشامدگویی و مداهنه[1] می‌دانند. من عملاً و حقیقتاً منافع خویش را در جسارت و شهامت و صراحت اخلاق و استقامت فکر تشخیص داده‌ام. یقین دارم بعدها نیز نتیجهٔ این استواری رأی و راستی بیان و اندیشه، نصیب و عاید من خواهد گشت.

جنگ رامهرمز

دوشنبه ۱۶ قوس [۱۳۰۳هـ.ش.]

شب تلگرافی از سرتیپ محمد حسین میرزا فرماندهٔ اردوی اعزامی اصفهان واصل گردید. معلوم شد در تنگ کله، نزدیک سلطان آباد،[2] امیر مجاهد را پس از ۶ ساعت جنگ شکست داده، به طرف رامهرمز رانده‌اند، و روز ۱۵ قوس، اردو به رامهرمز وارد گردیده است.

سلطان آباد واقع است در روی خط بهبهان و نزدیک شعبهٔ ورود جراحی و از آنجا به رامهرمز راه دو جهت دارد. بدواً به امتداد مغرب پیش می‌رود و در ۶ فرسخی نزدیک ملتقای دو شعبه مهم جراحی، قلعه شیخ، به طرف شمال متمایل شده، پس از چند پیچ و خم به رامهرمز می‌رسد. این قسمت شمالی راه نیز ۸ فرسنگ مسافت دارد.

تلگراف سابق‌الذکر[3] بدین مضمون است:

---

۱. مداهنه، چرب زبانی، تملق، چاپلوسی، دورویی.
۲. سلطان آباد، نام قدیم شهرستان اراک امروزی.
۳. سابق‌الذکر، پیش‌گفته، مذکور.

اهواز

مقام امارت جلیله لشکر جنوب

«در تاریخ ۱۴ قوس در اول تنگ کله، یک فرسخ و نیمی سلطان آباد، که تنگ مهمی است برای جنگ تدافعی، پیش قراول‌های سوار در ساعت هفت و نیم صبح با دشمن مصادف و مشغول زد و خورد گردیدند.

کلیهٔ ارتفاعات و جنگل و دهات در تصرف سوار و پیادهٔ دشمن بود.

ستون اول قوای ما که مرکب بود از یک گردان از فوج سلحشور، یک گردان از فوج نادری، دو گروهان مسلسل، یک رسد[1] کوهستانی و یک گروهان مهندس، شروع به تعرض نمودند.

ستون دوم که بقیه قوای ما تعرض می‌کرد، و سواره و پیادهٔ دشمن هم استقامت می‌کرد، دشمن مجبور به عقب نشینی گردید.

کلیه مواقع و قراء اطراف و جنگل و قریه سلطان آباد که مرکز قوای دشمن بود به تصرف قوای ما در آمد. دشمن با حال بی نظمی و با تلفات، هزیمت اختیار نمود. توپخانه و مسلسل دشمن در مقابل توپخانه و مسلسل‌های ما فقط چند تیراندازی کرد و مجبور به خاموش شدن گردیدند.

شب را در سلطان آباد توقف نموده، یوم ۱۵ قوس وارد رامهرمز شدیم. دشمن در بین راه ابداً توقف ننمود، و از رامهرمز عبور کرد و به قرای اطراف پراکنده شد.

صاحب منصبان و نظامیان رشید اردو از هیچ‌گونه فداکاری مضایقه ننموده، با کمال تهوّر دشمن را منکوب و متواری نمودند. قوای دشمن بالغ بر ۸۰۰ الی ۹۰۰ نفر بود. امیر مجاهد شخصاً سرکردگی آنها را دارا بود و خوانین بختیاری هم که اسامی آنها ذیل تلگراف نمره ۸۷، عرض شده جزو قوای مشارالیه بودند.»

رامهرمز، مورخهٔ ۱۵ قوس [۱۳۰۳هـ.ش.]

---

۱. رسد (rasad)، واحدی نظامی شامل ۳ جرخه. امروزه به آن دسته می‌گویند.

فرماندهٔ قوای اعزامی اصفهان – سرتیپ محمدحسین میرزا
نمره ۸۹

اشرار پراکنده شده، در دهات اطراف رامهرمز بنای قتل و غارت و اجرای نیات و عادات خود گذاشته بودند. چند تلگراف از کلانتران و کدخدایان آن نواحی رسید که تظلّم و دادخواهی کرده بودند. جواب دادم خود را به پناه اردو بکشند و اشرار را بیرون بکنند.

به فرماندهٔ قوای رامهرمز هم امر نمودم در جانبداری اهالی و رعایت حال کلانتران کمال سعی را نموده، نگذارند به هیچ کس آسیبی برسد و بقایای متمردین را کاملاً قلع و قمع نمایند.

خزعل و مرتضی قلی خان شدیداً متوحش شدند که مبادا آتش دیوانگی امیر مجاهد دامن آنها را بگیرد و من درصدد تنبیه آنها بر آیم، و این اوضاع اخیر را از چشم آنها ببینم.

رئیس کابینه را برای رفع سوء ظن نزد من فرستادند و شفیع قرار دادند. به آنها اطمینان بخشیدم که تا مستقیماً برخلاف تسلیم و انقیادی که اظهار کرده‌اند رفتاری از آنها سر نزند، در امان خواهند بود.

به علاوه امیر مجاهد شخصی است دیوانه و بی مغز. البته اعمال او را نباید از همراهان سابقش مؤاخذه نمود.

راپرتی که بعد رسید مشروحاً قضیهٔ مصادمهٔ اردوی رامهرمز را شرح داد. معلوم کرد طرفین، مصاف توپ و توپخانه داده و تجهیزات آنها از بهترین اسلحهٔ سیستم جدید بوده است.

قوای نظامی استقامت رشیدانه به خرج داد. با وجود مشقت این راه خطیر که حقاً باید همه را خسته و ناتوان ساخته باشد، در حالت و روحیهٔ آنها تزلزل و فتوری[1] راه نیافته، طوری در مقابل دشمن استقامت ورزیده و غیورانه مبادرت به

۱. فتور، آرام شدن پس از تندی، سستی، ضعف، کندی، آرامی.

حملات نمودند، که بختیاری‌ها مجال درنگ در خود ندیده، هر دسته از یک طرف متواری و راه عبور قوای نظامی را از هر طرف باز گذاردند.

امیر مجاهد یکی از خوانین بختیاری است، و همین شخص است که پارسال غفلتاً در گردنهٔ معروف به شلیل[1] (خاک بختیاری)، به قوای نظامی اعزامی به خوزستان هجوم کرده، قریب به ۸۰ نفر از آنها را باکمال بی‌غیرتی و عدم رشادت کشت.

این شخص در بین خوانین بختیاری از متمولین درجهٔ اول و شخصی است فطرتاً دزد و لاابالی و مراتب جنون او نیز ضرب المثل بختیاری‌ها است. با وجود تمول زیاد، گدامنش و پست فطرت است، و در عضویت کمیتهٔ قیام نیز تمام مهارت و زبردستی خود را به کار برده، تا سوار و پیادهٔ خود را از پول خزعل تجهیز و آماده نماید.

می‌شنوم در گرفتن پول از خزعل گاهی طوری رویه افراط را پیموده است که باعث رنجش خاطر رفیق خود شده، اگر پس از ورود من به این صفحه ملجاء و مضطر نمی‌شدند، ممکن بود که گزارشات بین آنها به مراحل باریکتری امتداد یابد.

این شخص دارای علاقه و املاک وسیع و نقدینه گزاف و تمول فراوان است. لیکن عادتاً و فطرتاً طوری است که هنوز توقف در سر یک گدوک[2] و گردنه و سرقت یک بار جو و یونجه را ترجیح می‌دهد بر عایداتی که شرافتمندانه از مستغلات[3] خود دریافت نماید.

۱. شلیل (Šalil)، نام روستایی از توابع شهرستان اردل استان چهار محال و بختیاری، که در مسیر راه اهواز به اصفهان (معروف به راه پلکانی / ایلخانی/ اتابکان/ دزپارت) قرار داشته و نام آن در سفرنامه‌های عصر صفویه تا قاجاریه به کرات آمده است. منطقه‌ای است بسیار زیبا و خوش آب و هوا، با مناظری بدیع و شگفت‌انگیز، دارای کاروانسرایی قدیمی و بردگوری‌های شلیل علیا ۱و۲ (هزاره اول قبل از میلاد، هخامنشی، سلوکی) به شماره ثبت ۵۹۸۷ و ۵۹۸۸.
۲. گدوک، گردنه، راه میان دو کوه، کتل.
۳. مستغلات، جمع مستغله. زمینی که از آن غله بردارند، غله خیز، خانه، کاروانسرا، دکانی که به

معروف است که اگر در داخلهٔ بختیاری و در تمام این ایل بزرگ الاغ یا گوسفندی مفقود شود، صاحب مال بدون مزاحمت به اشخاص، یکسره به منزل همین خان رفته، گمگشتهٔ خود را از او استفسار می‌نماید، او هم اتفاقاً از زیر چشم‌های سفید و موهای سرخ خود هنوز جواب منفی به‌کسی نداده است.

فوق العاده مضحک است که چنین شخصی وسیلهٔ انعقاد کمیتهٔ قیام سعادت گشته، و از پوتو این اخلاق و این آزمایش می‌خواهند جامعه را به ترقی و تعالی و به سعادت ابدی سوق دهند.

با وجود این احوال، من درجهٔ حماقت و بلاهت[1] وکج‌سلیقگی خزعل را از این دزد معروف بالاتر می‌دانم، که حاضر شده است پول و نقدینهٔ خود را با دست کسی به مصرف برساند که اساساً هنر او در جامعهٔ ایران فقط و فقط بی ثباتی و رهزنی است.

امیر مجاهد، در نتیجهٔ همین یک جنگ، متواری شد. همراهانش درکوهها و دهات فراری و در میان اهالی ذوب شدند. خود او از دهی به دهی گریزان گشت. گفتند قصدش ورود به خاک بین‌النهرین است.

حرکت به شوشتر

چون در اهواز کاری باقی نبود، لازم دانستم که شهرهای مهم خوزستان را نیز ببینم و اهالی را حساً آگاه سازم که مرکزی جاذب و قشونی منتقم و عدلی شامل و سرپرستی مراقب دارند. فریب اشرار نخورند و به دسایس آنان توفان خرابی را به مولد و منشاء خود جلب نکنند. همیشه به قوای دولت مستظهر باشند و بدانند که جزء لاینجزای[2] ایران هستند.

بدواً مایل شدم که به شوشتر بروم، نه از این حیث، که فقط مهمترین شهرهای

اجاره دهند.

۱. بلاهت، ساده‌دلی، کم خردی، ضعف، تدبیر.

۲. جدانشدنی.

خوزستان شمالی است و آثار قدیمهٔ حیرت افزا و لذت بخش دارد، بلکه از آن روی که عده‌ای از نظامیان رشید و وفادار در این شهر مدتی محصور بوده‌اند، و با سختی‌های محاصره مقاومت نموده و شرافت قشون ایران را حفظ کرده‌اند.

می‌خواستم به این عدهٔ قلیل که از ساخلوی سابق خوزستان باقی مانده و از وعد و وعید خزعل فریب نخورده و در قلعهٔ سلاسل[1] خود را محفوظ داشته و با تمام قوای خزعل ایستادگی کرده بودند، سرکشی نموده، آنها را تبریک بگویم و پاداش دهم.

از اهواز به شوشتر دو راه است: یکی از آب و یکی از خشکی.

از طریق اول که درکشتی بخار یا شراعی برخلاف مجرای رودخانه باید طی شود، قریب ۲۷ فرسنگ مسافت، و راه دوم که از خشکی و درکنار رودخانه سیر می‌کند و از پیچ و خم‌های بسیار رود کارون احتراز می‌جوید، قریب ۲۰ فرسنگ است و از هر حیث ترجیح دارد.

این راه تا ویس[2] که قریب چهار فرسخ بالاتر از اهواز است، در امتداد لوله‌های نفت سیر می‌کند. رود کارون نیز، که هم در ویس و هم در اهواز با حواشی این راه مصادف است، در فاصلهٔ میان دو نقطهٔ مزبور چند بار حلقه‌های اژدهاآسای خود را تا نزدیکی جاده می‌رساند.

این لوله‌های قطور را که ازکوهستان مسجد سلیمان تا آبادان درکنار خلیج‌فارس کشیده شده است، یکی از شاهکارهای تمدن باید محسوب داشت.

در واقع این لوله‌ها که به امتداد شطّ کارون سیر می‌کند و همیشه نفت در آن جاری است، یک رودخانهٔ کوچک و مفیدی است که با کارون رقابت و مسابقه

---

۱. قلعه‌سلاسل، از بناهای تاریخی عصر ساسانی تا اسلامی شهرستان شوشتر در استان خوزستان، در شمال غرب شهر، که در ۱۰ آبان ۱۳۵۴هـ.ش. به شماره ۱۱۱۷ در فهرست آثار تاریخی ایران ثبت گردیده است.

۲. ویس، شهری است در خوزستان، که بر طبق داستان اشکانی «ویس و رامین» شهری به نام رامین (از توابع شهرستان اهواز) هم در فاصله‌ای اندک با آن قرار دارد. برخی نام آن را برگرفته از اویس‌قرنی، صحابه پیامبر اسلام می‌دانند.

دارد.

در ویس خط فرعی لوله منشعب می‌شود و در مسافت کمی به چشمه‌ای می‌رسد که گویا امروز متروک است. لولهٔ اصلی از ویس تا بند قیر[1] درکنار جاده و به امتداد کارون که در این فاصله پیچ و خمش خیلی کم است، تقریباً به خط مستقیم سیر می‌نماید. در نزدیکی بند قیر متدرجاً[2] متمایل به مشرق شده و به میدان نفتون واصل می‌گردد.

نظامیان محصور

بعد از عبور از شهر یکسر به قلعهٔ سلاسل رفتیم، که نظامیان در آن‌جا بودند. دکتر سلطان سید احمدخان پیش آمد و قضیهٔ محاصرهٔ خود و این ۳۰۰ نفر را با بیانی مؤثر شرح داد، و راپرت ذیل را که خلاصه وقایع است، به رئیس کابینه سپرد.

عین آن را که جنبهٔ تاریخی دارد، در این‌جا درج می‌کنیم:

«در تاریخ ۲۳ سنبله سنهٔ ماضیه[3] در تحت ریاست سرهنگ باقرخان مویان عده‌ای قریب به ۳۰۰ نفر، حسب‌الامر حرکت نموده و در تاریخ ۱۸ میزان وارد شوشتر، حاکم نشین و مرکز خوزستان شدیم.

سرهنگ باقرخان و سایر صاحب‌منصبان و افراد کاملاً شروع به انجام وظایف مرجوعه نموده و همه نوع احترامات و شوؤنات نظامی و سیاست دولت را در آن نقطه حفظ نموده، پس از ۸ ماه سرهنگ سابق قشونی رضا قلی خان با درجهٔ یاوری[4] از قسمت غرب به ریاست امنیهٔ خوزستان منصوب و وارد گردید.

۱. بندقیر، جایگاه شهر اسلامی عسکر مکرم یا شهر ساسانی رستم کواذ (از بناهای قباد ساسانی پدر انوشیروان) و محل تلاقی رودهای دز و کارون، که خرابه‌های عسکر مکرم (عهد ساسانی) به شماره ۴۲ در ۲۴ شهریور ۱۳۱۰ هـ.ش. در فهرست آثار تاریخی کشور ثبت شده است.
۲. متدرجاً، به تدریج، آهسته‌آهسته.
۳. ماضیه، مؤنث ماضی، گذشته.
۴. یاوری، عمل و شغل یاور (Yavar). درجه نظامی که سابق در ارتش معمول بود و به جای آن

از همان بدو ورود بر عکس رویه سرهنگ باقرخان، با کلیهٔ طرفداران شیخ خزعل در دزفول به اسم «سیاست امروزهٔ دولت»، بنای دوستی و رفت و آمد را گذارده، و پس از جزئی توقف و توسط قطب‌السادات دزفولی نمایندهٔ خزعل در دزفول، به شیخ معرفی شد، و از آن به بعد با خزعل هم بنای دوستی و رفت و آمد را گذاشت.

خزعل هم نظر به عملیات سرهنگ باقرخان که کلیتاً برخلاف آمال مشارالیه بود (مثلاً خلع سلاح آدمهای او و تبعیدشان از شوشتر)، شکایت از سرهنگ باقرخان، به رضا قلی‌خان نمود و از او تقاضای دفع ضدیت و همراهی سرهنگ باقرخان با خود را کرد.

سرهنگ رضاقلی خان در بدو ورود کاملاً با سرهنگ باقرخان طرح دوستی انداخته و با هم مکاتبات دوستانه داشتند. پس از آن‌که رضاقلی خان، پیغام خزعل و مقاصد دوستی خود را به سرهنگ باقرخان می‌گوید، مشارالیه جواباً اشعار می‌دارد که من در حدود وظایف اداری و شرافت مقام و شغل با خزعل ضدیتی ندارم، و چون دیده و می‌بینم که مشارالیه برخلاف مقاصد دولت رفتار می‌نماید، تا بتوانم جلوگیری نموده و راپرت می‌دهم.

از آن به بعد میان سرهنگ‌های مذکور نقاری[1] دست داده، و سرهنگ رضا قلی‌خان از همان تاریخ بنای بد رفتاری با سرهنگ باقرخان گذارده، از جمله تمام قضایای خوزستان را که به ترتیب آیین خدمت نظامی به امیر لشکر غرب راپرت می‌داد و امیر لشکر غرب هم رجوع به رضاقلی خان می‌کرد، او کاملاً بر خلاف راپرت می‌داد و ضمناً مراتب امر و عملیات سرهنگ باقر خان را به شیخ خزعل اطلاع می‌داد.

بالأخره در نتیجهٔ تلگرافی که دولت در خصوص ضبط اراضی کارون، توسط

کلمهٔ سرگرد برگزیده شد.
۱. نقار، ستیزه کردن، نزاع‌کردن، ستیزه، کینه، عناد داشتن.

ادارهٔ مالیه، به خزعل مخابره نمود، رضا قلی‌خان مجدداً این پیشامد را در نزد خزعل از وجود سرهنگ باقرخان ناشی دانست، و خزعل را وادار نمود که به دولت بگوید که من با عملیات دولت به هیچ‌وجه مخالف نیستم، فقط با شخص سرهنگ باقرخان طرفیت و مخالفت دارم.

در همین موقع ثقةالملک، حکومت خوزستان، به همراهی ارفع‌الممالک نایب‌الحکومه که هر دو از طرفداران وثوق‌الدوله وکاملاً مخالف و بر ضد کابینهٔ حضرت اشرف سردار سپه بودند، به اهواز وارد شدند.

ثقةالملک پس از اخذ ۲۰۰۰ لیره و معاون او ۱۰۰۰ لیره، کاملاً برضد سرهنگ باقرخان قیام نموده و در حقیقت اساس خیانت و تمرد خزعل در مقابل اوامر دولت و مخالفت رضاقلی خان، نتیجهٔ ورود و تحریک این دو نفر بود.

در هر صورت سرهنگ باقرخان عزل، و سرهنگ رضا قلی خان به ریاست قوا منصوب، و روز بیستم برج سنبله به شوشتر وارد و پس از بازدید قشون چنین اظهار داشت:

«نظر به این‌که سرهنگ باقرخان نتوانست حفظ سیاست دولت را در این قسمت بنماید، به مرکز احضار و من به ریاست شما منصوب گردیدم.»

بعد بلاواسطه[1] به طرف اهواز حرکت و هنوز مراجعت ننموده، در آن‌جا با خزعل مشغول بعضی اقدامات شد. عملیات سرهنگ رضا قلی‌خان رفته رفته کاملاً مشهود گردید که علناً بر ضد سیاست دولت بوده و می‌باشد.

بدین واسطه عموماً رأی دادیم که برخلاف احکام مشارالیه رفتار نموده و علناً علم مخالفت برافرازیم. این بود که قرار شد در تحت ریاست سلطان حسین آقاخان عظیمی شروع به تصرف کلیهٔ شوشتر نموده، و طرفداران خزعل را نیز که در آن‌جا ضد دولت تبلیغ می‌نمودند، دستگیر نماییم.

طرفداران خزعل از شوشتر فرار نموده و به اهواز رفته، نزد رضا قلی‌خان

۱. بلاواسطه، بدون واسطه.

شکایت نمودند. مشارالیه هم فوری سلطان حسین آقا را به اهواز احضار نموده که پس از چند روز مراجعت کرد.

در مراجعت اظهار داشت که رضا قلی‌خان مدارکی به من ارائه داد که معلوم است عملیات مشارالیه، بدون اجازه و اطلاع دولت نیست و حکم نمود که شوشتر و مواقع متصرفه را تخلیه نماییم.

بعد از چند روز دیگر، یعنی در روز ۸ میزان، مجدداً سلطان حسین آقا را احضار، ولی این دفعه مراجعتش نداد.

در تاریخ ۹ میزان[1] عموم صاحب‌منصبان را در تلگراف‌خانه احضار و سؤال نمود، که آیا این اقدامات و تصرف شوشتر بدون اجازهٔ من به چه علت بوده، در صورتی‌که مسؤول قضایای اخیر خوزستان من هستم.

از طرف عموم صاحب‌منصبان توسط دکتر سلطان سید احمدخان ابراز گردید که مقصود ما فقط حفظ شرافت نظام و حفظ درجه و مقام خود است.

مشارالیه اظهار داشت که مسؤول حفظ شؤونات و اسلحه و جان و مال شما و حتی حفظ مقام سلطنت و مملکت ایران، من هستم.

در همین تاریخ طرفداران خزعل از اهواز به شوشتر مراجعت نموده و عده‌ای تفنگچی، قریب ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر، به شوشتر وارد، و جمعی از اهالی هم به کمک آنها مسلّح شده شوشتر و نظامیان را محاصره نموده، یعنی نظامی را از خروج از دروازه شهر ممانعت می‌نمودند، و علناً اظهار می‌داشتند که یا بایستی اسلحه خود را تسلیم نموده و خزعل را بشناسید، یا آن‌که داخل جنگ شوید.

اوایل وقوع این قضایا، غالب اهالی شوشتر طرفدار دولت و نظامیان بودند، ولی پس از مدتی که دیدند دولت توجهی ننمود و گویا قوای خوزستان را فراموش کرده بود، مردم هم از طرف دولت مأیوس شدند و دسته دسته بعضی از ترس خزعل و بعضی برای تملّق و جمعی هم به طمع لیره‌های خزعل بنای بد

۱. میزان، ترازو، مقیاس، هفتمین برج دوازده‌گانهٔ سال شمسی، معادل آبان‌ماه.

رفتاری را نسبت به نظامیان گذاشتند.

چنان‌چه در فوق اشاره شد، جمعی از اهالی به کمک خزعلیان، مسلّح شده و مخالف نظامیان بودند، اما با آن‌که نظامیان در قلعهٔ سلاسل سخت محصور و قادر به بیرون آمدن نبودند، غیر از جملهٔ «زنده باد نجات دهندهٔ ملت و پدر قشون و محبی مملکت ایران، کلمه‌ای از نظامیان شنیده نشده است.

خلاصه از آن تاریخ تا ۱۰ قوس که درست سه ماه می‌شود این عده نظامی فداکار در این قلعه خود را حفظ کرده و شرافت نظامی را از دستبرد خائنان مصون داشته‌اند.

تمام اطراف محاصره بود. هیچ وقت تلگراف یا مکتوبی نمی‌رسید. هر کاغذی که مهر سانسور رضا قلی‌خان را نداشت، اگرچه از خود خزعل بود، باز و تفتیش می‌شد.

اهالی شهر نیز که رفته رفته ما را فراموش شده و بیچاره می‌دیدند، دست به شرارت بر آورده بودند.

وجه هم به هیچ وجه در میان نظامیان پیدا نمی‌شد. قریب پنج ماه بود که دیناری نگذاشته بودند به ما برسد. معذلک افراد نظامیان ثابت قدم مانده و فریب تطمیع و تهدید فرستادگان شیخ را نخوردند.

گاهی قاصدی را با هزار زحمت یافته و به بهبهان یا میان چهار لنگ می‌فرستادیم که شاید خبر ما را به مرکز برسانند و از حال ما اطلاع بدهند، اما اگر آن اخبار هم به مراکز مهمهٔ رسیده باشد، ما از جواب و تصمیم مربوط به آن اطلاعی نمی‌توانستیم حاصل کنیم.

واقعاً در این قلعه و به آن وضع محاصره سه ماهه، این افراده معدود در میان آتش و دشمن، ثبات قدمی به خرج دادند، که فقط ایرانیان قدیم و رومیان، معهود و مسموع است.

چون بعد از مدتی سلطان حسین آقا مراجعت نکرد، از حال او به وسایلی

استفسار کردیم، معلوم شد مشارالیه را هم در اهواز توقیف کرده و تحت الحفظ به محبس فیلیه (در محمّره) برده‌اند و رضا قلی خان شب و روز در صدد است که راهی به قلعه سلاسل یافته و ما را تسلیم خزعل نماید، یا افراد را به تدریج بفریبد و از ما جدا کند.

فقط پشت گرمی ما به این حصار منیع بود که فی الحقیقه لایق تعمیر و توجه کامل است. و هر وقت فکر می‌کردیم که این قلعه را چه مردمان با همت و پهلوانی ساخته‌اند و ما از نسل آنها و حافظ نام آنها هستیم خون در بدن همگی به جوش می‌آمد.

هر روز در مواقع مختلفه برای افراد نطق می‌کردیم و آنها را به صبر و ثبات تشویق و ترغیب می‌نمودیم.

طرفداران خزعل روز به روز از جنگ زیدون اخبار موحش می‌دادند و ما را محزون می‌کردند. تا این‌که در روز ۱۰ قوس عده‌ای از دزفول وارد شدند، و بعد از آن‌که آنها را با اشرار و محاصرین در زد و خورد دیدیم، هورا کشیده، نام مبارک را بر زبان راندیم، و از قلعه خارج شده، از عقب سر بر آنها تاختیم و شهر را کاملاً تصرف کردیم.

سرمنشاءهای فساد را بعضی مقتول و بعضی دستگیر نمودیم.

جمعی هم متواری شدند. از جمله کاظم داود و اتباعش که از اشرار معروف بودند، هنوز دستگیر هستند و اهالی از این فتح نظامیان و مغلوبیت اشرار شادمانی و تشکر کردند و بر دولت و اقبال حضرت اشرف دامت عظمته دعاگو شدند.»

هر چند کیفیت این محاصره و مقاومت پهلوانانه را به اجمال شنیده بودم، لیکن اُصغای آن از زبان شخصی که خود شاهد تمام وقایع بلکه عامل عمدهٔ این قضیه بود، هیجان تأثیری فوق العاده در من ایجاد کرد.

گویی خودم در تمام این مصائب با آن عده شریک بوده‌ام.

پس دکتر را نوازش و از این ابراز وطن پرستی و مردانگی تمجید گفتم و به طریق ذیل نظامیان را مخاطب ساختم:

«سربازان فداکار،

من و ایرانیت، از شما خوشنود هستیم. شما مقدمة‌الجیش[1] قوای ایران بودید در مرکز اشرار. شما نمونهٔ قدرت ایران بودند در میان دسایس و تجهیزات دشمن.

سه ماه تمام بی آذوقه، بی مونیسیون و بی مخارج، با اشرار مقاومت کردید. قلعهٔ سلاسل، بعد از ساسانیان، چنین سکنه و مستحفظین باشرافتی در خود ندیده بود.

۱۵۰۰ سال بر او گذشت و در و دیوارش از انعکاس فریادهای وطن پرستانه به اهتزاز نیامد. ۱۵ قرن از عمر او سپری شد و یک عده سپاه جدی و جنگجوی وطن پرست را در آغوش نکشید. دیوارهای این حصار پر افتخار سالها بود که بیرق جنگی ایران بر فراز خود نمی‌دید.

شما در مقابل، علی رغم تمام قوای خصم، این بیرق را سه ماه تمام بر پای نگاهداشتید. در مدتی که از خیانت تباهکاران، صفحه خوزستان برای سوختن شما و سوختن ایرانیت کانون فروزانی شده بود، شما در این قلعه، میخی در چشم دشمن بودید.

شما فهماندید که هنوز جوانان ایران در عروق خود، خون همراهان شاپور و سپاهیان بهرام و قشون نادرشاه را ذخیره دارند. شما به خزعلیان خیانتکار، مبرهن کردید که ایرانی شرافت و استقلال و قدرت مملکت خود را به پول و نعمت سهل است، بر جان خود هم ترجیح می‌دهد.

شما مرا بیش از پیش امیدوار کردید که زحمات چند ساله‌ام به هدر نرفته و چنان‌که مفسدین می‌گویند، در زمین شوره تخم سنبل نکاشته‌ام.

۱. مقدمة‌الجیش، گروهی از سربازان که پیشاپیش عمده قوا حرکت کنند، پیش فرستاده.

شما قشون ایران را بهتر از هر لشکر عظیمی معرفی کردید. شما پشت دشمن را به لرزه در آورید. اگر شجاعت، نخستین صفت سرباز است، ثبات و پایداری دومین صفت او محسوب می‌شود.

اکنون مژده می‌دهم که برادران شما نیز در جبههٔ سلطان آباد و رامهرمز بر بقیهٔ اشرار غلبه کردند و امیر مجاهد و همراهانش را به زمین فرو بردند.

امروز خوزستان که زندان شما محسوب می‌شد، تفرجگاه قشون جوان است. مخصوصاً شما را به اهواز احضار می‌کنم که مرکز خصم خود را بی سپر نظامیان ببینید و به جبران سختی‌های ۱۰۰ روزه از لذت فتح برخوردار شوید.

پس از آن به تماشای این قلعه منیع و محبوب که از عهد افتخار ایران حکایت می‌کند، و جان و شرافت نظامیان پهلوان ما را حفظ کرده است، پرداختم.

عصر امر دادم ابلاغیه ذیل را برای آگاهی شوشتر تهیه نمایند و چون چاپ نیست، چند نسخهٔ خطی تدارک کنند:

ابلاغیه

«عموم اهالی خوزستان، از وضیع و شریف و عشایر، و مخصوصاً ساکنین شوشتر، باید بدانند که مقصود من از عزیمت از تهران به دورترین ایالات این مملکت برای تصفیهٔ امور جاریهٔ این حدود و رفع قضایای وارده بر آن نبوده و نیست، زیرا این موضوع اهمیت آن را نداشت که من به شخصه عزیمت این صفحه کرده، وکافی بود که یکی از صاحب‌منصبان را مأمور تصفیهٔ قضایای این خطه نموده و حل معضلات را به سر نیزهٔ نظامیان فداکار حوالت نمایم، بلکه یگانه منظور من از تحمل زحمات و متاعب[1] و طی این مسافت بعید، فقط برای آن است که شخصاً به دادخواهی هموطنان خود و آن رعایای بیچاره که هر روز در معرض تجاوزات بی موضوع واقع می‌گردند، قیام نموده باشم.

۱. متاعب، جمع متعب، رنج‌ها.

در این موقع که لطف پروردگار و توجّهات ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین زمام مقدرات این کشور به دست من سپرده است، ناچارم که به نام مسئولیّت مملکتی و مسؤولیّت وجدانی، هر گونه زحمت و مشقت را بر خود هموار کرده و شخصاً به اطراف و اکناف مملکت توجه نموده، مظلومین و ملهوفین[1] را نوازش کرده، داد قلوب آنها را از دست ستمکاران بستانم.

همین اراده و همین عقیده است که اکنون مرا به جانب خوزستان رهبری کرده، و در تحت همین منظور و مطلوب است که به کلیهٔ اهالی اجازه می‌دهم که هر گونه مطلب و شکایتی دارند به من مراجعه کرده، و ایفای[2] حقوق از دست رفتهٔ خود را مطالبه نمایند.

اگرچه در شوشتر جماعتی گرد آمده بودند که شرارت و فضولی را بر آسایش خلق ترجیح داده و به یک طریق بی‌رویه قدم‌های شرارت‌آمیزی برداشتند، و حق آن بود که به نام حفظ مصالح جماعت تمام آنها را محو و نابود و نصیب چوبه دار نمایم، معهذا چون این شرارت‌ها را فرع عدم شعور مرتکبین آن دانسته و در این موقعی که همه، اوضاع کنونی را با ترتیبات سابق مقایسه کرده و فهمیدند که دولت از کمترین خطایی صرف‌نظر نخواهد کرد و برای مجازات متجاوزین تا آخرین حدود مملکت تصمیم خواهد گرفت، و در این موقعی که همه فهمیدند اوضاع سابق واژگونه شده و امروز، روز اطاعت و انقیاد است، من هم با توجهی که دولت همیشه نسبت به رعایا و اهالی و انقیاد است، به اهالی شهر عفو نمایند.

ولی در ضمن بدانند که این حس رأفت و عطوفت و عفو و اغماض برای گذشته است و تصور نکنند که باز می‌توانند از عواطف دولت استفاده نمایند. صریحاً می‌گویم که از این به بعد هر کس بر خلاف مصالح مملکتی قدمی بردارد، با شدیدترین اقسام، مجازات خواهد شد و از احدی صرف نظر نخواهم نمود.

۱. ملهوفین، جمع ملهوف، اندوهگین، غمگین، ستمدیده، مظلوم.
۲. ایفا، به سرآوردن وعده، وفاکردن، حق کسی را تمام دادن.

چون روزگار شرارت و تجاوز و جسارت سپری شده، مردم باید آزادانه به‌کار «زراعت» و «فلاحت» خود پرداخته و در صدد ترقّی «تجارت» و «صنایع» باشند، که هم خود به فیض دسترنج خود رسیده و هم مملکت آباد و از وجود آنها استفاده نماید.

اینک برای حفظ همین ترقّی و تعالی و آسایش خیال مردم است که سوق مقداری قوای نظامی را به پشتیبانی اهالی امر می‌دهم، و همان‌طور که حفظ حدود اهالی به آنها توصیه شده و می‌شود، عموم اهالی نیز باید وجود آنها را مغتنم دانسته و بدانند که قشون برای حفظ رعیت و آبادانی مملکت و آسایش اهالی است.

به پشتیبانی قشون تمام مردم می‌توانند به فراغت خاطر به مصالح امور خود بپردازند، و با کمال اطمینان و امنیت در اماکن خویش بیارامند و نظر به این‌که قشون ایران برای ایران و برای رفاه حال ایرانی تأسیس یافته، بدیهی است وسایل آسایش اهالی به دست قشون فراهم خواهد گردید، و مردم هم باید در پرتو این امنیت و عدالت، پیوسته نظر خود را به مرکز مملکت دوخته، اوامر دولت را مطیع و منقاد باشند.

برای تکمیل آسایش اهالی به همهٔ مردم آزادی و اختیار می‌دهم، که مطالب خود را مربوط به هر کس و هر نقطه باشد، مستقیماً به خود من مراجعه نمایند، تا با وسایل لازمه موجبات ترقیه حال آنها، آن طوری که مقتضی حقانیت است، تمهید گردد.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

از جمله تلگرافات متعددی که در این دو شب اقامت شوشتر واصل گردید، مشروحهٔ ذیل است که حکومت نظامی تهران مخابره نموده است:

معلوم می‌شود وکلای خائن از شنیدن خبر تسلیم خزعل و تصفیهٔ کار

خوزستان به هیجان آمده و خودنمایی و دست و پایی می‌کنند. قصد دارند افکار مرا به جانب مرکز متوجه سازند که کاملاً امر خوزستان تصفیه نیابد.

این است خلاصهٔ مذاکرات جلسهٔ سری در عصر ۱۵ قوس:

«داور نطقی که پایه آن بر مخالفت بود ایراد کرد. از جمله گفت که بایستی کلیهٔ عملیات خود را از صلح و جنگ در خوزستان به تصویب مجلس برسانند. اشخاص دیگر از قبیل میهن، سرکشیک زاده و غیره مخالفت‌های شدیدی کردند.

معلوم نیست خیال آنها چیست؟ ظاهراً جز مشوش کردن افکار حضرت اشرف منظوری ندارند. این اقدامات هم دنبالهٔ تحریک انگلیسی‌ها است.»

حکومت نظامی تهران

نفت

رئیس کمپانی نفت ایران و انگلیس دعوت کرده بود که از معدن بازدیدی کنم.

در سال ۱۹۰۱م. (شهر صفر ۱۳۱۹هـ.ق.)، امتیاز نفت تمام ولایات ایران، به استثنای خراسان و استراباد[1] و مازندران و گیلان و آذربایجان، به مستر ویلیام ناکس دارسی[2] داده شده است که تا ۶۰ سال به استخراج مبادرت ورزد و از عواید، صدی شانزده[3] به دولت ایران، سهم بدهد.

۱. استراباد، نام قدیم شهرستان گرگان مرکز استان گلستان کنونی.

۲. ویلیام ناکس دارسی (William Knox d'Arcy) مردی استرالیایی که در سال ۱۳۱۹ هـ.ق./ ۱۹۰۱م. امتیاز نفت ایران را از دولت گرفت، ولی بعداً با مخالفت روس‌ها، دولت ایران نواحی آذربایجان، گیلان، مازندران، گرگان و خراسان را منتزع ساخت. به موجب این امتیاز دارسی مبلغ ۲۰،۰۰۰ لیره و ۱۶٪ سود ویژه سالیانه را به دولت بپردازد، مدت امتیاز از ۱۹۰۱ تا ۱۹۶۰م. بود. عاقبت استخراج نفت در میدان نفتون مسجد سلیمان شروع شد و در سال ۱۹۰۹م. شرکت نفت ایران و انگلیس تأسیس گردید.

۳. صدی شانزده، یعنی ۱۶٪.

دارسی، بدواً در قصرشیرین شروع به استخراج معدن کرد، ولی به واسطهٔ دوری راه و مصارف لوله‌کشی، دست، باز داشت و در صدد فروش حق خود به سرمایه‌داران آلمانی برآمد.

بحریه دولت انگلیس که کاملاً به اهمیتِ نفت ایران برای جهازات[1] خود پی برده بود، مانع از فروش شد و وسایل خرید سهام و تشکیل کمپانی را فراهم آورد، و دولت انگلیس خود نصف سهام را برداشت.

سپس در خوزستان مشغول کار شدند. هنگامی که باز می‌رفتند ناامید شوند، یکی از چاهها فوران عجیبی کرد، و دریایی از نفت بیرون ریخت، به قسمی که آلات و اشیاء غرق نفت و عمله‌جات مشرف به هلاکت شدند.

از آن وقت به بعد، توسعه غریبی در کار داده‌اند. این امتیاز نیز از عجایب کارهای قاجاریه است.

هیچ نکتهٔ جدی و عمیقی در امتیازنامه دیده نمی‌شود که دلالت بر تعمّق و تفکر درباریان ایران داشته باشد، مگر یک نکته که خنده آور است.

شاه و وزرای ایران بعد از گم کردن مرکوب[2] به فکر پالانش افتاده و به کمپانی گفته‌اند، چون دولت علیه از نفت قصرشیرین و دالکی و شوشتر سالی ۲۰۰۰ تومان استفاده می‌کرده، و پس از این امتیاز، از آن محروم خواهد ماند، باید مبلغ مزبور را کمپانی جبران نماید.

مسیو دارسی هم حاتم بخشی کرده، و ۲۰۰۰ تومان را علاوه بر حق‌الشرکه، بر عهده گرفته است به خزانه عامره[3] تقدیم دارد.

نفت این سرزمین به قدری زیاد و خوب است که نظیری برایش معلوم نیست. بعد از تماشای معدن، کثرت نفت ثابت می‌گردد. اغلب چاهها را مُهر کرده و علامت زده و بسته بودند، زیرا که پس از فراهم آوردن مقدمات استخراج، معلوم

۱. جهازات، جمع جهاز، به معنی کشتی‌ها.

۲. مرکوب، آنچه بر آن سوار شوند، اسب.

۳. عامره، مؤنث عامر. آباد، پر، انباشته.

کرده‌اند که میزان نفت به قدری است که صدور آن امکان‌پذیر نیست، و مجبور خواهند بود بالاخره آتش بزنند. پس مسدود بودن را بهتر دیده‌اند.

چاههای این محوطه را باید به سه نوع تقسیم نمود:

اول - چاههایی که حفر شده و موجبات خروج نفت از آنها فراهم گردیده، ولی عجالتاً ذخیره نگاه‌داشته‌اند.

دوم - چاههایی که نفتش در حالت خروج و مورد انتفاع کمپانی است.

سوم - نقاطی که هنوز حفرش تمام نشده و به کار آنها مشغول‌اند.

کمپانی تاکنون موفق به حفر ۴۳ حلقه چاه گردیده و یقین به وجود نفت آن نموده است، اما کلیهٔ عایدات امروزه، فقط از سه چاه است و نفت همین سه چاه هم به قدری زیاد است که مجبور شده‌اند از قسمتی استفاده ننمایند.

رئیس کمپانی گفت:

«تا حال از یک چاه معروف به (ف هفت)، ۶,۰۰۰,۰۰۰ تن (تقریباً ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ خروار)، استفاده کرده‌ایم و هنوز هم نقصانی در آن دیده نمی‌شود.»

در ثلث فرسخ دورتر، چاه دیگری هست مرسوم به (ب هفده)، که روزی ۵۶۷۰ خروار از آن استخراج می‌شود.

این قبیل چاه، بسیار است که در نقاط دور و مختلف واقع‌اند و مخصوصاً آنها را بسته‌اند، زیرا که نه لولهٔ کافی و نه کارخانهٔ تصفیه و کشتی نقّاله[1] برای حمل آن موجود دارند.

هر جا را حفر می‌کنند، همین طور به چاههای پر نفت مصادف می‌شوند.

اگر تمام چاهها را باز کرده و به کار بیندازند، میزان محصول در سال به ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ تن (تقریباً ۳۵,۰۰۰,۰۰۰ خروار)، خواهد رسید و این، با وسایل موجوده، دور از عقل و اسباب اتلاف و به هم خوردن بازارهای نفت دنیا خواهد

۱. نقّاله، مؤنث نقال. در این جا به معنای انتقال دهنده.

شد. بنابراین به همین میزان قناعت کرده و به تدریج پیشرفت می‌دهند.

عزیمت به دزفول

یک‌شنبه ۲۲ قوس [۱۳۰۳ه.ش.]

صبح اتومبیل‌ها را به وسیلهٔ قایق از کارون عبور دادند، و تقریباً سه ساعت به ظهر از ساحل یمین رودخانه به طرف شمال عازم گردیدیم.

دزفول شهر دورافتاده‌ای است[1] که تا خط آهن کشیده نشود و راه خرم‌آباد کاملاً مفتوح و مأمون نگردد، امید ترقّی برای آن نیست.

در منزلی که مهیا شده بود، فرود آمدم. شب، ابر تیره آسمان را فرو پوشید. چون می‌دانستم که باران‌های این حدود چقدر زیاد و تند است و اراضی به واسطهٔ نرمی چگونه در اثر باران به باتلاق مبدل می‌شود، عزم کردم حتی‌الامکان[2] قبل از شروع باران حرکت نمایم، زیرا که اگر می‌بارید، دیگر اتومبیل‌رانی امکان نداشت و مجبور می‌شدیم چند روزی به انتظار خشکی زمین در دزفول بمانیم و این پیشامد هم با عجله‌ای که من به بازگشت به تهران داشتم،

۱. دزفول، شهرستانی تاریخی در شمال خوزستان، که از روزگار ساسانیان آباد بوده و در اصل دژپل نامیده می‌شد. این شهر در دورهٔ قاجاریه کوچه‌های تنگ و باریک و معوج و کثیفی داشته، که نجم‌الملک، دیالافوا، بابن‌وهوسه، افشار، اعتمادالسلطنه، لایارد، دوید، ادموندزوفیلبرگ هم به آن اشاره می‌کنند. امروزه این شهر مرکز شهرستانی به همین نام است که در سال ۱۳۷۵ه.ش. ۲۳۹,۷۵۰ نفر جمعیت داشته و بر اساس برآورده‌ها هم اینک افزون بر ۴۷۵,۰۰۰ نفر را در خود جای داده است. این شهر در روزگار هخامنشی تا ساسانی مرکز یهودیان خوزستان به شمار می‌رفته و بقاع و مزارات روبن پیامبر، حزقیل پیامبر، صالح پیامبر و گورستان قدیمی اطراف محمد سبزقبا که گورهای آن به سوی اورشلیم (بیت‌المقدس) است، بر جای مانده است. آثار تاریخی مهم آن عبارت است از: ۱. جندی شاپور (ساسانی، ثبت ۴۶) ۲. پل ساسانی (ثبت ۸۴) ۳. مسجد جامع (قرن ۳ و ۴ هجری قمری، ثبت ۲۸۷) ۴. تپه چغامیش (هزاره چهارم قبل از میلاد، ثبت ۴۸۷) ۵. مسجد لب خندق (قاجاریه، ۲۵۴۷) ۶. بقعه رودبند (صفویه، ۲۵۴۹) ۶. بقعه محمد بن جعفر طیار (تیموری، ۲۶۰۶) ۱۰. آسیاب‌های آبی قدیم (ساسانی، ۳۹۸۴) ۱۱. مسجد ضیایی (قاجاریه، ۳۷۷۲) ۱۲. ساباط ناهید (قاجاریه ۷۰۹۷) ۱۳. بقعه سید عبداله داعی (قاجاریه، ۷۰۹۸).

۲. حتی‌الامکان، تا بتوان، تا آن جا که ممکن است، تا دست دهد.

وفق نمی‌داد.

پس بر خلاف نقشهٔ خود که می‌خواستم یک روز دیگر در دزفول توقف کنم، شبانه به همراهان امر کردم حاضر شوند، که صبح زود حرکت کنیم.

سرهنگ عبدالعلی خان اعتماد مقدم رئیس قشون، چون در نظر داشت جشنی در اردو بدهد، خیلی اصرار کرد که یک روز توقف کنم، ولی به جهات مذکور نپذیرفتم.

به رئیس کابینه امر دادم بیانیهٔ ذیل را تهیه نماید که بعد از انتشار داده شود:

ابلاغیهٔ ریاست وزرا و فرماندهی کل قوا

«چنان‌که به همه تذکر داده شد، اهالی دزفول باید بدانند که مقصود من از عزیمت از تهران به دورترین ایالت این مملکت، برای تصفیهٔ امور جاریه و رفع قضایای وارده نبوده، و این موضوع اهمیت آن را نداشت که من شخصاً عزیمت در این صفحه نمایم، وکافی بود که یکی از صاحبمنصبان را مأمور تصفیه قضایای این خطه نموده و حل معضلات را به سرنیزهٔ نظامیان فداکار حوالت نمایم، بلکه یگانه منظور من از تحمل زحمات و متاعب، فقط برای آن بود که شخصاً به دادخواهی هموطنان خود، و آن رعایای بیچاره‌ای که هر روز در معرض تجاوزات بی‌موضوع واقع می‌گردند، قیام نموده باشم.

در این موقع که لطف خداوند، و توجهات ائمه اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین، زمام مقدرات این کشور را به دست من سپرده است، ناچارم که به نام مسؤلیّت مملکتی و مسؤلیّت وجدانی، هرگونه زحمت و مشقت را بر خود هموار کرده و شخصاً به اطراف و اکناف مملکت توجه نموده، مظلومین را نوازش کرده و داد قلوب آنها را از دست ستمکاران بستانم.

همین اراده و همین عقیده است که اکنون مرا به جانب خوزستان رهبری کرده، و در تحت همین منظور و مطلوب است که به کلیهٔ اهالی اجازه می‌دهم هر گونه مطلب و شکایتی دارند، به من مراجعه کرده و ایفای حقوق از دست رفتهٔ

خود را مطالبه نمایند.

اگرچه تجاوزاتی که اخیراً بر ضد امنیت و آسایش خلق شده بود، بایستی به شدیدترین مجازات محوّل و مفوّض می‌گشت، لیکن چون بحران‌های مزبور غالباً فرع عدم شعور مرتکبین بوده، و در این موقع که عموم مردم، اوضاع کنونی را با ترتیبات سابق مقایسه کرده و فهمیدند که دولت از کمترین خطایی صرف‌نظر نخواهد کرد، و برای مجازات متجاوزین تا آخرین حدود مملکت تصمیم خواهد گرفت، در این موقعی که همه، قویاً ادراک کردند وضعیّات سابق واژگونه شده و امروز روز اطاعت و انقیاد است، من هم با توجهی که دولت همیشه نسبت به رعایا و اهالی مبذول داشته، از گذشته‌ها صرف‌نظر می‌کنم و میل دارم همه بدون خوف و وحشت در آرامگاه خود زیست نمایند.

در ضمن، شدیداً به همه تذکر می‌دهم که این حس رأفت و عطوفت در عفو و اغماض برای تقصیرات گذشته است، و تصور نکنند که باز می‌توانند از عواطف دولت استفاده نمایند.

صریحاً می‌گویم که از این به بعد، از ابتدای خوزستان گرفته تا انتهای لرستان، هر کس، در تحت هر عنوان، قدمی بر ضد مصالح مملکتی بردارد، بلاتردید[1] تعقیب و دستگیر و با شدیدترین اقسام مجازات خواهد شد، و از احدی صرف‌نظر نخواهم نمود.

چون روزگار شرارت و فضولی و تجاوز و جسارت سپری شده، لهذا مردم باید آزادانه به کار زراعت و فلاحت و کسب و کار خود پرداخته و درصدد ترقّی تجارت باشند، که هم خود مستفیض شده و هم مملکت از وجود آنها استفاده نماید و آباد گردد.

در این موقع، زاید نمی‌دانم عطف توجهی به جانب ساکنین لرستان کرده، اعم از طوایفی که در حوالی دزفول سکنی دارند، و یا عشایر و قبایلی که در دوردست

---

۱. بلاتردید، بدون تردید، بی‌شک.

متوقف هستند، و در ضمن نصیحت و اندرز، به همهٔ آنها عموماً خطاب می‌کنم که قشون دولت، نه تنها آنها را رعایای این مملکت و جزو این مملکت دانسته و با هیچ یک از آنها طرفیت ندارد، بلکه باید چشم و گوش خود را باز کرده، بدانند و بفهمند و دقّت کنند که مقصود من و تمام زحمتی که در این راه می‌کشم، و تمام مقاومتی که در انتظام لرستان به عمل می‌آورم صرفهٔ آن عاید خود آنهاست، و برای آن است که آنها بهره‌مند شده لذت امنیت و عدالت را چشیده، و از این زندگانی وحشیانه و این اسلوب زشت و نامطبوع خلاصی و رهایی یابند.

اگر لرها به این طرز و اسلوب بی‌موضوع خوگرفته و نفهمند که در چه مرحلهٔ زشتی امرار حیات می‌کنند، من با نهایت دلسوختگی مجبورم که آنها را از این سرگردانی همیشگی خلاص کنم و برادران خود را به طرف تمدن و انسانیت سوق دهم.

همین قدر که مختصر آسایش و سکونی برای آنها حاصل شد، آن وقت همه خواهند فهمید که من همیشه با نظر پدرانه به آنها نگاه کرده و همه آنها را از خود و بستهٔ خود دانسته‌ام.

دزدی و ولگردی و غارت و چپاول و بیابان پیمایی، کار انسان نیست.

لرستانی‌ها عموماً، از اول تا به آخر باید رویهٔ انسانها را پیش بگیرند. باید به تدریج قراء[1] و قصباتی از خود درست کرده و با کمال فراغت خاطر و آسایش خیال با عیالات خود به کار زندگی و تعالی و ترقّی بپردازند.

این رویهٔ حالیه، همهٔ آنها را نابود خواهد ساخت. به همین لحاظ و از روی کمال دلسوزی مجبور از افتتاح راه خرم‌آباد به خوزستان شدم، و تمام طوایف باید از موقعیت خود استفاده کرده در عوض سرگردانی در بیابان‌ها، شروع به مراوده با خوزستان و بروجرد و اطراف نموده از راه تجارت و مراوده، قدر زندگانی را بفهمند.

۱. قراء، جمع قریه؛ به معنای روستاها.

چون این نظریه در وجود من تردیدپذیر نخواهد بود و مجبور از حفاظت و امنیت هستم، این نکته را نیز به ناچار خاطرنشان عموم می‌نمایم، که همان‌طور که حس رأفت دولت متوجه اهالی است، همان‌طور هم از این به بعد اگر از کسی اقدام بی‌رویه‌ای ناشی شود، یا یک طایفه و عشیره‌ای در مقام تجاوز نسبت به هم برآیند، امر خواهم داد که آن طایفه را از صغیر و کبیر محو و نابود ساخته، و همه را به سزای اعمال خود برسانند. از این به بعد گناه احدی عفو و اغماض نخواهد شد، و این آخرین عفوی است که به متجاوزین خوزستان و اشرار لرستان داده می‌شود.

همه باید بدانند قشون به هر طرفی اعزام می‌شود، برای آسایش اهالی است. اهالی باید به وجود قشون دلگرم باشند و با کمال اطمینان در اماکن خویش بیارامند.

برای تکمیل توجه دولت، به همه مردم و ساکنین این حدود، آزادی و اختیار می‌دهم که حقوق حقهٔ خویش را تشخیص داده، قدر آن را بدانند و نگاهداری کنند، و اگر تجاوزی از طرف هرکس شد به من اطلاع بدهند، تا وسائل آسایش آنها به طوری که مقتضی حقّانیت و عدالت است تهیه گردد.

نظر به این‌که موقع اقامت در دزفول به واسطهٔ گرفتاری و اشتغالات مهمه مجال انتشار این بیانیه نشد، این است که برای تذکر اهالی و عموم طوایف تلگرافاً از اهواز ابلاغ و اعلام می‌گردد.»

رئیس‌الوزرا و فرماندهٔ کل قوا
۲۳ قوس – نمره ۷۱۳۱

صبح زود به راه افتادیم. در محاذات[1] خرابه‌های شوش، بارانی که پیش‌بینی کرده بودم، شروع به باریدن کرد و با کمال اشتیاقی که بار دیگر به دیدن آثار شوش داشتم، مرا از پیاده‌شدن در آن مکان تاریخی مانع آمد.

۱. محاذات، برابر چیزی قرار گرفتن، مقابل بودن.

در این نواحی با جزیی بارندگی رودخانه‌ها می‌جوشند و دشت‌ها به دریای گل مبدل می‌گردند، به قسمی که برای اتومبیل، دیگر حرکت سریع امکان ندارد.

ظهر در کلبهٔ یکی از افراد، که علی‌الظاهر مباشر خزعل بود، ولی از ظلم و شقاوت او ناله و زاری داشت، پیاده شدم. با کمال میل گوسفندی قربانی کرد. از پذیرایی صمیمانه‌ای که در خور حوصله و استطاعت خود نمود، بسیار محظوظ[1] شدم. واقعاً از بذل مقدور مضایقه نکرد.

در این حدود، هیچ اثری از تمدن دیده نمی‌شود. طرز زندگانی اهالی به بهایم[2] بیشتر شباهت دارد تا انسان. محض این‌که انعامی به او داده باشم، به رئیس کابینه امر کردم هفت تیری را که با خود دارد به او بدهد.

بعد از صرف ناهار، حرکت کردیم. حوالی غروب به اهواز رسیدیم.

شب ۲۴ قوس، دوسیهٔ[3] مهمی، مشتمل بر چند سند مختلف، از طرف یک نفر از علاقه‌مندان به وطن برای من فرستاده شد. در حقیقت با سوابقی که داشتم این اسناد چیز تازه‌ای بر اطلاعات من نیفزود، ولی مورث حیرت و تلخکامی و تأسف فوق‌العاده شد، به قسمی که آن شب تا نزدیک صبح به خواب نرفتم. راپرت‌هایی که در همین زمینه‌ها سابقاً می‌رسید، مرا از نیات خارجیان و احوال عشایر داخلی کاملاً مستحضر می‌گردانید، لیکن دیدن خطوط و امضاهایی که حقیقتاً و عمداً برای خرابی ایران و تزلزل افکندن به اساس قدرت مملکت، و تجزیهٔ ایالات و برانگیختن عشایر آن، بر کاغذ رسم شده، مرا مبهوت و بار دیگر ثابت کرد که «شنیدن مانند دیدن نیست.»

بهت من از این بود که یک ایل قدیمی و نجیبی، مثل بختیاری، که در مرکز ایران قرن‌ها است بساط تنعّمش گسترده بود، و حقیقتاً از نظر تاریخ و از لحاظ

۱. محظوظ، حظ برده، بهره‌ور، متمتع.
۲. بهایم، جمع بهیمه. چهارپایان، چارپایان، ستور.
۳. دوسیه (dosye در فرانسوی dossier)، پرونده.

موقعیت جغرافیایی، ایرانی حقیقی باید تصورش کرد، با خارجیان قرار داشته، از آنها پول و تفنگ می‌گرفته و برای در هم شکستن قوای ایران، مانند چرخی از چرخهای معدن نفت، متحرک بلااراده بوده است.

تأسّفم از این بود که یک دولت معظم و ثروتمند و متمدنی مثل انگلیس، با وجود محبت همیشگی ملت ایران، و با وجود سیاست متین و موافق و ملایم دولت من، مأمورینی به نقاط مهمه ایران فرستاده است که شب و روز کارشان طرح نقشهٔ برانگیختن قبایل، وارد کردن قشون، تأدیه وجه، تسلیم اسلحه به طوایف، منع جریان‌های اداری ایران، ضعیف ساختن قوای دولتی و وارد کردن خسارت و تلفات به خزانهٔ مملکت و به قشون مملکت است.

این مأمورین فی‌الحقیقه سپاه و قدرت دولت خود را مهرهٔ شطرنج، و سرزمین ایران را صفحهٔ شطرنج محسوب داشته، و برای سرگرمی یا شهرت خود، کودکانه در صدد پیش آوردن بازی‌هایی هستند که ابداً لزومی نداشته، و بدون مبادرت به آنها هم همیشه اوضاع به این حال باقی می‌مانده، بلکه بهبودی و حسن جریان می‌یافته است.

عجب این است که در هر مورد، نفت و حفظ معادن نفت را دستاویز کرده، به آن بهانه مایل‌اند قشونی و پولی به اختیار خود درآورند. در صورتی‌که اگر یک سال مأمورین انگلیس از دسایس و تحریکات خودداری می‌نمودند، و می‌گذاشتند بدون کشمکش و اتلاف قوا، دولت ایران در خوزستان و لرستان ادارات خود را دائر کند، و به جزئیات کارها مسلط شود، و اشرار و قبایل را خلع سلاح نماید، و قشونش در نقاط لازمه مستقر گردد، معدن نفت از آفات موهومی و خطرات مصنوعی محفوظ می‌ماند.

نمایندگان انگلیس برای این‌که پولی به اختیارشان گذاشته شود، که هر طور میل دارند بپاشند و صرف کنند، و قشونی به ایران وارد کرده که قدرت آنها

بی‌مانع و استبدادشان بی‌عایق باشد، علی‌الاتّصال[1] به مراکز مهمه خود راپرت‌هایی داده، و اوضاع را قابل ورود قشون و مستلزم صرف وجه و بذل اسلحه جلوه‌گر ساخته‌اند، و برای این‌که به هوش و لیاقت آنها تحسین بگویند، گره دست را به دندان می‌اندازند.

اگر تلخکامی مانع نبود، از خواندن این تلگرافات رمز و این مراسلات، مختلفه جای آن بود که مدتی بخندم.

این نمایندگان کار کرده و با علم و اطلاع مثل این‌که در مملکت دشمن ایلچی هستند، و سرنوشت حیاتی مملکتشان به پیشرفت فلان ستون قشون، یا تصرف فلان قلعه منوط[2] است، بدواً اساسی موهوم طرح ریخته‌اند، سپس روی آن بنیان، قصر خیالی ساخته و در جزئیاتش بحث‌ها کرده‌اند.

در ابتدا این قضیهٔ باطله را، مسلم گرفته‌اند که دولت ایران خیال دارد معادن نفت خود را خراب کند، یا اگر دولت در این نواحی قوی باشد، معدن نفت منافعی نخواهد داشت و دچار خسارتی خواهد شد؛ و شاید چیزهای دیگر، که خدا و مغزهای بی‌عمق و بی‌رحم خود آن مأمورین از آن آگاه است.

بعد از طرح‌ریزی این اساس، آن وقت در صدد برآمده‌اند که چگونه جلوگیری از این آفت و خسارت نمایند.

گاهی بختیاری را مهمترین عامل جلوگیری از قشون ایران شمرده، وقتی، خزعل را مناسب‌ترین مستحفظ معادن نفت خوانده، و موقعی ورود قشون را به اهواز و مسجد سلیمان لازم دانسته‌اند.

تمام این زحمات و این راپرت‌ها برای چه؟

برای این‌که دولت انگلیس مضطرب و نسبت به ایران عصبانی شود، و عده‌ای را بگمارد که با دست عشایر و قبایل ایران شط خونی در این مملکت راه انداخته،

۱. علی‌الاتّصال، همواره، همیشه.
۲. منوط، مربوط، وابسته، بسته شده، درآویخته.

و جمعی بی‌گناه را در توفان انقلابات مستأصل و نابود سازند.

دولت انگلیس خرجی را متحمل شود، و مملکت ایران ضررهای جانی و مالی هنگفتی بنماید، و در نتیجه خودشان در محافل سیاسی لندن و بغداد و کلکته یک ناپلئون کوچکی خوانده شود، و به از پیش بردن نقشه‌های جنگی و سیاسی خود مباهات کنند!

واقعاً در این باب چه بنویسم که هیچ منطقی در کار نیست و اساساً موجبی نمی‌بینم که در رد آن بحثی بکنم. تمام از غرور و بی‌انصافی و شهرت‌طلبی است و بس.

بهتر این است که عین اسناد را که با امضای نمایندگان رسمی و خوانین بختیاری و شیخ خزعل در دست است، درج نمایم، و ترجمه تحت‌اللفظی[1] آنها را هم اضافه کنم، تا ثابت شود که چه دسایس در کار بوده و من در این سفر با چه عوائقی مقابله کرده‌ام، و از آن طرف چند نفر خائن و دربار قجر، چگونه فداکاری‌های مرا به عکس جلوه دادند و در تهران چه شایعه‌های بی‌مغزی منتشر ساختند؟

اقتباس از کتاب سری

صفحه ۱۹۰، سند ۱۹۱۶

کی هست کی؟

متنفذین در ایران

«خزعل خان (شیخ) کی. سی. آی. ئی و کی. جی. آی. ئی.،[2] شیخ محمّره، سردار ارفع در سنه ۱۸۶۱م. متولد گردیده، در سنه ۱۸۹۷م. جانشین برادر خود

۱. تحت‌اللفظ، ترجمه به معنی، لفظ به لفظ عبارتی را از زبانی دیگر ترجمه کردن.
۲. علائم اختصاری نشان‌های «شوالیه امپراتوری هند» (K.C.I.E) و «فرماندهی امپراتوری هند» (K.G.I.E) که به ترتیب در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰م. و ۱۰ دسامبر ۱۹۱۷م. از طرف دولت انگلستان به شیخ خزعل داده شد.

شد.

در ایران، از هر حیث مستقل مطلق است و پیوسته با دولت انگلیس به طور صمیمانه و صادقانه دوستی نموده و اکنون در کبر سن،[1] بیش از پیش نسبت به دولت بریتانیا علاقه‌مند و مطیع و موافق است.

مشارالیه مردی است لایق و باهوش. نفوذش تا دزفول می‌رسد، حتی لرها هم او را محترم می‌دارند. املاک زیادی در خاک ترک دارد. در سنه ۱۹۱۵م. با ترک‌ها مخالفت کرده است.»

نمره ۱۵

مورخ ۱۶ آپریل ۱۹۲۳م.

در تاریخ ۱۷ آپریل ۱۹۲۳م. واصل شد

از طرف لرن تهران

به پیل در اهواز

تلگراف محرمانه

«اخیراً فیمابین وزیر جنگ و خوانین بختیاری مشاجره و بحرانی حادث شده که مبدأ آن قضیه شلیل است که سال گذشته واقع گردید. وزیر جنگ مشغول تهیه و اعزام قواست به بختیاری، زیرا که خوانین ایل مزبور در ادای مبلغ غرامت اظهار عدم استطاعت و بی‌میلی می‌کنند.

من، شاه و رئیس‌الوزرا و خوانین را از مخاطره جدی، که به علت تصادف قوای مسلحهٔ بختیاری و قشون دولت ایران ظهور خواهد کرد، آگاه ساخته‌ام و خاطرنشان کرده‌ام که دولت انگلیس نمی‌تواند خطرات و تهدیداتی را که متوجه معادن نفت خواهد شد، با بی‌اعتنایی بنگرد.

۱. کبر سن، بزرگ‌سالی، کلان سالی.

هر سه طرف مذکور به وخامت اوضاع و سختی موقع برخورده، و تصدیق دارند، لیکن وزیر جنگ هنوز اصرار و ابرام خود را ترک نگفته است.

امیدوارم نفوذی که من مجهز و مجری کرده‌ام، قضیه را حل کند و مداخله قوایی را ایجاب ننماید.

خوانین را متقاعد کرده‌ام که اختلافات داخلی خود را تصفیه نمایند. البته موقعیت آنها، به واسطهٔ انتصاب حکومت طایفگی جدیدی، بلاتأخیر[1] استحکام خواهد گرفت.»

قونسولگری دولت بریتانیا در خوزستان

اهواز، مورخ ۱۸ اپریل ۱۹۲۳م.

سواد جهت اطلاع نایب قونسول محمّره ارسال می‌شود.

امضاء: تی‌جی‌پی‌پیل - قونسول خوزستان مقیم اهواز

سرّی است

تلگراف رمز نمره ۱۲۳/۲۷ مورخه ۸ می ۱۹۲۳م.

از طرف پیل در اهواز

به لرن در تهران تحت نمره ۲۷ و ناکس در بوشهر تحت نمره ۱۲۳

خیلی محرمانه

«خواهشمندم به تلگراف نمره ۷۲ مورخ ۴ می ۱۹۲۳م. مراجعه فرمائید.

کلیه اطلاعات واصله حاکی است، که قشون ایران از خط بهبهان وارد خوزستان گردیده است. از منابع موثقه راپرت رسیده که ۴۵۰ نفر نظامی از قمشه به امتداد بهبهان حرکت کرده و مقصد نهایی آنها رامهرمز است.

علی‌الظاهر، مقصود وزیرجنگ این است که با اعزام این قشون به رامهرمز، اراضی و بلوکی را از قبیل چهارمحال، جانکی و رامهرمز که سابقاً تحت اداره

۱. بلاتأخیر، بدون تأخیر، بی‌درنگ.

دولت ایران بوده و در این اواخر بختیاری‌ها به آن دست انداخته‌اند، منتزع نماید، و سپس پیش آمدن به جانب میادین نفت و اهواز سهل خواهد بود.

در این موارد لازم و اصلی به نظر می‌رسد، که بدواً نسبت به مراسلهٔ ضمانت‌نامه که در تلگراف نمره ۱۰۸ مورخ ۱۸ آپریل ۱۹۲۲م. به آن اشاره فرموده‌اید تصمیم قطعی اتخاذ شود.

شیخ اعزام هر یک از قوای ذیل را به منزلهٔ تجاوز به منطقه و اراضی خود خواهد نگریست:

۱. قشون.
۲. پلیس.
۳. حاکم.
۴. مأمور عدلیه.
۵. تحصیلدار مالیات‌های غیرمستقیم.

دولت ایران چندی است که قصد خود را راجع به اعزام (۲)، (۳) و (۵) ابراز داشته است. موضوع بحث این است که آیا ما هم باید مثل شیخ تعبیر و تأویل کنیم، و اگر بکنیم با دولت ایران چه معامله باید نمود؟

طبعاً شیخ محمّره از حضور قشون ایران در حدود منطقهٔ خود بیم دارد، زیرا اگر ما ضمانت ننماییم که از طرف آنها مداخله نخواهد شد.

این قوا برای شیخ، یک تهدید دائمی خواهد بود.

ممکن است راجع به اراضی و قلمرو شیخ با دولت ایران وارد عقد قراردادهای الزام‌آوری شد و یا بدون تعویضاتی ترتیب صحیحی برقرار نمود.»

به عنوان بوشهر تحت نمره ۱۲۳

سوادبه تهران تحت نمره ۲۷

قونسولگری دولت فخیمه انگلیس در خوزستان اهواز

مورخه ۱۸ می۱۹۲۳م. نمره ۶۴۶/۲۲/۸

باکمال احترام سواد تلگراف فوق جهت اشخاص ذیل ارسال می‌گردد:

۱. منشی کمیسر عالی بریتانیا در عراق - بغداد
۲. نایب کنسول بریتانیا در:
- محمره.
- بصره.
۳. صاحب منصب سرویس اطلاعاتی.

تلگراف رمز نمره ۲۹/۱۲۶ مورخه ۱۴می ۱۹۲۳م.

خیلی محرمانه

از طرف کاپیتان پیل- اهواز

به سرپرسی‌لرن در تهران ۲۹ و ناکس در بوشهر ۱۲۶

«خواهشمندم به تلگراف نمره ۲۵ خودتان رجوع کنید.

به عقیده من وارد نمودن قشون منوط به وقت و فرصت خواهد بود، و اطمینانات وزیر جنگ که در آخرین قسمت تلگراف خود به آن اشاره فرموده‌اید، با اساس و قابل تصدیق است.

نقشه‌های وزیر جنگ در نهایت خوبی طرح شده و در عین حال هیچ موجب و بهانهٔ رضایت بخشی در مداخلهٔ ما برای کمک به خوانین بختیاری به دست نمی‌دهد.

همچنین من گمان نمی‌کنم خوانین مزبور مستحق و شایسته بیش از این محبت باشند.

امروز من قوای بختیاری را از اثر سه پیشامد ذیل در هم شکسته و ضعیف می‌بینم:

۱. وضعیّت حاضره آنها به مناسبت گروهانی که در تهران دارند.
۲. مواقع مستحکمه که قوای دولت در چهارمحال اشغال نموده است.

۳. اختلاف و تباعد[1] نظر عشایر چهار لنگ و کهگیلویه.

در صورتی هم که خوانین غرامت مطلوبه را بپردازند، به هیچ وجه قابل قبول نیست که قشون از چهارمحال عودت نماید، زیراکه قشون همه قسم حقی برای توقف در این نواحی دارد.

پس، خوانین بایستی از دو کار، یکی را اختیار کنند، یا به دولت ایران تسلیم شوند، یا فاشافاش[2] طغیان نمایند.

در صورت اول، قشون ایران عاقبت وارد معادن نفت خواهد شد و گمان نمی‌کنم بدتر از این موقعیتی برای کمپانی باشد.

در صورت اجرای شق ثانی، به اعتقاد من نظر به علل فوق خوانین مغلوب خواهند گردید. عاقبت‌الامر خود آنها حاضر می‌شوند که خسارات عمده به معادن نفت وارد آورند تا ما را مجبور به مداخله علنی و جدی نمایند.

چون فقط از طرف طوایف بختیاری ممکن است خساراتی به اراضی نفت‌خیز وارد آید، من پیشنهاد می‌کنم که در ابتدای ظهور مقدمات اغتشاش، یک دسته از قشون ما وارد میادین نفت شود.

این دسته قشون، دارایی کمپانی را حفظ می‌نماید و حضور آنها را می‌توان هم برای مساعدت بختیاری‌ها و هم برای امداد قشون ایران، به حساب آورد.

این عده را می‌توان به منزلهٔ یک قوهٔ میانجی قرار داد که از طرف دولت فخیمه بریتانیا شیخ محمّره را در مقابل دولت ایران صیانت نماید.

اگر بهانه برای اعزام قشون به دست نیاید، و سپاهیان دولت ایران برای اشغال اراضی و قلمرو شیخ ابراز عزم راسخ نمایند، آن وقت ما بایستی شورشی در میانه هواداران خزعل تولید کنیم تا از طغیان آنها خطراتی برای لوله‌های نفت پیش‌بینی بشود. سپس با پیاده کردن قشونی در اهواز، نقشه وزیر جنگ را باطل نموده و بر

---

۱. تباعد، از یکدیگر دور شدن، دوری جستن، دوری نمودن، دوری.
۲. فاشافاش، آشکارا، ظاهراً، همگانی، عمومی.

او سبقت بجوییم.»

به تهران تحت نمره ۲۹

سوادبه بوشهر تحت نمره ۱۲۶

قونسولگری خوزستان در اهواز

مورخه ۱۴ می ۱۹۲۳م. - نمره ۵۱ / ۲۲/۸

سواد تلگراف فوق با کمال احترام تقدیم اشخاص ذیل می‌شود:

۱. منشی کمیسر عالی بریتانیا در عراق - بغداد

۲. نایب کنسول دولت فخیمه در:

- محمره.
- بصره.

۳. صاحب منصب سرویس اطلاعاتی.

امضاء: ثی جی پی پیل

قونسول دولت فخیمه بریتانیا در خوزستان مقیم اهواز

*

یادداشت قونسول اهواز در خصوص موجباتی که باعث می‌شود مشارالیه اعزام قوایی را تقاضا کند.

«کلیات

۱. کاملاً موافق عقل و احتیاط است که حضور یک قشون انگلیسی را در خوزستان یا در بختیاری نه تنها موجب آرامش و سکون ندانیم، بلکه اسباب تهییج بشناسیم، مگر این‌که قشون مزبور به قدری قوی باشد که کاملاً بتواند پیشرفت سیاستی را تأمین نماید که محض تقویت آن اعزام گردیده است.

۲. قوه‌ای که در طرح (الف) پیش‌بینی شده، به عقیدهٔ من برای حصول کامیابی کافی نیست و در نتیجه، حفظ دارایی و اعضای کمپانی نفت ایران و انگلیس چه در سر معادن و چه در روی خط لوله‌ها بهتر میسر می‌شود، هرگاه، اسلحه و

مهمات و وجوه به رؤسا و قبایل متفق و دوست خومان برسانیم.

در صورتی‌که این دو طریقه به کلی بی‌نتیجه و بلااثر شود، هیچ چاره به نظر نمی‌رسد، جز این‌که اهالی و جمعیت غیرنظامی را خارج کرده، و به جای آنها در صورت لزوم قشونی را که در طرح نمره (الف) پیش‌بینی شده بگنجانیم.

۳. معادن نفت- گمان نمی‌رود که حفظ اراضی نفت خیز در مقابل تهاجم قوای متخاصم بختیاری به خوبی میسر شود، مگر این‌که لااقل یک دیویزیون[1] از همه قسم قوای به انضمام دستجاتی که برای خطوط ارتباطیه لازم است، اعزام گردد و چون تهیه چنین قوه‌ای در عراق انتظار نمی‌رود، پس طریقه‌ای را که در قسمت (۲) فوق مذکور شد، بایستی به مقام عمل گذاشت، از این قرار طرح نمره (ب) هم بایستی کنار گذارده شود، زیرا هر خسارتی که باید به معادن نفت وارد شود، قبل از آن‌که تمرکز قوای مصرحه[2] در طرح (ب) انجام بگیرد، بالطبیعه[3] واقع خواهد گردید.

۴. یک پیشامد دیگر نیز ممکن است واقع شود که با اوضاع مذکوره در قسمت (۳) فوق مباین[4] و مختلف باشد، و آن چنین است که ممکن است بختیاری‌ها هفت لنگ، و یا در تحت فشار قشون ایران که از طرف اصفهان بر آنها فشار خواهد آورد، یا در تحت تأثیر عشایر چهارلنگ، که قشون ایران از بهبهان و طرف جنوب شرقی به آنها مساعدت و کمک خواهد کرد، سوق داده شوند و خود را به معادن نفت رسانده و آن مؤسسه را تهدید به خرابی و خسارت نمایند، تا شاید دولت انگلیس مداخله نموده و عملاً به مساعدت آنها برخیزد.

در این وقت اعزام یک عدهٔ کوچکی که ابداً مهیا و آماده جنگ نباشند، تهدیدات مزبوره را مرتفع و برطرف خواهد ساخت، مشروط بر این‌که خود

---

۱. دیویزیون، (divizyon)، در فرانسوی division، به معنی تقسیم)، واحدی نظامی، معادل لشکر.
۲. مصرحه، مؤنث مصرح. آشکارکرده، آشکار.
۳. بالطبیعه، طبیعتاً، طبعاً، از روی سرشت.
۴. مباین، مخالف.

بختیاری‌ها تقاضای اعزام عدهٔ مذکور را بنمایند. اما از طرف قونسول اهواز ارسال این عده تقاضا نمی‌شود، مگر آن‌که قبلاً وزیرمختار انگلیس در تهران آن را تصویب نموده باشد، زیرا که ایشان فقط می‌توانند بگویند که آیا ممکن است به واسطه فشار بر دولت مرکزی تهران، رفع غائله را نموده یا نه؟

۵. لوله و نقاط کشیدن نفت - تنها خطری که توجه به آن لازم است، هرج و مرج است. این هرج و مرج از یکی از سه علت ذیل ممکن‌الحدوث[1] خواهد بود:

(الف) وفات شیخ محمّره.

(ب) یک قیام و شورش بر ضد شیخ محمّره.

(ج) مناقشه و منازعه قشون دولت ایران و قوای شیخ محمّره.

اینک راجع به علل مذکوره، یکان یکان[2] سخن می‌رانم:

(الف) هیچ تهدید نزدیکی به لوله‌ها و به نقاطی که نفت را با تلمبه می‌کشند نزدیک‌تر از این تهدید نخواهد بود. در این موقع باید به طوری که در قسمت (۲) فوق اشاره گشت شروع به اقدام شود، و اگر لازم باشد قضیه تخلیه افراد نیز عملی گردد.

باید به خاطر آورد که مداخله قشون انگلیسی به کمک شیخ، یک جنبه تعصبی هم به قضیه خواهد افزود و موجب تکثیر عده و افزایش حس مقاومت مخالفین خواهد گردید.

(ب) متمنی است به ضمیمهٔ نمره ثانی مراجعه فرمایید.

(ج) از مخاطرات لوله‌های نفت و نقاطی که نفت کشیده می‌گردد، لازم نیست پیشگیری قبل‌الوقوع بشود. علل بسیار مهم سیاسی بر خلاف دخالت قشون انگلیس پیش خواهد آمد و مسأله حفظ دارایی کمپانی در واقع، فرع قضیه بزرگتری خواهد شد و آن این است که تا چه درجه دولت بریتانیا حاضر است از

---

۱. ممکن‌الحدوث، آن چه که در حدوث (رخ دادن) آن ممکن باشد. حدوث معانی دیگری چون نومید شدن، به وجود آمدن چیزی که قبلاً نبوده را نیز دارد.
۲. یک به یک، یکی‌یکی.

عهدهٔ تعهدات خود برآمده و هنگام تجاوز دولت ایران نسبت به شیخ، مشارالیه را حفاظت و تقویت کند.

۶. آبادان - اما راجع به صیانت دستگاههای تصفیه کمپانی آبادان، اگر مقتضیات نظامی فقط ایجاب نماید، به هر عامل و وسیله پلتیکی می‌شود دست زد.»

ثی‌جی‌پی‌پیل

قونسول دولت فخیمه بریتانیا در خورستان - اهواز

مورجه ۱۱ جون[1] ۱۹۲۳م.

خیلی محرمانه

به کمیسر سیاسی محترم دولت فخیمه مقیم بوشهر

دفاع از معادن نفت جنوب

«۱. افتخاراً توجهات حضرتت را به مدلول مراسله نمره S.O.۹۱۸ مورخه ۳۰ ماه می۱۹۲۳م. و ملفوفات[2] کمیسر بغداد به عنوان وزیر مختار انگلیس مقیم تهران، مشعر بر حفاظت معادن نفت جنوب ایران معطوف می‌دارد.

۲. در موقع ملاقات گروپ کاپیتان بریکس در اهواز، بر حسب تقاضای مشارالیه، راپرتی تهیه نمودم راجع به وضعیاتی که باعث گردد قونسولگری اهواز تقاضایی راجع به اعزام قشون به خوزستان نماید.

۳. راست است که در تلگرام نمره ۲۹ مورخ ۱۵ می۱۹۲۳م. که به وزیرمختار دولت انگلیس مقیم تهران مخابره کرده‌ام شمّه‌ای از طریق اعمال و فوائد اعزام قشون را در بعضی مواقع و حوادث شرح داده‌ام، اما آن وقت، من محدودیت

۱. جون، ژوئن (ماه‌میلادی June).

۲. ملفوفات، جمع ملفوف (malfuf)، پیچیده شده (در لفاف)، در نوردیده ملفوفهٔ فرمان، فرمان پادشاه است که قطع آن کوچکتر از فرمان باشد و به مهر کوچک شاه ممهور شده و مقید بر ثبت دفاتر نباشد.

قوای هوایی را که ارکان حرب عراق می‌توان گسیل نماید، در نظر نگرفته بودم.

ممکن است اکنون میزان قوایی را که فوراً برای حفظ معادن و لوله‌های نفت لازم خواهد بود، کمتر از اندازه برآورده کرده باشم، اما در این مورد توجه جناب‌عالی را به تلگراف نمره ۱۱/۸ مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۲۰م. سر آرنولد ویلسن از بوشهر، و تلگراف خودتان، نمره ۴۳۸ مورخه ۱۳ می۱۹۲۳م. خطاب به وزیر مختار تهران جلب می‌نمایم.

در تلگراف اول سرآرنولد ویلسن می‌گوید:

«به نظر من یک بریگاد[1] پیاده نظام و یک رژیمان[2] سوار و یک باتری[3] توپ کوهستانی برای اعزام به خوزستان در مواقع اغتشاش کفایت خواهد کرد.»

در تلگراف دوم، شما چنین اظهار عقیده کرده‌اید که یک باتالیون[4] در اهواز و یک باتالیون در میدان نفتون کافی است، در صورتی که بختیاری‌ها و مشایخ عشایر نیز به ما کمک نمایند؛ اما من معتقدم که در مواقع سخت ما با قوای معتنابهی از مشایخ عشایر مخالف سروکار خواهیم داشت.

به این لحاظ من طرفدار این عقیده هستم که بایستی ذخیره کافی از اسلحه و مهمات و وجوه به رؤسای قبایل موافق خود بدهیم تا به اعمال قوای هوائی که ارکان حرب عراق می‌تواند به اختیار ما بگذارد و از محدودیت آن نیز مطلعیم، محتاج نشویم.

۴. اگر ادلهٔ من صحیح باشد، در نتیجه لازم وبلکه حیاتی به نظر می‌آید که معادل ۵۰۰۰ الی ۱۰,۰۰۰ تفنگ و مقدار متناسبی مهمات در بصره ذخیره نماییم، تا در موقع ظهور حوادث مهمه به اختیار شیخ محمّره گذارده شود. به نظر

۱. بریگاد(berigad، فرانسوی brigade، ایتالیایی brigata)، واحدی مرکب از دو فوج، تیپ. به معنای چندین واحد نظامی از یک صنف که تحت فرماهندی یک ژنرال (سرتیپ) باشند.

۲. رژیمان، (režiman فرانسوی regiment)، هنگ، فوج.

۳. باتری (batri فرانسوی batterie).

۴. باتالیون (bataillon)، واژه‌ای فرانسوی به معنای گُردان.

من اکنون ۵۰۰۰ تفنگ حاضر است.»

با کمال افتخار ملازم بسیار مطیع شما

تی‌جی‌پی‌پیل

قونسول دولت بریتانیا در خوزستان مقیم اهواز

سواد مراسله فوق با عرض ارادت:

۱. به حضرت اجل کمیسر عالی عراق (بغداد).

۲. به وزیر مختار و ایلچی دولت فخیمه انگلیس در تهران تقدیم می‌گردد.

پیام تلگرافی وزیر مختار انگلیس به شیخ خزعل

خیلی محرمانه

تلگراف رمز نمره ۱۳۰۱ مورخ ۲۳ جولای ۱۹۲۲م.

از طرف ترور از بوشهر به عنوان والیس - اهواز

«در تعقیب تلگراف نمره ۱۲۹۰ حسب‌الامر تلگرافی وزیر مختار، مورخ ۲۲ جولای ۱۹۲۲م. خیلی فوری پیغام محرمانه ذیل را به شیخ محمّره ابلاغ نمایید:

«میل دائمی این‌جانب به شرافت و سلامتی آن حضرت از پیغام ذیل مستفاد[1] می‌گردد. چندی پیش با نهایت تعجب و تألم گسیل شدن قشون ایران را از اصفهان از طریق بختیاری به عزم خوزستان استماع کردم.

از قرار راپرت، عدهٔ آنها ۵۰۰ نفر و دارای چند توپ می‌باشند. رئیس‌الوزرا تاکنون اطمینان می‌دهد که فقط ۲۰۰ نفر نظامی اعزام شده. بدواً به وزیر جنگ و رئیس‌الوزرا اعتراضات جدی نموده، اظهار داشتم ارسال قشون به خوزستان غیرلازم، بلکه خطرناک است. خاصه که امنیت کامل در خوزستان حکمفرماست

۱. مستفاد، فایده گرفته شده، استفاده شده، مفهوم شده.

وقشون به جهت اطفای[1] اغتشاش و هرج و مرج آذربایجان و گیلان و لرستان و سرکوبی دستجات سارقین که سر راههای تجارتی را گرفته‌اند واجب‌تر می‌باشد. در نتیجه دولت ایران اظهار موافقت نمود که از پیشرفت قشون ممانعت به عمل آورد. رئیس‌الوزرا دیروز شخصاً مرا ملاقات و خواست که در......خود تجدید نظری بکنم، ولی من استنکاف[2] ورزیدم.

مشارالیه بیان داشت، چنان‌چه مستحضر بودیم که اعزام قشون موجب اعتراض شما می‌شود، اقدام نمی‌نمودیم. فعلاً هم رجعت آن اشکال دارد، زیرا که حیثیّات دولت کاسته می‌شود و در مجلس مشکلاتی تولید خواهد گشت.

من پاسخ دادم هرگاه نخست با من مشورت می‌کردید، نظریات مرا درک می‌نمودید. تقریباً دو ماه قبل نظریات خود را وضوحاً به سردار سپه گفته بودم.

در این مورد هم اضافه کردم که من با این نقشه کاملاً مخالف و از آن متنفرم، و می‌ترسم دخول قوای جدید در ولایتی که انتظام و امنیت در آن برقرار بوده، فقط مورث و موجد اغتشاشات و مشکلات شود، و مایلم که این نقشه متروک بماند.

حضرت اشرف گفتند که خودشان و وزیر جنگ حاضرند رسماً به جنابعالی (سردار اقدس) اطمینان بدهند که این دستجات فقط محض خدمت و نگاهبانی حکومت شوشتر اعزام شده‌اند، و ابداً مداخله در کارهای شما و منطقه شما نخواهند نمود.

گویا در همین زمینه مشارالیهم به جناب عالی تلگرافی خواهند کرد، و جناب عالی نیز بلاشبهه به نحوی که مطابق مصالح خودتان باشد جواب خواهید داد.

در این باب من و صمصام‌السلطنه و سردار جنگ کاملاً مذاکره کرده و در این نکته اتفاق کرده‌ایم که شما و ایشان باید به دولت ایران فشار وارد آورید، تا بداند که اعزام قشون خطرناک و از لحاظ اوضاع محل غیرلازم و بیهوده است، و تمام

۱. اطفاء، فرونشاندن، خاموش کردن.

۲. استنکاف، ننگ داشتن، سرباززدن، سرپیچی، امتناع کردن.

وسایل ممکنه را بایستی به کار برد که دولت ایران این تصمیم را ترک بگوید، و شما و خوانین سابق‌الذکر دنباله اقداماتی را که من کرده‌ام و کاملاً به منافع شماست گرفته، مجری آن بشوید.

خوانین می‌توانند به قوه قهریه، قشون را مانع شوند، اما اگر ما و شما و آنها بالاتفاق کار بکنیم این اقدام لزومی نخواهد داشت.

امید است مزاج جناب‌عالی خوب باشد مرا از طرف خودتان بی‌اطلاع نگذارید.»

خواهشمندم پیغام محرمانه فوق را به شیخ محمّره بدهید. اگر خودتان بدون استعانت منشی نمی‌توانید به خوبی از عهدهٔ ترجمه برآیید، ممکن است این نسخه را به خط انگلیسی ماشین کرده و به حاجی مشیر بدهید که برای شیخ ترجمه نماید.»

وزیر مختار دولت فخیمه انگلیس - تهران

«احتراماً اطلاع می‌دهد وکلایی که در ایالت خوزستان انتخاب شده‌اند از قرار ذیل است:

۱. شوشتر و اهواز - میرزا سید حسن خان.

۲. دزفول - حاجی عزالممالک.

۳. محمّره - انتخابات به اتمام نرسیده.

۴. بنی‌طرف - انتخابات به اتمام نرسیده.

میرزا سید حسن‌خان اخیراً رئیس مالیه خوزستان بوده و در اسرار شیخ همه قسم دخالت داشته، و فعلاً هم عامل مخصوص شیخ در تهران است. نظریات او سالم و او را نسبت به خودمان قابل اعتماد می‌دانیم.

حاج عزالممالک، عضو مالیه فارس بوده است، از سوابق او اطلاعاتی در دست نیست.

محتمل است که مشارالدوله، حکومت اخیر خوزستان، از طرف محمّره وکیل شود، و سردار اجل پسر دومی سردار اقدس از طرف بنی‌طرف منتخب گردد.»

امضاء: ثی جی پی پیل

۱۲۲ اکتبر ۱۹۲۳م.

اقتباس از کتاب آدمیت عراق - صفحه ۳۹.

«خزعل‌خان، شیخ محمّره، کی. سی. آی. وکی. جی. سی. آی. ئی. رئیس قبیله محیسن و حکمران قسمت جنوبی خوزستان مرتبه‌ای را که حائز است، اسماً از شاه و فی‌الحقیقه موروثی می‌باشد.

مشارالیه جانشین برادر خود، مزعل که در سنه ۱۸۹۷م. کشته شد، گردید. قبل از اشغال مسند ریاست، ما را سرّاً مطمئن ساخت از تصمیمات خودش در پیشرفت و ترویج مقاصد بریتانیا.

وقتی که به ریاست نائل شد، به وعده‌های خود کاملاً وفا کرده، و از زمان درازدستی خود همیشه نسبت به ما فرمانبرداری و به طور شایستگی خدمت کرده و هیچ‌گاه جزئی اشکالی برای ما فراهم ننموده است.

در سنه ۱۹۰۹م. به لقب K.C.I.E مفتخر گشته، و در آن وقت به دولت ایران ابلاغ شد که ما مناسبات خصوصی با مشارالیه داریم، و در موقعی که نسبت به او دست‌درازی شود، اتّکاء او بر ما خواهد بود، و او را حمایت خواهیم کرد.

در سنه ۱۹۱۵م. به توسط حضرت اجل فرمانفرمای هندوستان در محمّره، به رتبهٔ K.G.C.I.E سرافراز شد. شیخ خزعل بهترین شرایط دوستی و اتحاد را با شیخ مبارک کویت داشت و از قبل از ۱۸۹۰م. شیخین، به سید طالب نصراوی مساعدت و کمک نقدی کردند.

Q-V مشایخ گردنکش که در طول دجله واقع‌اند که مشهور آنها غضبان ابنیه

از بنی‌لام و فالح ابن‌یهود از آل‌بومحمد عادت کرده بودند، به پناه بردن به طور موقت در خاک ایشان.

شیخ خزعل نفوذ طایفگی زیادی در جایی که ملک ترک بود و فعلاً متصرفی بریتانیا می‌باشد، دارد. به واسطه کثرت طوایف که در طول شط‌العرب واقع‌اند و در همهٔ مهمات به مشارالیه متوجه هستند و املاک وسیعی که در ولایت بصره داراست، از زمان بروز جنگ نسبت به حال خودش همه گونه مساعدت‌های ممکنه کرده، معزّی‌الیه عمارت عالی بر حسب دستور خودمان در نزدیکی بصره جهت مریضخانه بنا نموده است، که به ما واگذار کرده.

در بهار ۱۹۱۵م. طوایفی که در خاک او هستند به تحریک ترک‌ها و به ذریعهٔ[1] واعظین جهاد، فتنه و شورشی بر پا ساخته، به ترک‌ها حمایت می‌نمودند که به قشون ساخلوی اهواز ما حمله آورند و خط لوله‌های نفت را قطع کنند، ولی از ثبوت قدم و اعتقاد تغییرناپذیر که به ما دارد، با کامیابی ما در شعیبیه متفق گردیده، از بسیاری انقلابات جلوگیری نمود و در تسریع اعاده انتظام و اعتبار نظارت ما در خوزستان کمک کرده، به طوری که به زودی ترک‌ها به وسیله دیویزیون قسمت ۱۲ ما از رود کرخه رانده شدند.

تاکنون در حفظ انتظام، اتفاق ایشان با ما باقی است، اما بنی‌طرف گاه‌گاهی خود را جوابده و مطلق‌العنان[2] نسبت به اقتدار او معرفی کرده و انتظام شمال خوزستان محتمل‌التهدید است.

از آن‌جایی که شیخ رئیس بزرگی است، در نزد همهٔ طوایف جنوب عراق محترم می‌باشد. او در سنه ۱۸۶۴م. متولد گردیده، شخصی است طویل‌القامه،[3] صاحب مرتبه، ولیکن احتمال دارد مزاج خوشی نداشته باشد.

در تمام امورات مملکتی با وزیر مستقل خویش حاجی محمدعلی بهبهانی

---

۱. ذریعه، مؤنث ذریع. وسیله، واسطه، دست آویز.
۲. مطلق‌العنان، افسار گشاده، رها، مستبد به رأی، خودکام، خودسر، خیره‌سر.
۳. طویل‌القامه، بلند قد، بلند بالا.

رئیس‌التّجار مشورت می‌نماید. پسر بزرگش جاسب در سنه ۱۸۹۱م. متولد شده، مشارالیه ناپسند است، و در نزد طوایف وجههٔ جانشینی او خوش‌نما به نظر نمی‌رسد.

اولاد جوانترش در مدرسه آمریکایی بصره تحصیل کرده است. بزرگتر آنها عبدالحمید در سنه ۱۹۰۱م. متولد شده، پسری است باهوش و خوش مزاج. شیخ خزعل در فیلیه زندگانی می‌کند، و در محلی که در دومیلی[1] محمّره است قصر ممتازی بنا نموده است.»

انتظام امور

بعد از رفع خستگی، لازم دانستم هر چه زودتر ترتیبی در امور این صفحه داده، و مأمور جدی و عاقلی بگمارم که اهالی را بعد از آن همه صدمات و اجحافات[2] شیخ خزعل، چندی به نعمت آسایش متنعّم دارد.

پس سرتیپ فضل‌الله خان رئیس اولین اردوی اعزامی را که در شکست دادن هواداران خزعل و گرفتن مواقع مهمهٔ آنان ابراز کمال رشادت و فداکاری کرده بود، خواستم و در تعقیب امری که قبل از رفتن به شوشتر داده بودم، حکومت نظامی خوزستان را به طور قطع به وی مفوّض[3] نمودم.

این تیری بود به چشم خزعل، شنیدم پسر خزعل که نامزد حکمرانی اهواز بود از اصغای این خبر مریض شده بود.

به فرماندهان قشونی نیز امر کردم که در مورد این ایالت دستور سرتیپ فضل‌الله خان را بپذیرند و اطاعت کنند.

---

۱. میل، مایل. واحد مسافت.، در روم قدیم برابر با ۱۶۲۰ یارد انگلیسی و ۱۴۸۲ متر فرانسوی بود.
۲. اجحافات، جمع اجحاف. کار بر کسی تنگ گرفتن، گزند کردن، همه چیز را بردن، نزدیک شدن.
۳. مفوّض، تفویض شده، واگذار گردیده.

به حاکم نیز احکام لازمه دادم، که به چه نقاطی لازم است نمایندهٔ نظامی اعزام دارد، و در چه محل‌هایی ساخلو بگمارد، و چگونه رفتار و اطوار خود را کاملاً مطابق میل من قرار دهد، و این ایالت را بر وفق آرزوی من نیکبخت سازد، و قوایی که در تحت فرماندهی اوست، تدریجاً در اهواز متمرکز کند، و حکّام نظامی به بنادر و شهرهای خوزستان اعزام دارد.

به سرهنگ **عبدالعلی‌خان** نیز تلگراف کردم که با قوای ابوابجمعی[1] خود در **دزفول** برای خلع سلاح عمومی آن حدود بماند.

به سرتیپ **محمد حسین میرزا** نیز امر دادم که قوای خود را حدود **کهکیلویه** و **بختیاری** نگاه دارد، تا دستور ثانوی برسد و در این ضمن امنیت و انتظام را کاملاً برقرار سازد.

به سرتیپ **ابوالحسن خان** نیز امر دادم که تا وصول من به خاک **کرمانشاهان**، قوای خود را در مقابل والی **پشتکوه** کماکان نگاه داشته و متوقف باشد.

سپس قدغن[2] کردم ابلاغیهٔ ذیل را صادر و به **تهران** مخابره نمودند:

ابلاغیه

۱. امروز که روز دوشنبه ۲۳ قوس است از بازدید قوای اعزامی عموماً، و معاینهٔ شهرها و معادن نفت و دیدن طوایف و عشایر فراغت حاصل کرده، مجدداً به **اهواز** مراجعت و بحمدالله تعالی کار **خوزستان** را خاتمه یافته می‌بینم.

۲. تحکیم انتظامات آتیه **خوزستان** را به طریق ذیل امر دادم:

تا زمانی که انتظامات عمومی اساساً استوار گردد، قوای اعزامی مأموریت خود را در این صفحه ادامه دهد.

سرتیپ **فضل‌الله‌خان** به حکومت کل **خوزستان** منصوب و حکومت‌های

۱. ابواب جمعی، منسوب به ابواب جمع. دخل‌ها و دریافت‌های صاحب جمع به وصولی‌های ما در حساب. معمولاً به معنای جزو و جمعی هم به کار برده می‌شود.
۲. تأکید کردن.

نظامی از طرف مشارالیه به شهرها تعیین و حکومت عشایری نیز از جانب او معین و منصوب خواهند شد.

۳. راه **خرم‌آباد** به **خوزستان** مطابق مشهوداتی که شخصاً به عمل آورده‌ام، افتتاح قطعی یافته و قوافل[1] از طرفین شروع به عبور و مرور نموده‌اند.

۴. چون در این صفحه دیگر کاری ندارم و انتظامات کامله مقرر گشته، به شکرانه آسایش و رفاهیت تامّه که برای عموم اهالی تحصیل شده است، پس فردا روز چهارشنبه، ۲۵ قوس، از طریق **عتبات عالیات** عرش درجات، عزیمت **تهران** خواهم نمود. فقط یک هفته در آن‌جا به زیارت مشاهد متبرّکه و اقناع آمال دیرینه خود پرداخته و بعد عزیمت مرکز می‌نمایم.

بدیهی است مسافرت از راه **بین‌النهرین** به کلی غیررسمی خواهد بود.»

رئیس‌الوزرا و فرماندهٔ کل قوا

تلگرافات تبریک

در مدت مسافرت به **دزفول**، و شب مراجعت به **اهواز**، تلگرافات بسیار از نقاط مختلفه **ایران**، خاصه نمایندگان مجلس رسید، که جواب دادن به آنها خود مدتی وقت مرا مشغول داشت.

وکلای مذبذب مجلس نیز تلگرافات بالابلند و باحرارت کرده و بعد از آن که **خزعل** را بر زمین افتاده دیدند، از لگدکوفتن بر سر او هیچ مضایقه ننموده بودند.

واقعاً این دورویی و خیانت که سیاسیون خودروی **تهران** آن را پلتیک می‌گویند، از جمله زشت‌ترین کارهای انسان است و به هیچ‌وجه شایسته یک نفر **ایرانی** نیست.

ایرانی، که در دنیا معروف است دروغگویی را معصیت کبیر و ذنب لایغفر[2]

۱. قوافل، کاروان‌ها، (جمع قافله).
۲. ذنب لایغفر، گناه نابخشودنی.

می‌شمرده و حتی از خیال دروغ هم اجتناب می‌کرده، البته از این قسم اشخاصی که فکراً و قولاً و فعلاً دروغ می‌گویند و فریب می‌دهند بیزار و متنفر است.

در نظر من این مردمان پلتیکی یا سیاسیون دروغی پست‌ترین افراد انسانی‌اند، زیرا که به اسم سیاست و تعقیب نظریات عمیق پلتیکی مثل شریرترین و دزدترین مردم دروغ می‌گویند و دزدی می‌کنند.

دزدی در اعتماد و حسن نظر مردم خیلی خطرناک‌تر از سرقت مال خلق است. کسی که دوست و رفیق خود را بدون هیچ گناهی به چاهسار بلا افکنده و خنده‌زنان پشت به او کرده و پیش می‌رود و چون از او بپرسند می‌گوید پلتیک پدر و مادر ندارد، یا سیاست برادری و رفاقت نمی‌فهمد، از حیوان هم پست‌تر است.

این بدبخت‌ها حتی به خودشان هم بدی می‌کنند، زیرا که بعد از مدتی نه دوست و نه دشمن، به قول آنها اعتماد نمی‌کند و هیچ نقشه‌ای را تا آخر نمی‌توانند پیشرفت بدهند.

این پناه بردن به پلتیک و دروغ و خیانت را سیاست نام‌گذاردن از ضعف نفس است، کسی که جرأت ندارد در مقابل دشمن یا در برابر خطر بایستد، و بگوید این عقیدهٔ من، این است تکلیف تو، همیشه به این قسم دورویی و خیانت مبادرت می‌ورزد و زود است که خداوند راستی و پروردگار درستی، او را به کیفر خیاناتش می‌رساند.

از جملهٔ تلگرافات تهران خلاصهٔ مذاکرات مجلس بود. در حالی که من با مشت پولادین خود گردن اشرار را نرم کرده و خوزستان را قرین امن و آسایش نموده‌ام، باز وکلای مجلس امید دارند که کار را به مجرای مجلس انداخته، و کمیسیون‌ها بکنند و موضوع را مثل نفت شمال یک دوسالی به این طرف و آن طرف بکشند و طول بدهند و استفاده‌هایی بکنند، و عاقبت یک رأی سست و علیلی بدهند که نه تکلیف دولت معلوم باشد، نه وظیفه اشرار. نمایندگان صالح ساکت نمانده، مدافعه کرده‌اند.

مذاکرات آنها مختصراً از این تلگراف مفهوم می‌شود:

مقام منیع بندگان حضرت اشرف رئیس‌الوزرا وزیر جنگ دامت عظمته

«محترماً معروض می‌دارد در تاریخ ۲۱ برج قوس جاری، مجلس دو ساعت به غروب مانده به طور سرّی تشکیل، از قرار اطلاع حاصله تلگرافی از خزعل رسیده مبنی بر این‌که مفسدین مرا محرک شده بودند که مبادرت به این اقدام خلاف کرده و حالیه که حضرت اشرف تشریف آوردند و مرا عفو فرمودند، من از گناهان گذشتهٔ خود معذرت می‌خواهم.

پس از قرائت تلگراف مزبور مدتی وکلا سکوت نموده، سپس شیخ محمدعلی پشت تریبون رفته، اظهار داشت:

از آن‌جایی که عادت مشرق زمین بر عفو و اغماض و جلوگیری از خونریزی است، ما هم این معذرت را می‌پذیریم. کازرونی در این موقع اظهار داشت که همچو اختیاری از طرف مجلس به رئیس دولت داده نشده بود. بعضی از وکلا، به خصوص اقلیت گفتند صحیح است.

طهرانی اظهار داشت روزی که تلگراف رئیس دولت در صورت تسلیم قطعی آمد و شما هم موافقت کردید، همان اختیار بوده است. جواب تلگراف را هم که آقای رئیس مجلس بنویسد و یا جلب نظر دولت در این باب بشود، مسکوت مانده است.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سرتیپ مرتضی

مورخ ۲۲ برج ۱۳۰۳ - نمره ۴۴

در این چند روزه اوضاع اهواز تغییرات کلی یافته بود. رؤسای قبایل که به واسطه تسلط شیخ از این شهر جداً بیزاری داشتند، همگی جمع شده و نزد من آمده بودند. از آنها دلجویی نمودم و به سرپرستی خود امیدواری دادم.

شکایات مختلف نیز از شیخ خزعل می‌رسید و اعمال گذشته او یادآوری

می‌شد، لیکن نظر به قولی که داده بودم، سزاوار نمی‌دیدم فوراً این شخص را به محاکمه جلب کرده، پاداش کلیهٔ خیانات و اجحافات او را به کنارش بگذارم. همه را به سرپرستی حاکم جدید مستظهر ساختم و دلداری دادم.

ناصر لشکر کازرونی را که با جمعیت خود همراه اردوی ما شده و همه‌جا ابراز خدمت و وطن‌پرستی کرده بود، تمجید و به توجه دولت امیدوار گردانیدم.

خیلی مسرور شدم که در مراجعت دزفول دیگر صدای نامطبوع موزیک خزعل را نمی‌شنوم. در روزهای اول توقف در اهواز، هر صبح و عصر یک دسته موزیک با لباس مخصوص می‌دیدم که آمده در مقابل عمارت خزعل مترنم می‌شدند.

در موقع حرکت به شوشتر امر دادم این موزیک را پراکنده کنند، زیرا که برای من ناگوار بود یک نفر رعیت ایران دستهٔ موزیک با لباس مخصوص داشته باشد.

این جلال خاص دولت است و شیخ خزعل در موقعی که سلطنت موهوم خوزستان را از آن خود می‌دانست، به تهیهٔ این دسته موزیک مبادرت کرده بود.

از اهواز به محمّره

سه شنبه، ۲۴ قوس [۱۳۰۳ه.ش.]

صبح به کشتی سوار شدیم. این کشتی کوچک بخاری است دارای اتاق‌های پاکیزه و اثاثیهٔ نو، خزعل و پسرانش نیز در کشتی دیگر همراه بودند.

چهارشنبه، ۲۵ قوس [۱۳۰۳ه.ش.]

شب در کشتی توقف کردیم. فردا هنگام عصر به نواحی محمّره رسیدیم. کشتی‌ها و قایق‌های بسیار پر از جمعیت که اغلب بیرق‌های الوان در دست داشتند به ما رسیدند، صدای «هورا» هوا را به تموّج انداخته بود.

خزعل و بستگانش هم برای آنکه از دیگران عقب نمانند، تصنعاً ابراز مسرت کرده و با دیگران شرکت می‌جستند.

فیلیه

اهالی محمّره در ساحل رودخانه اجتماع کرده و از هر طرف بانگ شادی بلند بود. فیلیه قدری بالاتر از شهر واقع شده و از بناهای شیخ جابر و محل خوشگذرانی و جنایات خزعل است، چندی قبل نظامیان و مأمورینی را که از شوشتر و اهواز گرفته و تحت‌الحفظ به محمّره آورد، در این عمارت محبوس کرده بود.

در میان اظهار شادمانی و غوغای تبریک و تهنیت قدم به ساحل گذاردیم. جمعیت فراوان در سر راه ایستاده و ازدحام می‌کردند. بعدها معلوم شد که در تمام این خط چند نفر تروریست به ریاست جلیل‌الملک شیبانی برادر وحیدالملک[1] وزیر سابق معارف، با لباس مبدل از دنبال ما می‌آمده‌اند.

این جانیان را اقلیت مجلس به پول دربار مجهز و عازم ساخته بود که در موقع فرصت، مقصود آنها را به عمل آورند.

این مردمان خائن که هیچ وقت نمی‌خواهند مملکت را امن ومتمرکز ببینند و مرکز را قوی و آباد بیابند، دائماً به این فکر هستند که با هر قوهٔ تازه که برای مملکت حیات‌بخش باشد مقاومت و مخالفت نمایند، زیرا که می‌دانند رئیس‌الوزرای نیرومند و دولت بی‌احتیاج و بی تزلزل به حرف آنها گوش نداده و به توصیه و نقشهٔ آنها رفتار نخواهد کرد.

می‌خواهند دولت ضعیف و افتاده باشد، تا در هر موقع، معالجهٔ مزاج خود را

---

۱. عبدالحسین شیبانی، معروف به وحیدالملک در سال ۱۲۵۹ه.ق. در کاشان به دنیا آمد. پدرش «حاجی میرزاآقاخان» حاکم کاشان بود. جهت تحصیلات به هند و انگلستان سفر کرد و به نفع آزادی خواهان و مشروطه خواهان همداستان شد. به وکالت مردم تهران در مجلس برگزیده شد و به عضویت حزب دموکرات درآمد. مدت‌ها استادی دارالفنون و دارالمعلمین عالی و دانشکده ادبیات و مدرسه حقوق را بر عهده داشت. در ۱۳۳۰ه.ق. به اروپا تبعید شد. به نمایندگی مردم تبریز برگزیده شد و مدتی نیز در مهاجرت به استانبول رفت و چندی هم در آلمان زیست. وزارت معارف و صنایع مستظرفه را در ۱۲۹۹ه.ش. بر عهده داشت و در ۱۳۰۱ه.ش. وزیر پست و تلگراف و تلفن شد. سرانجام در سن ۸۵ سالگی در ۱۳۴۴ه.ش. درگذشت. دو اثر مهم او عبارت است از: ۱. تاریخ قرون وسطی (سه جلد) ۲. خاطرات وحیدالملک شیبانی (مهاجرت).

از این اطبای خبیث طلب کنند، و آنها هم فقط به سدّ رمق او مبادرت ورزند، و از تقویت کاملش مضایقه کنند، تا همیشه مریض در مطب آنها مقیم باشد، و از نسخه و تجویزشان سرپیچی نکند.

البته نمی‌توانستند ببینند که من ریشهٔ ملوک‌الطوایفی را که بازیچه یا معدن طلای آنهاست از میان برداشته، و هر قوّه را در مقابل قوّهٔ مرکزی خاضع ساخته‌ام.

چون مشاهده کردند که از تهدید اجانب، لشکرکشی خزعل و بختیاری و انسداد راه لرستان در عزم من تزلزلی رخ نداد، این چند نفر بی‌مایه و جانی را فرستادند، تا مرا در خوزستان به قتل رسانند و نتیجهٔ کار را معکوس سازند.

دورویی و خیانتکاری این مردم را از این مثل می‌توان دریافت.

هنگام قشون‌کشی به صولت‌الدوله تلگراف کردم، قوای خود را حاضر کرده، به کمک اردوی بهبهان بفرستد. شنیدم فوراً اطاعت کرد و عده‌ای گرد آورد، اما در نقاط معیّنه و معابر صعب‌العبور گذاشت که پس از شکست خوردن اردو، سر راه بر آنها گرفته، بقیةالسیف [1] را معدوم سازند.

این هم یک عشیرهٔ قدیم و نجیب که محبت من نسبت به رئیس آن معروف و اسباب رنجش رقبای او گردیده بود!

خلاصه هر وقت به صفای قلب و خلوص نیت خود می‌نگرم، که با چه روح مطمئن و عشق بی آلایشی به این صفحه آمده‌ام و دیگران تا چه پایه در صدد ایذای [2] من و تخریب کارهای من هستند، متأثر می‌شوم.

در حالتی که من از احساسات مردم در بحبوبهٔ شادمانی مسرور بودم و لذت می‌بردم، چند نفر هم در میان تماشاییان جای داشتند که برای انجام مأموریت خود انتظار فرصت می‌کشیدند، فی‌الحقیقه شخص چقدر غافل و دست ناپاکان تا

۱. بقیةالسیف، بازماندهٔ سپاه پس از هزیمت، بقیه، مانده.
۲. ایذاء، آزردن، آزاردادن، رنج دادن، اذیت کردن.

کجا گسترده است؟

خزعل هر چه در قوه داشت، پذیرایی نمود، و در آیین‌بندی شهر و منزل شخصی خود و آتش‌بازی کامل و تهیه اتاق و مستخدم جداگانه چیزی فروگذار نکرده بود.

عمارت او شکل عجیبی است. با اسلوب ابنیهٔ تهران شباهتی ندارد. هر چند در آیینه‌کاری و شیشه‌گذاری مصارف زیادی شده است، و با این‌که درهای اتاق به روی صفحهٔ بی نظر شطّ باز می‌شود، معهذا به واسطهٔ قدمت بنا چندان جالب‌نظر نشد.

دیوارهای بلند و فضای تنگ حیاط‌ها و اتاق‌ها، این عمارت را به «لابی‌رینت» [1] (سردابه و دهلیز)های قدیم بیشتر شبیه کرده است تا به قصر یک متمول درجه اولی که نسبت به ایران در دروازهٔ اروپا جای دارد.

اتاق‌های این عمارت به حیاط‌های متعدد باز می‌شود. از قرار مسموم، در این عمارت خزعل ۶۰ زن دارد، و برای هر یک از آنها دستگاهی فراهم کرده است.

با وجود این همه عیال و جلال و عمارات مختلف، خزعل شبها را عموماً از ترس در کشتی و میان شطّ بسر می‌برد.

می‌ترسد که بستگان یا اولاد خودش، در خشکی موفق شده به او صدمه برسانند و در سرنوشت برادر مقتول خود شریکش سازند. امشب نیز رویهٔ معمولی را از دست نداد و هنگام خواب به کشتی رفت.

واقعاً اگر من می‌خواستم به هجو متظلمین اعتنایی کرده و یکی از هزاران جرائم و جنایات او را مورد توجه و محاکمه قرار دهم، از ساعت اول باید این مرد به کیفر می‌رسید، اما مصلحت نبود و من خیالات دیگر در سر داشتم و مسالمت

۱. لابی‌رینت، لابیرنت(Labirant فرانسوی Labyrinthe)، بنایی که قطعات و شعب اصلی و فرعی بسیار دارد، به طوری که یافتن محل ورود و خروج آن بسیار مشکل است.

و اغماض را بهتر می‌دانستم.

معلوم شد کار این شخص روزها کشیدن تریاک، و شبها تعیّش و معاشرت با مطرب‌هایی است که از مصر و شامات و بین‌النهرین با مبالغ گزاف می‌طلبد.

به قسمی که این حالت، طبیعت ثانویه او شده و هیچ شبی را و روزی را بدون این مکیفیّات[1] آسوده نیست.

چون مضار[2] این نوع زندگانی برای من روشن است هر وقت فکر می‌کنم، خنده بر من مستولی می‌شود که دست تحریک خارجی چقدر نیرومند بوده، که چنین عنصر خمودهٔ عیّاش را بلند کرده، به میان آورده است!

خنجر مرصع

امروز صبح چهار نفر از رؤسای طوایف ساوجبلاغ مکری آذربایجان، نزد من آمدند.

این خوانین راه دور آذربایجان تا بوشهر را طی کرده و از آن‌جا با کشتی خود را به محمّره رسانیده بودند. در موقعی که خزعل و پسرانش در مقابل من ایستاده بودند، این چهار نفر وارد شده و خنجر مرصعی را که به عنوان قدرشناسی از زحمات من در انتظام صفحهٔ پرآشوب آذربایجان تهیه کرده بودند، به من دادند.

درجهٔ مسرت من از این قدردانی، درست به اندازهٔ تحیّر و تلخ‌کامی خزعل بود، که این قبیل احساسات را از عشایر ایران باور نداشت.

دخول این اشخاص با لباس مخصوص خود که تا حال اهالی محمّره نظیرش را ندیده بودند، و تقدیم خنجر جواهرنشانی که علامت کمال قدردانی این عشایر جنگجو و شجاع است، در دماغ خزعل اثر عمیقی کرد.

تحیّر و اضطراب او در چهره‌اش خوانده می‌شد. فهمید که کارهای من منحصر به خوزستان نیست. در آذربایجان و سایر ایالات نیز خزعل‌هایی

۱. مکیّفیات، مکیفات، جمع مکیفه (مکیف)، آن چه که ایجاد کیفیت و چگونگی کند، آن چه که تولید نشأت و مستی کند، کیفیت داده، چگونگی داده، با کیفیت.
۲. مضار، زیان‌ها، گزندها.

بوده‌اند که مدتی با ساز و سرنای اجانب رقصیده و امروز بر زمین سرد نشسته‌اند.

چون دید من به جانب او می‌نگرم، سر پیش انداخت و فوراً تجلّدی[1] کرد و تبریک‌گویان جلو آمد، و به قدری اظهار مسرت و شادمانی نمود که مجلس به طور طبیعی خاتمه یافت.

من نیز از خوانین دلجویی و نوازش کردم. واقعاً این تحفه که برای من آورده بودند، خیلی مناسب و مؤثر بود. عشایر آن صفحه خنجر را حربهٔ عزیز و منتخب خود ساخته‌اند. در به کار بردن آن مهارت و در حمل و نگاهداری آن اصرار و احترام به خرج می‌دهند.

غالب جنگ‌های سابق آنها با این حربه بوده است، و امروز هم که سلاح آتشین دارند، از این حربهٔ قدیم و عزیز صرف‌نظر نکرده‌اند. خنجر یعنی کلید عشایر کردستان و آذربایجان. من عملاً این کلید را سال گذشته به دست آورده بودم و امروز این خنجر را به علامت آن می‌پذیرم و به یادگار نگاه می‌دارم.

خزعل فوراً به پذیرایی واردین پرداخت و وسایل راحتی آنها را فراهم ساخت.

علما و کسبه و تجار و اصناف مختلفه به دیدن آمدند و پذیرایی شدند. شاگردان مدارس با خطب[2] مبسوط در زیر بیرق‌های ایران آمدند و گذشتند. سرودهایی که می‌خواندند، در بیان اوضاع گذشتهٔ ایران و فجایع قاجار و اعمال این چندسالهٔ من خاصه اوضاع این صفحه بود که در دهان این اطفال معصوم و نسل مظلوم آهنگ مؤثری به خود می‌گرفت.

برای استظهار و دلگرمی عموم اهالی ابلاغیه‌ای به مضمون لوایح منتشره در شوشتر و دزفول صادر و امر به الصاق به دیوار شهر نمودم.

۱. تجلّد، چابکی، دلیری، جلدی، چالاکی کردن.
۲. خطب، جمع خطبه. سخنرانی‌ها، خطبه‌ها.

پس از غائله خوزستان

بصره

حکمران نظامی را خواستم، و آخرین دستور قطعی راجع به اوضاع این صفحه و حوادث آینده آن را داده و امر نمودم که تدارک حرکت به بصره را ببینند.

کشتی خزعل با زینت و آرایش کامل به حرکت آمد. شیخ نیز تا بصره مشایعت کرد، شطّالعرب تقریباً منظره روز پیش را تجدید نمود. جز این‌که این بار تیرباران باران، بر صفحهٔ آب دیده نمی‌شد و شطّ با طمأنینه و وقاری که از توانگران و بازرگانان عراق قدیم معهود است، امواج بزرگ و سریع خود را به سوی خوابگاه ابدی پیش می‌راند.

کشتی‌ها و قایق‌های فراوان به بدرقه و استقبال ما آمده، یا مسیر تجارتی خود را طی می‌کردند.

هر چه به بصره نزدیک می‌شدیم درکنار شطّ جداول و نهرهای فرعی زیادتر دیده می‌شد. بَلَم‌ها با سرعت و چابکی در روی آن پرواز می‌کردند.

منظرهٔ بصره با سفاین بی‌شماری که در میان شطّ لنگر انداخته و به بارگیری یا باراندازی اشتغال داشتند، بسیار باشکوه بود. جنگلی از دکل درکنار شطّ گسترده و گروهی عظیم از حمّالان و دلّالان و عمّال و تجّار درکنار ایستاده و با چشمی حریص با چهره دژم به این ذخایر و نفایس که بر سینه شطّ قرار دارند نگریسته، و با اضطراب تمام انتظار داشتند که بالاخره طعمه خود را دریابند.

کشتی تا نقطهٔ مناسبی پیش رفت و لنگر انداخت. هر چند قونسول‌خانه از طرف تجّار و اتباع ایران با تکلفی تمام تزیین شده و مهیای ورود ماگشته بود، ولی من عزم داشتم در این نقاط پیاده نشده و حتی‌المقدور به خاک خارج قدم نگذارم.

به این لحاظ از رفتن به شهر خودداری نمودم وزیر پست و تلگراف را با چند نفر از همراهان به شهر فرستادم که در قونسول‌خانه از تجّار و اتباع اظهار رضایت و قدردانی کنند.

میرزاحسین خان موقرالملک، که از اعیان محمّره است، یک کشتی جنگی کوچکی به من تقدیم نمود. من نیز آن را به قشون جنوب سپردم و از موقرالملک قدردانی کردم.

وزیر پست و تلگراف و اشخاص دیگر که به شهر رفته بودند مراجعت نمودند، و از کوچه‌های شهر چندان تمجید نمی‌کردند.

در قونسول‌خانهٔ ایران از آنها پذیرایی شایان به عمل آورده و لایحه‌ای قرائت کرده بودند که عین آن درج می‌شود:

لایحه

آقای سردار سپه،

از تشریف فرمایی حضرت اشرف یک روح جدیدی در قالب افسرده ایالت خوزستان دمیده شده، امروز روح کیخسرو و داریوش بزرگ از شما شادمان است که بذل توجهی به پایتخت تاریخی آنها شوش فرموده‌اید.

همان پایتخت با افتخاری که آثار نفیسهٔ آن، موزه‌خانه‌های پاریس را زینت و آرایش داده و تمدن و عظمت این مملکت باستانی را به زبان بی‌زبانی بیان می‌کند. ورود حضرت اشرف به این ایالت به منزله فرج بعد از شدت بود.

ای قهرمان ایران

دوره زمامداری حضرت اشرف صفحات مشعشعی بر تاریخ نهضت ایران افزوده و سفر مبارک حضرتت به خوزستان، مبدأ تاریخ تجدد و ترقّی این ایالت خواهد بود.

هیچ‌وقت خاطره‌های فرح‌بخش آن از لوح خاطرها سترده نخواهد شد.

عموم اهالی خوزستان از تشریف‌فرمایی حضرت اشرف امروز مفتخر و شادکام هستند، و ما ایرانیان بصره با مسرت و سعادت برادران خوزستانی خود شریک و با قلبی سرشار از شعف و افتخار عرض تبریک و تهنیت و ابراز علاقه‌مندی به ترقّی و تعالی ایران نموده و مزید موفقیت و نصرت حضرت

اشرف را از صمیم قلب از خداوند خواهانیم.

فرزند رشید ایران،

همه ایرانیان عراق عرب،[1] و علی‌الخصوص[2] قسمتی که در بصره هستند، عملیات برجسته و خدمات نمایان حضرت اشرف را به نظام و قشون مظفّر ایران که روح حیات و استقلال مملکت است تقدیر و تمجید می‌نماییم.

چون به شهادت تاریخ، ایران همیشه یک دولت نظامی بوده و در سایه برق شمشیر فرزندان دلیر خود به اوج ترقّی و سعادت رسیده، ما فدویان از برای اثبات حق‌شناسی و اظهار علاقه‌مندی، آرزو داشتیم مجسمه مبارکت را از طلا تهیه نموده که هنگام تشرّف به حضور مبارک آن را به دست اخلاص و احترام تقدیم نماییم، ولی چون به واسطه ضیق وقت و فقدان وسایل، تهیه مجسمه ممکن نشد، نظر به مفاد «مالا یدرک کله لایترک کله»، عکس مبارک را در قاب طلاگرفته، آن را به عنوان یادگار سفر مبارک خوزستان، با کمال فروتنی و تعظیم تقدیم می‌کنیم.

چون مراتب معارف‌پروری و دانش‌پژوهی حضرت اشرف مشهود و مبرهن و مساعدت‌های مادی و معنوی که در ترقّی و تربیت روحی نوباوگان[3] وطن مبذول فرموده‌اند، ملحوظ خاص و عام است، ما ایرانیان مقیمین بصره نیز به نوبت خود انتظار داریم مشمول عواطف عرفان‌خواهی آن ذات مقدس واقع و مکرمتی درباره معارف ما نیز مبذول، و مقرر فرمایند به کمک دولت یک باب مدرسه ایرانی در بصره مفتوح شود.

متأسفانه به واسطهٔ فقدان مدرسه ملی که بتواند زبان فارسی را ترویج و

---

۱. عراق عرب، در عصر صفویه تا قاجاریه، به بین‌النهرین (میان رودان) که جمهوری فدرال عراق امروزی است، عراق عرب گفته می‌شد و عراق عجم ایالات و ولایات مرکزی ایران (واقع بین اصفهان و همدان و تهران) را شامل می‌گشت. این اصطلاح تا انقلاب مشروطیت معمول بود.
۲. علی‌الخصوص، به ویژه، به خصوص، خصوصاً.
۳. نوباوگان، جمع نوباوه. هر چیز نو درآمده. کودک، طفل، میوهٔ نورسیده.

مفاخرات اسلاف را تذکار، و عرق ملیّت را تولید نماید، گروه‌گروه از ما دارند در میان اعراب مستهلک می‌شوند.

به انتظار بذل توجه در این مسأله و به پاس احترام موفقیت‌های مشعشع آن زنده‌کنندهٔ ایران از صمیم قلب متفقاً می‌سراییم:

زنده باد سردار سپه.

پاینده باد ایران.

پاینده باد نظام ایران.

از طرف عموم ایرانیان مقیمین بصره

بصره – ۲۵ برج قوس سیچقان‌ئیل[1] سنه ۱۳۰۳[ه.ش.]

حرکت به کربلا

یک‌شنبه، ۲۹ قوس [۱۳۰۳ه.ش.]

اول طلوع از کشتی پیاده و به قطار سوار شدیم. معمولاً قطار در سه فرسخی می‌ماند و به ساحل آب نمی‌رسد، ولی محض سهولت مسافرت ما استثنائاً قطار مخصوص را به کنار شط فرستاده بودند.

کربلا

دوشنبه، ۳۰ قوس [۱۳۰۳ه.ش.]

ساعت ۸ صبح قطار ما به ایستگاه کربلا رسید. جمعی کثیر از آقایان علما و تجّار و اصناف ایرانی مقیم کربلا در نزدیک ایستگاه چادر زده بودند.

حکمران و رؤسای داویر محلی و اعیان و اشراف و شاگردان مدارس نیز انتظار ما را داشتند. شاگردان مدارس در جلو، صف کشیده بودند، به محض پیاده

---

۱. سیچقان ییل، واژه‌ای ترکی به معنای سال موش. نخستین سال از دورهٔ دوازده سالهٔ ترکان و قبچاقیان و اریغوران، که پس از استیلای مغول و ترکان در ایران رواج یافت و خوشبختانه در آغاز قرن چهاردهم هجری از میان رفت.

شدن ما خطابه قرائت کردند.

قونسول کربلا[1] مستقبلین را یکان‌یکان معرفی نمود. بدواً به چادر علما رفته و صرف چای شد.

سپس به چادر تجّار و اصناف رفتم، لایحه ذیل را خواندند:

«پس از عرض مراتب احترام و تعظیم، با یک جهان شادمانی و سرور در پیشگاه حشمت و جلالت اکتناه[2] بندگان عظیم‌الشأن، حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته، برای تأدیه و تقدیم تشکرات نهایی و تبریکات صمیمانه حاضر، و مراسم خلوص و فدویت را معروض حضور مبارک می‌داریم.

بزرگ‌ترین آرزو و آمال فدویان هیأت تجّار و کسبه و اصناف ایرانی که در این آستان قدس، مجاور و همواره به دعای ازدیاد شوکت و عظمت دولت علیّه متبوعه خود اشتغال دارند، همانا زیارت جمال محبوب و طلعت محمود آن یگانه نجات‌دهندهٔ کعبه آمال ما ایران بود، که بحمدالله تعالی با نهایت ظفر و فیروزی موکب شرافت‌بخش، چون شمس تابناک از افق سعادت و اقبال طالع و این محیط را به فروغ میمنت و جلال، منوّر و درخشان فرمود.

امروزه عموم ایرانیان سرافتخار بلند نموده، به وجود مبارک مسعود یک رادمرد بزرگواری، چون ذات اشرف دامت عظمته که وجودش مایهٔ نجات وطن و تحکیم استقلال وترقّیات مملکت ما ایران گردیده، فخر و مباهات بر عموم عالمیان می‌نمایند.

و اینک به مناسبت این فتح و فیروزی عظیم که قوای نیرومند نظامیان ایرانی

---

۱. از زمان حکومت عثمانی تا سال ۱۳۰۲ه‍.ش. حیطه عمل سفارت ایران در استانبول بسیار گسترده بود و کنسولگری‌های عراق (بصره، کربلا) را زیر پوشش خود داشت، که ابتدا تحت عنوان کارپردازی و بعد کنسول (قنسول)گری و سرکنسولگری نامیده شدند. اسامی این افراد، از میرزا محمد علی خان منتصرالملک (۱۲۸۲ تا ۱۲۸۷ه‍.ش.) تا ماشاءالله اسماعیل زاده (۱۳۵۷–بهمن ۱۳۵۸ه‍.ش.، که سرکنسولگری بسته شد) در تاریخ موجود است. در سال ۱۳۰۳ه‍.ش. این وظیفه بر عهدهٔ حسن اعتماد همایون بود.

۲. اکتناه، به کُنه چیزی رسیدن، پی بردن به ماهیت امری.

در مقابل اشرار و متمرّدین احراز کرده‌اند، مراسم تبریک را عرضه داشته، و همچنین موکب سعادت نمود را به این دیار قدسیت آثار خیر مقدم گفته، و دوام تأییدات و توفیقات روزافزون را از حضرت یزدان مسألت و خواستاریم.

زنده باد یگانه نجات دهنده وطن و حیاتبخش ایران حضرت سردار سپه.

پاینده باد حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ و فرمانده کل قوای نظامی.

فدویان، هیأت تجّار و کسبه و اصناف ایرانی کربلای معلّی

بعد از ادای این مراسم، به اتومبیل نشسته، و وارد شهر شده، در مقابل در قبله پیاده گشتیم. دکان‌های این قسمت را آذین بسته، و زمین را مفروش ساخته بودند.

بعد از ورود به حرم درهای صحن را بستند و زوّار را به من و همراهان منحصر ساختند. این خلوت، هر چند محض احترام بود، اما برای من این فایدهٔ فوق‌العاده را داشت که با حضور قلب و فراغت بال زیارت کامل کردم و آرزوی دیرینهٔ خود را در تقبیل ضریح مطهّر برآوردم.

در این وقت شخصی از جانب آقایان علما آمد و تقاضاکرد که قبل از خروج از صحن مطهّره، به مقبرهٔ مرحوم میرزای شیرازی که در زاویهٔ صحن واقع و علما در آن‌جا اجتماع دارند رفته، و فاتحه بخوانم. با کمال میل پذیرفتم.

آقایان بیاناتی راجع به تشکر و قدردانی از اقدامات من عموماً و ختم غائله خوزستان خصوصاً، نمودند.

آقای سیدحسین مجتهد قزوینی از طرف سایرین به طریق ذیل پیشنهاد کردند:

«در این فتح نمایان (خوزستان) خاطر عاطر عالی حضرت اشرف دامت شوکته را حَسَب‌التکلیفی که جماعتی از علمای اعلام این عتبهٔ مقدسه به این ضعیف کرده‌اند، مسبوق می‌دارد.

در این اوقات که اجانب از هر چه مشغول کشمکش‌های داخلی و خارجی

هستند و تا اندازه‌ای دولت علیه صانهاالله عن کلّ بلیّه[1] به واسطه اقدامات جدّیه اسلامیّه آن وجود مقدس، آب و خاک ایران مینوناشن را تا این درجه و مرتبه رونق بخشوده چنین پیشنهاد می‌نمایند:

اولاً– بعد از تقرّر[2] و تمرکز قوای دولتی در صفحهٔ خوزستان، مبادرت به بستن سدّ اهواز نمایند و قبل از هر اصلاحی از این منبع ثروت، دولت را استفاده بخشند.

ثانیاً– برای قوّت و سطوت[3] دولت، تا آنکه بتواند حقوق داخله و خارجه خود را از تعرّضات بیگانگان محافظت نماید، مبادرت به خریدن دو دستگاه بزرگ از کشتی‌های دریایی، در جنوب برای خلیج فارس، و در شمال برای بحر خزر کنند.

تهیهٔ وجه ابتیاع، اگرچه با بودجه کنونی دولت علیه موافقت ندارد، ولی ممکن است که این وجه را به طریق اعانه از اهالی داخله به طور معقول و بدون تحمیل اجباری مهیا نمود.

بدین طریق که هیأت دولت علیه با نمایندگان محترم، متفقاً هیأتی مرکب از علما و صاحب منصبان نظامی و تجار و جمعی از نمایندگان، به مصارف دولت از مرکز به ایالات ایران مسافرت نموده، از هر ایالاتی از ایالات دوازده‌گانه، مبلغ ۱,۰۰۰,۰۰۰ لیرهٔ طلا اعانه بخواهند.

اگرچه در مدت یک سال یا دو سال یا سه سال جمع‌آوری شود، و نوعی قرار دهند که در عرض آن مدت مزبوره که به نظر قراردهندگان است این مبلغ متدرّجاً دریافت شود و متدرّجاً به اقساط به خارجه برای خریدن دو دستگاه کشتی دریایی پرداخته آید.

آنچه به نظر این دعاگویان می‌رسد این است که برای این مهمهٔ جلیله،

۱. بلیّه، گرفتاری، سختی.
۲. تقرّر، برقرار شدن، قراریافتن، استواری، پابرجایی.
۳. سطوت، قهر، غلبه، ابهت، وقار، هجوم بردن، حمله‌کردن.

حضرت آیةالله خالصی، که خدمات جلیله‌اش در محو انانیت،[1] خود معروف عالمیان است، بهترین نمایندگان است. باقی منوط به رأی منیر حضرت اشرف است.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته

در جواب اظهار داشتم:

«نهایت تشکر را دارم از این‌که آقایان علمای محترم به این قبیل مسائل عطف توجهی فرموده، و از راههای جدید اقتصادی و تجاری و جنگی برای مساعدت به دولت حاضر گشته‌اند.

البته تأثیر این توجه آقایان به حکم نفوذ و رسوخی که در قلوب ملت دارند، بسیار مهم و مفید است، اما راجع به عملی کردن آن، همیشه در نظر داشته و دارم و پس از فراهم آمدن مقدمات، وزارت جنگ و مالیه و فواید عامه البته به موقع اجرا خواهند گذارد.»

بعد از چند دقیقه توقف به بازار بین‌الحرمین آمدیم. این راسته بازاری طولانی است که حرم امام حسین را به حرم حضرت عباس متصل می‌کند. این مسافت دور را با قالی مفروش کرده، و تمام دکان‌های جنبین را آیین‌بندی و تزیین نموده بودند.

در مدت عبور، غریو هلهله و شادی و صدای کف زدن اهالی و باران دسته‌های گل قطع نمی‌شد. در ۵۰ نقطه گوسفند قربانی کردند. در وسط بازار یک نفر عطار ایرانی پسر و دختر خود را خوابانده و فریاد می‌زد:

«چون احیاکنندهٔ ملت ایران هستید، هرکس باید از بذل موجود مضایقه نکند، چون من جز این دو فرزند، چیز قابلی ندارم، باید آنها را تصدّق کنم.»

این شخص در جوش حرارتی که داشت، کاردی برآورده و بر گلوی یکی از اطفال نهاد و من عجله کردم و او را مانع شده، طفل را از جای بلند کردم و بوسیدم

۱. انانیت، خودبینی، خودستایی، کبر، غرور.

و نوازش نمودم و عطار مزبور را پرسشی گرم کردم.

ضریح حضرت عباس را با خلوص و توجهی فوق‌العاده طواف کردم. فداکاری و شجاعت این بزرگوار، با وضوحی تمام در برابرم تجسم یافت و مرا زایدالوصف[1] متأثر کرد.

بعد از ختم زیارت از در قبله خارج شدیم و در اتومبیل‌هایی که مهیا کرده بودند، سوار گشته به بلدیه[2] رفتیم. حکمران و رؤسای دوایر و اعیان و اشراف در آن‌جا وسایل پذیرایی فراهم کرده و برای اظهار تبریک اجتماع نموده بودند.

در ضمن صرف چای و شیرینی، از رئیس بلدیه تقاضا کردم متحدالمآلی[3] طبع نموده و از جانب من به اهالی کربلا از پذیرایی مفرط و شایانی که کرده‌اند اظهار امتنان نماید.

این تقاضا را فوراً انجام دادند، ولی قدردانی که در قلب من ثبت است هزار بار مفصل‌تر و عمیق‌تر از عبارات آن اعلان است، زیرا که این قسم پذیرایی نسبت به هیچ ایرانی، حتی پادشاهان سلف، به عمل نیامده بود.

بر من مسلّم شد که ایرانیان مقیم بین‌النهرین، که بیشتر از اوضاع اخیر خوزستان و جریان‌های سیاسی آن‌جا مستحضرند، بهتر از ساکنین خاک ایران قدر زحمات و قیمت این مسافرت مرا دانسته‌اند.

از بلدیه، به قونسول‌خانه ایران رفتم. این محل را که خانه نسبتاً مجللی است، تزیین و آماده پذیرایی من و همراهان کرده بودند. عموم ملتزمین که عده شان به ۸۰ نفر می‌رسید، در همین عمارت منزل گرفتند، و در نهایت آسایش بودند.

امیر اقتدار و امیر لشگر جنوب، در عمارت ملحق به قونسول‌خانه که متعلق به

---

۱. زایدالوصف، زیاده از حد بیان، بیش از حد.
۲. شهرداری.
۳. «صبح وارد کربلا شدیم. ورود، زیارت رفته، اهالی کربلا استقبال و پذیرایی فوق‌العاده نمودند. عموم مسلمان‌ها نمایشات کامل دادند. شب هم زیارت رفتیم. در قونسولگری منزل کردند. درتمام نقاط، هر نقطه رئیس‌الوزراء منزل می‌کرد، ما هم در همان‌جا منزل می‌کردیم.» (خاطرات سردار اسعد بختیاری، ۱۴۳).

یکی از محترمین استرآبادی است، منزل گزیدند.

ناهار را در اتاقی که مخصوص استراحت من ساخته بودند، صرف کردم. عصر به سالون بزرگ آمدم.

شاگردان مدرسه حسینیه در خیابان جلو عمارت صف کشیده، سرود و خطابهٔ ذیل را خواندند:

ای پدر عظمت مدار ما،

امروز ذات شوکت و جلالت سمات[1] حضرت اشرف که به منزله قبله آمال ۱۵,۰۰۰,۰۰۰ ایرانی است، نه تنها مایهٔ فخر و مباهات ما، بلکه باید به مقام ولی نعمت حقیقی کلیه طبقات جامعه ایرانی شناخته شود، زیرا وجود حضرت اشرف به مثابه آفتاب جهان‌تابی است که پس از یک قرن از افق سعادت، جلوهٔ نورانی خود را به عالمیان ظاهر و موطن کیخسرو و اردشیر بابکان را شعشعه[2] پاش گردانید.

ای پدر عظمت مدار ما،

امروز جهانگیری دارا[3] و عدل نوشیروان و کوکبهٔ شاه عباس ماضی و رشادت و جلادت شهریار افشار،[4] که فقط در صحایف[5] تاریخ عرض اندام می‌نمود، تجدید، و بر جهانیان مدلّل شد که تربت پاک ایران که در آن واحد دارای این همه اولاد رشید است. علاوه بر آنان می‌تواند در این قرن بیستم برای تجدید نام شریف خود، وجود معظم حضرت اشرف سردار سپه رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ و فرمانده کل قوای کشور هخامنشیان را به میدان شهود جلوه‌گر سازد.

عجالتاً ما شاگردان مدرسه مبارکه حسینی ایرانیان که خود را از فدویان

---

۱. سمات (Semat)، علامت‌ها، نشانی‌ها، آثار داغ‌ها، داغ‌ها.
۲. شعشعه، پراکنده شدن روشنایی.
۳. دارا، نام داریوش هخامنشی در تاریخ و ادبیات اسلامی.
۴. شهریار افشار، لقب نادرشاه، مؤسس سلسله افشاریه.
۵. صحایف، جمع صحیفه. نامه‌ها، کتاب‌ها.

صمیمی حضرت اشرف می‌شماریم، در پیشگاه محضر با جلال سامی برای تبریک هموطنان خود به داشتن یک چنین سردار عظمت دثار[1] حاضر شده‌ایم، و از صمیمی قلب موفقیت‌های درخشان حضرت اشرف را تبریک گفته و در تحت قبّهٔ این بزرگوار ادعیه معصومانه را نثار وجود فایض‌الجود[2] سامی می‌سازیم و توجهات عالیه را به این مناسبت درباره مدرسه حسینی جلب می‌نماییم.

پاینده باد کشور ایران.

زنده باد رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوای کشور ایران.»

از آنها اظهار امتنان کردم.

جمعی از اعیان و اشرف و اتباع عراق آمدند.

اول شب، با وجود باران شدیدی که می‌بارید، پیاده به زیارت حرمین رفتم. در تمام کوچه‌ها و بازار بین‌الحرمین، چراغان و تزیینات برجای بود. شام نیز در قونسول‌خانه صرف شد.

[نجف اشرف]

فردا صبح زود، ۱۴ اتومبیل کوچک و بزرگ تهیه شده بود. سوار شده، به جانب نجف اشرف رهسپار گردیدیم.

در خارج شهر مستقبلین چادر زده بودند، و چون اهل نجف و شاگردان مدارس در آن‌جا انتظار داشتند، پیاده شده، به تبریک و سرود و خطابهٔ آنها گوش دادم و اظهار امتنان نمودم.

بازار را آیین بسته، چندین گوسفند قربانی کرده بودند. مستقیماً به حرم مطهر رفتم.

بعد از زیارت به منزلی که در خانهٔ یکی از خدّام ترتیب داده شده بود، وارد

---

۱. دثار، جامهٔ رویین، روپوش.
۲. فایض‌الجود، فیض‌دهنده بخشش و کرم وجود.

شدم. ایرانیان مقیم نجف، نهایت شادمانی ابراز داشتند.

بعد از صرف ناهار به زیارت مسجد کوفه رفتیم، این مسجد از آثار قدیم و مخصوص اسلام است.

در همان نظر اول که شخص برصحن پرریگ و دیوارهای کوتاه آن می‌افکند، به یاد سادگی بدوی اسلام می‌افتد، و مخصوصاً به خاطرش می‌آید که در این مقام مبارک، چه مرد بزرگواری به نماز می‌ایستاده و در صفّه[1]های این مسجد چه وجود مقدسی به حل و عقد[2] امور می‌پرداخته است، و در همین محراب ساده، چه دست جنایتکاری اسلام را از وجودی که عدیل[3] کتاب و کَننده در خیبر بود، محروم گذارد.

در تمام مدت، حاکم کوفه همراه بود و پذیرایی و رهنمایی می‌کرد. سایر نقاط طوافگاه و مناظر دیدنی کوفه را، خاصه ساحل رودخانه و جسر و غیره را مختصر تماشایی نموده و به نجف مراجعت کردیم.

مقارن غروب مجدداً به صحن مطهر رفتم. آقایان علمای اعلام آقای سیدابوالحسن اصفهانی، آقای عراقی، آقای فیروزآبادی، آقای نائینی و سایر اجلّهٔ[4] مجتهدین و علما را در صحن ملاقات نمودم. بالاتفاق به حرم مطهر رفتیم.

در آن‌جا مدتی راجع به مهام مملکتی مذاکره به عمل آمد. بسیار مشعوف شدم که عقاید علمای اعلام را با نظریات خود موافق و مطابق یافتم.

سپس مشغول زیارت شدم. در موقعی که با حضور قلب کامل به خواندن زیارتنامه مشغول بودم، ناگاه احساس کردم شخصی در پای ضریح به پای من افتاد متوجه شده، شناختم که سردار رشید کردستانی است. قرآنی در دست گرفته و استغاثه می‌نماید.

---

۱. صفّه، سکو، نشستنگاه سوار از زین اسب، ایوان مسقف، شاه نشین.
۲. حل و عقد، ترکیبی عطفی به معنای گشودن و بستن، گشادن و بستن، رتق و فتق.
۳. عدیل، نظیر، مثل، مانند.
۴. اجلّه، جمع جلیل. بزرگان، مهان.

این شخص بعد از آن همه یغماگری و تاخت و تاز و طرفیت با قشون و منکوب شدن و فرار به بین‌النهرین، چون خزعل و والی پشتکوه را در این مقام مقدس طلب عفو می‌نمود.

هر چند قصهٔ جنایات و غارتگری‌های این شخص نیز داستانی مفصل دارد، و کمترین مجازات او اعدام است، البته در این مقام شریف بایستی بخشیده می‌شد.

پس در حضور آقایان علما به او تذکر دادم که او را می‌بخشم و اگر من بعد مصدر شرارتی بشود، قطعاً خود را بر دار خواهد دید.

بعد به تماشای اثاثیه و جواهر و اشیای گرانبهایی که از ایران و هند به خزانهٔ حضرت تقدیم شده، پرداختم. قالی‌ها و شمشیرها و قندیل‌هایی که در این نقطه گرد آمده است، به قول قدما، هر یک خراج مملکتی است.

تا پاسی از شب گذشته صدای ساز و سرنا در اغلب کوچه‌ها شنیده می‌شد.

این پیشامد در نجف از وقایع برجسته و نادر به شمار می‌رفت، زیرا که وقار و ادب اهل شهر، فرسودگی مردم از گرما و بی‌آبی، مجاورت با قبرستانی که وسعتش از شهر هم بیشتر است[1] و وجود علمای اعلام که کاملاً مراقب رفتار مردم هستند، و عده کثیر طلّاب که جز به تحصیل، به فکر دیگر نمی‌افتند، نجف اشرف را متین‌ترین و بی‌صداترین شهرها ساخته است.

غالباً ساعات روز در کوچه‌ها جز فریاد مردی که آب فرات می‌فروشد، و صدای خفیف پای مردمی که عبا بر سر کشیده، در کمال آهستگی عبور می‌کنند، شنیده نمی‌شود.

محض ابراز احساسات، خود شهر نجف از سکوت همیشگی بیرون آمد، و غوغایی در آن برپا شده بود. ایرانیان به انواع و طرق مختلفه اظهار شادمانی

۱. قبرستان وادی‌السلام در نجف اشرف از بزرگترین گورستان‌های تاریخی جهان محسوب گردیده و گرچه آرامگاه و مقام‌های موجود در این اثر تاریخی سندیت ندارند، اما قبر بسیاری از بزرگان و مشاهیر اسلامی از قرون اولیه اسلامی تا سدهٔ معاصر در آن جا به چشم می‌خورد. بر اساس افسانه‌های مردم عراق، قیامت در این مکان برپا می‌شود.

می‌کردند.

هر چند لوایح مفصل نیز در تبریک ورود به من رسید، ولی محض اختصار و برای نمودن نمونه، مختصرترین آنها را درج می‌کنم:

هلا شخص وطن‌خواه،

«در این موقع که موکب یگانه محبوب ما ایرانیان، حضرت اشرف آقای سردار سپه که در حقیقت یک جهان جان است و از قهرمانیش بساط عدل در تمام کشور ایران گسترده شده است، قدم به این آستان ملک پاسبان علوی، که در معنی برتر است از عرش برین، گذارده‌اند، تمام ایرانیان این سامان از وضیع[1] و شریف، خاصه تجّار محترم، مقدم حضرتت را محترم و مغتنم می‌شمارند و در ختام به لسان حال و مقال فریاد می‌زنند:

زنده باد محیی[2] مملکت ایران.

پاینده باد حضرت اشرف آقای سردار سپه.»

ایرانیان مقیم نجف

در مدرسه علوی جشن باشکوهی گرفته و مرا دعوت کردند. فرط خستگی مجال نداد. دبیر اعظم را مأمور کردم که از طرف من به مدرسه رفته و اظهار امتنان نماید. او نیز نطق مبسوطی کرد. موضوع کلامش تصویر من بود که اخیراً منتشر ساخته بودند.

در این صورت، به یاد خدماتی که من به مملکت کرده‌ام، مادر وطن را رسم نموده‌اند که بر من تکیه دارد و از شمشیر من استعانت می‌جوید.

از قرار مسموع، حکومت بین‌النهرین امر داده بود که این صورت را هر جا بیابند جمع‌آوری کنند و داشتن آن را اکیداً منع نموده بود، اما ایرانیان نجف

۱. وضیع، فرومایه، کوچک، پست.
۲. محیی، احیاء کننده، زنده کننده.

نسخه‌ای از آن را به دست آورده و در مدرسه آویخته و به این ترتیب ابراز وطن‌پرستی نموده بودند.

دبیر اعظم همین **تصویر ممنوع** و مفهوم آن را موضوع سخن قرار داده، ومدتی برای این جمعیت ۵۰۰۰ نفری نطق کرده بود. برای من نقل کردند که حضار از تذکر مفاخر وطن خود، و بیانات دبیر اعظم چنان متأثر شدند که اغلب گریستن آغاز نهاده بودند.

در ضمن نطق تکلیف هر ایرانی را خواه در داخل و خواه در خارج خاطرنشان کرده و ثابت کرده بود، که وطن، اولاد خود را هرجا باشند به یک نظر نگریسته و دوست دارد، اولاد او هم هرجا هستند باید روز برای وطن کار بکنند و شب روز به سوی وطن بخوابند.

شب را به سر آوردیم. فردا صبح عازم کربلا شدیم.

مراجعت از نجف

سرمای راه به درجات شدیدتر از روز گذشته بود، به حدی که تمام همراهان از حس و حرکت افتاده بودند.

پسر خزعل که تمام عمر را در گرمای **خوزستان** گذرانیده و شاید تا این وقت سرمایی ندیده بود، یک مرتبه دچار سخت‌ترین سرماها شد. دیدم بالای لباس‌های زیاد پشمین خود دو پوستین هم پیچیده بود. چهره‌اش سیاه شد و از شدت سرما نزدیک به زبان بستن بود.

در نزدیکی **کربلا**، تگرگ شدیدی بارید. **پسر خزعل** اولین باری که تگرگ می‌دید. شنیدم به آدم خود گفته بود مقداری جمع کند و از همراهان می‌پرسید آیا برفی که می‌گویند همین است؟

اهالی **کربلا** مجدداً در ابراز شادمانی و مسرت بر یکدیگر سبقت می‌جستند. من خدا را شکر می‌کردم که به واسطه خدمات مخلصانه که به وطن خود و این

مردمان نموده‌ام، در خور این تهنیت‌ها و مسرت‌ها شده‌ام.

خیلی میل داشتم باز هم در **کربلا** که به واسطه نهرها و جدول‌های منشعبه از فرات که اعظم آنها **نهر حسینیه** است، و نخلستان‌های بسیار که در عین غمناکی زیبا و قشنگ است توقف نمایم، اما از طرفی لازم می‌دانستم که زودتر به زیارت رفتم و بعد از ناهار به طرف قطاری که مخصوص حرکت ما معین بود، حرکت نمودم.

پنج‌شنبه، ۳ جدی [۱۳۰۳ه.ش.]
[بغداد]

صبح حرکت کردیم. بعدازظهر به **ایستگاه بغداد** وارد گشتیم. **بغداد** اینک **پایتخت عراق** است و در سنوات اخیره اهل **عراق**، **امیر فیصل** را به سلطنت پذیرفتند. اکنون مشارالیه در **موصل** است.

چون من کاملاً غیررسمی حرکت می‌کنم، مایلم زودتر عبور نمایم که برای ملاقات وزرا و اعیان **بغداد** تأخیری در مسافرت رخ ندهد.

شاگردان **مدرسهٔ ایرانیان** و عدهٔ کثیری از کسبه و اصناف حاضر بودند. بعد از پیاده شدن، شاگردان خطبهٔ ذیل را قرائت کردند:

«حضرت اشرفا،
یگانه فرزند شرافتمند **ایران**،
ای خادم پاکدامن اسلام،
ای حافظ آب و خاک **ساسان**،
ای زنده‌کننده نام نیک نیاکان،
ای مایه افتخار و امیدواری **ایرانیان**،

نوباوگان **مدرسهٔ شرافت ایرانیان**، با عموم برادران **ایرانی** هم آواز، ورود مسعود و مقدم مبارکت را گرامی دانسته، از صمیم قلب تبریکات خالصانه خود را تقدیم و خداوند را شکر گزارند که به زیارت آن سردار نامی موفق شده‌اند.

این روز فیروز برای ایرانیان بین‌النهرین بزرگ‌ترین عید مقدسی است که سال‌های سال به یادگار چنین روزی مسرور خواهند بود.

حضرت اشرفا،

ما ایرانیان به مقتضای قومیّت و دیانت، در جوار عرش آثار ائمهٔ اطهار علیهم‌الصلوة و السلام، دعاگوی فتح و فیروزیت بوده و خواهیم بود.

حضرت اشرفا، ای یگانه دلیر ایرانی پاک‌نژاد و ای فرزند رشید ایران!

بشارت‌های مظفّریت و پیشرفت و نصرتت همواره فرح‌بخش قلوب دعاگویان فداییت بوده و موجب سربلندی و افتخار عموم هموطنان عزیز است و نه تنها ما، بل مسلمین دنیا را روسفید نموده است.

از درگاه حضرت یزدان مسألت نموده، خواهانیم که روز به روز بر طول عمر و دوام شوکت و اقبالت افزوده، همیشه به تأیید و نصرتش مؤید و منصورت داشته، اعدایت[1] را پیوسته ذلیل و منکوب گرداند، و نیز امیدواریم در این موقع که از پرتو مساعی عالیه در تحت حمایت شخص حضرت اشرف، سرتاسر ایران را عدل و نعمت امن فراگرفته، فارغ‌البال،[2] به اصلاح معایب و نواقص مملکت و ترقی معارف کوشیده، بذل توجهی به این فداییان فرموده، مخصوصاً نسبت به مدارس و مؤسسات ایرانی در خارجه، بالاخص در بین‌النهرین، توجهات کامله خود را معطوف فرایند، که بر خلاف سابق، با داشتن وسائل، کارکنان آن بتوانند تمام حواس خود را صرف ترقّی مدارس نموده، نتایج مطلوبه در ترویج زبان فارسی به دست آید.

سامره

از ایستگاه خط کربلا مستقیماً به ابتدای راه‌آهن سامره رفتم، که نزدیک شهر

۱. اعدایت، دشمنانت.
۲. فارغ‌البال، آسوده خاطر، آسوده دل.

کاظمین است. از این‌جا خط آهن آلمان‌ها تا ولایت موصل امتداد دارد. خطی وسیع و محکم است.

شب در ماشین ماندیم.

صبح زود در ایستگاه سامره پیاده شدیم. این نقطه‌ای است که در یک فرسخی مغرب شهر بنا شده و قرارگاه متعدد برای فرودآمدن زوّار دارد، و از این‌جا تا کنار شطّ باید به وسایل مختلفه از قبیل اتومبیل و الاغ و ارابه و غیره حرکت کرد.

بعد از زیارت حرم مطهر عسگریین و سردابی که محل غیبت حضرت قائم است، در سال ۲۶۴ه.ق.، و تماشای اطراف شهر و کنار شطّ و تزیینات و آیین‌بندی که کرده بودند، چای در منزل یکی از آقایان علما صرف شد، و قبل از ظهر مجدداً به راه‌آهن مراجعت نمودیم.

کاظمین

جمعه، ۵ جدی [۱۳۰۳ه.ش.]

عصر وارد کاظمین شدیم. بعد از زیارت و یک ربع توقف در منزل یکی از ایرانیان مقیم کاظمین، که مصارفی کرده و تکلّفی نموده بود، و ملاقات با محترمینی که در آن‌جا جمع بودند، با اتومبیل به بغداد حرکت نمودم. اهالی کاظمین نیز در ابراز شادمانی و تزیینات خیلی اهتمام کرده بودند.

غروب، وارد ژنرال قونسولگری ایران در بغداد شدیم. چون مایل بودم هر چه زودتر به خاک ایران برسم، امر دادم قطاری را که مخصوص حرکت ماست حاضر کنند، که بعد از صرف شام بدون معطلی حرکت نماییم.

از غروب تا سه از شب که غذایی صرف شد و حرکت کردیم. وقت به پذیرایی بعضی از محترمین و تماشای جسر و شطّ گذشت. بیشتر مذاکرات، تبریک ورود و تهنیت فتح بود. همه می‌گفتند ایرانیان بغداد در مدت قیام خزعل

سرشکسته بودند، و به واسطهٔ اقدامات سابقه دولت و سلطنت ایران روی تکذیب شایعات خزعل را در عراق نداشتند. حمد خدای راکه بر عالمیان ثابت گشت که هیچ یک از رعایای ایران نمی‌تواند قسمتی از آن خاک مقدس را مال خود دانسته، و بر جان و مال مردم فرمانروایی کند، و با دول بیگانه مستقلاً عهد و پیمان ببندد.

سپس شرح مفصل از تبلیغات خزعل در عراق و نزد علمای اعلام و موفق نشدن او بیان می‌کردند.

اطراف ژنرال قونسولگری ایران را آیین بسته بودند. این خیابان که محل قونسول‌خانه است، ظاهراً بهترین معابر بغداد می‌باشد. همراهان از سایر خیابان‌ها شکایت و مذمت می‌کردند.

ایرانیان مقیم بغداد به دیدن آمدند، پذیرفتم. آقاسیدعبدالحسین حجت با یکی از پسران والی پشتکوه در بغداد منتظر ما بود. در این شب نزد من آمده و شفاعت کرده، تأمین برای والی خواست. توسط او مراسله‌ای به والی فرستادم و اطاعت او را پذیرفتم.

سردار رشید کردستانی که در نجف اشرف عفو شده بود، اجازه خواست که به ایران بازگردد. او را رخصت دادم، ولی به آن شرط که از غارتگری و شرارت دست برداشته، مطیع و منقاد باشد، و مجدداً به او خاطرنشان کردم که اگر تجدید شرارت کند، کمترین مجازاتش اعدام خواهد بود.

چون کاملاً غیر رسمی حرکت می‌کردم، هیچ یک از سیاستمداران بین‌النهرین را ملاقات ننمودم. یکی از آقایان وزرای عراق را هم که تقاضا کرده بود از من دیدن کند، نپذیرفتم.

خود امیر فیصل نیز در این موقع به موصل رفته بود که راجع به الحاق آن ولایت به بین‌النهرین تبلیغاتی نموده و اهالی را با خود همداستان نماید.

شب را تمام به حرکت گذراندیم. از مناظر میان بغداد و سرحد، جز شهرهای

یعقوبه[1] (یعقوبیه) و شهربان[2] و قزل رباط[3] و خانقین،[4] که ترن در کنار آنها مختصر توقفی می‌کند، سایر نقاطش صحرایی است مسطح و بی تغییر، چیزی نوشته نمی‌شود.

شنبه ۶ جدی [۱۳۰۳ه.ش.]

صبح به خانقین رسیده بودیم. فوراً امر دادم اتومبیل‌ها را از ترن بازکرده، راه بیندازند، اما شدت سرما به حدی بود که اتومبیل‌ها مشتعل نمی‌گشتند. شوفرها مدتی مشغول این کار بی‌حاصل شدند.

من چون عجله داشتم که زودتر قدم به خاک ایران گذارم، گفتم بروند اتومبیل کرایه‌ای تهیه کنند، اما هیچ ماشینی قادر به حرکت نبود.

ناچار درشکهٔ کرایه‌ای یافته و با یک نفر پیشخدمت راه را پیش گرفته، همراهان را به جای گذاردم.

[قشله]

در سرحد به قشله رسیدیم. این برج‌هایی است که عثمانی‌ها در فاصله‌های مختلف به طول سرحد ساخته بودند. از حدود پشتکوه تا ثغور[5] کردستان ۸ برج برپای است. اهالی این نقاط آنها را قله رومی نیز می‌گویند.

---

۱. یعقوبه که به صورت «یعقوبا» و «یعقوبیه» هم نوشته می‌شود، از شهرهای باستانی جمهوری فدرال عراق است که از زمان «آرامیان» آباد بوده و نام آن در اصل «بیت یعقوب» (خانه یعقوب) و از شهرهای یهودی نشین به شمار می‌رفته است.

۲. شهروان (شهربان/ شهرآبان/ شارابان) امروزه مقدادیه نامیده می‌شود و ۴۳۵۰ سال پیش تأسیس گردیده و در دوران باستان «سرابانو» خوانده می‌شد. آرامگاه مقدادبن اسود، صحابی معروف، در آن قرار دارد. عده‌ای معتقدند نام شهر از شهربانو (شاهزاده خانم ایرانی و دختر یزدگرد سوم) یا شهر آبان (الهه آب) اخذ شده است.

۳. قزل رباط یا سعدیه کنونی، شهرستانی است کوچک، به معنای کاروان سرخ، با ۷۰۰۰ سال قدمت تاریخی و ۲۴۸۱۰ نفر جمعیت. نام آن در روزگار ساسانی خسروشاد فیروز بوده است.

۴. شهرستان مرزی و تاریخی خانقین که ۲۶۰۰ سال قدمت دارد و به معنای خانه‌ها می‌باشد. برخی نیز این کلمه را معادل زندان محبوسین سیاسی دانسته‌اند.

۵. ثغور، جمع ثغر، پیشینیان، سرحدها و دربندها میان کشورها و بلاد مسلمان و غیرمسلمان.

در این وقت مأمورین گمرک عراق در قشله بودند. چون درشکه ما نزدیک شد، پیش آمده و تذکره[1] خواستند، اما تذکره همراه نداشتیم.

آنها هم چون نمی‌شناختند، به سختی و ابرام افزوده، ما را از رفتن مانع گشتند. من هم شناسایی ندادم و به موجب تقاضای آنها به گمرک‌خانه رفته، نشستم و پیشخدمت را با درشکه بازگردانیدم که به خانقین رفته، تذکره را از رئیس کابینه گرفته، بیاورد.

مدتی طول کشید تا درشکه بازگشت و تذکره به دست مأمورین رسید. بعد از خواندن، چون مرا شناختند، فوق‌العاده اظهار معذرت کردند و گفتند تکلیف و وظیفهٔ ما این بود و گناهی نداریم.

من هم ابراز رضایت کرده و تصدیق نمودم که مطابق وظیفهٔ خودشان رفتار نموده‌اند و بر آنها بحثی نیست، بلکه مستوجب تحسین هستند.

همراهان در این وقت رسیدند و از قشله حرکت کردیم. بعد از یک ربع ساعت طیّ طریق، به مقدمهٔ قشون سرحدی رسیدیم که برای استقبال به آخر خاک ایران آمده بودند، و از شنیدن خبر توقف من در گمرک‌خانه به هیجان آمده و درصدد تجاوز از سرحد افتاده بودند. خوشبختانه، زودتر مانع رفع گردید و الا از تجاوز آنها ممکن بود اسباب زحمت فراهم شود.

خاک ایران

جبال برف آلود ایران مدتی بود که نمایش داشت، و افق بی‌تغییر عراق را چون دیواری جلیل و مزین به آسمان مربوط می‌ساخت، اما درشکه در رسانیدن ما به خاک وطن، مثل این بود که تعلّلی بود یا شدت شوق، حرکت او را در چشم من کند و تعلّل آمیز جلوه‌گر می‌ساخت.

مدتی هم که در گمرک‌خانه تلف شد، بیشتر آتش اشتیاق مرا شعله‌ور گردانید.

۱. گذرنامه، پاسپورت.

عاقبت به خاک ایران رسیدیم.

چنان شور و سروری در من ایجاد گردید که بی‌اختیار از درشکه فرود آمده، بر خاک افتادم و بر زمین بوسه دادم. درهیچ واقعه این قدر رقّت نکرده بودم.

خاک این سرزمین مقدس، گویی توتیایی بود که چشم انتظار کشیدهٔ ما را روشنی بخشید.

تمام همراهان در این اظهار شادمانی با من شریک بودند.

به آنها گفتم که شخص هر قدر در خاک ایران می‌ماند، وطنش را بیشتر دوست دارد، و پس از مدتی توقف در ملک بیگانه، چنان حالی در خود می‌بیند که ساعتی سکونت در زیر آسمان وطن خود را بر سلطنت دنیا ترجیح می‌دهد.

از حبّ وطن راسخ‌تر، هیچ ریشهٔ محبتی در قلب انسان فرو نرفته است. فرزند و اقوام و تمام چیزهای عزیز را در راه وطن فدا کردن، از ساده‌ترین و طبیعی‌ترین کارهای بشری است.

اشخاصی که اقامت در خارجه را بر وطن خود ترجیح می‌دهند، و به لطایف‌الحیل[1] و وسایل مختلفه خود را به دامن اراضی بیگانه می‌اندازند، نمی‌دانم به چه وسیله ریشهٔ این محبت را از دل خود می‌کنند.

در نظر من ترجیح اقامت در خارجه بر سکونت در وطن، یک نوع خیانت و وطن فروشی است، که چون در عرف خلایق، سیاست و تنبیهی ندارد، معاف مانده است، والا در خور هر سیاست و ملامتی است.

در شهرهای خارجه شاید نعمت و راحتی، بیش از ایران است، اما به مرد وطنخواه، اگر بهشت خارجی را وعده بدهند، نباید دل از مهر خاک خود بردارد.

بهبه از این نسیم سرد و برنده که از کوهسار ایران به دشت عراق می‌گذرد!

بهبه از این اتلال و تپه و ماهورهای پراکنده که مرتع عشایر ایران را در سینه و دامان خود نشو و نما می‌دهند!

۱. لطایف‌الحیل، چاره‌اندیشی‌های لطیف، حیله‌های نیک.

بـه‌یه از ایـن رود حلوان (الونـد)، کـه دره‌هـای قصرشیرین و قلعه سبزی را می‌بوسد!

فی‌الحقیقه هر چیز کوچک و بی‌اهمیتی که در مواقع عادی ابداً نظر را جلب نمی‌کند، این هنگام چنان در بـرابـرم چـهره‌نمایی مـی‌نمود کـه مـثل عـزیزترین یادگارها همواره در نظرم مجسم خواهد ماند.

در عراق نهایت پذیرایی از جانب ایرانیان و دولت بین‌النهرین به عمل آمد، و زیارت اماکن متبرّکه مرا خورسند و کامیاب ساخت، اما در تمام مدت توقف، مثل این بود که در قفس محبوسم.

گمرک‌خانهٔ سرحد، درست نمونهٔ مـحبس بـزرگ صحرای بین‌النهرین بـود. اکنون خاک فـرح‌بخش پـرافتخار ایران بـه روی مـن مـی‌خندد. خـانهٔ خـودم و همراهانم بر رویم گشاده است.

با خود گفتم:

«خدا عمر بدهد که این وطن جذاب و عزیز را به قدری آباد کنم، کـه حـتی خائنان راحت‌طلب سست عنصر عیّاش هم آن را ترک نگویند و خارجه را بر آن ترجیح ندهند.»

[قصرشیرین]

امیر لشکر غرب و حاکم کرمانشاهان به استقبال آمده بودند. احـوالپـرسی کردم و به طرف قصرشیرین راندم. راه در چین و شکنج دامنهٔ کـوه آق‌داغ، کـه تپه‌های بلندی است در میان ایران و بین‌النهرین، به قصرشیرین می‌رود. از قلعه سبزی که ده کوچکی است، تا قصبهٔ قصرشیرین دو فرسخ و نیم راه است. هوا به درجه‌ای سرد بود که مزیدی بر آن متصوّر نیست. برف در خیلی نقاط زمین دیده می‌شد و مجدداً شروع به باریدن کرد. در صورتی‌که این نواحی گرمسیر است، چنین برودتی را از عجایب باید شمرد.

سیاه چادرهای بسیار از ایل سنجابی که این نواحی جزء مراتع آنهاست، دیده شد. زندگانی ساده و اشتغالشان به تربیت گوسفند و سایر حیوانات، مدتی نظر ما را جلب کرد.

[کرند]

شب را در قصرشیرین بیتوته[1] کردیم و صبح قبل از طلوع، امر دادم اتومبیل‌ها را گرم کرده به راه بیندازند. از سرپل زهاب و سرخه دژ و سه پل گـذشتیم و بـه کرند رسیدیم.

از صنایع مهمهٔ کرند، آهنگری است، که به آن ظرافت و اتقان[2] در سایر نقاط ایران کمتر یافت می‌شود.

علاوه بر آلات و ادوات کوچک که مایحتاج منازل است، اسلحه نیز ساخته می‌شود.

نمونه تفنگ‌های طرز قدیم وسیستم جدید را سابقاً دیده‌ام. به امیرلشکر امر دادم از استادان کرندی تشویق نماید که در تکمیل کار خود بکوشند.

شب را در کرند ماندیم.[3]

کرمانشاه

دوشنبه، ۸ جدی[۱۳۰۳هـ.ش.]

صبح قصبه قشنگ کرند را ترک گفته، وارد جاده شدیم و به قصد کرمانشاه حرکت کردیم.

---

۱. بیتوته، شب ماندن در جایی، شب زنده داری.

۲. شوارع، جمع شارع، جاده‌ها، راه‌های وسیع.

۳. «شب دیگر به واسطه زیادی برف در کـرند مـاندیم. امیر لشکـر غـرب هـم استقبال آمـد.» (خاطرات سردار اسعد بختیاری، ۱۴۴).

شهر **کرمانشاه** را آیین بسته بودند. اهالی، زایدالوصف[1] ابزار شادمانی می‌کردند. چراغان بسیار مفصل در تمام شوارع[2] و میدان توپخانه و ادارات دولتی شده بودند.

در این شب، تلگرافات بسیار از بعضی اعیان و وکلای **تهران** رسید، که تقاضا داشتند تا **کرمانشاه** به استقبال بیایند، ولی نظر به این‌که من خیال توقف نداشتم و هوا نیز بسیار سرد بود، اجازه ندادم.

نظر به این‌که **کرمانشاه** عشایر شجاع و گاهی سرکش دارد و به سرحد خاک **کردستان** و **کرمانشاه** نزدیک است، در نظر دارم که مرکز **قشون غرب** را از **همدان** به این شهر انتقال دهم.

سه‌شنبه، ۹ جدی [۱۳۰۳ ه.ش.]

صبح **کرمانشاه** را به قصد **همدان** ترک گفتیم. سر راه از آثار تاریخی **بیستون** و **طاق بستان** دیدار کردیم و پس از عبور از **خمسه** و **کنگاور** و پشت سرگذاشتن گردنه سخت **اسدآباد** وارد شهر **همدان** شدیم.

در این شهر احساسات مردم به درجه‌ای رسیده بود که آن را وجد و جذبهٔ عمومی باید نام نهاد. مسافتی بعید به شهر مانده، طاق‌های نصرت زده بودند.

در یکی از عمارات خارج شهر، وجوه مردم **همدان** از تجّار و علما و اعیان اجتماع داشتند. برای دلجویی از مردم پیاده شدم. **میرزا اسماعیل نوبری** نطقی مبسوط ایراد نمود، که چون مربوط به خدمات خارق‌العاده من در **ایران** است، وارد جزئیات آن نمی‌شوم. این نطق خیلی جالب توجه و پسندیده بود، زیرا که دیدم از تملّق و گزافه‌گویی عاری و به ذکر حقایق مختص است.

انجمن خیریهٔ همدان یک قطعه قالی که دختران یتیم بافته بودند، به عنوان

۱. زایدالوصف، زیاده از حد بیان، بیش از حد.
۲. شوارع، جمع شارع. جاده‌ها، راههای وسیع.

تقدیمی فتح، آوردند. از آن‌جا به شهر آمدیم، کوچه‌ها را به قدری چراغ آویخته بودند که شب، روز می‌نمود.

در **همدان** تلگرافهایی از اغلب طبقات و حکمران نظامی مرکز رسید، که تقاضا نموده بودند ساعت ورود به **تهران** را در موقع روز قرار بدهم، زیرا که اهالی شهر را آیین بسته‌اند و تقاضا دارند که زحمتشان به هدر نرود.

به واسطهٔ تکدّر مفرطی که از اخلاق بعضی‌ها داشتم، می‌خواستم بی‌خبر و شبانه وارد شوم، زیرا که با وجود انجام کار مهم **خوزستان**، ابداً میل خودنمایی نداشتم و راضی نبودم که مردم متحمّل ضرری بشوند.

پس به هیأت وزرا و حاکم نظامی جواب دادم که شب وارد خواهم شد. کسی حق آیین بستن و زحمت کشیدن ندارد. معلوم شد در عموم طبقات یأس تولید گشته، و به تمام همراهان جداگانه تلگراف کرده و آنها را شفیع قرار داده بودند، که مرا از این تصمیم منصرف سازند، و تذکر داده بودند که اهالی زحمت و مخارج را تحمل نموده‌اند، و چنین جشن و آیین بندی در تاریخ **تهران** بی‌سابقه است.

مردم ناامید می‌شوند، هر طور است باید ورود در روز قرار داده شود.

به واسطهٔ ابرام و همراهان و تلگرافهای پی‌درپی **تهران**، تقریباً مجبور شدم که درخواست آنها را بپذیرم. پس وقت را روز قرار داده، و به آنها جوابی بر طبق انتظار مخابره کردم.

قزوین

از **همدان** به **قزوین** راه دو مرحله دارد: یکی از **همدان** به **گردنه آوج**، دیگر از گردنه به **قزوین**.

در قریهٔ **رزان** که واقع است در ابتدای گردنه، توقفی شد. سپس بالا رفتیم. در **سلطان بلاغ** که درست در مرتفع‌ترین نقاط راه راست پیاده شدیم، و ناهار صرف

کردیم.

از آن‌جا سرازیر شده، پس از پیچ و خم بسیار وارد صحرای قزوین گردیدیم. حوالی غروب به این شهر رسیدیم. تزئینات و آیین‌بندی قزوین از شهرهای سابق کمتر نبود.

شب برهان‌الدوله حاکم، از همراهان من پذیرایی خیلی گرمی نمود. این‌جا را در حقیقت دروازهٔ تهران پنداشتیم، زیراکه عده کثیری از همهٔ طبقات به استقبال آمده بودند. دیدار اشخاصی که چند ماه آنها را ندیده بودم، تأثیر خوشی کرد. نسبت به همه مهربانی نمودم.

حاج شیخ عبدالنبی که از مجتهدین فاضل تهران است، به خیال این‌که بعد از توطئه آخوندها بر ضد جمهوریّت و برخلاف من، و پس از اقدامات شرم‌آوری که غالب آقایان از راه منفعت‌طلبی،یا از فرط بی‌فکری و بی‌مغزی مرتکب شده بودند، مبادا هنگام ورود به تهران، در صدد تدمیر[1] و تنبیه آنها برآیم، تلگرافی به من نموده و خواهش کرده بود که نسبت به علمای تهران طریق مرافقت[2] پیموده، ملاطفت خود را دریغ ندارم، و در ورود به مرکز، که علما [به] دیدن خواهند آمد، ایشان را بپذیرم.

من که به سبکسری و نفع‌خواهی این طایفه از قدیم و جدید آشنایی کامل دارم، و همیشه نسبت به اقدامات آنها بی‌اعتنا بوده‌ام، این بار دعوت شیخ راکه شخصی بی‌غرض بود و لیاقت داشت که لفظ روحانی در حقش اطلاق گردد پذیرفته، و تلگراف مساعد مخابره کردم.

این جواب مکمّل ایده‌آل آنها شد. تصور نمی‌کردند با وجود آن مشکلات که تولید کرده بودند، باز من مدارا کنم.

در قزوین خوش گذشت. فی‌الواقع به منزل رسیده بودیم. فتح نمایان و

---

۱. تدمیر، هلاک کردن، نیست کردن، تباه گردانیدن.

۲. مرافقت، با هم رفیق شدن، همراهی کردن، دوست گشتن، رفق کردن.

خدمت کامل انجام گرفته و خستگی سفر برطرف می‌شد، و به تهران که تنها جای‌قابل توقف و سکونت ایران است، نزدیک گردیده بودیم. امرای لشکر و صاحب‌منصبان و مردمان بااهمیت تهران عموماً به قزوین آمده بودند.

در سنوات اخیر، قزوین در معرض تطاول و قشون‌کشی روس‌ها واقع بود. تقریباً هر سال عده‌ای وارد و خارج می‌شدند.

در تابستان ۱۳۲۷ه.ق. روس‌ها عده‌ای قشون وارد قزوین کردند.

در بهار ۱۳۲۹ه.ق. ۱۰۰۰ نفر از این عده را مراجعت دادند، اما در پاییز همان سال ۲۵۰۰ نفر به این شهر آوردند، که مجری التیماتوم باشند.

نصف این عده در بهار ۱۳۳۰ه.ق. مراجعت داده شد و سال بعد ۱۶۲۵ نفر دیگر به آن اضافه گردید.

تا موقع انقلاب روسیه، قشون روس کمابیش در قزوین بودند و این شهر را مرکز اقدامات جنگی خود می‌ساختند. هنگام انقلاب، از ایران رفتند.

مدتی هم قشون انگلیس در این شهر اقامت داشت.

قزوین نقطهٔ نظامی مهمی است، زیراکه بر خطوط تهران و همدان و رشت و زنجان و آذربایجان مسلط است و راه مهم منجیل را تهدید می‌کند.

عزیمت به تهران

پنج‌شنبه ۱۱ جدی[۱۳۰۳ه.ش.]

صبح در میان صدها اتومبیل به جانب مرکز رهسپار گردیدم.

هر قدر به تهران نزدیکتر می‌شدیم، بر عدّه اتومبیل‌ها افزوده می‌گشت. در حوالی کرج به قدری اتومبیل زیاد شده بود که عبور و مرور اشکال داشت. هر طرف تا نظر کار می‌کرد از این مراکب بی‌جان پوشیده بود. واقعاً جای تعجب است که این اتومبیل‌ها با وجود نداشتن شوفر ماهر، کمترین تصادمی نمی‌کردند، و حادثه‌ای رخ نداد.

در آسمان کرج ایروپلان‌های نظامی نمایان شده و تا ورود به تهران علی‌الاتصال دسته‌های گل و اوراق رنگین و یادداشت‌های شوق بر سر مسافرین پراکنده می‌کردند.

گاهی صفحهٔ زمین ازکثرت صفحات ملوّن به رنگ‌های مختلف جلوه می‌کرد. طیارات، نمایش‌های غریب می‌دادند. در هوا، کبوتروار معلق می‌زدند و در سطح جاده به ارتفاع قلیلی پرواز می‌کردند.

به این ترتیب از دروازهٔ حضرت عبدالعظیم، بر حسب تقاضای اهالی، وارد تهران شدیم. با این‌که خط سیر من بایستی از دروازه باغشاه باشد، دورترین مدخل‌های شهر را اختیار کردیم، تا از زحمات مردم قدردانی شده باشد.

تهران به کلی منقلب بود. آیین بندی و تزئینات شهر نظیری نداشت. در هیچ‌جا و در هیچ وقت چنین جشن و پذیرایی ندیده و نشنیده بودم.

اهالی به قدری ابراز شادمانی و شعف می‌کردند، که هر خادم مأیوس را به خدمات خود امیدوار و در تعقیب اقدامات خویش تشویق می‌نمود.

هیچ‌چیز به قدر قدردانی و حق‌شناسی، مهیّج و محرّک نیست. انسان هر قدر قصدش خالص و نیتش لِلّه یا للوطن باشد، باز منتظر است، بینندگان و شنوندگان قیمت زحماتش را بدانند.

قدرشناسان نیز، هر قدر بیناتر و آگاه‌تر باشند، اظهاراتشان گران‌بهاتر و مؤثرتر خواهد بود. از این روی، احساسات و نمایش‌های اهالی تهران، بیش از هر چیز مرا مسرور ساخت و از خدمات و مشقّات خود خشنود گردانید.

امر دادم اتومبیل را در نهایت آهستگی حرکت بدهند، تا به دقّت، نمایش احساسات مردم را مشاهده کرده و اظهار امتنان نمایم.

از خیابان چراغ برق وارد میدان سپه گردیدم. گارد پهلوی و سایر قسمت‌های مرکز که در طول خیابان‌ها و ساحت میدان صف بسته بودند، منظرهٔ جالب توجهی داشت.

در میدان سپه ازدحام فوق‌العاده بود. حرکت ابداً مقدور و میسر نمی‌شد، از اتومبیل پیاده و بر اسب سوار گردیدم. این هنگام، همهمهٔ مبهمی در میان مردم پیدا شد. هر چند درست مفهوم نمی‌گشت، ولی بعد از پرسش معلوم گردید، که طبقات منوّرالفکر[1] تهران به پاداش فتح خوزستان و سایر خدمات من، و برای جبران مذلّت ۱۵۰ سال سلطهٔ قاجاریه، عهد کرده‌اند که چون من به میدان سپه رسیدم اتومبیلم را به دوش کشیده، یک سر به عمارات سلطنتی ببرند، و همان روز تاج و تخت را به من تفویض کنند.

این اقدام را که ناشی از احساسات توفانی ملت بود، غیرمعقول دیده، امر قطعی دادم که هر کس به چنین کاری مبادرت کند، به تنبیه و سیاست سخت دچار خواهد شد.

بعد از این فرمان، همهمهٔ مردم به تدریج خاموش گردید و کم‌کم آهنگ ناامیدی و حرمان به خود گرفت.

مجدداً متوجه آیین بندی میدان سپه شدم که نسبت به باقی قسمت‌های شهر امتیاز داشت. در این‌جا مقتضی است از سرتیپ مرتضی‌خان حاکم شهر تهران و فرمانده لشکر مرکز اظهار قدرشناسی کنم.

این جوان از بدو ورود به خدمت نظام، مستقیماً زیردست من کار کرده و در هر مورد ابراز لیاقت و اهلیّت[2] نموده، خدمات مرجوعه را باکمال سرعت انجام داده است.

در ایام غیبت من، هم انتظامات قشونی را بر وفق انتظار ایفا کرده، و هم امور سیاسی و مدنی شهر را مراقبت و اداره نموده وکاملاً رضایت خاطر مرا جلب کرده است.

سرهنگ محمدخان رئیس نظمیه نیز که از صاحب‌منصبان صمیمی است،

---

۱. منوّرالفکر، روشنفکر. این اصطلاح برساخته ترکان است.
۲. اهلیّت، شایستگی، سزاواری، لیاقت.

علاوه بر خدمات سابقهٔ خود، در مدت غیبت من اوضاع را کاملاً تحت نظر گرفته و هیچ قسم مراقبت و مواظبتی را فروگذار ننموده است.

سرهنگ کریم آقا بوذرجمهر، کفیل بلدیه، نیز در مدت کفالت خود ابراز کمال لیاقت کرده و در ترفیه[1] حال مردم و تسطیح و تعمیر خیابانها و حفظ میزان ارزاق و سایر امور مهمه بلدی سعی بلیغ نموده است.

از خدمات او جزئاً و کلاً رضایت دارم.

بعد از ورود به منزل حکم ذیل را به عموم صاحب‌منصبان ابلاغ کردم:

«به یمن تأییدات حضرت باری‌تعالی، با ارادهٔ تزلزل ناپذیری که برای عظمت مملکت و مرکزیت دولت، از اولین روز، مرکوز[2] ذهن من است، در این موقع که قدرت و سلطهٔ دولت را در صفحات جنوب مستقر و به مرکز مراجعت نمودم، لازم می‌دانم مراتب رضایت تام و خورسندی خاطر خود را از فداکاری و صمیمیت مافوق انتظاری که از طرف صاحب منصبان و افراد قشون ابراز گردیده اظهار، و پایداری و استقامت آنان در انجام خدمات مهم دیگری که در راه ابهت و استقلال وطن مقدس به عهده گرفته‌اند خواستار شوم.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا، سردار سپه — رضا

تهران مورخه ۱۱ جدی ۱۳۰۳

پس از ورود به تهران و فراغت از کار خوزستان، نغمه دیگری آغاز شد. فراکسیون اقلیّت بدون هیچ شرم و خجلتی بنا بر دستور محرمانه شاه، تبلیغات شدیدی در میان تراکمه کرده و آنها را بر علیه دولت برانگیختند.

ناگاه راه خراسان مغشوش شد، و عدّه کثیری زوّار گرفتار اشرار ترکمن گردیدند، که دارایی آنها را به غارت برده و سپس به دهات و قصبات اطراف راه،

---

۱. ترفیه، آسایش دادن، تن آسان کردن، در رفاه داشتن.

۲. مرکوز، محکم نشانده در زمین و غیره، جای گرفته، ثابت کرده، برقرار شده. مرکوز ذهن (خاطر) یعنی آن چه که در ذهن جای‌گیر شده.

دست درازی کردند.

راه مشهد مسدود شد و پست‌های نظامی مورد هجوم و حمله قرار گرفتند.

از استماع این اخبار واقعاً متأثر گردیدم، زیرا معلوم شد سیاست خارجی و داخلی در مقابل کارهایی که از من دیده می‌شود تا هیچ حدی متوقف نبوده، به هر شکلی و هر وسیله هست در اختلال اوضاع می‌کوشند.

در این وقت بعضی از تلگرافهای رمزی که قبل از سفر خوزستان، از طرف ولیعهد به شاه مخابره می‌شد، و جواب‌هایی که می‌رسید به دست من افتاد.

این اسناد که دلالت بر پستی طبع و خفت عقل و اراده این بازماندگان دودمان قاجار دارد، عیناً در این یادداشت ثبت می‌شود، تا تاریخ تاریک نماند.

تلگراف ولیعهد به شاه

به تاریخ ۱۶ اسد (۱۷ اوت)

از تهران به اویان هتل رویال

به شاه ایران

«حتماً به دولت فرانسه بگویید و همچنین در لندن، که قونسول آمریکا[1] را سربازها به دستور صاحب منصب‌ها کشتند، و نه تودهٔ ملت تهران، شما خودتان می‌دانید که محرک واقعه کیست؟ (آن‌جا که عیان است چه حاجت به بیان است.)

اوضاع روز به روز سخت‌تر می‌شود. از یک طرف ترس حکومت نظامی، تبعید و توقف، و از طرف دیگر، دادن پول و اقداماتی که در بازار و بین علما به عمل می‌آید، زمینه را برای دشمن خیلی مساعد می‌کند.

---

۱. سردار اسعد بختیاری می‌نویسد: «مدت ۲۰ روز است [به دروغ چو انداخته‌اند] در سقاخانهٔ چهارراه آقاشیخ هادی، یک نفر بهایی، به حضرت عباس بی‌احترامی کرده، فوری کور شده است. از این جهت تمام سقاخانه‌ها و شهر را چراغان بستند... در نتیجه ۳۰ روز قبل قونسول آمریکا و یک نفر امریکایی دیگر رفتند در سقاخانه عکس بیندازند. به جماعت حاضر برخورد. نتیجه این شد که ریختند سر دو نفر امریکایی‌ها قونسول را کشتند...». (خاطرات سردار اسعد، ۱۲۳-۱۲۴)

او هم به مجلس فشار سختی می‌آورد، و از این فقره، باید شما دول اروپا را مستحضر بدارید که عدم اعتبار قوانین و اقداماتی راکه او به عمل می‌آورد به خوبی بدانند.

این اقدام، مخصوصاً لازم است، برای این‌که اقدامات راجع به چهار ایالت و استقراض، عقیم بماند.

اگر اقدامات فوری به عمل نیاید و شدیدترین مراقبت منظور نشود و اگر از لندن فشار وارد نیاید، اوضاع به کلی خراب خواهد شد. عقیدهٔ نصرت‌الدوله و مستوفی‌الممالک و آن وزیر سابق که شما بدان اشاره کردید، که تمام آنها برای من مجدّانه کار می‌کنند، این است.

به طوری که عرض شده بود، شما فوراً توسط تلگراف، اولاً ۳۰،۰۰۰ تومان و بعد ۲۰،۰۰۰ تومان دیگر برات نمایید. بی‌پول اقداماتمان در مقابل وسائلی که در دست دشمن است، هیچ فایده ندارد.

نصرت‌الدوله، عجالتاً به دوستانمان یک مبلغ مختصری داده است، اما شما می‌دانید که در چنین کارها، منت کشیدن خوب نیست.

به علاوه تحکیم روابط با آن وزیر سابق همچنین، پول لازم دارد.

عجالتاً ما پافشاری می‌کنیم و اقدامات لازمه به عمل می‌آوریم، اما لازم است که شما آن‌جا خارجی‌ها را، و مخصوصاً آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها را، متقاعد بکنید که تمام این قضیه، نتیجهٔ تحریک است از طرف همین شخص، برای به دست آوردن بهانه، و برای ظلم نمودن به اشخاص صالح و صادق و اشخاصی که نسبت به اعلیحضرت صمیمی هستند.

شما باید بگویید به خارجی‌ها، تا وقتی حکومت که مورد تنفر عامه گردیده است، ساقط نشود، برای سیاست آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها هیچ ضمانتی در میان نخواهد بود.

نتیجهٔ مذاکرات مفصل اخیر با نصرت‌الدوله و آدم آن وزیر سابق این است که

اگر من و مدرس پولی دریافت نکنیم، زمینه برای ماها بدتر خواهد بود، از آنچه در ماه حمل بوده.

به طوری که عرض شد مبلغ مختصر فایده ندارد، مبلغ کثیر بفرستید.

به عقیدهٔ مدرس، آخرین وسیله برای ماها تحصّن در شاهزاده عبدالعظیم است.

پول خیلی لازم است.

روابط جنوبی با این شخص غیرروشن شده است. ما این‌جا مشغول عملیاتی هستیم که آنها خیلی خطرناک هستند.

در صورت پیشرفت، ماها و مملکت را، به کلی از دست این شخص مهیب خلاص خواهد کرد.

شما را به خدا به پاریس مراجعت کنید و با جناب آقا مذاکره نمایید. من و نصرت‌الدوله، ادامه مذاکرات پارسالهٔ اعزازالسلطنه با لرن را، خیلی لازم می‌دانیم.

مطابق نصایح تمام دوستان این‌جایی ما، باید زودتر صالح را به انگلستان بفرستید، که آن‌جا لرن را به طرف خود جلب بکند.

بر طبق قراری که مابین ما، سابق گذاشته شد، هر چه بخواهند وعده بدهید. بعد تمام آن را به موقع اجرا می‌گذاریم.

در هر صورت روابط با او را محکم بکنید، برای این‌که از لندن به این‌جا اشاره‌ای داده شود، و آن اشاره متضمّن آن خواهد بود که بتوانیم به کلی، کار آن شخص را تمام بکنیم.

من موافقم که در چنین کارها نباید پابند قانون بشویم. والله اگر شما عمل نکنید، ماها به کلی از این سیاست تلف می‌شویم. ماها را غارت می‌کنند و می‌کشند، جان من به لب آمده است.

مزاج و روح خسته، و من معالجه می‌کنم.

خواهش می‌کنم ماشین برای نوشتن بخرید، زیرا متن‌های تلگراف همیشه به اغلاط می‌رسد.

مستوفی‌الممالک خواهش می‌کند که توسط من اتومبیل فیات برای او فرستاده شود. فوراً اجازه بدهید به من، این اتومبیل را از طرف اعلیحضرت، ولی به عنوان این‌که از طرف اعزازالسلطنه است، به او بدهم.

منتظر اجازه هستم. اگر خدا بخواهد، من هم بعد از ترتیب دادن به کارها و برداشتن این شخص ملعون، خواهش خواهم کرد که برای من هم، با خود یک اتومبیل بیاورید.»

محمد حسن ولیعهد

تلگراف به شاه

از تهران به پاریس

به شاه ایران

۷ اوت ۱۶ اسد

هتل ماژستیک

«توسط صاحب اختیار جواب تلگراف طبقات را بفرمایید، با وعده‌ای که بعد از رفع کسالت، مراجعت می‌کنید، و همچنین اظهار مهربانی بفرمایید.

راجع به سالارالدوله من با خود رضاخان مذاکره کردم و او را متقاعد ساختم، که خودش به سالارالدوله تلگراف کند، که با او همراهی اعلیحضرت برگردد. تمام دوستانمان مفید می‌دانند که سالارالدوله و ناصرالملک و وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه و سید ضیاءالدین، قبل از اعلیحضرت مراجعت کنند، و بیایند به جای نزدیک، برای این‌که در موقع لازمی بتوانند بیاید و وظیفه خود را در پیشگاه اعلیحضرت و تمام خانواده ما اجرا بکنند.»

محمد حسن ولیعهد

جواب

از اویان به تهران

به تاریخ ۴ سنبله / ۲۷ اوت

«حملیات شما را می‌پسندم. در روزنامه‌ها خواندم، آمریکا در نظر دارد که روابط با دولت ایران را قطع نماید.

از این فقره استفاده بکنید و یک نفر را پیش سفیر آمریکا بفرستید و به او بگویید، که اگر در دولت و در قشون ترتیب دیگری بود، چنین قضیه‌ای هیچ رخ نمی‌داد. خودشان می‌دانند چه باید کرد.

اخیراً مستقیماً با انگلیسی‌ها مذاکره کردم. تصور نمی‌کنم که الآن از طرف آنها کمک زیادی نسبت به ما بر ضد آن طرف داده شود، با این همه باز به مذاکرات ادامه خواهم داد.

مذاکرات مستقیم با آمریکایی‌ها را در این‌جا، اگرچه خیلی مهم می‌دانم، باز مشکل است، حکماً راجع به این مسأله با سفارت در تهران مذاکره بکنید.

در هر صورت اگر باز لازم باشد، شاید من هم بتوانم به این کار ترتیبی بدهم. اتومبیل را بدهید (این‌جا چهار کلمه است که در تلگراف کشف نشده) نه از طرف (این‌جا هم شش کلمه کشف نشده) حرکت می‌کنم به پاریس.

یک مبلغ اعانه می‌فرستم کار بکنید.»

امضاء: غلام

از تهران به اویان

به شاه ایران

۲۸ اوت / ۶ سنبله

نمره ۹۲۴

«الحمدالله کسالت من رفع شده است. مطابق خط مشی که در زدوخورد با

رضاخان اتخاذ شده است، یک نفر را پیش سفیر آمریکا فرستادم، و نظر به منافع عمومی و صلاح عمومی خواهش کردم که پافشاری بکند و به محرک تمکین نکند.

امر کردم که به همراهی شارژدافر انگلیس در تقاضاهای تحمل‌ناپذیر اصراری بشود، و مخصوصاً قشون را که برای همه کس تهدید است، متهم بکنند.
سفیر آمریکا جواب را به تأخیر می‌اندازد ولی شارژدافر اطلاع می‌دهد که جواب دولت آمریکا همیشه ملیّن[1] است، و صحبت قطع روابط هیچ در میان نیست و بر ضد این‌که قطع رابطه بشود، مخصوصاً این سفیر ملعون کار می‌کند.

مدرّس وعده‌های خود را اجرا می‌کند، و بر ضد حکومت نظامی شروع کرد کار بکند، و از دولت راجع به حکومت نظامی و مطالب دیگر استیضاحی کرد.

مدیران روزنامه‌های اقلیت پرتست خود را شروع کردند، و در مجلس متحصّن شدند. دوستانمان نصیحت می‌کنند که اقلیت در صورت عدم پیشرفت کار استیضاح، از آنها پیروی بکنند و در یکی از سفارتخانه‌ها متحصّن بشوند.

اعلیحضرت مخفیانه و فوراً باید اقداماتی به عمل بیاورید که سفارت فرانسه، در صورت لزوم، آنها را قبول نماید و بدون این اقدام، سفیر فرانسه مثل این است که پیروی نماید از روس‌ها.

سعی بکنید به سفارت دستورات لازمه داده شود. برای مخارج این‌جا پولی به دست می‌آوریم برای این‌که بتوانیم در سفارت سفرهٔ سبز را بگسترانیم. این کار باید به کلی مخفی باشد.»

محمد حسن

از تهران به پاریس
تاریخ ۸ سپتامبر / ۱۶ سنبله

۱. ملیّن، نرم گرداننده، غذا یا دوایی که با خوردن آن مزاج اندکی عمل کند.

ماژستیک به شاه ایران

«علت عدم فعالیت نه این است که من و دوستانمان هیچ کار نمی‌کنیم.
بر عکس قبل از رفتن او به (بم) اطلاعی داده شد، که مقصود او انجام نگیرد.
ولی اگر کارها طوری است که من عرض کردم، ما تقصیر نداریم، زیرا که وسایل برای جلب مردم نداریم.

در صورتی که دشمن پول‌های هنگفتی خرج می‌کند، به این جهت نصایح ما نتیجه نمی‌دهد، و کار به جایی رسیده است که حتی طرفداران سابق مدرّس، که دشمن، آنها را در نتیجه نرسیدن پول به مدرّس به طرف خود جلب کرده است، در موقع حرکت دشمن از مجلس، زنده باد می‌گفتند و نمایش محبت‌آمیزی نسبت به او دادند، و مدرّس و حایری زاده و کازرونی را در خیابان کتک زدند.

(بیچاره مدرّس از ترس این‌که مبادا باز او را کتک بزنند با درشکه حرکت می‌کند. همچنین مراجعت شما حالا خوب نیست. اگرچه این شخص ریاکار بعضی وعده‌ها می‌دهد، اما به حرف او نمی‌توان اعتماد نمود.)

حالیه رضاخان برای سان دیدن راهزنان خود به (بم) حرکت کرده و دوستان می‌گویند که اگر وسایلی در دست بود، حالا بهترین موقعی بود برای تمام کردن آن شخص.

(در این‌جا ولیعهد شکایت از خستگی می‌کند. اولاً راجع به بدی حاصل املاک اعلیحضرت، و ثانیاً از نداشتن پول.)

حتی مبلغ ۵۰۰۰ تومان که اعلیحضرت حواله فرمودید، و مطابق قراری که مابین ما بود به توسط مدرّس به اشخاص توقیف شده (از بابت قتل قونسول) پرداخته شد، که آن مبلغ باید به مدرّس مسترد شود، اما تا حالا به او استرداد نشده و فقط به این جهت من نمی‌توانم حکم اعلیحضرت را در مساعدت به همه، مخصوصاً به خانواده آن اشخاص که علناً بر ضد دشمن ما کار می‌کنند، اجرا نمایم.

عقیدهٔ من همین است که باید به خانواده اشخاص توقیف شده و تبعید شده مساعدت‌های زیادی بشود. برای این‌که در زد و خورد خستگی‌ناپذیر با دشمن تقویت شده باشند.

شمالی‌ها گویا از تغییرات در هیأت دولت ناراضی هستند.

مطابق دستورات اعلیحضرت، سعی خواهم کرد که از این فقره استفاده بنمایم (یک کلمه کشف نشده) اظهار داشت که **بصیرالدوله** با **سردار سپه** نهایت نزد یکی را دارد. والله اعلم بالصواب.»

محمد حسن

از تهران به پاریس

به شاه ایران

به تاریخ ۲۰ اکتبر / ۲۸ میزان

نمره ۶

«دستخط مقدس دریافت شد. دستورات اعلیحضرت مجرا گردید. دادن جواب به شیخ خیلی مشکل است. بهتر است قدری خاموش باشیم، اما برای این‌که او مأیوس نشود لازم است فوراً به وسیلهٔ **حاجی مشیر** یا شخص دیگر من غیر مستقیم او را امیدوار ساخت، و او را با اظهار مهربانی اعلیحضرت قوی ساخت.

راجع به **سالارالدوله**، شما چیزی نفرمودید، اما آنچه راجع است به **ظهیرالاسلام** باید به او چیزی از آن عشری که امیر (یک کلمه کشف نشده) جمع کرده داده شود، والاّ اشکالاتی متصوّر خواهد بود. (گربه موش‌ها را برای عبادت نمی‌گیرد، بلکه برای شکم خودش است.)

آنچه راجع است به **مرتضی قلی‌خان** خیلی لازم است. دوستان خیلی اصرار می‌کنند **عباس میرزای** مدیر روزنامه **سیاست** (یک کلمه کشف نشده) و **قانون**،

که خیلی خوب کار می‌کرد و زودزود، نه بدون گرفتن نتیجه، پیش آن شخص، که شما بدان اشاره نمودید، می‌آمد و از او اطلاعات خوب و کاملی راجع به رفتار دشمن می‌گرفت، به **اروپا** حرکت کرده است.

در موقع پذیرایی از او نهایت مهربانی را نسبت به او مبذول فرمایید.

از مبلغ ۱۰۰۰ تومان، بابت ۵۰۰۰ تومان که **بصیرالدوله** داده است، ۵۰۰ تومان به او داده شده است.

مبالغ فرستاده شده خیلی کم است. انجام مقاصد، مبالغ زیادتری لازم دارد، و اگر چشمه خشک شد، آن وقت از پیشرفتی که تأمین شده است باید صرف‌نظر کرد.

برای این گونه اشخاص پول همه چیز است، و من نمی‌توانم آنها را وادار کنم به فداکاری بدون این‌که به آنها ۱۰۰۰ تومانی ندهم.»

محمد حسن

چون دیدم که رویهٔ مسالمت در هر حال اسباب تشجیع[1] مخالفین مملکت است، و هر روز با اسلوب و طریقه‌ای میل دارند اسباب اختلال کار را فراهم بکنند، چاره منحصر خود را در این دیدم که به **مجلس شورای ملی** مراجعه نموده، شمه‌ای از حقایق را به اطلاع نمایندگان برسانم.

پس به همین طور اقدام کرده و به تمام وکلا خاطرنشان نمودم که به رویّه حاضر شاه، در اختلاف **ایران** و بر هم زدن آسایش ملت، ادامهٔ خدمات ملّی دیگر از من بر نمی‌آید.

هنوز از کار **خوزستان** فراغت نیافته، مرا به **تراکمه** مشغول می‌کنند. با وجود این اوضاع و رویّه‌ای که شاه و ولیعهد پیش گرفته‌اند، طریق دیگر باید پیمود و چاره دیگر باید کرد.

---

۱. تشجیع، دلیر کردن، جرأت دادن، دلیر خواندن، دل دادن.

مجلس هم که به کنه حقایق پی برده بود، مرا تصدیق کرد، و فرماندهی کل قوا با اختیارات تامه را، که از خصایص شاه بود، از او سلب کرده، به نام انتظامات مملکت به من واگذاشت.

فتنه ترکمن‌ها شدت گرفت. سردار معزز بجنوردی که چندی در تهران به واسطه دسایس احضار و متوقف شده بود، وسایل و وسایطی برانگیخت تا او را خلعت داده، و به بجنورد بازگردانیدم.

علی‌الظاهر احتمال می‌رفت که در مقابل این عفو و اغماض و دادن یک قبضه شمشیر، از کردهٔ خود پشیمان و مصدر خدمات نمایان شود.

اما پس از مدتی معلوم گشت که باطناً با شاه راز و نیازی داشته و علت‌العلل[1] تحریکات تراکمه خود او بوده است، و نقشه خائنین مملکت به دست او اجرا می‌شده است.

فتنهٔ ترکمن‌ها بالاگرفت، و این قضیه داستان جداگانه‌ای دارد که در خور ثبت در یک جلد کتاب جداگانه خواهد بود. در نظر من بدیهی بود که با وجود پیش آمدن ترکمانان و توجه قوای دولت به آن سمت، ممکن است در سایر نقاط هم اغتشاشاتی رخ بدهد.

می‌دانستم که خزعل نیز تا وقتی که در خوزستان است، آرامش قطعی در آن‌جا برقرار نخواهد گشت، و نمی‌خواستم مقدار مهمی از قوای دولت را در خوزستان متمرکز و معطل نگاه‌داشته باشم.

چاره جز این ندیدم که وسایل حرکت او را به تهران فراهم آورم، اما به هیچ وجه حاضر نبود که به طیب خاطر بیاید.

ناچار محض این‌که از پیشرفت تراکمه، موقع استفاده به دست شیخ نیفتد و زحمات گذشته به هدر نرود، حاکم نظامی خوزستان را مأمور دستگیری او کردم. سرتیپ فضل‌الله خان حاکم خوزستان ماهرانه این مأموریت را انجام داد.

۱. علت‌العلل، علت اولی، ذات حق تعالی.

چنان‌که معمول شیخ بود و ذکر آن گذشت، شبها را در کشتی به عیش و طرب می‌گذرانید، و تا صبح به ساحل نزدیک نمی‌شد. سرتیپ فضل‌الله خان هم محض تسریع در انجام مأموریت و هم استفاده از دسترسی نداشتن شیخ به ساحل، او را اغفال کرده و در کشتی او سوار می‌شود.

چند ساعت از شب گذشته، هنگامی که حضرت از شرب مسکر و نغمهٔ مطرب سرمست می‌شوند، کشتی نظامیان به سفینهٔ شیخ نزدیک آمده و بدون این‌که کسی ملتفت شود، چند نفر مسلّح ورود می‌نمایند.

یکی از صاحب‌منصبان با هفت‌تیر داخل مجلس بزم شده، و به شیخ خطاب می‌کند که به امر دولت توقیف هستید.

حضار از این جسارت و ظهور ناگهانی مبهوت مانده و هر یک از مطربان و نوازندگان به طرفی فرار می‌کنند. نظامیان تمام منافذ کشتی و نردبان‌ها را محفوظ می‌دارند.

خلاصه شیخ را همان وقت حرکت داده، از محمّره به دزفول بردند، و بدون معطلی از راه لرستان به مرکز اعزام داشتند.

بعد از ورود او خاطرم از جانب خوزستان به کلی آسوده شد، که نه سیاست خارجی و نه دسایس داخلی به برهم زدن امنیت آن‌جا موفق نخواهد شد.

خزعل هم فعلاً در شمیران در هوای لطیف و آب گوارای دامنه البرز، به یاد ایام حکمرانی خود در خوزستان، روزگار می‌گذراند و در تحت نظر است.

اگر عقل داشته باشد، در تهران بودن و از هوای خوش و مناظر پسندیده استفاده کردن، و ممنوع بودن از اقداماتی که بر ضرر ایران تمام شده، و نفعش عاید دیگران می‌گردد، برای او مغتنم‌تر است، زیرا که استراحت وجدانی و ممنوع بودن از ارتکاب جنایات، خود نعمتی بزرگ و توفیقی اجباری است.

انتهی